

حقایق در مورد

«سید جمال الدین افغان»



نوشته و گرد آوری - احسان لمر



"ما دو نام موزون و دو ستاره بسیار تابناکی در آسمان کشور خویش داریم که یکی آن جلال الدین است و دیگرش جمال الدین «جمال» و «جلال» دین، نه تنها مرزهای جغرافیای تنگ خاک و نژاد را در نور دیده که حتی بر زمان خویش نیز سبقت جسته بودند. ..."

خواجه بشیر احمد انصاری

فهرست

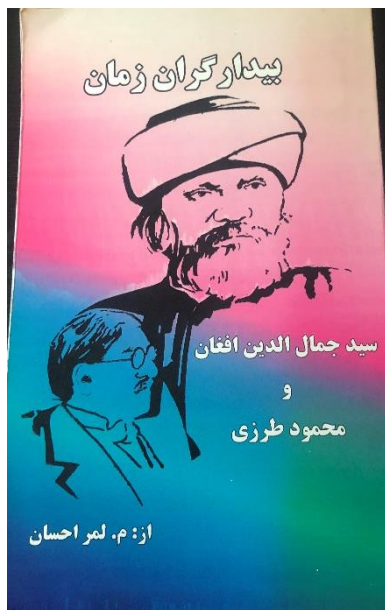
.....	<u>بیشگفتار</u>	4
6	<u>زادگاه سید افغان</u>	6
15	<u>سید افغان در ترکیه و مصر</u>	15
20	<u>جمال افغان در هند</u>	20
24	<u>سید افغان در اروپا</u>	24
35	<u>جمال افغان در ایران</u>	35
43	<u>سید ما در ترکیه و</u>	43
49	<u>دموکراسی، حاکمیت مردم از دید سید جمال الدین افغان و شاگردان</u>	49
57	<u>حقوق زن و حجاب از دیدگاه سید و شاگردان و رهروان شان</u>	57
63	<u>نظریات سیدجمال الدین افغان درباره علوم، فلسفه و تمدن</u>	63
73	<u>"فوائد جراید" از سید جمال الدین افغان</u>	73
77	<u>دعوت فارسی ها به سوی اتحاد با افغان ها</u>	77
80	<u>« الجین » مقاله سید افغان در جریده عروة الوثقی</u>	80
84	<u>نظرات دوستان و مخالفین سید</u>	84

فصل دوم

97	<u>سید جمال الدین افغانی و بر خورد شرق و غرب از شهید یوهاند مجروح</u>	97
106	<u>فلسفه شیخ جمال الدین افغان از آثار صلاح الدین سلجوقی فقید</u>	106
121	<u>زیارت دیجتالی سید جمال الدین افغان</u>	121
124	<u>تاریخ بیانیه سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکنه</u>	124
129	<u>البرت هال در زمانی که سید افغانی در آنجا بیانیه ها می داد</u>	129
133	<u>«سراج الاخبار» سلسله مشاهیر افغانستان</u>	133
146	<u>علاوه معلومات بر ترجمه احوال السید جمال الدین الافغانی</u>	146
152	<u>علاوه معلومات در باب اصل و نسب غلامه سید</u>	152
158	<u>رول و موقف تشریحی سید رومی در کابل که بحیث ایجنت روسی در دربار کابل شناخته شده</u>	158
172	<u>تحقیقی بیرامون اقامت و فعالیت سید جمال الدین در افغانستان</u>	172
188	<u>سید جمال الدین افغان په کندهار کی</u>	188
194	<u>مصاحبه دکتور روان فرهادی با رادیو پیام زن</u>	194
197	<u>مصاحبه محمد امین فروتن</u>	197
199	<u>مصاحبه سید افغان با جریده فرانسوی CORRESPONDANCE PARISIENNE LA</u>	199
203	<u>از صفحه نظر سنجی افغان جرمن</u>	203

پیشگفتار

از دهه چهل خورشیدی که شامل مکتب ابتدائیه «سید جمال الدین افغان» واقع کارته چهار شهر کابل شدم بنام این ابر مرد تاریخ جهان اسلام و کشور ما آشنا بودم. در دوره های بعدی عشق و ارادتم با شناخت بیشتر شان بخصوص که جسته و گریخته مقالات یا کتبی در باره مطالعه می کردم افزود گشت و آنگاه که محصل بودم پیوندم با راه سید قلبی شد و اکثراً افتخار زیارت آرامگاه سید والا مقام در ساحة اکادمیک پوهنتون کابل را داشتم. در دوره ترک اجباری وطن با دقت بیشتر در این زمینه تدقیق نموده که در نتیجه در سال (1381 ش - 2002 م) توفیق یافتم تا رساله «



بیدارگر زمان سید جمال الدین افغان و محمود طرزی» را نوشته و طبع نمودم. با ادامه مطالعات بیشتر و بیشتر و دریافت شواهد و اسناد غرض معرفی شخص سید - کارنامه ها و بلاخره نظریات و اندیشه هایش مقالاتی را در سایت های برون مرزی هموطنان غرض نشر فرستادم که این سلسله تحت عنوان « بنیاد گذاران مشروطیت و دموکراسی در افغانستان » در 15 قسمت از تاریخ 21 جون 2016 الی 16 اکتبر همان سال در سایت وزین افغان جرمن نشر شد، که در ادامه به مشروطه طلبان اول هم نظر اندازی شده طی 22 مقاله شخصیت های براننده آن حرکت را به معرفی گرفتم و همین مقالات در «قاموس کبیر افغانستان» یا دایرة المعارف انلاین افغانی هم به نشر رسید. عشق بی انتهایم به راه و مکتب سید افغان سبب شد که بعد از جستجوی زیاد در سال 2019 هژده شماره عروة الوثقی سید و محمد عیدو را در کتابخانه ملی فرانسه یافته و فوتوی آن را خریداری نمودم.

در ادامه مقالاتم در باره سید، روان شاد سید خلیل هاشمیان مطالب جالب بشمول فوتوی نامه های سید را نشر نمودند. محترم محمد معصوم هوتک در رابطه به اقامت سید در قندهار و تماس شان با بزرگان آن دیار مطالبی ارزشمندی نوشتند. جناب فضل الرحمن فاضل در مورد بیانیه سید در البرت

هال، و محترم پروفیسور عبدالخالق رشید از پوهنتون جواهر لعل نهرودر باره موجودیت البرت هال در عهد سید، و بار دیگر فاضل گرامی ترجمه مقاله جرجی زیدان در رابطه به سید که بار نخست در سراج الاخبار نشر شده بود با مقاله محمود طرزی در باره جمال افغان نشر نمودند این سطور را که ملاحظه می فرمائید نتیجه تحقیق و تدقیق بیشتر از دو دهه اخیر بنده می باشد، که هر آن زمانی که مطالب پر غنا تر را در مورد می یافتم به آن افزود می نمودم، اکنون ضرورت این را بیشتر می بینم که این گوشه مکتوم تاریخ وطنم را در مجموعه ای بنشر رسانم تا دوستداران تاریخ وطن را رس رسانیده باشم. متأسفانه در طول دهه ها ما جز قهر و غضب دیکتاتوران ظالم، کمتر مروت آرامی و آزادی فردی و دموکراسی را دیدیم در حالی که دریافتم که سید افغان در همه زندگیش در تلاش بیداری مردم بود و او دعوت به بیداری، آموزش و آزادی و دموکراسی، برابری می نمود و در این مسیر نزد او دین مذهب و زبان قوم و نژاد مطرح نبود. شاگردان و رهروان سید هم همین راه را ادامه داده، و شهادت و سرکوب، زندان و زنجیر و زولانه را پذیرفتند ولی مشعل فروزان معرفت، آزادی و اتحاد برابری و برادری را نورانی نگه داشتند. در کشور ما شخصیت های سترگی چون مولوی سرور و اصف - سعد الله الکوزی - عبدالقیوم الکوزی - عبدالرحمن الکوزی - تاج محمد بلوچ - محمد عثمانخان پروانی - محمد ایوب پولزانی - جوهر شاه غوربندی - لعل محمد تگاوای - مولوی واسع اخوندزاده - فقیر احمد پنجشیری - عبدالرحمن لودین - خواجه هدایت الله - محمد ولی خان دروازی - غلام نبی و غلام جیلانی چرخ - محی الدین انیس - محمد مهدی خان چنداولی و ... و ... جان های شریف شانرا در این راه از دست دادند. مشروطه اول، دوم و سوم در کشور ما قربانی استبداد و اختناق جو حاکم در کشور گردید که نتیجه منفی آن را امروز ما لمس می کنیم. به این ترتیب استعمار و دست نشانده گان شان در هر کشوری اسلامی تا توانستند نهضت سید افغان را سرکوب نمودند چون به منافع شان در تضاد بود، ملاحظه خواهید فرمود که «عروة الوثقی» سید در کشور مهد اعلامیه حقوق بشر و جهان دموکراسی و آزادی بیان بیشتر از 18 شماره اجازه نشر نیافت و ورود و توزیع آن در مستعمرات اروپائیان ممنوع بود، « المنار » و « سراج الاخبار افغانیه » هم از شلاق استعمار یون بی نصیب نبودند و توزیع و مطالعه ان جریمه و مجازات داشت. روی این دلایل خلاف آنچه متأسفانه امروز از اسلام و مسلمانی به نمایش گذاشته می شود و جعل - خرافات - بیسوادی - اختناق - جبر - زور و خشن جای همه چیز را گرفته میخوام مکتب سید را در آموزش و آزادی و عدالت و مساوات و دموکراسی و حقوق واقعی زن ارزیابی نمایم و هر قدر بیشتر رفتم مطالب جالب بیشتر

یافتیم و فکر نکنم که این پایان تحقیق و تدقیق باشد، من کشتی غور و بررسی خویش را در بحر اندیشه و افکار سید انداختم تا باشد از این مسیر تا کجا خواهم رسید.

قابل یاد آوری می دانیم که دوست نهایت گرمی و نستوه من محترم فضل الرحمن فاضل نه تنها خود شان تحقیق، تتبعات، مقالات و کتبی چند در باره سید افغان داشتند بلکه مرا هم در این زمینه بی انتها کمک شدند که از لطف شان جهانی ممنون و سپاسگذارم.

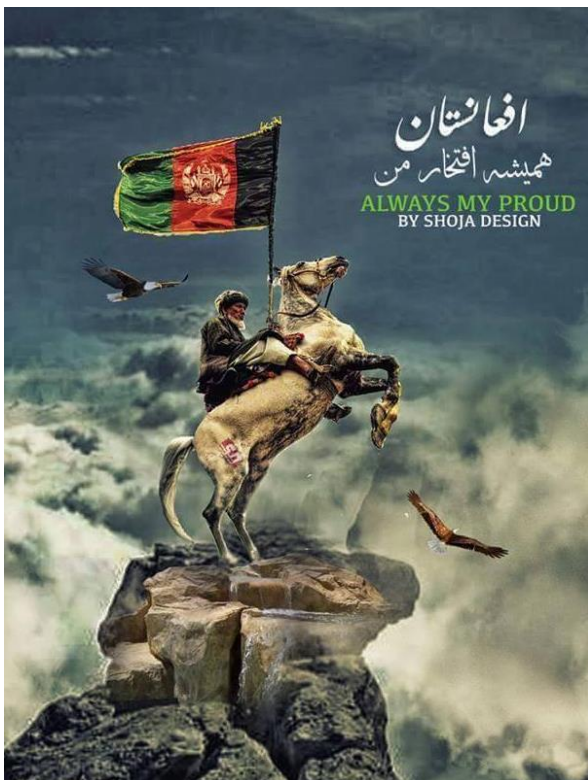
در مورد سید در یک سده کتب فراوانی در افغانستان نشر شده بود که پیش قدم یا اولین فرد که سید را به افغانها معرفی نمود، پدر ژورنالیزم نوین علامه محمود طرزی در آغاز قرن گذشته بود، که شما ترجمه مقاله جرجی زیدان را در «سراج الاخبار» به نقل از اخبار «الهلال» در بخش دوم این مجموعه خواهید خواند.

محترم ولی احمد نوری در پهلوی مقالات زیبای شان در مطالب مختلفه دیگر، 26 مقاله در باره سید افغان در سایت افغان جرمن و در همین حدود در سایت آریانا افغانستان آنلاین دارند که نهایت آموزنده است امید همه را در یک رساله جمع بندی نموده دیجیتالی بسازند. شما یکی از ترجمه های شانرا که از فوتو کاپی نشریه فرانسوی مورخ 26 می 1885 بنام LA CORRESPONDANCE PARISIENNE در فصل دوم این مجموعه خواهید خواند.

در ارتباط به ایرانی خواندن سید جمال الدین در پهلوی اینکه قلم به دستان فرهیخته ما مطالب فراوان نوشتند یک خاطره آقای نوری را که همراه با شادروان پوهاند دکاتور جاوید به کتابخانه ملی فرانسه در پاریس تشریف بردند و در پهلوی دیگر ضروریات آقای نوری به سراغ اصل جریده LA CORRESPONDANCE PARISIENNE شدند ولی با تعجب ملاحظه گردید که در جمع تمامی کلکسیون آن جریده تنها شماره 38 مورخ بیست ماه می 1885 به سرقت رفته حال شما نتیجه گیری نمائید که دزدان فرهنگی آن چه واقعیت است و تشت رسوائی شانرا سر نگون می کند آن اسناد را از منابع و کتاب خانه های دیگران هم به یغما می برند و می دزدند.

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
تا اختیار کردی از آن این فریق را
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج



خداوند یاری رسانند تا ما هم دست وطن دار و وطن در حال غرق شدن خود را بگیریم.

احسان لمر 14 می 2021

این تابلوی نهایت زیبا را هموطن عزیز Shoja Design

نقاشی نموده است

زادگاه سید افغان

«چه منفعتی خواهد داشت اگر کسی بداند که من در سال 1254 هجری ق - تولد شدم و مدت زیاد تر از نیم قرن زندگی کردم و مجبور به ترک کشورم افغانستان گردیدم، کشوری که به اثر غلبه هوی و هوس همواره در نا آرامی به سر می برد... من باور دارم که زندان در راه خواستن حق از سوی ستم گران گردن کش "ریاضت" است و تبعید درین راه "سیاحت" و کشته شدن هم "شهادت" است که آن عالیترین مراتب است» *

در شرق افغانستان در شهر اسد آباد مرکز ولایت کنر در خانواده سید صفدر کنری در سال (1216 هجری شمسی، مطابق 1837 میلادی) پسری متولد گردید که اسم با مسمای جمال الدین را برایش برگزیدند.

سید صفدر، نواسه میا عباس بابا، اولاده سیدعلی حکیم ترمزی است که به سلسله امام جعفر(ع) با امام حسین (رض) نسبت دارند، و همچنان مادر شان از قوم صافی می باشد. در مورد ملیت و افعلاً [افغان] سید همه محققین و دانشمندان عربی، اروپائی و هندی نظر مشترک دارند و محمدعبدو بحیث شاگرد و دوست نزدیک او در بیوگرافی سید در رساله [الرد علی الدهرین] موضوع را واضحاً تحریر نموده است، بقول از طارق رمضان محققین عرب از عبدو تا محمدعمره، این نظر راتانید مینمایند. محمد عبده در حالی که از نزدیک با جمال الدین آشنایی داشته و سال های متعددی با وی حشر و نشر داشته در هنگام اقامت خود در پاریس این طور می نویسد:

« ما در این جا اجمالی از شرح حال سید جمال الدین را می نویسیم. اطلاعاتی را که به دست آورده ایم پس از معاشرت طولانی با استاد و از روی کمال آگاهی است. وی سید محمد جمال الدین فرزند سید صفدر و از خاندان صاحب نامی در افغانستان است... اعضای این خاندان قبیله پرشماری را در خطه کنر از توابع کابل که به مسافت سه روز از پایتخت دور است تشکیل می دهند. مردم افغان به دلیل انتساب این خاندان به اهل بیت رسول به آن ها سخت احترام می گذارند. در گذشته این خاندان به بخشی از مناطق افغان حکمروایی می کرد و مستقل از حکومت مرکزی عمل می نمود. موقعی که دوست محمد خان [1242- 1279 هجری - 1826-1862 میلادی] زمام امور را به دست گرفت امارت این مناطق را از دست این خاندان گرفت... سید جمال در قریه [اسعد آباد] کنر به دنیا آمده است.. 1»

همچنان ژونالیستان مصری، ترکی، روسی، فرانسوی و علامه اقبال لاهوری عین مطلب را قبول دارند. ولی صرفاً همسایه های ایرانی ما با افزود نمودن (اسعد آبادی) و (شیعه) او را ایرانی قلمداد مینمایند. که درین ردیف او تنها نیست همه شاعران فلاسفه و دانشمندان حوزه کشور ما ایرانی هستند و ... همچنین رئیس جمهور امریکا « بارک اوباما » ایرانی و شیعه است. توجه فرمائید نشریه ایرانی « البرز » 26 اردیبهشت 1387 مینویسد: «پارک اوباما ذاتاً از اهل جنوب ایران و شیعه است... خاندان اوباما در حقیقت همان خاندان « ابامای "بوشهر هستند.....». اما ایرانیان آگاه و راست گو هم هستند که ادعا ایرانی بودن سید را رد مینمایند مانند علامه قزوینی که مینویسد:

"فی الواقع، باور نکردنی و خارج از عرف و قیاس و منطق، و مخالف رسوم متعارفه بین الملل و دول و اشبه اشباه به حکایت الف لیله و لیله شمرده است" 2 [محمد قزوینی - شماره 4 سال 2 مجله یادگار چاپ ایران]

خود سید افغان میگوید: "اندیشه های پراکنده ام را گرد آوردم و پندارهای پریشانم را جمع کردم، به شرق و شرقیان نگرستم، اول به افغانستان توجه کردم که نخستین بار جسم آنجا را لمس کرده بود، آنگاه به هند نگاه کردم که در آنجا بر شد عقلی رسیدم، بعد به حکم همسایگی به ایران نگاه کردم، سپس به جزیره العرب حجاز خاستگاه وحی، یمن سرزمین پادشاهان تبعی [اشاره به شاهان قبل از اسلام جنوب عربستان] نجد، عراق، بغداد و هارون و مامون آن شام و هوشمندان اموی آندیار، اندلس و کاخ الحمراء آن، نگرستم و همچنین هریک از دولتهای اسلامی و پایان کارشان

* - دکتر محمد عماره - ترجمه عمران موحد - (خاطرات جمال الدین الافغانی الحسینی، ص 22. چاپ مطبوعه علمی، بیروت، سال 1931 میلادی) - گفتنی است، گرد آورنده این خاطرات کسی است که اسم محمدباشا المخزومی که یکی از مریدان و پیروان سید بوده و به دستور شخص وی این خاطرات را تدوین کرده است).

را مورد توجه و دقت قرار دادم در مورد شرق تمامی توان فکریم را به تشخیص درد و جستجوی درمان آن صرف کردم، باین نتیجه رسیدم که عامل کشته و مهلک آن تفرقه وحدت و چند دستگی و پریشانی افکار مردمان آن است، مردمانی که در وحدت اختلاف میکنند و وحدت نظر دارند، بنابر این در تحقق وحدت و یگانگی شان کوشیدم و کوشش بسیار کردم تا شرقیان را به خطر غربی که تهدید شان میکند آگاه کنم"

به جواب دوستان ایرانی باید بگوئیم که سرزمین بزرگ فارس در سده نهم میلادی هم مانند گذشته صد ها روشنفکر انقلابی را در خود پرورانده گر چند اختناق قاجار صدها سر از آنها را بی تن ساخته و یا مجبور به هجرت نمود اما هیچ یک از آنها فارس بودن شان را انکار نکردند و خویش را افغانی، هندی، استانبولی و غیره معرفی نه نمودند شاید توجه فرموده باشند که: مرزا آقا خان کرمانی، مرزا رضا کرمانی، شیخ هادی نجم آبادی، ذکا الملک فروغی و دهها و صدها تن دیگر اصلیت ایرانی بودن شان را انکار نکرده بودند. بعداً ملاحظه خواهید فرمود که مرزا آقاخان وعده دیگر از ترکیه دستگیر و به رژیم وقت ایران تسلیم داده شدند ولی هیچ یک بخاطر زنده ماندن خود را غیر ایرانی معرفی نکردند.

نویسنده و مدیرمسول روزنامه اصلاح شمس الحق آریانفر به نقل از آثار محمد محیط طباطبائی میگوید:

"زمانی که سید افغانی یعنی سید جمال الدین افغانی را جسد و پیکرش را از ترکیه انتقال می دادند دولت ایران خواست که جنازه در عراق متوقف شود و در همان زمان ایران از چند دانشمند خود دعوت کرد و در وزارت خارجه آنها را خواست تا اسنادی را در ایرانی بودن سید جمال الدین افغانی ارائه بکنند تا دولت ایران بر او استناد کند و جنازه سید را به ایران انتقال بدهد. از جمله سید محمد تقی بهار، رضا زاده شفق و محمد قزوینی سه دانشمند بزرگ ایرانی، سه محقق خبیر که در فهم و درایت و آگاهی شان هیچ شبه ای وجود ندارد. این سه شخصیت را وزارت خارجه ایران می خواهد و از این ها تقاضا می کند که اگر سید ایرانی است شما اسنادی را ارائه کنید تا به استناد آن مانع انتقال سید به افغانستان شویم، و این ها هیچ سندی نمی دهند و می پذیرند که سید افغانی است و به افغانستان انتقال کند.

محیط طباطبائی این گفته را ذکر میکند. و بعد می گویند، این دانشمندان آگاهی نداشتند. و دقیقاً آگاه بودند و سید تقریباً هم عصر و هم روزگار آنها بود، آدم هم روزگار خود را و هم عصر خود را که هم وطن اش هم باشد به یقین میشناسد. به این اساس فهمیده می شود که به یک دلیل که سید هیچ وقت ایرانی نبوده و گپی دیگری که انگیزه شده برای ایرانی معرفی شدن سید، این است که، گفته می شود یک سید جمال الدین در همدان، بنام سید جمال الدین همدانی از ایران هم بوده است. سیدی که نوشته های هم داشته، گاه در داخل و گاه در خارج نشر می شده، اما آن سید جمال الدین همدانی، غیر از سید جمال الدین افغانی است...

بعد از آن ناصرالدین شاه به این فکر شد، تا هر قسمی که است خود را از شر سید نجات بدهد. به این اساس یکی از راه های که می توانست سید را دوباره به ایران بیاورد و به چنگ اش بیافتد این بود که سید جمال الدین را ایرانی معرفی کند. و به همین اساس بود که دستور داد به خصوص به اعتماد السلطنه وزیر فرهنگ خود، که برای ایرانی معرفی نمودن سید جمال الدین اقدامات عملی را آغاز کند. از همان زمان بود که سید جمال الدین به عنوان سید همدانی شهرت یافت و وزیر مطبوعات ایران تذکره تابعیت به سید جمال الدین صادر کرد [بدون این که سید جمال آگاه باشد] و پاسپورت برای سید جمال ارائه کرد که امروز در بعضی نوشته ها همان پاسپورت و همان تذکره به عنوان سند موثقی برای ایرانی بودن سید جمال الدین ارائه می شود. در حالی که آن اسناد به اساس هدایت شاه ایران، ناصرالدین شاه تهیه شده بود تا سید جمال الدین ایرانی معرفی شود و بعد از آن، این ها بتوانند سید را از کشور های دیگر بخواهند، وقتی که خواستند و به چنگ آوردند می توانند محاکمه بکنند، اعدام کنند و قصاص دیگر. به این اساس می بینیم که بنیاد ایرانی شدن سید، بنیاد نادرستی بوده و به صورت مشخص واضح است که این اسناد جعلی است..."³

با کمال حرمت و احترام فوق العاده که براه و مکتب حضرت امام جعفر صادق(ع) دارم اگر ناسیونالیسم تنگ نظرانه و شونیزم مذهبی آخوند ها و بعضی نویسندگان وابسته به رژیم ایران را احاطه نکرده، چه ضرورت به افزودن کلمه "شیعه" در پسوند نام ایرانی است، اگر ما سنی مذهب «حنفی» بنویسیم، حکیم سنائی غزنوی سنی حنفی - مولانا جلال الدین بلخی سنی حنفی - عمر خیام نیشاپوری سنی و ... خوش آیند است، عظمت علمی و فرهنگی حکیم سنائی، حضرت مولانا و دیگران از نبوغ و آثار خلق کرده شان است و یا سنی بودن آنها؟ هیچ منصفی انکار نمی تواند کرد که اکثریت مسلمانان - از جمله اهل سنت- علی بن ابی طالب را به طور خاص و همه اهل بیت را به طور عام، مورد تجلیل و تکریم قرار می دهند و وی را قهرمان بی همتای اسلام محسوب می کنند.

آیا توجه نموده اید که هرگز هیچ نویسنده حنفی هم آنها را با افزودن پسوند «سنی» معرفی ننموده نمی نماید. ولی این رژیم پلشت و خونخوار ایران است که در چهاردهه اخیر به اشاعه شونیزم مذهبی و دشمنی جدی به همه مذاهب اسلام

میتازد و تنها خویش را برتر میدانند، اکثراً در مساجد و مدارس شان تمامی خلفا و اهل بیت رسول اکرم (ص) را دشنام میدهند، مساجد اهل سنت تحریب می شود، نماز عیدین در مساجد شان قدغن است، به خانقاه ها و اجتماعات فرقه های صوفی حمله نموده و کشته ها بجا میگذارند و صدهای دیگر که متاسفانه عده از اخوند ها و نویسندگان ایرانی به واقعیت ها توجه ندارند و عمداً آنرا وارونه میسازند.

«اما در مورد مذهب فقهی سید جمال الدین، آن عده شاگردان سید که اکثر با او حشر و نشر داشتند، مذهب فقه سید را حنفی میدانند که مشهورترین حرف در این مورد، حرف شیخ محمد مخرومی است که خاطرات سیدجمال الدین را در زمان حیاتش و در آخرین سال های زندگی وی، در استانبول نگاشته است، سید را حنفی میخواند. و دلیل دیگر نبشته های خود سید جمال است. طوری که موصوف در مقاله ای تحت عنوان (الفقه الاسلامیه) در شماره سوم جریده ضیاء الخافقین به تاریخ اول اپریل سال 1892 میلادی در لندن ب چاپ رسیده است و نخستین مقاله عربی آن شماره، همین مقاله سید جمال الدین افغان است که در برابر عنوان آن ، در صفحه فهرست آن مجله «الشیخ جمال الدین» نگاشته شده است.

سید در این مقاله از کتابی که ساواس پاشا در مورد مبانی فقه اسلامی به زبان فرانسه تالیف نموده است، تقدیر مینماید و مؤلف در آن کتاب نقش آریایی نژادان را برجسته میکند و از امام محمد که از شاگردان امام ابوحنیفه است، مشخصاً یادآوری می نماید، یعنی امام محمد از سرخس است و آریایی نژاد .

سید جمال الدین مؤلف را با لقب «مرد دانشمند» یاد میکند که او در لابلای صفحات کتابش امام اعظم رضی الله عنه را ستوده است و مناقب امامان دین، فضایل محدثان و اوصاف فقهی متأخر را بیان کرده است .

سید جمال الدین از این کتابی که راجع به فقه اهل سنت و جماعت است و در آن مسایل فقهی، مطابق اصول مذهب احناف استوار بر قرآن، سنت، اجماع و قیاس درج شده است، سید جمال الدین توصیه می کند تا در مدارس مسلمانان، تدریس گردد و خلفای چهارگانه را با همان صفتی می ستاید که اهل سنت و جماعت به آنها دارند یعنی «الخلفاء الراشدین». این حرفهای که من گفتم ترجمه فشرده آنچه است که استاد خسرو شاهی در صفحات 140-141 بخش چهارم کتابش «الاثار الکامله» درج کرده است. و این مقاله یگانه مقاله ای است که سید جمال الدین در پایان آن نامش را مکمل یعنی جمال الدین الحسینی الافغانی، نگاشته است.» 4

باید افزود که در کشورهای اسلامی، هند و هم اروپا و امریکا به هزاران جلد کتاب در مورد سید طبع گردیده و زهی سعادت که بخشی از کتابخانه پوهنتون الازهر قاهره بنام [افغانی] مسما است که شامل هزاران جلد کتب درباره آرا و عقاید سید افغان و پیروان او میباشد. مجسمه این "تابعه شرق" در ۶ اگست 2018 در پارک آزادی شهر قاهره، در اثر تلاشهای سفیر وقت افغان فضل الرحمن فاضل، گذاشته شد.

یک نکته قابل توجه میباشد که سید مبارزه سیاسی، از آنجاکه چهره شناخته شده انقلابی ضد استعمار، استبداد، ارتجاع و تعصب و خرافات بوده و هم در دوران او همه ئی این فاکتها تسلط کامل و جابرانه روی کره ارض داشتند بناً روی این اصل بار بار از کشورهای مختلف اخراج شده بود و امروز که ما با مبارزات چریکی و مخفی و فعالیتهای این سازمان ها آشنا هستیم به این نتیجه میرسیم که سید در پهلوی فعالیتهای علنی مطبوعاتی و اشتراک فعال در کنفرانسها و اجتماعات، بخاطر سهم او در سازمان های انقلابی مخفی از نامهای مستعار هم استفاده مینمود:

"از زمانی که سید در پهنه سیاست خاورمیانه ، بخصوص در صحنه سیاست ایران هندوستان، عثمانی و مصر ظاهر گردید و میخواست از راه سازمان جهانی فرماسونری "وحدت اسلامی" را در خاورمیانه بوجود آورد روی این اصل با هرژه عنوان و شهرت مختلف در ده "لژ" سازمان فرماسونری خاورمیانه ثبت نام کرد، [جمال الدین اسدآبادی، جمال الدین الحسینی رومی، جمال الدین الحسینی طوسی، جمال الدین الحسینی الاستنبولی]" 5

"از همین رو در کتاب «هشت بهشت» نوشته دو تن از شاگردان سید، یعنی میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو بعد از ترور ناصرالدین شاه، اعدام شدند، عدم خوشبینی سید با ایرانیان را چنین تذکر می دهند: «سید میگفت من از جنس ایرانی ابداً اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شب در منزل خود نمی خوابانم» 6

سید جور و جفای بیحد و اندازه از رهبران کشورهای اسلامی چون توفیق پاشا [مصر]، ناصرالدین شاه قاجار [ایران] عبدالحمید عثمانی [ترکیه] دیده، که هیچ یک بقول خود وفا نکردند و درباریان اطراف آنها هم در فساد و خیانت غرق بوده، روحانیون قشری که مبارزات بیدار گرانه سید دکان های آنها را بی رونق ساخته بود دست به تکفیر وطنه، دسیسه

و تقنین و فتنه انگیزی میزدند، ولی ملت‌های تشنه واقیعت‌ها با عطش فراوان شونده بیانات و کانفرانس‌های او بوده، کتب و مقالات او را حفظ می‌کردند. و به تدریج نهضت‌های انقلابی نطفه‌گذاری میشد و هزاران هزار مسلمان آگاه و روشن بین و روشن‌نگر در خط سید قرار می‌گرفت زیرا سید به جای مردم جمع کردن و مجلس گرم کردن نیاز نسل جدید، نیاز جامعه انسانی و بصورت مجموع نیاز انسان عصر را آشکار می‌ساخت، سید به حیث یک مجتهد به مفهوم عام ضرورت ساختمان جامعه دموکراتیک، آزاد و پیشرفته را مطرح می‌کرد. زیرا او درد واقعی ملت‌های مظلوم را میدانست، بدین لحاظ دوستانش او را به خویش و حتی ملیت‌های شان منسوب میدانستند.

باید اضافه نمود که در پهلوی اینکه هرگز سید خود را به ایران منصوب نمیداند، و مذهب فکری اش سنی حنفی است چنانکه خود سید در شماره سوم جریده "ضیاء الخافقین" اول اپریل 1892 که نقش آریائی نژادها را در راه خدمت به اسلام برجسته مینماید و از امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه مشخصاً یاد آوری مینماید، وی به مذهب اشعری و رهبر آن آلیشخ الاشعری حرمت خاص داشت با آنهم به جواب آنانی که مذهب او را می پرسیدند میگفت: "اسلام"، زیرا او به جهان اسلام متعلق بود، نه فرقه‌ها و حلقه‌های کوچک.

میرمحمد صدیق فرهنگ در رساله [افغانستان در پنج قرن اخیر] به تقلید از جواسیس بریتانیه در کابل در قرن 19، با عنوان زشت "معما سید جمال الدین" نه تنها افغان بودن او را قابل سوال میداند بلکه سطور نه چندان زیبا و توهین آمیز در این باره نوشته، که اعتبار و ارزش کتاب آن را نهایت پائین آورده. بالمقابل خدمات ارزنده استاد کهزاد، غلام محمد غبار، اکادمیسین داکتر جاوید، دکتور آصف مایل، محمد امین خوگیانی، داکتر حکیم طیبی، داکتر فاروق اعتمادی، پوهاند سید سعد الدین هاشمی، دکتور اکرم عثمان، حبیب الله رفیع، سرمحقق عبدالله بختانی خدمتگار، سید مسعود پوهنیار، پوهاند عبدالحی حبیبی، دکتور روان فرهادی، فضل الرحمن فاضل، محمد بشیر سخاورد، پرفیسور عبدالله سمندر غوریانی، عثمان صدقی، غلام جیلانی اعظمی، مهران موحد، حبیب الرحمن جدیر، دکتور حلیم تنویر، و ده‌ها دانش مند دیگر وطن در معرفی سید و شاگردانش فراموش ناشدنی است. مقاله پوهاند استاد هاشمیان (رول و موقف تشریحی سید رومی در کابل که بحیث ایجننت روسی در دربار کابل شناخته شده) در همین جزوه جعلی بودن گفتار فرهنگ را ثابت می سازد.

آنچه از هموطنان سید که افتخار شاگردی و مجالست با وی را حاصل نموده بودند عبارتند از: برهان الدین بلخی، سردار غلام محمد طرزی، قاضی عبدالسلام، تلمیذ صوفی، قاضی سعد الدین، ملا عبدالحق حرقه، قاضی غلام، ملا عبدالله، ملا محمد عمر، ملا محمود، ملا محمد صدیق، ملا عبدالاحد، ملا خواجه محمد، ملا محمدرحیم ساکزی، ملا عبدالرحیم، ملا عبدالحق طل، قاضی عبدالرحمن (خان ملا)، امیر شیرعلی خان، ملا عبدالحق، صوفی برادرانی، امیر محمد اعظم خان، شیر دل خان لویناب، کاکا سید احمد لودین و غیره در داخل کشور، محمود طرزی و ... در ترکیه میباشند.

سید دوران طفولیت را در دره‌های زیبای کنر سپری نمود بعد از چندی با خانواده خود به کابل در محله مسجد گداری سراجی نقل مکان نمودند و او مراحل ابتدائی آموزش را از مدرسه مسجد گداری آغاز نمود، استاد هاشمیان از اقامت سید صفدر و پسرش در باجور هم یاد آور شده اند. در دهه سوم این قرن فامیل سید صفدر به فارس هجرت نموده و در بسطام و همدان متوطن شدند جمال الدین در آنجا " **بالای تحصیلات مسجد گداری شور بازار (سراجی) عمارت نوی از دانش و علوم را از نزد استادان همدان بنا نهاد**" 7

بین سالهای [1855- 1857] جمال افغان به هند، عراق، شام و مکه معظمه سفر کرده و انجمن و جریده [ام القری] را تاسیس نمود که این سر آغاز فعالیت انقلابی و مطبوعاتی وی میباشد. ولی متأسفانه منازعات برادران محمدزائی برای احراز سلطنت باعث شد تا شیرعلی خان در دور اول سلطنت نظرات سید را عملی نتواند و بعد از پنج سال محمد اعظم خان سلطنت را از او گرفت. غلام محمد طرزی در این زمان سید جمال الدین را ملاقات نموده گویا قصیده در وصف او سروده بود، اکادمیسین استاد جاوید مینویسند که "در دیوان چاپی او که بقلم خود شاعر کتابت شده قصیده در ستایش کسی بنام سید جلال الدین است" 8

ولی فضل الرحمن فاضل مینویسد که: "اما محمود طرزی، فرزند شاعر و هم برادر نسخه نویس دیوان شعر طرزی افغان، بهتر میداند که شعر در مدح سید جمال الدین است" 9

سید قبلاً دو نامه در سپتمبر 1866 به سردار اعظم خان فرستاده بود و در دوره چند ماهه سلطنت او [1868] مناسبات نزدیک با وی داشت بلکه به قول بعضی وزیر کابینه او بود در برگشت شیرعلی خان بر سلطنت دوباره نظریات اصلاحی



مسجد گدري سراجي کابل 2

خویش را بوی تجدید نمود، اما چون اطرافیان امیر را مغرضین تشکیل میداد "موجودیت سید جمال الدین را برای شاه، خطر بزرگی در بقای سلطنت توجیه نمودند. دو تن از گماشتگان انگلیس محمد رفیق لودین مشاور و میرزا محمد حسن خان دبیرالملک سر منشی به همکاری دیگر طرفداران خود دسیسه نمودند، که گویا سید جمال الدین افغان با اندیشه و افکار خود باعث قیام مردمی علیه شاه میگردد و این امر باعث میشود که ولیعهدی [عبدالله جان] پسر دلخواه شاه را به خطر مواجه سازد و شاید هم سید روزی جانشین شاه گردد. لذا موجودیت چنین یک شخص ماجراجو به منفعت دولت نیست سید باید یا زندانی بماند یا به انگلیسها سپرده شود و یا تبعید گردد" 10

سید بار دیگر نظریاتش را در "طومار طویل" نوشته و به او سپرد و امیر وعده عملی نمودن آنرا برایش داد، انتصاب صدراعظم، تشکیل کابینه مختلط از اقوام کشور، شورای مشورتی، لویه جرگه، نشر اخبار [شمس النهار]، تاسیس ماشین خانه، مکاتب خان زادگان و نظامی شهر سازی شیرپور، و... ادامه این نظریات میباشد. سید بعد از تقدیم نظریاتش کشور را ترک گفت، ضمناً در ایران محمد اعظم خان را نظر به وعده که با شیر علی خان نموده بود ملاقات نکرد.

عبدالباری جهانی این نظر را که سید استاد این دو برادر بوده یا مقرب این امیران رد نمود می نویسد:

«به این صورت معلوم میگردد که سید در ۱۹ سالگی ۵ سال به سفر جهانگردی مصروف بوده و بعد از آن، که سال ۱۸۶۲ میشود، تا سال ۱۸۶۶، که مضمون فوق را در هرات نگاشته، معلومات نداریم به این ترتیب سید هیچ فرصتی برای تدریس، و آن هم یازده ساله، را نیافته که پسران امیر را تعلیم بدهد و از طرف دیگر، شیرعلی خان از سال ۱۸۵۸ والی قندهار و محمداعظم خان والی کرم بوده و هیچ وقت در کابل با هم نبودند که فرصت شاگرد شدن مشترک سید را بدست می آورند.»

2 - مسجد گدري که سنگ تهداب ان در زمان سلطنت اورنگزیب در سده شانزده میلادی گذاشته در بازار سراجی و کوچه آهنگری شهر کهنه یک یادگار پر ارزش تاریخی کابل بود.

مسجد گدري که نمونه زیبا از هنر معماری آن دوره بود به شیوه خاصی ظرافت های معماری در ان اشکار بود. بدبختانه با ویرانی شهر کابل در دهه هفتاد این مسجد تاریخی هم به ویرانه متروک مبدل شد و سالهای سال از برکت فاتحین شهر دیوار های بجا مانده مسجد را هم آفتاب و باد باران و طبیعت تخریب میکرد. در کار ساختمان این بناه تاریخی مهندسی هنرمندانه قدیم به شیوه ظریف و کلاسیک کار شده بود و آثار بجا مانده از ان چیره دستی معماران ان روزگار را حکایت میکرد. دو منار بطرف راست و دو منار بطرف چپ تعمیر وجود داشت که به زیبا این مکان میفزود. یک دروازه بزرگ دخولی در وسط داشته و دو دروازه دیگر بطرف چپ و دیگری بطرف راست مسجد بود. همچنان سه کلکین و یا روشن دان بطرف راست و سه بطرف چپ مسجد قرار داد شده بود که به مسجد را روشنی طبیعی میداد. مسجد گدري گنجایش پنجمد تا شش صد نفر نماز گذار را داشت.

آثار بجا مانده میناتوری و گچ کاری و حجاری و چوب کاری در ساختمان ویرانه مسجد جای جای باقی مانده بود. در ساختمان این مسجد از سنگ، چونه، خشت خام و پخته و آهن چادر استفاده بعمل آمده است.

سید با این دو امیر روابط استاد و شاگرد نه بلکه روابط یک بندهء کمک طلب با یک شهریار هستند در نامه ای که به عنوان امیر محمداعظم خان نگاشته مینویسد « آه از دل پر خون! آه از بخت واژگون! آه از دست مردم دون! نه علاج دل توام نه علاج بخت وارون! نه علاج خویش توام نه علاج مردم دون چه کنم و راز دل با که بگویم و راه نجات خود را از که بجویم؟

مرگ کو تا زین بلا برهاندم؟ مرگ من شد بزم و ترکستان من چه کنم از دست دل؟ از تقاضاهای دل پشتم شکست بر سرم جانا بیا میمال دست چه چاره با خداوند دل؟ ای ز تو ویران دکان و منزلم چون ننالم چون بیفشاری دلم الغریب فی البلدان، جمال الدین الحسینی الاستانبولی و الطرید عن الاوطان زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست هر چه گوید در حق من جای هیچ اکراه نیست»

معلوم میگردد که سید در کابل از بودن خود و شرایط زندگی ناراض است و در این ضمن به امیر محمداعظم خان نامه دیگری تحریر نموده و از او خواهش اجازت رفتن به پشاور را نموده اند و امیر در جواب او نامه فرستاده ضمناً ازین نامه آشکار میگردد که روابط سید با امیر محمداعظم خان و شیرعلی خان به اندازه ای نزدیک نبود که بتواند با آنها طبق خواهش خود دیداری بهم رساند ورنه به این نامه ها و این جواب های سرد هر دو امیر ضرورت احساس نمی شد بایست بحیث یک استاد با شاگردان خود به آسانی ملاقی میشد نامهء امیر محمداعظم خان در پاسخ سید:

رقعهء محبت ترجمه شما مطالعه شد از کمال اتحاد و موافقت مرقوم قلم خلوصیت شیم نگاشته بودید سیادت پناه مودت نشانا: در هرچه میل خاطر بندهء درگاه پادشاه بی مثال خوشی طبیعت آن مهرسگال است از دوری شما ملال و در خوشی شما خوشحال می باشم هر طور مرضی و رضای شما باشد ما خرسندیم تکلیف بر شما نامناسب زیاده چه نگارد! نامهء دیگر امیر محمداعظم خان:

هو سید سند امجد:

رقعه ای که به عبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استرخاص سمت پشاور انشاء نموده بودند، به نظر فیض منظر عطوفت بنیاد بندگان ما در آمد و حقایق مندرجه موضح شد این معنی را دانسته باشند که چون بندگان ما مفارقت شمارا بر خود دشوار میداند البته نمیخواهد که تا حیات مستعار باشد فی ما بین صورت مبیانت و مبادعت اتفاق افتد اولاً بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمی دهد و ثانیاً در صورتیکه خود شما به طوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نمایید به ملاحظه اینکه هر گاه حرف ممانعت در میان آید نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد اگرچه اذن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود زیاده چه نگارد گزیده آثار س ص ۴-۶

دوران قدرت امیر محمد اعظم خان بسیار کوتاه و تقریباً یک و نیم سال طول کشید امیرمحمداعظم خان در مقابل امیرشیرعلی خان شکست خورد و به ایران پناهنده شد سید هم در خانه سردار ذوالفقار خان، یکی از مخلصین خود، جای گرفت بعد از مدت کوتاهی نامه ای به امیر شیرعلی خان نگاشت:

«ای امیر مومنان! ستایش خدای راست که قدرت را به شخص هوشیاری مانند شما سپرده است شما میفهمید که ذوالفقارخان حاتم طایی نیست و من هم کدام گدایی نیستم که در خانه او بودم باش را اختیار نمایم نه شما مانند محمداعظم خان وعده خلاف هستید وعده شما از امروز به فردا میرود و مدت یک ماه میشود که من خانه ای برای نشیمن ندارم شما یک شخص بسیار جسور هستید اگر از روی کدام علتی بر من بدگمان شده اید و یا کدام چیزی دیده اید لطفاً بمن اطلاع بدهید مهمان نوازی چند روز میباید ماه ها نباید باشد آدم که چند روز مهمان باشد بعداً بی عزت میگردد { Keddie, Syyid Jamal Ad-Din Al Afghani P 48 }

سید بعد از اندک مدتی به تعقیب این نامه یک نامه دیگری به عنوان امیر نوشت و در آن اظهار داشته بود که ذوالفقار خان او را چهل دفعه جواب داده است امیر باید یا غم سرپناه او بخورد و یا کدام مستمری برای شان وضع نماید چون عین نامه را به عنوان برادر امیر، سردار محمداسلم خان، هم نگاشته بود؛ باعث بدگمانی امیر گردید سید را دوازده تومن خرج راه داد و او را به بدرقه چهار سوار از کابل به طرف قندهار اخراج نمود و از مردم قندهار خواستار شد تا سید را به خاک خراج نمایند { 50Ibid P }

هیچ کسی، ولو هرچند ظالم و بی مروت باشد، استاد خود را، آن هم استاد یازده ساله خود را به این قسم از خاک خود خارج نمیسازد و از طرف دیگر بنده هر چه در زمینه تحقیق نموده ام از پیشنهادات سید در باره پروگرام اصلاحات،

که یا به امیرمحمد اعظم خان و یا به امیر شیرعلی خان پیشنهاد شده باشد، اطلاعی ندارم اگر کسی در این مورد کدام سند موثق داشته باشد لطفاً با ما شریک بسازند» 11

اما این مطلب از جانب مرحوم پوهاند سید خلیل هاشمیان تائید نه شده که شما تحت عناوین «پیرامون موجودیت و فعالیت سید در عهد سلطنت امیر محمد اعظم خان و اخراج او به فرمان شیر علی خان...» در قسمت پایانی این رساله مطالعه خواهید نمود. بر اصل بعضی نظریات سید جریده [کابل] را در دور این دو برادر نشر مینمود، که قبل از نشرات [شمس النهار] میباشد، گر چند از آن نشانی بجا نمانده ولی مایل هروی و عبدالروف بینوا، نشر آنرا را تائید مینمایند، پس سید افغان بانی مطبوعات و اخبار نویسی [ژورنالیزم] افغانستان هم میباشد.

قبل از پایان این مبحث اجازه دهید قسمتی از نوشته دکتور محمد عماره³ را در رابطه به نسب و مذهب سید افغان عیناً نقل نمایم:

« آن عده از پژوهشگران و نویسندگانی که معتقد به شیعی بودن سید و خانواده اش هستند می گویند که وی کسی است که علاقه فراوانی به بحث های فلسفی و کلامی از خود نشان می داده است و سال های چندی را سرگرم فراگیری علوم فلسفی بوده و در زمینه منطق و علم کلام تبحر و آگاهی خاصی داشته است. این عده از پژوهشگران و نویسندگان می افزایند که اشتغال به دانش های فلسفی و کلام و منطق در عصر سید جمال تنها در حوزه های علمیه شیعی طرفدارانی داشته است. این در حالی است که محافل علمی و نهادهای آموزشی اهل تسنن، دانشجویان را به تبحر در حدیث و تفسیر و زبان و ادبیات ترغیب می کرده است- جدای از این که به آموزش فقه و اصول آن به دانشجویان می پرداخته است.

در پاسخ به این استدلال باید گفت: پرداختن به علوم فلسفی و منطق و کلام از سده ها پیش، مساله ای آشنا و شناخته شده در نصاب آموزشی مسلمانان بوده است. از نیمه دوم قرن نخست هجری، مسلمانان به دانش های مزبور رغبت نشان می داده اند. در قرن دوم هجری، دانش های یاد شده توانستند در میان مسلمانان جا بیافتند و جایگاه مناسب خود را در محافل علمی مسلمانان پیدا کنند به ویژه پس از آن که جریان ترجمه علوم فلسفی از زبان های دیگر به زبان عربی در عصر مامون عباسی [170- 218 هجری- 786- 833 میلادی] رواج و رونق خاصی یافت.

این را هم بدانید که معتزلیان که بنیان گذاران و جلو داران علم کلام در میان مسلمانان به حساب می آمدند، پیرو مذهب تشیع نبودند. نیز اکثریت شخصیت های نامور اسلامی در زمینه اندیشه های فلسفی، شیعی نبودند بلکه متعلق به جهان اهل تسنن بودند. حتا پس از سایه افکندن انحطاط بر زندگی مسلمانان و به پستی گراییدن آن ها متعلق به جهان اهل تسنن بودند. حتا پس از سایه افکندن انحطاط بر زندگی مسلمانان و به پستی گراییدن آن ها و عقب گرد کردن علوم عقلی در جهان اسلام به دلیل از هم پاشیدگی ای که مسلمانان در دوره های «ممالک و عثمانی» گرفتار آن گردیدند؛ باز هم مطالعات و پژوهش های فلسفی جذابیت و درخشش خود را در مناطق مختلف دنیای اسلام و در حلقات گوناگون فکری مسلمانان از دست نداد. گفتنی است، آن بخش از تاملات فلسفی که با تصوف در آمیخت در دوره های انحطاط نسبت به تاملات فلسفی محض، هواخواهان بیشتری داشت. جمال الدین هم به این گونه تاملات فلسفی رغبت و اشتیاق نشان می داد. ما نه می خواهیم در این جا اتمام و توجه برادران اهل تشیع را به مباحث و مسائل فلسفی کم اهمیت جلوه دهیم و نیز اعتراف می کنیم به این که پیروان مذهب تشیع تا همین اکنون توانسته اند جنبش عقل گرایی در میان مسلمانان را زنده نگه دارند، ولی این را نمی پذیریم که دیگران را بیگانه با مباحث و موضوعات فلسفی معرفی کنیم که اگر این کار را کنیم جفا و بی مهری بزرگی در حق آن ها مرتکب شده ایم.

موقعی که زندگی نامه مفکر اسلامی عبدالرحمان کواکبی [1854- 1902 میلادی] را که معاصر سید جمال الدین است مورد مطالعه قرار می دهیم مشاهده می کنیم که ایشان در سال های نخست دوران تحصیل خود دانش هایی همچون

³ - دکتور محمد عماره متولد [8 دسمبر 1931] در مصر، بیش از صد کتاب تألیف و تحقیق کرده است، این ها افزون بر تعداد مطالب و مقالاتی است که وی در مجلات و روزنامه ها منتشر کرده است. علاقه و شیفتگی رشید رضا به نشر روز نامه و نشریات اصلاح گرانه مذهبی از زمانی آغاز شد که او با نشریه عروة الوثقی سید جمال الدین افغانی آشنا شد... او این رویداد را با زبان خویش چنین بیان کرده است: "تمام آمال و آرزوهایم پیش از مطالعه عروة الوثقی، تلاش برای ترویج عقاید اسلام بود. اما پس از آن راه جدیدی را کشف کرده بودم، تلاش برای احیاء اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلام. وظیفه تازه من، هدایت مسلمین به طرق پیشرفت و توسعه تمدن غربی با تکیه بر ایمان اسلامی بود"

منطق و ریاضیات و علوم طبیعی و بسیاری از دانش‌هایی را که سید جمال به آن‌ها رغبت نشان می‌داد؛ فراگرفته بود. هیچ‌کسی کواکبی را به خاطر فراگیری این دانش‌ها، شیعه مذهب نه شمرده است.

- از جمله استدلال‌ات آن عده از دانشمندان و مورخان که جمال الدین را فارسی و ایرانی به حساب می‌آوردند این است که می‌گویند: وی توجه و اهتمام خود را به جنبش اصلاح‌گری در ایران گمارده بود و تحولات سیاسی در آن کشور را به دقت زیر نظر داشت. این گروه از دانشمندان و تاریخ‌نگاران می‌گویند که سید، کوشش‌های فراوانی به خرج داد تا ایران را مرکز اصلی «جامعه اسلامی» [ایده‌ای که تمام فعالیت‌های فکری و سیاسی سید جمال بر محور آن می‌چرخید] قرار دهد.

واقعیت آن است که زندگی و اندیشه‌ها و مبارزات طولانی سید جمال همگی این ادعا را نقض می‌کنند. در واقع، حرکت «جامعه اسلامی» که سید لوی آن را برافراشته بود، به مثابه جنبشی درخشان و با نشاط بود که می‌خواست با طرح ایده «جامعه اسلامی» وحدت مسلمانان را تحقق بخشد. مرکز فعالیت این جنبش، در واقع همه جهان اسلام از خاور تا باختر آن بود. چند سالی جمال الدین تلاش‌هایی را به کار برد تا مسلمانان را پیرامون خلافت عثمانی گرد آورد و از ظرفیت‌های این خلافت به منظور مقابله با استیلای روز افزون استعمار اروپایی بر کشورهای اسلامی استفاده کند. درست است که سید جمال الدین به ایران، اهتمام و توجه داشت ولی نه به این خاطر که این کشور را مرکز اصلی «جامعه اسلامی» قرار دهد و اسلام در ایران را نمونه‌ای از اسلام راستین بشمارد و بخواهد طرح‌های اصلاحی و بیدارگرانه و نوگرایانه خود را در آن کشور پیاده کند. توجه ایشان به ایران فقط به این انگیزه بود که ایران نماینده اندیشه شیعی در جهان اسلام به حساب می‌آمد و وی به این گمان بود که نزدیکی ایران با جهان تسنن به معنای متحد و یکپارچه شدن دو گروه فکری بزرگ در جهان اسلام است و این کار باعث می‌شود که جنبشی نیرومند در میان مسلمانان راه اندازی شود که آن‌ها را از عقب ماندگی و جمود و تحجر و سنگ‌شدگی برهاند و به مرحله خیزش و آزادی و پیشرفت و ترقی برساند. فی الواقع، جمال الدین خیال آن را در سر می‌پروراند که یکی از کشورهای اسلامی را به جنبش اصلاحی خود جذب کند تا آن کشور نمونه‌ای شود که سایر کشورهای اسلامی از آن پیروی کنند و بدین گونه راه مسلمانان به سوی پیشرفت و اصلاح و نوسازی باز شود. آن گونه که امام محمد عبده می‌گوید: «هدف سیاسی جمال الدین این بود که یکی از دولت‌های اسلامی را وادار به پذیرش پروژه اصلاح‌گرانه خود بسازد تا بدین گونه این دولت نیرومند شود و بتواند شئون خود را به خوبی مدیریت کند. این دولت، نمونه‌ای شود که دولت‌های اسلامی دیگر از آن تبعیت کنند و بدین گونه، امت اسلامی همانند ملت‌های پیشرفته دنیا عزت خود را بازیابد و دولت‌های اسلامی همچون دیگر دولت‌ها به نیرومند دست یابند... [الاعمال الکامله للامام محمد عبده، ج 2، ص 352].

این که جمال الدین می‌خواست با طرح ایده «جامعه اسلامی» وحدت اسلامی را محقق گرداند بخشی از حقیقت است چرا که بخش دیگر حقیقت آن است که دولتی که جمال الدین تلاش کرد تا نمونه قابل پیروی برای دیگر دولت‌های اسلامی شود همانا دولت مصر بود. این که ایشان، مصر را برای تحقق آرمان «جامعه اسلامی» برگزید اسباب و دلایل عینی دارد که خودش در نوشته‌هایی که از خود به جا گذاشته از این انگیزه‌ها و دلایل، سخن گفته است.

از جمله مسائلی که در تاریخ زندگانی سید جمال، محرر و مسلم است این است که سال‌های اقامت وی در مصر [1871-1879 میلادی] مثمر‌ترین و پر بازده‌ترین سال در زندگی مبارزاتی وی بوده است. در همین سال‌ها بود که ارزشمندترین و سودمندترین کارها را - خواه در زمینه اندیشه‌گری یا در عرصه فعالیت‌های سیاسی یا در زمینه پرورش شخصیت‌ها و ایجاد و سازمان‌دهی جریان‌های سیاسی- به انجام رساند. انگیزه افغانی در انتخاب کشور مصر به عنوان مرکز فعالیت‌های فکری و سیاسی خود این بود که وی گمان می‌کرد که مصر، مستعدترین کشور برای پذیرش اندیشه‌های وی هست چرا که کشور مصر دارای پیشینه تمدنی ریشه دار است و نیز پتانسیل‌های سیاسی و اقتصادی و انسانی آن به مراتب نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر بیشتر است.

این هم هست که این کشور پیشگام‌ترین کشور در زمینه طرح مباحث ناسیونالیستی هست که کشورهای منطقه به پیروی از آن این مباحث را طرح کردند. کسی که نوشته‌های سید جمال را بخواند به روشنی به این دریافت می‌رسد که کشور مصر یگانه‌ترین کشوری بود که ایشان امید خود را به آن بسته بود و آرزوی آن را داشت که این کشور روزی به مرکز رهبری رنسانس سرزمین‌های شرقی تبدیل شود. سید جمال همان کسی است که راجع به مصر می‌گوید: "هر گاه کسی به احوال و اوضاع مصر نگاهی بافکند در خواهد یافت که پایتخت این کشور لا جرم روزی - در آینده دور یا نزدیک- مرکز تمدن بزرگ‌ترین کشور شرقی خواهد گردید. احتمالاً تحقق این امر چیزی است که مردم کشورهای همسایه مصر سخت به دنبال آن هستند. هر گاه مردم این کشورها به مشکل بزرگ و گرفتاری چاره‌ناپذیری مواجه شوند، تنها منبع امیدشان مصر است.. [الخاطرات، ص 278]. سید جمال، خیزش مصر در زمان زمامداری محمد علی باشا [1805-

1848 میلادی] را این گونه توصیف می کند: « این کشور به مرحله تازه ای از مرحله های مدنیت و ترقی پا گذاشته است و نظام حکومت داری مدرن در آن شکل گرفته و در این زمینه از همه کشورهای خاور زمین بدون استثنا پیشی گرفته است... [همان منبع، ص 130]. و نیز ایشان می گوید: "کشور مصر دروازه حرمین است... و مسائل مصر از مهم ترین مسائل در خاور زمین است... کشور مصر دوست داشتنی ترین کشور در نزد من است...» [همان منبع، ص 89]. روی این حساب، کشور مصر - و نه کشور ایران - کشوری بوده که جمال الدین تلاش داشته تا آن را مرکز «جامعه اسلامی» و نمونه ای برای تحقق آرمان ها و اهداف مبارزاتی خود بسازد. توجه ویژه سید جمال الدین به مصر نه به خاطر انگیزه های مذهبی بود بلکه ایشان به اندیشه بود که کشور مصر به دلیل شایستگی های تمدنی اش - علاوه بر دلایل سیاسی - صلاحیت بر عهده گرفتن نقش رهبری کننده در زمینه رنسانس اسلامی را دارد و به آسانی می تواند به مرکز و مغز و رهبری بیداری شرق و خیزش دو باره مسلمانان را مبدل شود. و از همین جا می توان معنای سخنی را که امام محمد عبده بر زبان آورده و شیخ محمد رشید رضا آن را نقل کرده دریافت، آن جا که رشید رضا می گوید: "از استاد امام محمد عبده شنیدم که می گفت: سید جمال الدین کار قابل واقعی و قابل توجهی انجام نداد مگر در سرزمین مصر!" [تاریخ الاستاد الامام، ج 1، ص 79. چاپ قاهره، سال 1931].

پژوهشگر، محقق و جمال الدین شناس فرزانه کشورما فضل الرحمن فاضل در اثر نهایت تحقیقی شان [سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر] تمامی ادعا ها و اسناد سازی جعلی مرزا لطف الله خان [خواهرزاده دروغین سید افغان] و پسرش و هم تحریف و تصرفها و دستکاری های استاد خسرو شاهی را به رویت اسناد، تدقیقی و تحقیقی رد نموده و آنرا **تصرفها خجالت آور** میدانند اصلیت افغان بودن وی را ثبوت نموده اند. خوانند عزیز یکبار با مراجعه به این اثر ارزشمند در میابند که یک عده ایرانی ها تا چه حد جعل کاری و تحریف نموده حتی اسناد تاریخی را با تصرفها و حذف بخشهای از آن در خور خوانندگان میدهند. **12**

مآخذ:

- 1 - [الأعمال الكاملة للامام محمد عبده. تحقیق: دکتر محمد عماره، ج 2، ص 344، 345. چاپ بیروت، سال 1972 میلادی]. نیز نگاه کنید: جمال الدین الافغانی، تالیف امام سید محسن امین، بدون تاریخ و مکان چاپ.]
- 2 - پوهاند حبیبی - نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی - حوت 1385 مطبوعه فیصل ص 8.
- 3 - مصاحبه متصدی رادیو پیام زنان با شمس الحق آریانفر.
- 4 - فضل الرحمن فاضل - مذهب (عقیدوی) سید جمال الدین افغان - سایت آرینا افغانستان آنلاین مورخ 2021/12/17
- 5 - پوهاند هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول سویدن 1380 ش پاورقی صفحه 44
- 6 - فضل الرحمن فاضل - ایران و "ایرانی" از دیدگاه سید جمال الدین افغانی - به نقل از رهبران مشروطه، تالیف ابراهیم صفائی، صفحه 31، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، سال 1362 خورشیدی، تهران. به نقل از صفحه [با] کتاب «هشت بهشت»
- 7 - دکتر عبدالحکیم طیبی - افکار و تلاشهای سیدجمال الدین - شماره 31 اپریل ومی 1993 مجله آئینه افغانستان.
- 8 - اکادمیسین دکتر عبدالاحمد جاوید - اوستا - شورای فرهنگی سوید ن 1999 ص 125 .
- 9 - فضل الرحمن فاضل - ایران و "ایرانی" از دیدگاه سید جمال الدین افغانی - مقاله منشره در سایت انترنتی.
- 10 - دکتر حلیم تنویر - تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 7.
- 11 - عبدالباری جهانی - افسانه نگاری در تاریخ - افغان جرمن 2022/1/17
- 12 - فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدار گر عصر - 28 اسد 1368 انتشارات آزادی.

سید افغان در ترکیه و مصر

سید از طریق هند به مصر رفت ولی اقامت او بیش از یک نیم ماه دوام نداشت، از آنجا به ترکیه آمد و در قسطنطنیه از جانب دانشمندان علما و مقامات دولتی به گرمی استقبال شد. شش ماه بعد از ورود بنا به دانش اش به عضویت اکادمی یعنی انجمن [دانش] ترکیه انتخاب شد. در 1870 بنا به دعوت تحسین افندی خطابه در دارالفنون اسلامبول برای محصلان ایراد نمود. او درباره اقسام صنایع سخن زد و از معارف توده ئی حمایت کرد. شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که متصدی اوقاف عثمانی بود از روی حسادت افغانی را به این نکته متهم ساخت که گفته است: "خبر دادن از آینده و یا غیب گوئی جزء صنایع محسوب می شود" بنا به سید را متهم ساخت که نبوت و صنعت را یکی میدانند و به واعظان مساجد اشارت کرد که به منابر از این گفته سید جمال الدین نکوهش کنند.¹

این تحریکات تا حدی بود که تجدد گراهی او را نوعی ارتداد دانستند، چنانچه در طول سده ها با این شلاق ابوعلی سینا، البیرونی، منصور حلاج، محمد ذکریا رازی، عمر خیام و هزاران عالم و دانشمند دیگر را کوبیدند، آیا همین ها نبودند و نیستند که نهضت دوم مشروطیت، محمود طرزی، امان الله خان را ملحد، دهری و... ضربه زدند؟ و هنوز هم می زنند

سید در کنفرانس استانبول چنین گفته بود: "زندگی و معیشت انسانی به اندام یک موجود زنده شباهت دارد که نیازها و ضعفها هر کدام به منزله اعضای آن محسوب میشوند حکومت به مثابه مغز آن است، صنعت بازوی آن است، زراعت کبد و جگر آن است و...."

اما بدن و جسم با روح زنده است، و روح زندگی انسانی « نبوت » و "حکمت" است در اثر تحریکات روحانیون، حکومت ترکیه از سید در خواست نمود برای مدتی آن کشور را ترک نماید. بناً طی سالهای [1871 - 1879] سید افغان در مصر اقامت نمود و با علما، نویسندگان و اخبار نویسان، ارتباط وسیع داشت محمد احمد مهدی سودانی، ادیب اسحاق، ابراهیم لقانی، سعد زغول، ابراهیم هلباوی، محمود سامی بارودی، ابراهیم المویلجی، سلیم غنحوری، یعقوب صنوع، قاسم امین، محمد مویلجی، احمد عربی پاشا، محمد عبده، شکیب ارسلان و دیگران بوی پیوند عمیق و حرمت بی پایان داشتند، سید در بسیار موارد از آنها انتقاد مینمود، چنانچه محمد عبده می نویسد: "سید با هیچ عالمی مباحثه نکرد مگر اینکه او را ملامت کرد، زیرا در معارضه مالک قوت حجت قادر به حل اسرار و رموز هر نوع مطالب علمی و فلسفی، دینی و اجتماعی بود و خداوند [ج] منتهای دانش و ذکاوت انسانی را به او اعطا کرده بود"²

در ادامه بازجویی، میرزا رضا کرمانی قاتل ناصر الدین شاه قاجار از موقعیت سید جمال الدین افغان در اسلامبول و به خصوص نزد سلطان عثمانی سخن گفته که: "در آن روزی که سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که توی دریاچه باغش کار می کند، نشسته، صورت سید را بوسید. و در آنجا بعضی صحبت ها کردند. سید تعهد کرد عن القریب، تمام دول اسلامی را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد. این بود که به تمام علمای شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه را باز کرد، به وعده و نوید و استدلالات عقلیه، بر آن ها مدلل کرد که ملل اسلامی، اگر متحد بشوند، تمام دول روی زمین نمی توانند به آنها دست یابند. اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند...."

سید به مصر آمد و افتخار تدریس در دانشگاه الازهر را حاصل نمود، در این مقام بزرگ علمی به تدریس فلسفه و علوم با توضیح مهمترین مسایل در قبال مسلمین بخصوص آزادی سیاسی، وحدت و اتحاد آنها میپرداخت. احمد امین یکی از شاگردان سید در مصر مینویسد:

"مردی بود شور انگیز و انقلاب آفرین و هیجان بخش در مطالبه حقوق محرومان هر کجا که میرفت شعله بر می افروخت، افکاری را به میان میآورد و خواستههای پیشکش به مردم مینمود که باعث اضطراب و بر آشفتنی حکومت میگردد"³

نویسنده دیگری میگوید: "شعله را که صد سال پیش سید جمال الدین افغانی در مصر افروخت، تا کنون خاموش نگردیده، و هنوز هم یاد و بود او وفادار است.... او پر ثمر ترین دوران زندگی و شعور ملی خود را، و درخشان ترین روزگار پر عظمت مبارزات خویش را بخاطر ما به پایان رسانید، متفکرین ما را رهبری کرد. او پدر روحی و محرک نیرومند رستاخیز و احیای مجدد مسلمانان بشمار میرود..."⁴

محیط طباطبائی می نویسد: "در طول سالهای [1288 تا 1290] نفوذ فکری سید در طبقه جوان مصر و عرب به درجه ای رسید که او را بفرکر دوام توقف و استفاده اجتماعی و سیاسی بیشتر از موقعیت افکند. در جنگ روس و عثمانی و جنگ افغان و انگلیس [21 نوامبر 1878] مرجع فکری مردم شد... با وجود لطمه های که در کابل، بمبئی و اسلامبول خورده بود حلقه درسی حقوق خوانده های مصری منتخبی را روی کار آورد تا اصحاب خود را در همه کارها وارد نماید و خود در ظاهر از صحنه برکنار باشد، اما در باطن سررشته کارها را بدست گیرد. در جز فعالیت های مطبوعاتی و فرهنگی در صدد برآمد از تشکیلاتی فراماسونی مصر که زبده رجال سیاست و حقوق بومی و مهاجر را در مصر شامل میشد برای استفاده از نقشه های سیاسی آینده استفاده بکند" 5

بقول استاد هاشمی [فرماسونری] انجمن آزادیخواهان سه صد عضو داشت و مقالاتی علیه بریتانویان پخش و نشر و قیام برای آزادی را دعوت مینمودند: "سید جمال الدین ادعا میکرد که منظور از تشکیل انجمن وطنی در مصر عبارت از:

1] ایجاد اتحاد و روح صمیمیت بین ملل و قبایل اسلامی .

2] کم کردن نفوذ علمای سود جو، که بواسطه اعمال نامشروع خود اسباب ذلت مسلمین را در دنیا فراهم کرده اند" 6

میشد

[انجمن وطنی] در ارتش مصر شعبه را تشکیل دادند تا به عنوان جهاد برای آزادی مصر اقدام نمایند. این تشکل جرایدی را بنام "محروسه" [1877] و "مرآة الشرق" نشر مینمودند.

چون زندگی سید افغان با علم، فرهنگ و مطبوعات خلط است در پهلوی تدریس در الازهر، مجالس و کنفرانسها، مقالات و مصاحبه ها، بیاد از وطن و خدمت به مردم آن رساله جاودانی "تمته البیان فی تاریخ الافغان" را (1878) بر رشته تحریر در آورده، در فصل اول کتاب وجه تسمیه افغان، در فصل دوم نسب افغانها، فصل سوم "فی ابتداء سلطنتهم" نام داشته که از دوره شاه حسین صفوی، قیام مردمی به رهبری میرویس خان هوتک و سپس دوره فرزندان وی به تفصیل نوشته است سپس جنگهای برادران وزیر فتح خان، سلطنت دوست محمد خان، جنگ اول افغان و انگلیس و جنگهای میان فرزندان او یاد میکند، فصل سوم را با اشاره به مقدمات جنگ دوم افغان و انگلیس پایان میدهد، فصل چهارم به اقوام ساکن در افغانستان و در خاتمه پیداوار و معادن آن مختصر اشاره نموده است، بدین گونه سید جمال الدین افغان مورخ تاریخ قرن نهم افغانستان هم میتواند باشد. این مجموعه غنی را بعداً محمد امین خوگیانی مدیر مسئول [اتحاد مشرقی] دوره امانیه به درستی ترجمه و در عین زمان کتاب حیات سید جمال الدین که بخش اول (تاریخ افغان) را در (1318 ش - 1939 م) در کابل طبع نموده بود. نسخه (تمته البیان) که به امیر عبدالرحمن خان اهدا شده بود در سال 1997 جناب فضل الرحمن فاضل از قاهره خریداری نموده بود.

عبدالباری جهانی نوشته که آن کتاب سید در باره تاریخ افغانستان که «اشتباهات عجیبی» را مرتکب شده که بقول ایشان «بعضاً آدم به حیرت میافتد» وی از آن کتاب نقل قول میکند که سید در متنی که در باره جنگ اول افغان و انگلیس نگاشته در جایی مینویسد «شاه شجاع با سی هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هند وارد قندهار گردیده بعد از مقاتله سختی سردار کندل خان و برادرانش قندهار را ترک داده بطرف هرات هزیمت نموده و در آنجا از نزد شاهزاده کامران بردارزاده خود؟؟؟ کومک خواست کامران از کمک با او انکار نمود پس از برداشت زحمت ها و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید و از آنجا به هندوستان؟؟؟ گریخت» همان کتاب ص ۱۲۰

این داستان شاه شجاع است؛ که در سال ۱۸۳۴ بیرون از قلعه شهر قندهار در مقابل امیر دوست محمدخان شکست خورد و میخواست از راه فراه به هرات، نزد برادر زاده خود، شهزاده کامران برود ولی، شاید به اثر بی اعتمادی، از عزم خود منصرف شد و نزد محراب خان بلوچ، خان کلات، پناهنده شد و بعداً به لودیانه گریخت



رشید رضا

سید ازین قبیل اشتباهات را بسیار زیاد مرتکب شده اند مثلاً در باره روزهای اخیر شاه زمان مینویسد «در این ایام شاه زمان بحالت نا بینایی بمزار فیض آثار در بلخ

که بروضه سید نا علی معروف است و از انجا به بخارا و از انجا به ایران و بعد به

بغداد و از انجا به حجاز سفر کرد در آن مقام دنیای فانی را پدرو گرفت میرحیدر امیر بخارا و فتح علیشاه ایران و داوود شاه والی بغداد مقدم شاه را گرامی داشتند و شاه صبیبه خود را باز دواج امیر بخارا درین سفر داد همان کتاب ص ۱۱۶

در حالیکه شاه زمان در زیارتگاه مجدد الف ثانی در سر هند دفن است و بنده شخصاً آنرا زیارت نموده ام شاه زمان هیچ وقت به سفر بخارا نرفته، به ایران، که سبب بربادی او بود، پناه نبرده سفر حجاز را ننموده و هیچ وقت صبیبه خود را به نکاح امیر حیدر نه در آورده اند

نشسته محمد عبود



در حالیکه سید، الحق یک شخصیت بزرگ بود و از نوشته محمود طرزی هویدا است که او را به کدام صفات عالی متصف میسازند مگر معلومات او در باره افغان، افغانستان و زبان افغانها از اندک هم کمتر بود در باره افغانها و زبان آنها مینویسد:

«و الحق انّ هذا الامة من اصل ایرانی و انّ لسانها مأخوذ من لسان زند اوستا» همان کتاب متن عربی ص 21

یعنی حقیقتاً این قوم از اصل ایرانی بوده و زبان ایشان از لسان زند اوستا گرفته شده در حالیکه این مسایل بسا بغرنج انتیکی و لسانی استند که تا به امروز به صورت قاطع حل نشده و همه متون در حیز نظریات استند « 7

فضل الرحمن فاضل در باره نوشتند: «در اثر «تتمة الیابان فی تاریخ الافغان» برخی اشتباهات را ملاحظه کردم که شاید برجسته ترین آن، ادعای سید مبنی بر این باشد که تیمورشاه 300 زن داشت که در جمله هیچ یک افغان نبودند. یا در مقاله « دعوت اتحاد افغان و فارس» نشر شده در « العروة الوثقی» دریافتیم که برخی مشاهیر سرزمین ما را ایرانی خوانده است، اگرچه هدف سید ایران تاریخی باشد، نه سیاسی؛ اما در آن دوران افغانستان در نقشه جهان حضور مستقل خود را داشت.» 8

در سال [1882] حزب "مصر جوان" که اساس مبارزه شان را مجادله علیه رژیم توتالیتز و وابسته تشکیل میداد - و مظهر اراده سید جمال الدین افغان بود - قیام "عربی پاشا" را سازمان دادند، فقید جمال عبدالناصر رئیس جمهور سابق مصر در سفر شان به افغانستان و ملاقات با سفرای افغانی در کشورش گفته بود که انقلاب مصر نتیجه مستقیم افکار و اندیشه های سید افغان بوده و در رشد روحیه آزادی خواهی آن کشور حریت خواهی های اعلیحضرت امان الله خان نقش داشت. 4

سید در آغاز اقامت در مصر مورد توجه [ریاض پاشا] وزیر مصر قرار گرفته "وزیر موصوف شیفته استعداد و نبوغ او گردید و ماهانه هزار پیاستر [پول رایج مصری] بنام مساعدت از حکومت مصر برایش مقرر نمود" 9



شکیب ارسلان دانشمند بزرگ مصر همیشه دستان سید را میبوسید و به چشم می مالید که این حرکت نه تنها شاگردان و پیروان او را متحیر

ساخته بود بلکه موضوع به مطبوعات مطرح شد و ارسلان در پاسخ گفت :

"دست علم و گنجینه معرفت را بوسه زده است و احترام نموده" وی در رساله

فقید جمال عبدالناصر

4 - اعلیحضرت امان الله خان در جریان سفر به مصر و باز دید از یک مکتب ابتدائی از پسری خورد سالی پرسید که پول مصری دارد او از جیبش سکه های مصری با نقش نیم تنه شاه انگلیس را برایش نشان داد، اعلیحضرت ما بوی پول افغانی را تحفه داد و فرمود که این پول وطن ماست که در آن عکس پادشاه خود ما حک شده است چون وطن ما آزادی داشته و مستقل است، آن طفل خورد سال همین جمال عبدالناصر بود.

[حاضر العالم الاسلامی] خویش در مورد نوشته "سید جمال الدین فیلسوف اسلامی سر دسته اعلام، ستاره سعادت که خداوند او را در افق خاور پس از شبهای دراز و تاریک نمایان ساخت.." **10**

محمد عماره مینویسد که: "این مرد مسلماً یک ریفورمیست نیست بلکه در واقعیت انقلابی است که در نهایت خواهان علوم سیاسی مدرن و جدید میباشد"

محمد عبود در رابطه به مکتب فکری سید عقیده دارد که: "مکتب فکری این مرد « افغانی» کاملاً صاف و سچ بود او هیچگاه یک مقلد مکتب [مقلدین] نبوده بلکه ترجمان درست و صحیح اندیشه و مکتب صوفی [تصوف] می باشد" **11**

او در جای دیگر گفت: "اما هدف سیاسی سید که تمامی افکارش را به خود جلب کرده بود و تمامی زندگیش را در آنراه صرف کرد و آن همه رنج و سستی در آن راه کشید، عبارت بود از اینکه دولتهای اسلامی را از ناتوانی بدر آورد، و آنها را وادار به اصلاح امور شان کند، تا در نهایت امت اسلام همپایه و همتای ملل پیشرفته و قدرتمند شود، و دولت آن در کنار دولتهای توانا و شرقی قرارگیرد، و اسلام در جایگاه حقیقی و شایسته اش بنشیند، و این دین پاک به عظمتی در خور دست یابد"

« البیان فی الانجلیز و الافغان» در حقیقت مقاله ای از سید در 18 صفحه می باشد که تاریخ گذشته انگلیسها را بیان داشته، و دلایل مخالفت آنها را با دیگر ملل اروپا ذکر میکند. درین مجموعه میخوانیم که: "انگیس همیشه منافع خویش را، در دوستی ها و دشمنی هایش، مد نظر داشته است و از وسایل دست داشته اش همواره در هجوم بر ملت ها و کشور های دیگر بهره برده است"



محمد توفیق پاشا 30 جون 1871 - 8 مارچ 1938

کسی که به تاریخ گذشته مراجعه نماید، به این قناعت می رسد که انگلیس به اندازه سر موی هم از پیروی سیاستهای ثابتش جهت رسیدن به اهدافش، در شرق و غرب و جهان قدیم و جدید، تخطی نکرده است .. **12**

در این زمان دوستان سید تنها به مقالات او در جریده الاهرام اکتفا نکردند بلکه با نشر جرایدی چون [مصر، التجارة و الشرق] به پخش اندیشه های وی پرداختند. فعالیتهای سید برای دربار و درباریان خوش آیند نیست زیرا حق و حقیقت را عیان می ساخت در حالی که ایشان عمداً آنرا کتمان می نمودند و شاه جدید [محمد توفیق پاشا] با آنکه از پیروان سابق سید است از ترس اینکه اعمال نا مطلوب او مورد انتقاد قرار نگرفته و باعث سقوط سلطنت او نگردد حکم توقیف و اخراج سید را داد و پولیس رژیم شب هنگام وی را از یکی از جاده های قاهره اختطاف و جبراً به کشتی نشانده و محبوس نمودند و بعد دوباره به هند فرستادند.

عبدالرحمن کواکبی



مآخذ:

- 1 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش - ص 56
- 2 - دكتور عبدالحکیم طیبی - افکار و تلاشهای سید جمال الدین - شماره 31 اپریل و می 1993 مجله آئینه افغانستان.

3 - الافغانی [مقاله] اخرا الساعه [مجله عربی] هنر عکاس، شماره پنجم 1979 ص 30 [حلیم تنویر - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، شورای فرهنگی افغانستان هالند]

4 - عین مأخذ.

5 - محمد محیط طباطبائی - سید جمال الدین و بیداری مشرق زمین - دفتر فرهنگ اسلامی چاپ اول 1370 تهران [تنویر] صفحات 72 74

6 - پوهاند هاشمی پاورقی ص 50

7 - باری جهانی - افسانه نگاری در تاریخ - افغان جرمن 2022/1/17

8 - ف فاضل صفحه نظر سنجی افغان جرمن مورخ 2022/1/19

9 - پوهاند هاشمی ص 49

10 - دکتور عبدالحکیم طیبی

11 - Tariq RAMAD. Aux Sources du Renouveau Musulman 1998 France [طارق رمضان - منشا متجددین مسلمان - چاپ فرانسه].

12- فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر - انتشارات آزادی چاپ اول 28 اسد 1386

13- از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد.



جمال عبدالناصر {۱۵ جنوری ۱۹۱۸ - ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰}

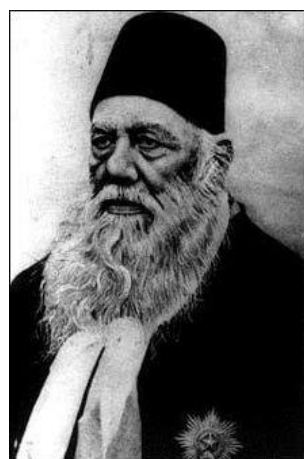
دومین رئیس‌جمهور مصر بود که از ۱۹۵۶ تا هنگام مرگ، قدرت را در دست داشت. او یکی از رهبران انقلاب ۱۹۵۲ مصر بود که به فرمانروایی ملک پایان دادند. پس از پیروزی انقلاب مذکور، محمد نجیب رئیس مجلس فرماندهی انقلاب مصر شد، اما ناصر پس از کنار زدن رقیبان از جمله نجیب، با برگزاری همه پرسی مردمی در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۵۶، ریاست‌جمهوری را در اختیار گرفت. سیاست‌های بی‌طرف ناصر در خلال جنگ سرد به آشفتگی روابط مصر با قدرت‌های اروپایی انجامید؛ اروپاییان پشتیبانی مالی خود را از سد اسوان - که ناصر برنامه داشت آن را بسازد- برداشتند. ناصر در پاسخ، شرکت کانال سوئز را ۱۹۵۶ ملی کرد که مورد تحسین جهان عرب واقع شد. در مقابل نیز بریتانیا، فرانسه و اسرائیل سینا را اشغال کردند ولی آن‌ها بر اثر فشارهای بین‌المللی از مصر عقب نشینی کردند. این ماجرا جایگاه سیاسی ناصر را به شکل قابل ملاحظه‌ای تقویت کرد و از آن به بعد، محبوبیت ناصر در منطقه، شروع به رشد کرد. در نتیجه درخواست‌های یکپارچگی عربی زیر رهبری وی افزایش یافت و منجر به یک پارچگی مصر با سوریه از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ شد. ناصر، جواهر لعل نهرو، تیتو رییس‌جمهور یوگوسلاویا، پیشین، احمد سوکارنو رییس‌جمهور اندونیزیا و قوام نکرومه رییس‌جمهور گانا، از جمله نیروی محرکه جنبش غیر منسلک در سال (1955) بودند.

ناصر محبوب‌ترین رهبر جهان عرب بوده، در سال ۱۹۶۴، هنگامی که رئیس‌جمهوری جدیدی، قانون اساسی جدیدی تصویب کرد. پس از پایان جلسه سران اتحادیه کشورهای عرب به عمر 52 سالگی مرگ مشکوک و ناگهانی داشت که مردم جهان عرب را بهت زده کرد (فامیل ناصر و حسن هیکل و کسان دیگر می‌گویند انور السادات در پیاله قهوه او زهر افزود نموده بود) و باور این که او به مرگ طبیعی مرده باشد برای بسیاری بعید به نظر می‌رسد. در قاهره بیش از پنج میلیون تن در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند. 13

جمال افغان در هند

در نیم قاره هند در ابتدا در کراچی، بعداً بمبئی و سرانجام حیدر آباد دکن متوطن شد. وی در آنجا رساله [رد ناتوریالیزم] یا [رد علی الدهرین] را نوشت این رساله عنوان اصلی آن "حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان" میباشد که سید آنرا به پاسخ مولانا محمد واصل در دسمبر 1880 نگاشته و طبع شد و بعداً چند بار تجدید چاپ شد، ترجمه این اثر به زبان پشتو، برای نخستین بار توسط آقای میر سعید بریمین در سال 1344 ش 84 سال بعد از نشر اول آن در کابل اقبال نشر یافت. مولوی محمد یونس خالص هم این اثر را به پشتو ترجمه نموده که از طریق سفارت افغانی در مصر با مقدمه فضل الرحمن فاضل در مارچ 2017 نشر گردید. [A.G.GILCHON] نویسنده فرانسوی در سال 1942 آنرا ترجمه و در پاریس طبع نمود، که محمد عبده در مقدمه آن سوانح سید را نوشته بود. در این اواخر به کوشش نویسنده، مترجم و دیپلمات فرزانه کشور ما جناب فاضل گرامی «حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان» از روی نسخه طبع شده سال 1300ق در هند، از طریق بخش فرهنگی سفارت افغانستان در قاهره تجدید چاپ شده است دوستداران با تماس با ایشان آنرا بدست آورده میتوانند. سید در آن رساله مینویسد: "دین بر انسان وقار و عظمت داده پشتیبان و سرمایه ملتها و عامل خوشبختی و چرخ دهنده آنها است" ¹

سید در این شهر با سر سید احمد خان رئیس پوهنتون علیگر [1817 - 1898] آشنا شد وی متکی برین نظر بود که مسلمین هند اولاً به علوم جدید آشنا شوند و نباید قبل از آن به سیاست بیردازند چنانچه جواهر لعل نهرو نوشته: "او میدید که فقدان آموزش و مخصوصاً آموزش و تعلیمات جدید به مسلمانان آسیب زیاد رسانیده و موجب عقب افتادگی ایشان شده است به این جهت احساس میکرد که باید مسلمانان را معتقد سازد که پیش از پرداختن به امور سیاسی آموزش جدید را بپذیرند و نیروی خودشان را برای قبول آن و پیشرفت در آن راه متمرکز سازند" ²



سر سید احمد خان

سید در مجله [معلم شفیق] بر ضد این نظریه مقالاتی نوشت. او با این نظر سید احمد خان جداً مخالف بود که مسلمانان را مانع مبارزه سیاسی میشد، پژوهشگر دیگری مینویسد: "افکار تجدد گرائی سید احمد خان با آنکه با افکار سید افغان در زمینه های مبارزه با خرافات و ضرورت فرا گرفتن علوم غربی با هم مشابهت داشت ولی رنگ استعماری بخود گرفت" ³

جمال افغانی بعداً در جریده [عروة الوثقی] چنین نوشت: "بزرگترین مبلغ مسلک نیچریه یکی از مسلمانان قدیم هند بنام احمد خان بهادر" است این شخص از کسانی است که بخاطر بهره ناچیز و بی مقدار کمر به مساعدت انگلیسها بسته است" ⁴

در حیدر آباد سید افغان مجله [معلم شفیق] را تاسیس و مقالات در آن را مینوشت مانند: "فوائد جراید - تعلیم و تربیه - اسباب حقیقی خوشی و شفا انسان - فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت - مفاد فلسفه و مطالب دیگر" سید در ضمن به جراید [سید الاخبار] و [مفرح القلوب] هم مقالات میفرستاد.

در کنفرانسی به ارتباط [تعلیم و تربیه] گفته بودند: "مردمی که فلسفی فکر میکنند، با اینکه سیانس و علوم را ندانند، آمادگی آموزش علوم و سیانس را دارا میباشند مانند مسلمانان اولیه با اینکه به سیانس آشنائی نداشتند، با آموزش در متن عقیده اسلامی دارای افکار فلسفی شدند. بطور مثال عرب جاهلیت که در وحشت قرار داشت و صرفاً با شعر و شاعری آشنا بودند در موجودیت پیغمبر [ص] به کتاب و نوشتن [قرآن] آموزش یافتند و در این کتاب به خدای واحد و یگانه [ج] آشنا شده و از لابلای آیات قرآنی مطالب جدید آموختند، در حالیکه قبل از اسلام مردم تاریک بین، تاریک اندیش و نابینا بودند و در این پراگندگی معتقد به هیچ چیز نبوده، پیغمبر آنها را در روشنائی سیانس و فلسفه قرار داده و در این مسیر تشویق نمود. قرآن اولین کتاب فلسفی مسلمین است که همه چیز را میآموزد، که این آموزش تا نهایت دوام داشته در هر حرف و جمله آن رمز و معما نهفته است که تمام محققین جهان روز صدها هزار آنرا مطالعه و سراغ نمایند با آنهم پایان ندارد.

آنها که منع از علوم و معارف مینمایند و به زعم خود صیانت دین اسلام را مینمایند آنها در حقیقت دشمن دیانت اسلام هستند. در حالیکه نزدیک ترین دین ها به علوم و معارف دیانت اسلام است و هیچ منافاتی در میان علوم و معارف و اساسات دیانت اسلام نیست. چکیده ای این بیانیه را بعداً مطالعه خواهید نمود.

از نگاه سید و شاگردانش، خداوند دانای مطلق است و "علم هم مانند شعله ای از نور خداوند است" و همان گونه که نور آشکار کننده و تولید کننده حرارت و قوت است، علم نیز روشنگر خیر و بر ملا کننده شر است، هر گاه مردم در جهل و گمراهی به سر برند، به راحتی در دام استبداد گران گرفتار می شوند. استبداد گران از نور علم گریزان اند، چرا که دانش و آگاهی، مردم را با هدف ها و عملکرد های مستبدان آشنا می کند و پرده از حیل ه ها، فریب کاری ها و ستمگری های آنان بر می دارد.

استبداد گران از دانش و علم بیم دارند که موجب آگاهی و رهایی مردم شود. آنان به تعبیر کواکبی از «علوم لغت و» «زبان آوری» مادام که در پس آن دلیری نباشد و پرچم مقاومت به اهتزاز در نیآورد، بیم به خود راه نمی دهند. فرمانروایان مستبد از علوم دینی که «معاش» را و می نهد و گمراهانه به «معاد» می پردازد تا «ابلهی را بر انگیزد» هراسی ندارند، زیرا قلب علوم دینی و فرو کاستن آنها به بازی با کلمات و مسخ حقیقت و باطن دین و تقلیل آن به ظواهر ملال انگیز و خواب آور، امدادگر مستبد در جفا کاری و ستمگری خواهد بود.

استبداد گران، بر انگیزندگان بلاهت و «بُلهوسان علم» را که «در علم دین مهارتی یافته، در میان عوام شهرتی حاصل نمایند»، در تأیید کارهای خویش به خدمت می گیرند و با افکندن نو اله ای در پیش آنان، «دهان شان را به لقمه ای چند از ریزه های خوان استبداد» فرو می بندند. کواکبی در برابر دانش های افیونی، از «علوم زندگانی» مانند «حکمت نظری، فلسفه عقلی، حقوق امم، سیاست مدنی، تاریخ مفصل، خطابه ادبیه و غیر اینها» یاد می کند. این دانش ها، ابرهای جهل را بردارد و آفتاب درخشان طالع نماید، تا سرها از حرارت بسوزد. **5**

استبداد گران با دانش و دانشمند به دشمنی و کینه توزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش؛ زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نمی کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد». از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. سید و ره روانش با تکیه به آیات قرآن، اهمیت فراوانی برای کتاب و نوشتن و آگاهی مردم قائل بودند.

با توجه به جملات بالا که از مکتب سید افغان است، دکان داران دین توجه کنند بخصوص آنهای که از آغاز قرن بیست در دوره امانیه، بر علیه آن نهضت اقدام نمودند، در تحریک ملای لنگ، کلکانی و شینوار دست داشتند و در برابر جنایات مهر سکوت بر لب زدند و حتی شریک آنها شدند و تبلیغ نمودند که مکتب اولاد تان را کافر میسازد، امروز در دولت سهیم هستند و روزی که یک لقمه کمتر برایشان رسید اخطار میدهند که «پدر کس مجاهدین را به حاشیه رانده نمی تواند». روزی محمد داود خان صدراعظم وقت در فاکولته حقوق به محصلین با اشاره دست گفت «آنها مانع کارهای ما میشوند؟» و اشاره او بسوی قلعه جواد مجددی ها بود و اینکه ان ها کی ها هستند و چه نوع موانع خلق میکردند؟ امروز الظهر من الشمس است.

حجت الاسلام امام غزالی [رح] در رساله «المنقذ من الضلال» [به معنی نجات دهنده از گمراهی] میگوید که: "هر کسی که بگوید اسلام یک دین مخالف سیانس، هندسه و فلسفه میباشد حقیقت را جعل و تحریف مینماید و صدمه ای را که اسلام از دوستان نادان خود مبیند. بیشتر از آنانی است که به آن عقیده ندارند. سیانس و فلسفه یک حقیقت واضح و آشکارا است که نمیتوان آنرا رد کرد و کسیکه میگوید که: دین و مذهب، سیانس و فلسفه را نمی پذیرد، خودش دین خود را قبول ندارد"

سید افغان میگفت: "باید عمل و حرکت نمائیم. در ادامه سوال نمود: چرا یکبار بهر طرف نگاه نمی کنید؟ چرا همیشه روی بستر خود میباشید؟ چرا یکبار به این مطالب دقت نمی نمائید که به چه دلیل می باشد؟ و در عوض آن هیچ تلاشی برای آموزش نمی نمائید؟ غریبی، فقر، بینوائی و گم شدن مسلمانی، آیا این تراژیدی پایانی دارد؟ آیا راهی است که این ملت بیدار شوند؟.. **6**"

انگلیسها [سالار جنگ] حاکم حیدرآباد را مجبور ساختند تا جمال افغان را از آن شهر اخراج و مجله او را مصادره کند. سید مجبوراً از آنجا به کلکته آمد، این مبارز سترگ و انقلابی پر خروش و عاشق به مردم، آزادی و ارتقا و پیشرفت آنها، جوانان و انقلابیون آنجا را هم بدور خویش جمع نمود او در جریان تبعید ها و اخراج های پیهم به این متیقن شد که رژیم های مفسد از وی که سلاحی جز اندیشه علمی، قلم و زبان فصیح ندارد تا چه حد هراس دارند و اندیشه های او چگونه منافع آنها را در خطر میاندازد چنانچه پروفیسور براون مولف تاریخ ایران که معاصر با سید افغان میباشد میگوید: "این شخص یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام داشت که انحطاط آنرا خود حس کرده بود. تحت اللفظ و بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خود شان به لرزه درآورد و نقشه های دول اروپائی را که تهیه شده بود بهم زد و قوت های غیر معلوم را بکار انداخت" **7**

سید در هند از هندو و مسلمان دعوت به وحدت نمود تا برای بیداری و آزادی هند مبارزه نمایند او در نوامبر 1882 در البرت هال کلکته بیانیه جامع در این ارتباط ایراد نمود. سید بدین گونه ناسیونالیسم غیر مذهبی ایجاد مینمود تا با داشتن این روحیه همه ملت‌ها بدون تفریق دین و مذهب در مبارزه آزادی بخش ملی سهم بگیرند پوهاند هاشمی در این ارتباط مینویسد: "در نزد سید افغانی عالم واقعی شخصی بود که بتواند مردم محیط خود را تنویر کند" توسل سید به مسلمانان هند در قسمت افتخارات گذشته هندوان مشابه به توسلش به مسلمانان مصر در قسمت عظمت و افتخارات گذشته مصریان قبل از اسلام بود. او از یک نوع نشنلیزم غیر مذهبی در سر زمین هند دفاع میکرد و میکوشید تا ثابت کند که، اسلام واقعی به فلسفه و سیاست جدید موافقت دارد" 8

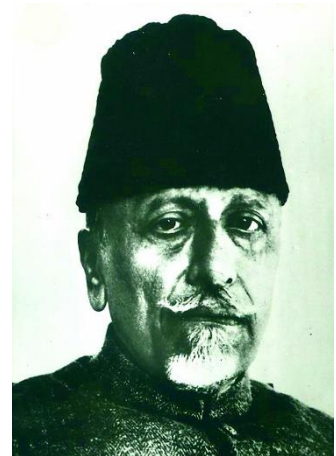
سید در این ارتباط مقالات روشنگری به جریده [حبل المتین] می فرستاد این جریده پیام انقلابی سید را به ملت‌های شرق و می‌رسانید که ضرورت به آزادی جوهر مضامین را تشکیل میداد. شهید مولوی واصف و میر صاحب سید قاسم این جریده را پنهانی از دفتر اعتماد الدوله سردار عبدالقدوس خان بدست آورده و مطالعه مینمودند. مضامین سید در یازده شماره جریده [الهلال] از طرف مولانا عبدالکلام آزاد هم مجدداً نشر گردیده بود. چهار راد مرد سترگ هند محمدعلی، شوکت علی، مولانا عبدالکلام آزاد و علامه محمد اقبال لاهوری از رهروان و پیروان صدیق مکتب سید بودند. اقبال لاهوری در رابطه با علم و حکمت گفته بود:

زندگی جهاد است استحقاق نیست
جز بعلم انفس و آفاق نیست
گفت حکمت را خدا، خیر کثیر
هر کجا این خیر را بینی باز گیر

مولانا عبدالکلام آزاد

مولانا آزاد از بزرگترین مبارزین آزادی خواه هند که نام او در پهلوی مهتما گاندی، جواهر لعل نهرو، عبدالغفار خان و... یاد میشود میگفت: ".. آئین اسلام برای مسلمانان که مورد تعدی و ظلم قرار میگیرند دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دکتاتوری زامداران و راه دیگر برای مقابله با حکومت های خارجی" 9

در کلکته هم برای جمال افغان انیت خلق نمودند و به بهانه های گوناگون و جعلی بشمول دست داشتن در قضیه قتل کیوناری سفیر بریتانیه که در کابل در [1879] صورت گرفته بود متهم نمودند تا سر انجام امر اخراج او را از هند هم صادر کردند. [1883]



مآخذ:

- 1 - 1998 Tariq RAMAD. Aux Sources du Renouveau Musulman France - [طارق رمضان - منشا متجددین اسلام] به نقل از La Réfutation des Matérialist [رد ناتوریالیزم] رساله خود سید افغان .
- 2 - جواهر لعل نهرو - نگاهی به تاریخ جهان - ترجمه محمود تقضلی، چاپ نهم 1372 تهران ص 849
- 3 - حمید عنایت - سیری در اندیشه های سیاسی عرب - 1370 تهران چاپ چهارم ص 86.
- 4 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن ۱۳۸۰ ش - ص 38
- 5 - عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1363 ص 71 و 72 - طارق رمضان بنقل از رساله هما پاک دامن، صفحه 242.

7- دکتر عبدالحکیم طبیبی - افکار و تلاش های سید جمال الدین - شماره ۳۱ اپریل و می ۱۹۹۳ مجله آئینه افغانستان.

8- پوهاند هاشمی ص 39

9- دکتر عبدالحکیم طبیبی.



«عبدالحکیم طبیبی به تاریخ ۲۴ جنوری سال ۱۹۲۴ میلادی در شهر کابل چشم به جهان گشود. بعد از ختم تعلیمات در مکتب حبیبیه شامل فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل گردید. بعد از فراغت از پوهنخی حقوق در سال ۱۹۴۶ میلادی در شعبه سوم وزارت امور خارجه افغانستان به حیث مدیر و سپس در پست رئیس اداره

خدمات سیاسی مقرر گردید.

طیبی از سال ۱۹۴۸ الی ۱۹۵۳ میلادی به حیث کارمند سفارت کبرای افغانستان در واشنگتن ایفای وظیفه کرد. وی در زمان اقامتش در ایالات متحده آمریکا درجه ماستری را از پوهنتون جورج واشنگتن و دوکتورای خویش را از امریکن یونیورسیتی بدست آورد.

دوکتور عبدالحکیم طبیبی از سال ۱۹۵۶ الی ۱۹۶۱ میلادی در هیئت نمایندگی دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد در پست های منشی اول، قنصل و وزیر مختار دولت افغانستان در نیویارک و در ماه می سال ۱۹۷۳ به صفت نماینده دایمی افغانستان در ملل متحد کرده است.

در طول مأموریت سیاسی اش به حیث سفیر کبیر افغانستان در کشور های یوگسلاویا، چپان، هند، بلغاریه، فلیپین، نیپال، جاپان و هند خدمت نموده است. در سال ۱۹۶۵ میلادی در کابینه مرحوم محمد هاشم میوندوال به حیث وزیر عدلیه و لوی خرنوال افغانستان در خدمت مردم افغانستان بود..

داکتر طبیبی آثار مهم و کتاب های ارزشمندی تألیف و به رشته تحریر درآورده است که از جمله می توان از کتاب های "حقوق دریا ها" و "حق ترانزیت" نام برد که در سال ۱۹۵۹ به زبان انگلیسی در کشور سوئیس و در سال ۱۹۶۰ میلادی در مجله حقوق پراگ و در سال ۱۹۷۱ میلادی به صورت کتاب از طرف کمیته مشورتی/حقوقی هند و در سال ۱۹۷۲ در مجله بین المللی حقوق ویانا انتشار یافت. آثار دیگر شان: "سیاست بین المللی" از نشریات مؤسسه خدمات سیاسی وزارت امور خارجه، "سازمان ملل" از نشریات مؤسسه بین المللی خدمات سیاسی وزارت امور خارجه، "دموکراسی" از نشریات وزارت عدلیه، "حقوق ترانزیت" از نشریات وزارت عدلیه، "حقوق دریایی" چاپ وزارت مطبوعات، "حقوق ترانزیت ممالک بی دریا" (انگلیسی) وزارت معارف، "فلسوف مشرق زمین سید جمال الدین افغانی" از نشریات وزارت اطلاعات و کلتور، "سیر تصوف در افغانستان" از نشریات وزارت اطلاعات و کلتور "تلاش های سیاسی سیدجمال الدین افغانی"، "تاریخ افغانستان"، "تاریخ هرات در عهد تیموریان"، "خاطرات پریشان"

The Political Struggle of Sayid Jamaluddin Afghani (Tabibi)

Afghanistan: A nation in love with freedom (Tabibi)

Sufism in Afghanistan (Tabibi)

The right of transit of land-locked countries: A study of legal and international (Tabibi) 1970development of the right of free access to the sea Unknown Binding –

داکتر عبدالحکیم طبیبی به عنوان عضو برجسته، در تدوین قانون اساسی افغانستان و "لویه جرگه" و تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۴۳ شرکت داشت.

و همچنان در دوران پناهندگی مدیر و ناشر مجله تاریخی "عروة الوثقی" در کشور سوئیس بود. نشریه "عروة الوثقی" بار اول توسط سید جمال الدین افغان در پاریس پایتخت فرانسه چاپ و نشر رسید. «

نوشته دکتور ناصر اوریا 2020/11/06 فیس بوک

سید افغان در اروپا

سید توسط کشتی از طریق بحر پاسفیک به امریکا رفته مدتی را در آنجا سپری نمود و بعداً به هدف اروپا به سفر خود ادامه داد، و در لندن توقف مختصری نمود، بریتانویان با وعده سپردن سلطنت سودان بوی خواستند او را بدین نحوه تطمیع و خاموش سازند ولی وی در پاسخ گفت: "این پیشنهاد شما نمایان گر نا آگاهی تان در مسائل سیاسی است آیا سودان مال شماست که پادشاهی آنرا بمن میدهید؟ سودان حق مردم سودان است و اگر شما صلح دوست هستید، خوبست که به مشکلات ایرلند بپردازید که از هر نظر به شما نزدیکتر است" **1**

شما مثل این پیشنهاد بارهای دیگر به این سطور بر میخورید که سید برای رسیدن به مقام سلطنت، صدارت و وزارت مبارزه نکرده بود چنانچه در زمان خروج از مصر حتی چند پول هم با خود نداشت دوستانی پیشنهاد کردند پول به قرض از آنها قبول نماید که رد نموده گفت: "شیر هر کجا برود طعمه خود را خواهد جست"

سید انگلستان را ترک گفت، و فرانسویان بوی پناهندگی دادند، که در پاریس اقامت نمود. دو سال در فرانسه یکی از پر بار و پر شور و پر تحرک ترین دوره فعالیت انقلابی شان میباشند، افغانی نه تنها با اخبار نویسان، نویسندگان و علمای این کشور ارتباط گرفت بلکه با محمد عبده به نشر جریده بنام **(العروة الوثقی)** پرداختند [13 مارچ 1884] که پیامی روشن و ندای انقلابی مکتب و اندیشه سید میباشند آنها از تمامی دلدادگان عظمت و شکوه اسلام می طلبند تا در پرتو آن وحدت نمایند در این جریده ضرورت جدی آموزش سیانس و تکنولوژی مدرن، بیان حقایق تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی را برای مسلمین واجب میدانند، بقول از همه جمال شناسان عطف توجه او از این زمان به بعد بیشتر به این مطالب متوجه است و عقیده داشت که کسر و شکست جهان اسلام را با آموزش زن و مرد مسلمان باید جبران نمود، ولی گوش کر مسلمین یا چنین صداها را نمی شنود و یا هم عده دکاندار دین عمداً مانع شنیدن آن میشوند. توجه فرمائید، عمق و اساس مکتب سید افغان و ره روانش که در تمامی نوشته ها و بیانات شان منعکس شده عبارت است از اینکه:

در اسلام «سلطه دینی» وجود ندارد 2 ایمان مساله شخصی است که می تواند فقط موضوع ارشاد و آموزش قرار گیرد نه قهر و علیه. هیچ کس اعم از ضعیف و قوی حق تجسس در عقاید دیگران را ندارد زنان در همه شوون اجتماعی برابر با مردان اند جز در ریاست خانواده، امامت عظمی، و امامت نماز که خاص مردان است. اقلیتهای مسیحی و یهودی از امنیت عبادات و شغل برخوردارند، حتی می توانند به فعالیت هایی که در دین خودشان مجاز ولی در اسلام ممنوع است بپردازند به شرط اینکه این کارها متضمن ضرر بر دیگران نباشد.

اهداف انتشار جریده عروة الوثقی را احمد امین در رساله "زعماء الاصلاح فی العصر الحديث" چنین نقل قول نموده:

- 1) "تبیین وظایفی که به عهده مردم مشرق زمین قرار دارد... و نیز روشن کردن راههای که باید در پیش گرفت تا گذشته جبران گردد.
- 2) سیر آب کردن نفوس از ایمان و اعتقاد، امیدواری در کسب پیروزی و زدودن یاس و ناامیدی.
- 3) دعوت به تمسک به مبانی اصولی که پدران شان بدان پای بند بودند.
- 4) مقابله به تهمت های که به شرقیان و خصوصاً مسلمانان نسبت داده و باطل کردن ادعای کسانی که میگویند: مادامی که مسلمانان به اصول دین پایبند هستند پیشرفتی در زمینه تمدن بدست نمی آورند.
- 5) آگاه ساختن مردم مشرق به امور مهمی چون حوادث و رویداد های عام و سیاسی.
- 6) تقویت پیوند های ملل اسلامی و استحکام روح الفت در افراد آن... **2**

عروة الوثقی در نهمصد نسخه چاپ و از آن جمله (551) نسخه آن به مصر فرستاده میشد که به زبان عربی نشر میگردید العروة الوثقی مشعل فروزان بود که مسیر دلدادگان حریت، تکامل و پیشرفت را از شاخ افریقا تا هندوستان و جاوا روشن ساخته آنها را به جهش و جنبش آورده و در مسیر درست راهنمایی مینمود اکثر مطالب این جریده به زبانهای دری، هندی، بنگالی و ترکی ترجمه و پخش میگردید و هم مطالب آن در اخبار "دارالسلطنه" کلکته و "مشیر قصیر" لکنهو در هند و همچنان دیگر جراید در آسیا و افریقا کاپی و نشر میگردید. رساله "ام القری" عبدالرحمن کواکبی در عین زمان العروة الوثقی نشر شد و رشید رضا نشریه "المنار" را 14 سال بعد از آن نشر نمود که با جراید آزادی خواهان هند و ایرانی و دیگر کشور های عربی همه در یک مسیر نشرات داشتند.

علاقه و شیفتگی رشید رضا به نشر روزنامه و نشریات اصلاح گرانه مذهبی از زمانی آغاز شد که او با نشریه عروۃ الوثقی سید جمال الدین افغان آشنا شد. او این رویداد را با زبان خویش چنین بیان کرده است: "تمام آمال و آرزوهایم پیش از مطالعه عروۃ الوثقی، تلاش برای ترویج عقاید اسلام بود. اما پس از آن راه جدیدی را کشف کرده بودم: تلاش برای احیاء اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلام. وظیفه تازه من، هدایت مسلمانان به طرق پیشرفت و توسعه تمدن غربی با تکیه بر ایمان اسلامی بود"³

رشید رضا نوشته است: "شیخ معروف شهر محمد عبدالجواد القیاطی، هر روز صفحه ای از روزنامه را بر چراغی که با روغن زیتون می سوخت می گرفت و همچون خطیبی توانا، با صدایی رسا آنرا می خواند. او هر چند دقیقه مکث کوتاه می کرد و صدای خود را صاف می کرد تا بر حضار و مستمعین تأثیر بیشتری بگذارد. او هر روز این عمل را تکرار می کرد و تا پایان متن، دست از خواندن نمی کشید. مطالب این نشریه [عروۃ الوثقی] تأثیرات بسیار شگرفی بر ذهن و افکار رشید رضای جوان [1892-1893] نهاد"⁴

رشید رضا با استفاده از مطالب سید جمال و محمد عبده که در تبعید فرانسه به سر می بردند توانست به خطیبی مذهبی و توانمند در قریه خود تبدیل شود و منبر و عظم مسجد شهر را از آن خود کند که در آن مجالس درس تفسیر می گفت. او در زندگی نامه ای که از خود برجای گذاشته است خاطر نشان کرده که وی علاوه بر مسجد، به قهوه خانه و محل تجمع افراد می رفته و آنها را وعظ می کرده است. او با این عمل قصد داشت که به افرادی که به مساجد نمی روند نیز سخنان و پند های مذهبی را برساند. وی همچنین در اقدامی عجیب اتاقی در کنار خانه خود را مخصوص تجمع زنان علاقه مند به مباحث مذهبی قرار داده بود که هر از چند گاهی در آن محل جمع می شدند و رشید رضا در باب شرایع و آداب دین برایشان سخنرانی می کرده است.⁵

"اگر هژده شماره العروۃ الوثقی یا کلکسیون کامل آن را در چند جمله خلاصه کنیم سید جمال افغانی و شاگردش محمد عبده را کسانی می یابیم که از فراز منبر العروۃ الوثقی به همه انسان ها به خصوص به شرقیان مصیبت ها و پیامد های استعمار انگریز را شرح می دهند و نمونه های آن در افغانستان، مصر، سودان و هند انگشت میگذارند، جهان اسلام را به اتحاد فرا میخوانند و کسانی را که به مزدوری استعمار تن داده اند به خوانندگان معرفی میدارند"⁶

« عروۃ الوثقی "هم هراس در دلها افکنده بود و ورود جریده به کشورهای هند، مصر و ترکیه ممنوع شد، در مصر قانونی تصویب شد که خبر آن در عروۃ الوثقی چنین آمده است: "مجلس نظار مصر در قاهره تشکیل گردید و اهمتامی در جلوگیری از روزنامه العروۃ الوثقی را دارند و دستور داده شد که از ورود روزنامه مذکور در مصر جلوگیری بعمل آید و مراقبت بیشتری کنند"⁷

"به ما خبر رسید که پس از انتشار این خبر هر کسی روزنامه العروۃ الوثقی را داشته باشد پانزده تا بیست و پنج لیره جریمه نقدی بپردازد و بزرگ ترین مجازاتی است"⁸

انگلیسها ورود **عروۃ الوثقی** را در هندوستان - فرانسویان در مراکش و الجزایر و دولت المان در سماترا و جاوا و همین گونه پس از گذشت مدت کوتاهی امپراطوری عثمانی هم از ورود شماره های **جریده المانر**، به قلمروشان ممانعت کردند. آنچه آنها از آن هراس دارند حقیقت و بیدارگری این اخبار ها است. در سپیده دم نهضت مشروطیت دوم کشور خویش هم می بینیم که "**سراج الاخبار افغانیه**" به مدیریت محمود طرزی چراغ روشنی بود برای آزادگان افغان، ایران، هند و آسیای مرکزی که همچو عروۃ الوثقی مطالب آن کاپی و نشر و حتی مخفیانه تکثیر میشد که **دو غول استعماری [بریتانیه و تزار روس]** توزیع آنرا در **نیمقاره هند و آسیای میانه** ممنوع و مطالعه کنندگان را مجازات مینمودند.

آنچه نهایت دلچسپ است اینکه سید عروۃ الوثقی را رایگان توزیع مینمود چنانچه نوشته بود: "... ما در اولین شماره که صدور یافت، تصریح نمودیم که کارکنان آن مردمی از اهل غیرت از مشرق زمین اند که با رعایه عدل و سلوک و هم آهنگ با حکمت و تدبیر به اموری متوجه گشته اند که به نفع کشور ها و ملت های شان است و کسی که گمان برده توزیع مجانی آن تقاضا می کند که این جریده باید منسوب بیک دولت از دول و یا یک شخص آزمنده به پادشاهی و امارت باشد، این پندار وی تنها به خاطر یاس است که در دل وی تسلط یافته و ناامیدی از همت بلند پاره از مسلمانان است که به چنین عمل کوچکی می پردازند. جز گرو کافران کس دیگری از نعمت خداوند نا امید نمی گردد.

این جریده گنجایش فحش و دشنام کسی را ندارد. در آن نام و لقب شخص ذکر نمی گردد و تنها قول و عمل شخص که مفاد بر آن مرتبت باشد بررسی می گردد"⁹ {عروۃ الوثقی، ترجمه استاد سمندر غوریانی ص 213}

عناوین آن جریده عروة الوثقی چنین بود:

– الجنسية و الديانة الاسلامية. – ماضی المة و حاضر هاو علاج عللها. – انصرنية و الاسلام و اهلها. – انحطاط المسلمين و سکونهم و سبب ذلك. – سیات من له حق و حراک من لا حق له. – التعصب ((اتبعوا ما أنزل إليکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه أولياء)) . – القضاء و القدر. – الفضل و الرذائل و الثرهما. – الوحدة الاسلامية. – الوحدة السياسية. – الامل و طلب المجدوا رجال الدولة و بطانة الملك. – كيف يجب ان يكونوا. – كم حکمة الله في حب الحمدة الحقة. – الشرف. – الامة و سلطة الحاكم المستبد. – دعوة الفرس الاتحاد مع الافغان. – امتحان الله للمؤمنين. – من يضل الله فما له من هاد. – اسباب حفظ الملك و يريد ان ثمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة. – و تتجلمهم الوارثين و لاتكونوا كاین تفرقوا و اختلفوا من بعد. – ما جاهم البيئاتسن الله في الامم و تعليبقها على المسلمين – الوهم – الجبن – زلزال الانجليز في السودان



{نوت اگر در کاپی عناوین از عربی اشتباهی باشد معذورم دارید که بعضاً کلمات خوانا نبودند}

بخش دیگر این جریده را اخبار و مطالب روز تشکیل می داد و هم بیشترین مطالب در باره مصر و سودان بود و ضمناً عناوینی چون: «جراید انگلیس در باره عروة الوثقی» – «نظرات جراید فرانسه در باره انگلیسها» – «توزیع مجانی عروة الوثقی» – «ریاض پاشا و سیاست انگلیسها» – «عروة الوثقی» – «مصادره عروة الوثقی» – «تسلط بریتانیه در هند» – «انگلیسها و اسلام» – «حیله های انگلیسی» و (همه به زبان عربی) به نظر می رسد.

بعد از هژده شماره در 16 اکتبر 1884 العروة الوثقی را اجازه نشر ندادند. آنچه طبع شده بود، تاکنون در کتابخانه ملی فرانسه Bibliothèque National در شهر پاریس موجود میباشد، زهی سعادت که بعد از تلاشها من (پی دی اف ماکمل) این جریده را از کتابخانه ملی بدست آوردم که خبر آن را طی چند سطر تحت عنوان «عروة الوثقی در اختیار ما است» بتاريخ 2019/05/01 در سایت افغان جرمن به اطلاع عزیزان و علاقه مندان رسانیدم.

[.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/lemar_e_orwate_ul_osqa_dar_ekhtiar_mast.pdf](http://afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/lemar_e_orwate_ul_osqa_dar_ekhtiar_mast.pdf)

عروة الوثقی توسط یکی از رهروان سید در لبنان بشکل رساله طبع و همچنان استاد فقید سمندر غوریانی آنرا به در دری و مولوی صاحب عبدالله صافی به پشتو ترجمه و طبع نموده اند. در نخستین شماره العروة الوثقی میخوانیم:

"... فجایع اخیری که در مهمترین مناطق مشرق روی داده است، با ایجاد روابط تازه و بواسطه قاسم مشترکی از عقیده که سرحدات دور از یکدیگر را پیوست بهم ساخته است، افکار دانشمندان را بیدار و انظار آنان را متوجه عاقبت کار شان با بررسی عللی که آنان را به این مرحله رسانیده ساخته است. بناعا در مفکوره نزدیک و در مطالبه حق، همبستگی پیدا کرده و برای چاره جوئی آن و علل ضعف توجه کردند. به امید اینکه چیزی از قدرت از دست رفته را باز یابند و رویداد ها نیز زمینه مناسبی را برای آنان، فراهم نماید تا جهت حمایت دین و حیثیت خود بکوشند.

در حال حاضر این فرصت غنیمتی است که به آن دست یازیدند و خیال نمی کنند، این فرصت از دست برود و باز اگر ضایع هم شد، در خزانه غیب همانند آن، وجود دارد و عاقبت کار ها بخدا است.

تشکل پارتیزان ها در عده یی از کشورها و بخصوص هند و مصر برای انجام این مهم، مفید تر از مردان عاقل است که اسباب پیروزی را بهر نحوی که باشد، جستجو میکنند و اندیشه حق را در هر جا توحید می بخشند و از تلاش باز نمی ایستند و در سعی خود قصور بخود راه نمی دهند هر چندی که تا مرحله به مخاطره انداختن حیات خویش به عنوان یک موجود زنده نیز برسد و چون آغاز کار شان، ایجاب همنوایی کسانی را مینماید که وضع مشابهی با آنها دارند و فیصله کردند تا پیوند های محکمی را با مردمی از اروپا که هوا خواهان عدالت مطلق و حامی آن بشمار میروند و از رنج شان متحسس می گردند، برقرار نمایند و فرض ذمه خود میدانند تا مساله سلطه را در دنیای اسلام با فرضیه هایی که روی آن تکیه کرده بررسی نمایند. چون مکه مکرمه زادگاه دین و محل یقین است و هر سال در ایام حج در اماکن متبرکه ان شرقی و غربی از غنی تا فقیر و از شریف تا عامی با یک دیگر پیمان برادری می بندند" **10**

نکته نهایت قابل توجه در همه نوشته ها، کنفرانسها، نطق ها و خطابه ها و مجالس سید این است که او ملتها را به هم می جوشانده و پیوند میدهد و برای منافع ملی، بیداری و آزادی شان تشویق می نماید، او در هند سیک و هندو و مسلمان

را دعوت به بیداری و مبارزه نمود در مصر و ترک عثمانی مسیحی و مسلمان را در این مسیر خواند، که از عبدو تا همه شاگردان و پیروان سید به شمول مشروطه خواهان اول و دوم وطن ما این راه را ادامه دادند. در عروۃ الوثقی آمده است که: "کسی از مردم گمان نبرد که از اینکه روز نامه ما احياناً از مسلمانان طور خاص یاد آوری و از حقوق آنان دفاع میکند، هدف روزنامه هم این باشد تا که میان مسلمانان و کسانی که هم جواریان و هموطنان ایشان اند و در مصالح کشور ها میان آنان هم آهنگ و از نسل ها به این طرف با مسلمانان اشتراک دارند، تفرقه بیافکنند. این کار از ما ساخته نیست و نه هم کدام تمایلی به آن داریم و نه دین ما آنرا مجاز گفته و نه شریعت ما آنرا تجویز میکند.

مگر هدف ما هشدار دادن دادن شرقی ها بطور عام و مسلمانان بطور خاص از غارتگری بیگانگان است که کشور های شان را ویران می کنند...." **11** [عروۃ الوثقی ترجمه استاد سمند غوریانی]

چنانچه به همین سلسله رشید رضا در مصر گفت؛ "اصلی ترین دغدغه اش، ایجاد تحول و اصلاح در ساختار دینی جهان اسلام و بررسی نقاط اشتراک میان مسیحیت و اسلام است" **12**

در این جریده در نقش مطبوعات می خوانیم: "بیماری ملتها و امتهای، با انتشار روزنامه ها و مجلات مداوا شده است و آنها را به نهضت و بیداری میکشاند اما بدلیل عمق و وسعت جهل و غفلت ملتها عقب مانده، اینکار به تنهایی کافی نیست" **13**

یک نمونه دیگر مضامین این جریده در رابطه به آزادی: "اگر بر غلامان نعره زنیم که بر خیزید و به خوابیدگان بفرمائیم که بیدار شوید و اگر بر مصری ها ابلاغ کنیم که اگر پای انگلیس در کشور تان داخل گردد مردم را بر استعدان اذهان و آنچه در دلهاشان خطور می کند مواخذہ میکنند و اگر برای شان بگوئیم که انگلیس ها در برابر رعایا خود در هندوستان علی الخصوص بر مسلمانان رویه نا شایستی را اتخاذ کرده اند نمونه از رویه انگلیسها را بر مصری ها قرار میدهد تا در مقابل ارباب بصیرت چون آئینه نی باشد که راز سلطه بریتانوی را فاش میکند" **14**

در فرانسه سید با ژورنالیست ها و اخبار نویسندگان فرانسوی و عرب ارتباط و دوستی داشت و همچنان ویکتور هوگو بزرگترین نویسنده قرن، ارنست رنان فیلسوف آن عصر فرانسه، کلماتسو صدراعظم و هانری دو ریچفورد، با او دوست بودند. ریچفورد در باره سید مینویسد:

"بخت با من یار بود که به دیدار شخصیتی فوق العاده ئی نائل شدم، یکی از آن کسانی که از درون تاریخ میگذرند و اراده آنها دارند که جای پای خود را برای نسلهای آینده بگذارند. سلطان عثمانی از او هراس دارد و شاه ایران از شنیدن نامش بر خود میلرزد، سید است از اعقاب محمد پیغمبر اسلام و با این همه او را از قسطنطنیه اخراج کردند چرا که در ضمن یکی از سخنرانی هایش در حضور بزرگان دین، از اهمیت حکمت و فلسفه برای بشریت سخن به میان آورد...

مردی تبعیدی را به من معرفی نمودند که در سراسر زمینهای اسلامی به عنوان یک مصلح و یک انقلابی معروف است و سید جمال الدین نام دارد. زاهد و پاکدامن به نظر میرسد. چشمان سیاه و درخشانی سرشار از ملایمت و آتش بود. ریشحنایی تیره اش که تا روی سینه میرسد شکوهی خاص بدو می بخشد. نشان میداد که از مردان رام کننده خیل آدمیان است. زبان فرانسوی را میفهمد و کمی به آن صحبت کرد اما هوشمندی سرشار و بیدارش ندانستن زبان ما را جبران میکرد. در زیر ظاهر آرام و آسوده فعالیت نا محدودی داشت. ما بزودی بستگی شدیدی با هم پیدا کردیم چرا که من بر حسب غریزه انقلابی، هر [رهایی بخش] مرا بسوی خود جلب میکند. بخصوص وقتی میدانیم که مبارزه جمال الدین، در راه بیداری مسلمانان از خواب قرون و رهائی آنان از یوغ اختناق و ارتجاع و تامین وحدت آنان برای ترقی و پیشرفت بود" **15**

واقعه مهمی که در اندیشه و مسیر مبارزات سید اثر انداخت مناظره و مباحثه او با ارنست رنان میباشد زیرا رنان در یکی از لکچر هایش در فاکولته سوربن پاریس در ما حول سه موضوع صحبت نمود:

- اینکه مورخین از علوم و فنون و تمدن و فلسفه عرب سخن گفته اند، اشتباه است زیرا این پدیده ها پیش از آنکه از عربها باشد محصول اقوام غیر عرب میباشد... فیلسوفانی چون کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشید، که در تمدن اسلام چهره نمودند، جز کندی بقیه غیر عرب هستند. به این دلیل انتساب تمدن و مدنیت و علم و فلسفه به اعراب نادرست است و نشان دهنده بی دقتی در تعبیر و سخن.
- اسلام نه تنها مشوق علم و فلسفه و بحث آزاد نیست، بلکه اعتقاد به عوالم غیب و تکیه به خوارق عادات و ایمان کامل به قضا و قدر، مانع علم و فلسفه هم است. در میان مسلمانان اگر کسی به فلسفه می پرداخت مورد تهدید و آزار قرار گرفته و یا کتابهایش سوزانده شده و یا در پناه و حمایت خلیفه ای قرار گرفته اند که به

ظاهر مومن بوده در باطن بی دین بوده اند. با این همه، فلسفه منسوب به مسلمانان از ارزش چندانی برخوردار نیست زیرا این فلسفه همان فلسفه آشفته یونان بود. فلسفه که اروپائیان از مسلمانان در اسپانیا آموختند، فلسفه ای که از متون آشفته و آنهم نادرست ترجمه شده بود و لذا پیش از آنکه خودشان دست به ترجمه درست از متون اصلی بزنند نتوانستند بهره مفیدی از آن ببرند... اسلام سد است در مقابل تفکر و اندیشه در باره حقیقت پدیده ها و اشیا... خرد ساکنان سر زمین اسلامی ناقص و اندک است، آنچه مسلمانان را از دیگران متمایز میکند دشمنی آنان با علم و اعتقاد به این مسأله است که بحث کردن کفر و مایه کاستی عقل و بیفایده است.

3) نژاد عرب بطور طبیعی و ذاتی، غیر فلسفی ترین فکر را دارد زیرا در روزگار خلفای راشدین، که روزگار پیشوایی عرب بود فلسفه ای وجود نداشت. مباحث فلسفی و علمی زمانی پدید آمد که خراسانیان پیروز شدند و عباسیان را در نبرد با امویان یاری کردند و خلافت را تسلیم آنان نمودند و مرکز خلافت را به عراق منتقل کردند که کانون تمدن کهن بود"

سید جواب رد برین نظر را به [Le Journal des Débats - اخبار مناظره] فرستاد" او شیوه ای آرام و مستدل را در پیش گرفت و به همین دلیل تند روان مصری مقیم پاریس پاسخ سید جمال را نه پسندیده و حتی در محافل مختلف، آن را نکوهیدند! گفته شده است که دلیل پشت کردن رهبران تند رو اسلامی پاریس [همچون حسن عاصم و محمد مختار] آن بود که سید در پاسخ به رنان شیوه منصفانه اش را ستوده و تصریح کرده بود که از سخنرانی وی بسیار استفاده برده است. پاسخ سید اگر چه معتدل و همراه با حرمت ارائه شده، با اینحال از یک ضعف رنج میبرد و آن اینکه احتمالاً بخاطر نفوذ تندروان عرب مقیم پاریس، نتوانسته از دیدگاه سنتی «عرب یعنی مسلمان» خلاصی چندانی بیابد تا آنجا که دچار سهو شده و ابن رشد و ابن طفیل را به اندازه «کندی» عرب می شمرد!

بهر حال پاسخ محترمانه سید جمال، اگرچه امثال حسن عاصم را خوش نیامد، چنین میباید:

- 1) "باید بگویم که شیوه ارنست رنان عزیز در کنفرانس، کاملاً منصفانه بود. این سخنرانی روی دو نقطه اساسی تکیه داشت: دیانت اسلام به مقتضای شرایط خاص و توسعه آن - با علم در ستیز بوده است.
- 2) عرب بطور ذاتی و طبیعی آمادگی برای علوم ما وراء الطبیعه و فلسفه نداشت.

اما در مورد اول - پس از مطالعه مطالب کنفرانس، آدمی می پرسد که آیا بدی [ستیزه با علم] معلول خود اسلام است یا اینکه معلول صورتی است که دیانت اسلام بدان شکل در جهان انتشار یافت و یا اینکه برآمده از اخلاق ملتها بوده است که به اسلام گرویدند و یا بزور قبول اسلام کردند و عادات و سنن طبیعی آنها جملگی موجب این اشکال شدند؟ بی تردید کمبود وقت به آقای رنان اجازه نداد که به این نکته مهم بپردازد... [بعد از اشاره به علم ستیزی در بعضی ادیان دیگر نوشت] زیرا که پیشوایان کلیسای کاتولیک تا آنجا که من میدانم هنوز هم سلاح خود را بر زمین نه نهاده و با کسانی که اهل گمراهی و ضلالت میدانند [یعنی اهل علم و فلسفه] در ستیزه اند. همگان آگاه اند که ملت عرب از حالت عقب ماندگی نخستین خارج شد و در مسیر پیشرفت فکری و علمی قرار گرفت و شتاب وی در این روند با هیچ چیز جز فتوحات سیاستش قابل مقایسه نیست زیرا که در طول یک قرن خود را با علوم یونانی و «شرق» هم آهنگ و سازگار کرد... بدین گونه بود که علوم در میان اعراب پیشرفت شگرفی کرد و تمامی سر زمینهای تحت سیطره آنان قرار گرفت. روم و بیزانس دو شهر بزرگی بودند که الهیات و فلسفه در آنجا رواج داشت، بلکه کانون تمامی معارف انسانی بود... اما روزگاری رسید که دانشمندان این مرکز از بحث و تحقیق باز ایستادند، و تمامی بنیاد های که برای علم و دانش ایجاد کرده بودند فروریخت و کتابهای پر ارزشی که پدید آمده بودند به فراموشی سپرده شد. اما عربها که در چنان جهلی غرق بودند تمامی چیز هایی که ملل متمدن پیشین رها کرده بودند، بر گرفتند و علوم فراموش شده را زنده کردند، آن علوم را توسعه دادند و جامه زیبا بر اندام شان پوشاندند که بی سابقه بود آیا اینها دلیل بر آن نیست که اعراب ذاتاً به علم و دانش علاقه مندند؟ این درست است که عربها فلسفه را از یونان گرفتند... اما این دانش های را که با فتوحات خویش کسب کرده بودند توسعه دادند و تکامل بخشیدند و مطالب زیادی بر آنها افزودند و روشنایی های تازه بر آن علوم بخشیدند. اعراب این علوم را به صورت منطقی طبقه بندی کردند تکاملی که آنان به علوم بخشیدند، حکایت از ذوق و استعداد کامل شان دارد و نشان میدهد که آنها تا چه اندازه از روح تحقیق و دقت نظم بر خور دار بودند. فرانسویان، انگلیسیها، و آلمانها از اعراب به روم و بیزانس نزدیکتر بودند و لذا به آسانی میتوانستند از گنجینه های علوم آن دو مرکز استفاده کنند، اما نکردند، تا آنکه روزی فرا رسید که خورشید تمدن عربی بر فراز قله های بیزانس درخشید و پرتوهایش را به غرب تابانید. در واقع پس از آنکه ارسطوی یونانی جامه عربی بتن نمود و سیمای عربی پیدا کرد مورد استقبال اروپائی ها قرار گرفت، یعنی تا زمانیکه ارسطو در جامه یونانی بود غربیان وی را نشناختند. آیا این

خود دلیل روشن دیگر نیست مبنی بر امتیازات اعراب و اینکه آنان از نظر فکری و ذهنی هم ممتازند و ذاتاً به علوم علاقه منداند؟

قطعاً آقای رنان قبول دارند که سرزمینهای اسلامی در طول پنج سده از سال 775 تا اواسط سده سیزدهم [میلادی] دارای عالمان و متفکرانی بزرگی بوده است، و در این دوران جهان اسلام از نظر فرهنگ و علوم عقلی بر مسیحیت برتری داشته است. چنانچه او خود میگوید ... اما امید وارم این اجازه را بمن بدهند که بگویم حرانیان عرب بودند، و اعراب وقتی اسپانیا را تسخیر کردند عربیت خود را حفظ کردند، و حرانیها در طی چند قرن پیش از اسلام بزبان عربی سخن میگفتند و این که آنان آئین کهن صابئی خود را حفظ کردند بدان معنی نیست که عرب نبودند. اکثر مسیحیان شام نیز عرب غسانی بودند که به مسیحیت گرویدند اما نمیتوان گفت که کسانی چون ابن بابه، ابن رشید، و ابن طفیل، به این دلیل که در جزیره العرب زاده نشده اند کمتر از کندی عرب هستند، و خصوصاً باید توجه داشت که هرملتی فقط با زبانش از دیگر ملتها متمایز میشود. و آن گهی، چرا فقط به نژاد و تبار فلان فیلسوف توجه کنیم و به شرایط و علتی که در آن زیسته و زمینه رشد و پیشرفت او را فراهم آورده بی اعتنا باشیم؟ اگر چنین باشد پس نمیتوان ناپلیون را هم به فرانسه نسبت داد، و یا درست نیست که المانها و انگلیسیها دانشمندانی را که از جا های دیگر آمده و سر زمین شان را وطن خود قرار داده اند از خود بدانند"

رنان هم جوابی متقابل نوشت و افغانی را ستایش نموده و شگفتی زیادی نسبت به او نشان داده و گفت: "با جمال الدین حدود دو ماه است که آشنا شدم و تاثیری که او در من گذاشت از کمتر کسی ساخته است، تاثیر او در من نیرومند و بسیار بود. سخنانی که بین ما گذشت و دارم کرد تا درسورین Sorbon کنفرانسی تحت عنوان "رابطه علم و اسلام" ایراد کنم ... شیخ جمال الدین، خود بهترین نشانه است بردرستی این نظریه مهم که سالهاست ابراز میکنم و آن اینکه :

ارزش هر دینی به میزان ارزش کسانی است که از آن پیروی میکنند.

وقتی با جمال الدین سخن میگفتم و آزاد اندیشی و کرامت اخلاقی و صراحت گفتارش را دیدم احساس کردم که با یکی از دوستان قدیم خود سخن میگویم، ابن سینا و ابن الرشید و یا یکی از آن ملحدان بزرگ و بلند آوازه ای را در مقابل خود مشاهده میکردم که در طول پنج قرن [اشاره به قرون نخستین اسلامی] در جهت آزادی انسان از اسارت تلاش میکردند ... در بحث بسیار خوب و مفیدی که جمال الدین مطرح میکرد، فقط یک نکته وجود دارد که حقیقتاً محل اختلاف دارد ... به تاکید میگویم که ما انکار نمی کنیم که روم و همچنین عرب در تاریخ انسانیت ارج و بهای زیادی دارند، اما این جریانهای عظیم و مهم تاریخی نیازمند تحلیل و بررسی است میتوان گفت هر چه بزبان لاتین نگاشته شده است شهرت آفرینی روم است، رومی نیست، هر چه به زبان یونانی نوشته شده است، یونانی نیست هر چه به عربی هم نگارش یافته است محصول عرب نیست، هر چه که در سرزمین مسیحی پدید آمده اثر پذیرفته از مسیحیت نیست و [براین قیاس] هر چه که در سرزمین اسلام پدید آمده است، دست آورد اسلام نیست.

جمال الدین چنین پنداشته است که من جانب انصاف را نگاه نداشته و حق مطلب را ادا نکرده ام و آنچه در باره اسلام گفتم در باره مسیحیت نمی گویم و این سخن که خشونت و درگیری در میان مسیحیان کمتر از میان مسلمانان نبوده است، سخن حقی است، زیرا آنچه گالیله از دست کاتولیک ها کشید بهتر از آزار هایی که ابن رشید از مسلمانان دیده نبود ... حال که چنین است، دیگر سخن را به درازا نمی کشانم در محفل که با آراء مشهور من در این باره آشناست، نیازی نبود که تمام عقاید م را تکرار کنم ... من نه از مسیحیان میخواهم که آئین خود را رها کنند و نه از مسلمانان انتظار دارم اسلام را کنار بگذارند، اما از روشنفکران هر دو طایفه انتظار دارم که بدون اینکه عقاید شان جلو علم و دانش را بگیرد به علم توجه کامل و جدی کنند. این انتظارم اکنون در نیمی از کشورهای مسیحی برآورده شد و امیدوارم که در اسلام نیز چنین شود، روزیکه چنین امیدی بر آورده شود، من و جمال الدین به آن خوش آمد خواهیم گفت و جملگی طربناک خواهیم شد....

جمال الدین مرا با مطالب مهمی آشنا کرد و آن مطالب مرا در طرح نظریات اساسی من یاری کرد و آن این بود که اسلام در نیمه اول حیات خود مانع پیدایش و رواج و استقرار علم و دانش در سرزمین اسلام نبود بلکه در نیمه دوم بود که علم را خفه کرد و البته این مهم است، ضمناً از بد اقبالی مسلمانان شمرده میشود" **16**

حلیم تنویر گویا به استناد از کتاب حمید عنایت - سیری در اندیشه سیاسی عرب - **با تحریف و حذف بخشی عمده مقاله سید افغان** چنانچه در سطور بالا مطالعه نمودید چنین نتیجه گیری نموده و از زبان سید به دروغ مینویسد که:

"فشرده پاسخ سید افغان به رنان این بود که: علم و فلسفه مخصوصاً به معنایی که مخالفان او [اروپائیان] در اواخر قرن نوزدهم از این دو کلمه مینمودند، با دین که مجموعه از احکام است منافات دارد. سید مسلمانان را از دامهای که مدافعان علم و فلسفه امروزی بر سر راهشان گسترده اند بر حذر میدارد و همانند دانشمندان پیشین اسلام چون ابن سینای بلخی و ابن خلدن میان فلسفه و شریعت فرق اساسی وجود دارد.

هدف سید تعارض میان دین و فلسفه است. وی عقیده دارد که این تعارض بین اسلام و فلسفه نیست بلکه در باره همه ادیان رابطه دارد و به این اساس رنان نباید و حق ندارد تنها مسلمانان را از بابت آن سرزنش نماید. اسلام در مقایسه با مسیحیت، رفتار بهتری با فیلسوفان داشته است....

ادیان بهر نامی که خوانده میشوند، همانند یک دیگر اند. میان دین و فلسفه هیچ گونه آشتی و سازش ممکن نیست. دین به انسان میآموزد که صاحب ایمان باشد ولی فلسفه میخواهد او را از قید ایمان برهاند بدین سان چگونه این دو میتواند با هم سازگار باشند؟ تا زمانیکه بشر در جهان است پیکار میان پژوهش آزادانه و احکام جزمی ادامه خواهد داشت. و بیبمن آنست که فرجام این پیکار، پیروزی اندیشه آزاد نباشد. زیرا توده مردم از عقل بیزار اند و تنها خواص و هوشیاران اند که از عقل بهره مند اند و علم هر چند که لذت بخش باشد، آدمی را سیراب نمی کند زیرا انسان جویای کمال مطلوب است و خوش دارد که در جهان های تاریک و دوردست زندگی کند که فیلسوفان آنها را نه درک میکنند و نمی جویند.» 17

حلیم تنویر مطلقاً نوشته های سید را جعل و تحریف نموده که با فرموده های واقعی سید مطلقاً در تضاد می باشد و هم توهین به شخصیت، اندیشه، راه، مکتب و مبارزه افغانی میباشد. شما بعداً در عنوان «نظریات درباره علوم، فلسفه و تمدن» گوشه از نظریات سید را درین ارتباط مطالعه خواهید نمود که سید فرموده بود.

"فلسفه انسانها را از حالت وحشی و حیوانی بیرون نموده و به او میآموزد که چگونه بسوی خرد، هوشیاری، آموزش، پیشرفت و ترقی سوق یابد و جسماً و روحاً انسان کامل باشند. در اخیر فلسفه به اجتماع بدوی یک کلتور پیشرفته و متمدن را آموخته و ویرا بدان سوب سوق میدهد"

از سید شش رساله در باره عرفان و فلسفه باقی مانده - مرآة العارفين - الواردات فی سر التجلیات - القضا و القدر - العلم و تاثیرہ فی الارادة و الاختیار - فلسفة التریبة و فلسفة الصناعات - الرد علی الدهرین، و همچنان در مقاله - فوائد جراید، سید تا چه حدی به آموزش، تعلیم و فلسفه تاکید شده، در اکثر مقالات سید در العروة الثقی تاکید به آموزش علوم معاصر، فلسفه و دانش است چگونه سید یکبار همه را فراموش کرده بر ضد گفتارش مطلبی دیگری بنویسد، نتیجه گیری ما این است که آنچه در «تاریخ و روز نامه نگاری ...» حلیم تنویر درین ارتباط میخوانیم واقعیت ندارد.

مضامین سید بزبان عربی در جراید (البصیر) و (ابونظاره) که نشر شده بود عبارت اند از: نامه به جریده البصیر 1883- الشرق و الشرقین - سیاست بریتانیه در مصر - مؤثریت اتحاد و ضرر جدائی - بریتانویان در هند - نفاق السور... مضامین به زبان فرانسوی - بریتانیه در مصر - نامه هندوستان - حقیقتی در باره فارس - جواب ارنست رنان میباشد. یک مضمون به زبان انگلیسی از سید تحت عنوان **The Contemporary Review** - حاکمیت ترور و انسان کشی در فارس که در فیوروری 1892 نشر شده بود. بصورت کلی 21 مقاله عربی، به شمول رسالات - تاریخ اجمالی ایران - تمتمة البیان فی التاریخ افغان - البیان فی الانجلیز و الافغان - الرد علی دهرین - رساله اکهوریان یا رفتار و اخلاق نیچریان، حدود بیست مقاله فارسی و چهار داستان گونه بنام - شوم و اقبال - شاهزاده عزیز - دلبریا و اژدها - دلربا و دهها قطعه نامه ها او می باشد.

درین زمان حرکت دیگری که توجه سید را جلب نمود پلان اتحاد ترکیه و ایران و دیگری جنبش آزادی بخش سودان میباشد که سید در تلاش تربیت نسل جدید و انقلابی برای آنها بود که متأسفانه به عارضه گلو و خفه شدن آواز مبتلا گردید. سید در 12 مارچ 1885 نامه به بلنت فرستاد و نوشت:

« پس از تحیات

باید بگویم که من تنها کسی نیستم که از کوششهای عالی شما که دولت انگلیس را مجبور به بیرون بردن نیروهایش از سودان نمود، سپاس گذار باشم. بلکه باید تاکید کنم که همه مسلمانان بویژه اعراب، از این اقدام، شما سپاس گذار خواهند بود و در آینده نام شما را بروی تابلو هایی از سنگ های گران قیمت همراه با القاب مجد و افتخار، بخاطر این شجاعت و شهامت، نقش خواهند نمود!

ولی نکته ای همچنان باقی خواهند ماند که باید آنرا انجام دهید و آن این است که به دولت بگویند: چگونه این سر زمین - سودان - بدون هیچگونه ماده ای با مهدی ترک میکنید؟ و مسئولیت آینده حملات بعدی به عهده چه کسی خواهد بود؟ و همین طور، دولت چگونه میخواهد راههای تجارت را بسته نگه دارد؟ آیا هدف آنست که تجارت نابود شود؟ آیا وظیفه دولت این نیست که به هنگام تصمیم برای ترک خاک سودان، یک فرد مسلمان مورد اعتماد مهدی را بسوی وی اعزام کند تا با او در باره رسیدن به صلحی که مصر را از حملات نگه دارد و راههای نزاع را ببندد و راههای تجارت را باز کند، به گفتگو بنشیند؟ من فکر میکنم که اگر این موضوع را در پارلمان مطرح کنید، با آن موافقت خواهند کرد.

باز من فکر میکنم که این امر کاملاً مقدور است، حتی بدون توجه به آنچه که شما انجام میدهید. وقتی موضوع خاتمه می یابد، باید آنرا کامل کنید ولی در کل نمی توان بیک راه حل نهائی رسید، بدون آنکه مائده صلح با مهدی منعقد گردد. این مطلبی بود که من لازم دیدم آنرا به شما تذکر دهم. درود بر شما و همسر تان

دوست شما جمال الدین حسینی «18»

سید دردوران اقامت فرانسه و بخصوص بعد از مناظره با رنان میگفت: که دو خطر عمده مقابل مسلمین قرار دارد تقلید و دیگر پذیرش سیاست اجنبی که به عطالت می انجامد.

I. هما پاکدامن، Rodin Son و N.R.Keddie به این نظر اند که تمام توجه سید به این معطوف است که مسلمین باید ساینس و تکنالوژی مدرن را توأم با آموزش واقعی تاریخ و فلسفه و علوم اجتماعی با حفظ اصالت دین اسلام فرا گیرند او جداً یاد آور میشد که کسر و شکستی در حقیقت دین وارد شده و باید در رفع آن اقدام صورت گیرد. بدین معنی سید در سه جبهه نبرد خویش را آغاز نمود: جبهه ضد استعمار، استثمار و استبداد [چه سیاسی، چه دینی] و دعوت به اتحاد سرتاسری مسلمین بدون در نظر داشت مذهب.

II. جبهه ضد جهل، بیسوادی، تعصب و عقب ماندگی اجتماعی جوامع اسلامی.

III. جبهه احیای دموکراسی [جمهوریت] بیداری و بیدار گری از طریق [مطبوعات آزاد] و معارف جدید و سر تا سری.

سید "در واقع ویرانگر روشها و عنعنات فلسفی گذشته است و آن تعالیم را معیوب و نارسا و حتی گمراه کننده میخواند. و این مسأله مهم را عنوان کرد که حکمت واقعی آنست که بر بنیاد کشفیات علمی جدید قرار گیرد"

بعد از مصادره العروة الوثقی و ضیق شدن شرایط مبارزه و زندگی برای سید در فرانسه، به دعوت لارد راندولف چرچل و لارد سالسبری رهبران حزب محافظه کار انگلیس در 1885 به لندن رفت تا در باره مهدی موعود نظریاتش را دریابند، در آنجا [انجمن اتحاد اسلام] را که متشکل از جوانان آزادی خواه هند و مصر بود اساس گذاشت که در 1905 پس از وفات سید، محمد اقبال لاهوری هم به آن پیوست.

در ملاقاتی که با راندولف چرچل، (پدروینستون چرچیل) داشت که از رشادت افغانها در دو نبرد [1842 و 1879] به او یاد آوری نمود، وهم ملاقاتی با لارد سالیسبری رهبر حزب محافظه کار و صدراعظم آن کشور داشت. در لندن به منزل دوست سابقه اش Wilfrid Scawen Blunt مدت سه ماه اقامت داشت ولی بعداً در اثر منازعه یک عرب با هندو روی موضوعات سیاسی یا مذهبی که توأم با زد و خورد بود، بلنت آنها را از خانه بیرون کرد و سید هم با آنها رفت وقتاً یکماه بعد بر گشت بلنت از او خواهش نمود جای دیگر منزل گیرد. بلنت در مورد سید افغان در رساله گاردن در خرطوم نوشته است که "جمال الدین یکی از نواتی بود که تعلیمات او یک اثر و نفوذی ایجاد کرد که در نهضت اسلامی بالاتر از آن دیده نشده است" 19

در لندن نظر بخواش ناصر الدین شاه به ایران رفت ولی بعد از کوتاه مدتی اقامت در ایران شاه به بهانه خاصی از او خواهش نمود ایران را ترک بگوید و سید از طریق ترکیه به طرف مسکو و سنت پترزبورگ رفته و مدت دو سال در آنکشور اقامت داشت.

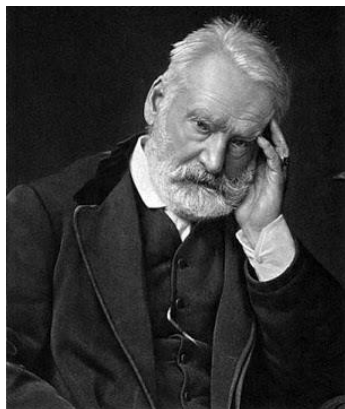
در مسکو بدعوت Katkov رهبر حزب Panslaviste که آنها بر ضد تسلط بریتانیه در آسیای مرکزی و هند مبارزه میکردند همکاری را شروع کرد، سید از اول الی 13 جولای 1887 با رادیو صدای مسکو مصاحبه نمود که نشر گردید

او در این مصاحبه گفته بود که: "هدف سفرش به روسیه دیدن کشوری است که با داشتن [60] میلیون مسلمان متکی بخود که حمایت و پشتیبانی خود را برای آزادی از تسلط بریتانیه برای دیگران نیز ابراز می نماید میباشد" 20

"بزرگان روس با نهایت احترام و تجلیل سید را پذیرفتند و بزرگان سیاسی به مقام و منزلت سید اعتراف نمودند... چون میدانستند که سید مدتی در زمان سلطنت محمد اعظم خان از وزرای دولت افغانستان بود و ارزش سیاسی برای او قایل شدند و سید هم مقالات اساسی و صدا داری در باره سیاست خارجی افغانستان - ایران کشورهای عثمانی - روسیه و انگلستان در مطبوعات درجه اول روسیه نوشت که در محفل سیاسی همهمه ای راه انداخت" 21

مضامین، مقالات و مصاحبه های سید با جریده Morier در 20 جولای 1887 - 7 فبروری 1890 و 27 اپریل 1892 هم نشر گردیده بود. سید در آنجا با مهاراجه دولیپ سنگهه [پسر رنجیت سنگهه مهارجه سابقه پنجاب که در قرن نهم با نام او در تاریخ کشور خود زیاد آشنا میباشیم] ملاقات کرده و او را ترغیب به مبارزه برای آزادی پنجاب نمود. اسناد این ملاقاتها در بخشهای D و H کتابخانه سیاسی و خصوصی وزیر هند در لندن موجود است. از این جا هم بخاطر فعالیتهای سیاسی سید را اخراج نمودند و ایشان به آلمان رفتند.

ویکتور هوگو: Victor HUGO:



متولد 26 فبروری 1802 متوفی در 22 می 1885 که در [Panthéon] پارک لوکز امبورگ پاریس دفن شده است. در [پانتئون] برجسته ترین و نخبه ترین علما و دانشمندان فرانسه مدفون میباشند. وی اولین اثرش را که درامه بود بنام [اینه دو کاسترو] در پانزده سالگی نوشت. اشعار، درامه ها و ناول های زیادی از وی باقی مانده. پرآوازه ترین و مشهورترین اثر جاودانه او بینوایان است و همچنان رومان های بوگزار گال - هان دیسلند - آخرین روزهای یک محکوم - نتردام دو پاری - کلود گدا - کارگران دریا - مردی که می خندد و نودسه را نوشته است.

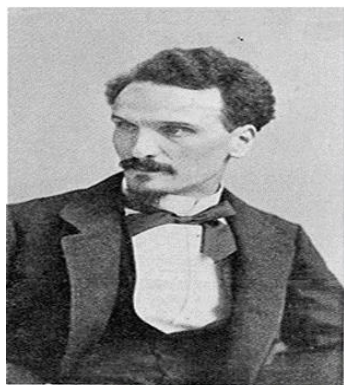
ویکتور هوگو در زمان حیاتش همواره به دلیل داشتن عقاید آزادی خواهانی و سوسیالیستی و حمایت قلمی و لفظی از طبقات محروم جامعه، مورد خشم سران دولتی و حکومتی بود و علیرغم فشارهایی چون سانسور، تهدید و تبعید هرگز از آرمانهای بلند خود دست نکشید. نگارش کتاب جنجال برانگیز ناپلئون صغیر در همین دوران انجام شد. او در باره نگارش رمان بینوایان گفته است: «من این کتاب را برای همه آزادی خواهان جهان نوشته ام» 22

از گفتار هوگو: «خوش بخت کسی است که به یکی از این دو چیز دسترسی داشته باشد یا کتاب های خوب یا دوستانی که اهل کتاب باشند»



ارنست رنان Ernest RENAN:

مورخ، فیلسوف و نویسنده سترگ فرانسه میباشد که در باره زندگی حضرت عیسی [ع] و انجیل تحقیقات و آثار زیاد نوشته بود. او در ۱۸ فوریه ۱۸۲۳ به دنیا آمد. از آنجا که والدینش می خواستند که او کشیش شود او را به فرا گرفتن



الهیات گماشتند. این امر باعث شد تا او دست از مذهب و کتاب های آسمانی شسته و تفسیر کاتولیک ها را از انجیل بنگرد. در این حال بود که او در اوان جوانی نسبت به مذهب بی علاقه شد و به دنبال نویسندگی، فلسفه و تاریخ رفت. او به مطالعات خاورشناسی علاقه داشت و تاریخ را سرچشمه تجربه ها میدانست. آثار مهم او عبارتند از: تاریخ ملت اسرائیل [Histoire du peuple d'Israël] آینده علم [L'avenir de la science], زندگانی مسیح [Vie de Jésus], اصول مسیحیت [Eau de Jouvence]

ریچفورد لیوسی Marquis de ROCHEFORT LUCAY

(1831 – 1913)

از خانواده سلطنتی سابق فرانسه، نویسنده انقلابی که تا پست وزارت هم رسید و مدتی وکیل در پارلمان و هم بنیان گزار جریده [De la Lanter] در 1868 بود. در سال 1871 بخاطر تائید قیام کارگران فرانسه مشهور به کمون پاریس در جزیره نیو کالدونی که در بحر پاسیفیک میباشد تبعید شد « کمون پاریس در اولین سالهای نشر مانفست حزب کمونیست توسط کارل مارکس و فردریش انگلس و تصویب آن در گنجره بین المللی انترناسیونال اول صورت گرفت» این قیام بزودی توسط ارتش [Their] بشدت سرکوب شد. ریچفورد بعد از نه سال از آنجا فرار نموده به فرانسه برگشت و در 1889 دوباره به انگلستان تبعید شد که در آنجا اخبار [آشتی ناپذیر Intransigent] را نشر مینمود که سید با او همکاری مطبوعاتی داشت، وقتا نامبرده در 1895 بعد از ختم تبعید به فرانسه برگشت 200 هزار نفر به استقبال او رفته بودند.



جورج کلیمانسو G. CLEMENCEAU

سیاست مدار برجسته و صدراعظم فرانسه که هم وطنشان او را [بلنگ] لقب داده بودند زیرا در جنگ اول جهانی شجاعت بی نظیر از خویش متبازر ساخته با تمام انرژی برای آزادی کامل آن کشور از دست المان مبارزه نموده بود. [1917 – 1918]



Wilfrid and Lady Anne Blunt.

از مهمترین کارهای او در مدت سناتوریت تصویب جدا شدن امور کلیسا از دولت و اعطاء استقلال داخلی به کلیساها بود. او هم چنین در این مدت توانست با استفاده از خشونت به اعتصاب کارگران معدن پایان دهد. ژرژ کلمانسو که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ در جمهوری سوم فرانسه نخست وزیر و وزیر کشور فرانسه بود، در سال ۱۹۱۷ از نو نخست وزیر و به طور همزمان وزیر دفاع شد و رهبری سیاسی فرانسه را در روزهای بحرانی جنگ نخست جهانی بر عهده گرفت.

ولفرد سکاون بلنت Wilfrid Scawen Blunt

متولد، 17 اگست 1840 که در 1869 با خانم Anne Blunt ازدواج کرد و در 10 سپتمبر 1922 وفات نمود

نویسنده، شاعر و مبارز جسور انگلیسی که با سید افغان دوستی داشت و او را در خانه اش جا داده بود. وی از اهالی ایرلندی میباشد که به خاطر فعالیتهای سیاسی ضد بریتانوی و به تعبیر انگلیسیها «جدائی طلبانه» بارها زندانی شده بود. 23



لارد سالبری یا رابرت آرتور تالبوت گسکوین-سیسل

Robert Arthur Talbot Gascoyne- (Cecil)



او به دنبال استعفای ویلیام اوارت گلدستون رهبر حزب لیبرال بریتانیا در ۱۸۸۵ صدراعظم شد

لرد رندولف چرچیل (Churchill, Lord Randolph)

(1849 – 1895) سیاستمدار محافظه کار، وزیر خزانه داری، رئیس مجلس عوام انگلستان در سال ۱۸۸۶،

مآخذ

- 1 - دکتور حلیم تنویر - تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سا 2000 ص 17
- 2 - رشید رضا ، الخلافه او الامامه العظمی، ص 124-125 در مقاله محمد حسین رفیعی - آراء و اندیشه سیاسی محمد رشید رضا - سایت اینترنت.
- 3 - محمد حسین رفیعی - رشید رضا، تاریخ الاستاذ شیخ محمد عبده، ج 1، ص 84. همین متن توسط محققین زیر نیز ترجمه شده است:
- Jamal M. Ahmed, The Intellectual Origin of Egyptian Nationalism, London, Oxford University Press, 1960, p. 29; Hamzah, "Ālim . . ", p. 13
- Sirriyeh, "Autobiography . . ", p. 187
- 4 - رفیعی
- 5 - رفیعی - از رشید رضا
- 6 - فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر - چاپ 1386 ص 17
- 7 - دکتور تنویر و عین صفحه.
- 8 - عین مآخذ.
- 9 و 10 و 11 - فضل الرحمن فاضل ص 18 و 14 الی 16 و 17.
- 12 - رشید رضا - ص 31.
- 13 - عروة الوثقی [مجموعه مقالات] - سید جمال الدین و محمد عبده - انتشارات بعثت قم 1390 ق
- 14 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ص 40
- 15 - امین مألوف - سمر قند - ترجمه داکتر کاظم شیوا رضوی - چاپ دوم تهران 1376 ص 75
- 16 - احمد امین [جنبش سید جمال دین در مصر] مترجم حسن یوسفی اشکوری، [درای قافله] هفت مقاله در باره زندگی آثار و افکار سید نثر 1376 تهران. و کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکم www.iptra.ir/html/
- 17 - دکتور حلیم تنویر.
- 18 - سید هادی خسرو شاهی - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی سید جمال الدین حسینی . ص 216 چاپ اول 1379 تهران
- 19 - دکتور عبدالحکیم طیبی - افکار و تلاشهای سید جمال الدین - شماره 31 اپریل و می 1993 مجله آئینه افغانستان.
- 20 - Tariq RAMAD Aux Sources du Renouveau Musulman France 1998 طارق رمضان - منشأ متجددین مسلمین -]
- 21 - مرتضی مدرس - سید جمال الدین افغانی - ص 64 [تنویر]
- 22 - fr.wikipedia.org/wiki/Victor_Hugo
- 23 - بیوگرافی شخصیت های بالا از ویکی پدیا استفاده شده است.

جمال افغانی در ایران

در جریان سفر شاه ایران در لندن بار اول از سید دعوت نمود تا به آن کشور سفر نماید و سید پذیرفته از راه عربستان و نجد به شیراز، اصفهان و تهران رفت، در اولین ملاقات درباریان و دانشمندان آن کشور فریفته او شده و سید همه شان را ملامت نموده و در مبارزه برای آزادی خواهی دعوت کرد سید به شاه گفت "او مثل شمشیر بران بدست پادشاه است باید شاه از او در قیام علیه حکومت خارجی استفاده کند" در آغاز شاه نظارت امور سیاسی و نظامی را به او داد اما تماسهای وسیع با علما و تلاشهای بیدار گرانه وی باعث پریشانی دربار گردید "شاهنشاه ایران مقام و منزلت و نفوذ کلام سید را دانست که تا چه اندازه در دل بزرگان و علمای کشور تاثیر بسیاری نموده است از سید جمال الدین ترسناک شد و خیلی پریشان گردید و دیگر توجهی به او ننمود و رفتار خود را با سید تغییر داد" ¹

ایرانیانی که در این دوره با جمال افغان تماس نزدیک داشتند عبارتند از: آقا محمد طباطبائی، اعتماد السلطنه ذکا الملک فروغی شاعر و نویسنده، میرزا رضا کرمانی [خادم سید]، امین الدوله وزیر پوست، یحیی خان مشیر الدوله، میرزا نصرالله، میرزا فرج الله، دکتور مهدی خان، میرزا داود، میرزا عبدالله خراسانی، میرزا علی اکبر ساعت ساز، میرزا ارباب، میرزا حسین علی هراتی، حاجی سیاح، حاجی امین الضرب و شیخ هادی نجم آبادی. بعد از خروج از روسیه سید به مونس المان رفت، در این زمان ناصرالدین شاه در المان بود و خواست سید را ملاقات نماید اما او نخواست و جانب شهر ویانا اتریش رفت شاه همانجا رفته و از وی دعوت نموده و گفت: "بجای گذرانیده باقی عمر در میان کفار" به ایران بر گردد و شخصاً قول داد که از وی حمایت و بدوستی خود وفادار است. به نقل از هانری دو ریچفورد لیوسی سید هم شرایط ذیل را به شاه پیشنهاد نموده بود:

- i. " تصویب قانون اساسی و انجام انتخابات عمومی.
- ii. شناسائی مساوات همه افراد در برابر قانون مانند همه کشورهای متمدن جهان.
- iii. الغاء امتیازهای بی بند و باری که به قدرتهای خارجی داده شده است."

همچنان "سید از شاه در خواست نمود تا افراد فاسد به شمول میرزا علی اصغر صدراعظم را از وظیفه سبک دوش نماید تا زمینه اصلاحات در جامعه ایران تحقق پیدا نماید این پیشنهادات باعث کینه توزی و حسادت هوا داران صدراعظم و انگلیسیها گردید" ²

وقتی سید به تهران آمد، چون مقام پرست و جاه طلب نبود حق و حقیقت را بی پرده میگفت بدین لحاظ خار چشم محافظه کاران و جاه طلبان بود، در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19 میلادی در باره سجایای اخلاقی سید چنین میخوانیم که "مشارالیه به زندگی اعتنا نداشت و مال جمع نمی کرد در تهران وقتی ناصر الدین شاه هزار تومان و یک انگشتر الماس برای او فرستاد پول را رد کرد و انگشتر را به اصرار میزبان نگاه داشت و آنرا هم به پسر میزبان خود داد ... با این حساب به روشنی می بینیم که سید مردی بی ترس و تطمیع نا پذیر و بی پروا به منزلت دولتی بود اگر به واقع خاطر خواهی امرا و سلاطین را میکرد میتوانست به بالا ترین مناصب دولتی برسد ولی هرگز دل به ظواهر قدرت نه بست و تا دم اخیر از پیکار در برابر استبداد و استعمار نیا سود. بنابر این به باور این قلم گزارشهای وکیل حکومت هند بریتانوی مبنی بر مقام طلبی سید و استدعای کار دولتی از امیر اعظم خان و امیر شیر علی خان منطقی نادرست می نماید از سوی دیگر گزارش گر مو صوف فقط دسترسی به گزارش شایعات مربوط به ما حول دربار کابل را داشت و بطور قطع از مکاتب مشکوک و بی پایه ای خبر داده است که احوال آن در افواه درز کرده بود و بیگمان نه وجود خارجی و نه سندیت داشت چه محتویات خبر چینی های او با مضمون روشن و اسناد ثقه ای که آوردیم نا هم خوان است به گمان ما فرصت یک داوری مستند و احیاناً علمی فرا رسیده که دامن سفید آن اسوه نهضت‌های مشروطه خواهی را از هر آرایش میرا بدانیم" ³

دکتور تقی ارانی میگوید سید "تخم انقلاب سیاسی" را در ایران کشت نمود و طی مجالس و کنفرانسها مردم را بیدار ساخت. چنانچه بعداً حاجی مرزا حسن شیرازی از نظریات سید در الغای امتیاز تنباکو به شرکت های بریتانوی استفاده نمود و گفته بود: "هر کس از این پس به مصرف تنباکو اقدام نماید، دشمن امام زمان (محل الله تعالی فرجه) خواهد بود" ⁴

بزودی کینه توزی صدراعظم و هواداران او بر علیه سید آغاز شد با تحریکات توطئه ها و دسیسه های گوناگون مانع فعالیت‌های او میشدند تاریک بینی و تاریک اندیشی درباریان ایران کمتر از درباریان کشور ما نبود، و این وضع سید را مجبور ساخت تا به قم رفته هفت ماه اخیر را در جوار زیارت شاه عبدالعظیم به سر برد که صدها نفر از فیض دانش او

بهره برده و در کنفرانسها و مجالس وی اشتراک مینمودند رژیم با ترسی که از او داشتند فعالیت هایش را تحت تعقیب گرفته، ولی شاگردان سید اخطاریه عنوان شاه فرستادند و شاه هم امر اخراج سید را از ایران صادر نمود، و بار دیگر هوا، هوس، امتیاز، قدرت و تکفیر بر دانش و پاک دامنی، حق و حقیقت غلبه نموده، سید را از بستر بیماری با لت و کوب ناسزا و توهین برهنه کرده بر مرکبی سر چپه سوار و به دارالحکومه بردند و "سوداگران دین فروش" در طول راه فریاد میزدند که "ایها الناس [ای مردم] این سید نیست او بابی است [بابی منسوب به سیدعلی محمد شیرازی که خود را باب الله میدانست و پیروانی داشت] و مسلمانان را گمراه و بی دین میکند به جان ناصرالدین شاه دعا کنید که شما را از شر زبان او آسوده نمود" 5

حضرت سید از آرامگاه شاه عبدالعظیم نامه به شاه فرستاد که در آن نوشته بودند: "اگر چه به مجرب ندامت رواست آنچه به پادشاه مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع، دیگر این چه نقش است که باز ژاژ خایان کوازه پسند... بالله علیکم، اگر خدای نخواستہ ظهورات اخیرہ مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من ملامت خواهد بود. سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را برین میدارد که ذهن وقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود .." { به نقل [توضیحاتی بر نوشته برادرم آقای انصاری در مورد بیدار گر عصر] از محقق و نویسنده توانای کشور فضل الرحمن فاضل. }

شاه در مورد دخول قوا به زیارت امام زاده عبدالعظیم متردد بود ولی صدراعظم او را قانع ساخت که چون: "جمال الدین فیلسوف و در نتیجه کافر است و حق استفاده از مصونیت بست را ندارد"

"سید را با ستیری [یابو] برهنه سوار کرده و به وضع ناهنجار تا بصره گاهی پیاده و زمانی سواره بردند. در حالیکه سید چهل درجه تب داشت و هرگز اجازه ندادند تا اندکی استراحت نماید و طرفداران شاه گمان کردند بدین وسیله می توانند شعله درخشان اسلامی را خاموش کنند غافل از آنکه: [تُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ] 6"

ترجمه { می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید }

به قول از مخزومی پاشا که از دوستان نزدیک سید بود هر زمانی که از ایران یاد میشد رنگ صورت او تیره میشد و در خود فرو می رفت "خودش بدترین خاطره زندگی اش را در ایران میداند" 7

درمورد این تحقیر و اهانت سید ابیات ذیل را سروده بودند :

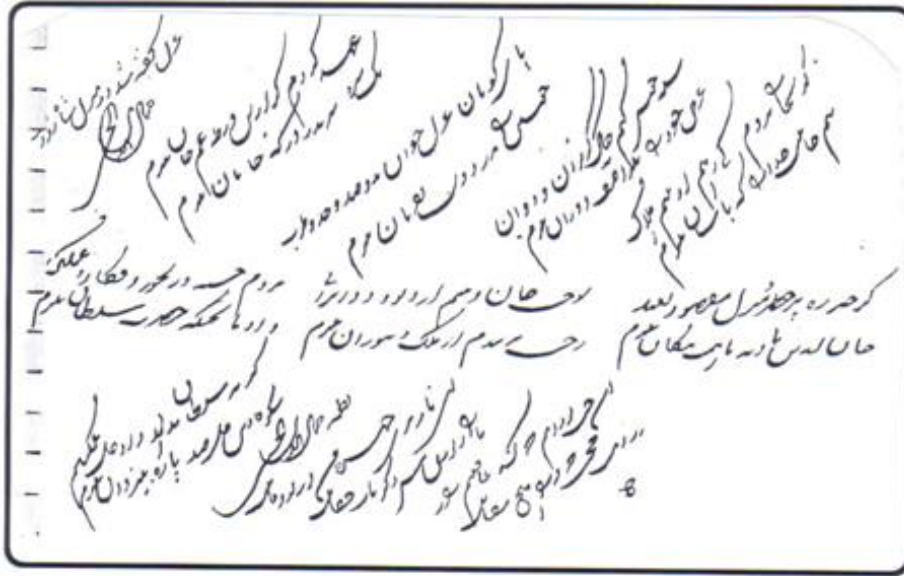
دیو و دد ایرانی

یک سره سر بر درگه جانان ببرم	عهد کردم گر از این ورطه غم جان ببرم
خویش را به در دوست به قربان ببرم	پای کوبان و غزل خوان و با دو صد وجد و طرب
نیم جان نیست که خدا را به آسان ببرم	گر بخارا بروم کی روم از بیم هلاک
جان از این بادیه به همت جانان ببرم	گر چه ره پر خطر و منزل مقصود بعید
رخت بر بندم از این ملک به توران ببرم	سوخت جان و تنم از دیو و دد ایرانی
داد با تختگه حضرت سلطان ببرم	بروم خسته و رنجور و فگار و غمگین

گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم

شکوه این دل صد پاره به یزدان ببرم

هانری دو ریچفورد میگوید "جمال الدین زنده بود اما بیمار شد و بخصوص وقتی دید که آن همه دیدار کننده پر شور و شوق هنگام تحقیر علنی او حضور داشتند و نفس از کسی بیرون نیامد، سر خورده و بیزار گشت و گرچه سراسر عمر خود را به انتقاد شدید از تاریخ اندیشی برخی از علمای دین پرداخته بود تصمیم گرفت برای به زانو درآوردن شاه دست



دستنوشته غزل سید جمال الدین افغانی به خامه خودش

توسل بسوی یکی از روسا مذهب دراز کند، بنابر این نامه ای مفصل به پیشوای مذهبی ایران نوشت..⁸

"سید افغان این همه نا هم گونی ها و فساد اداری ایران را به میرزا حسن مجتهد شیرازی که مرجع تقلید شیعیان در نجف و کربلا بود نوشت، ولی توجه به سید صورت نگرفت. (گر چند) والی بغداد و دیگر رجال نزد سید شتافتند و از او دعوت نمودند تا به بغداد برود ولی سید با کشتی از بصره راهی لندن شد 1270 ش - 1892 م⁸

سید در نامه اش به فرزند امین الضرب می نگارد: "اگر از تو شکوه کنم گویا از خود سخن رانده باشم، زیرا بخود خواهم اندیشه کرد که شاید در تربیت چند ماهه و در اندرز های متعالیه قصوری بوده است و اگر دم در زخم بدین راضی شده باشم که توهم در اخلاق و عادات چون سایر ایرانیان باشی و من نمیخواهم"

سید در نامه دیگری به الحاج محمد حسن امین دارالضرب می نویسد: "جناب حاجی، من آنچه گفته ام و میگویم و کرده ام و میکنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و به هیچ وجه انا نیت مرا در او مدخلی نبوده است و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند، امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست میگویم"⁹

سید با محافظه کاری، اپورتونیزم و فرصت طلبی مخالف بوده و معتقد برین بود که اصالت برجسته اسلام در مبارزه و مبارزه طلبی آن است { لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ } (سوره البلد 4) و سید گفته است که: "هیچ شایسته مقام و شخص بزرگی مانند حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که پنجاه میلیون مسلمان او را نایب امام میدانند نیست که دست از کار دنیا بشوید" گیرم که تارک دنیا هستید، تارک اسلام و تارک قوت و شوکت دین که نباید بشوید این زهد ها حقوق دیانت را پا مال میکند و استخفاف به شریعت وارد مینمایند، که ظلمه پدر مسلمانان را بسوزانند و نایب امام با وجود نفوذ تامه ساکت و صامت بنشینند"¹⁰

يك سند از سفارت انگلیس در تهران با امضای [Sir Frank Lascelles] 1894-1891، سفیر انگلیس به ضمیمه نامه شخص ناصرالدین شاه را در این جا نقل می نمایم که بسیار جالب است. شاه به امین السلطان، صدراعظم خود دستور می دهد که از دولت انگلیس بخواهد که سید جمال الدین را که به مقام سلطنت! توهین کرده است اعدام کنند و اگر اعدام نمی کنند، او را زندانی یا تبعید کنند! قبله عالم! اعلیحضرت ظل الله! قاجار، چنان مست قدرت و سلطنت است که توهین کننده به خود را، حتی اگر در کشور دیگری باشد، مستحق اعدام می داند:

نامه محرمانه شماره 82، مورخ 11 می 1892

«عالی جناب! عطف به نامه شماره 14 مورخ ژانویه با ارسال رو نوشت دست خط شاه ایران خطاب به امین السلطان اشعار می دارد به وسیله سید جمال الدین نامه ای خطاب به علما ایران صادر شده است و در آن نامه، مستقیماً به مقام

سلطنت توهین و به شدت حمله شده ترجمه نامه جمال الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه شده، ارسال می شود. نظر شاه بر این است که نویسندگان این نامه مستحق مرگ! یا حداقل حبس ابد است.

من به امین السلطان گفته ام که این نامه ها را برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم داشت، ولی در عین حال به آن جناب یاد آوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می کند، قومی بردارد، مگر به موجب مقررات قانون.

[دست خط شاه ایران خطاب به امین السلطان ابتدا به خط خود وی بوده و از فارسی به انگلیسی ترجمه و در روز 28 اپریل 1892 به سفارت انگلیس در تهران تسلیم شده است.]

جناب اشرف امین السلطان

ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در تهران، راجع به مزخرف گویی ها و نوشته های مفسدانه میرزا ملکم، هم کتباً و هم شفاهياً اعتراض و تقاضا نموده ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لاقلاً از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه انگیز بر ضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد، ولی ایداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال الدین را که یکی از شریر ترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلاق و مزاحمت هایی می نمود، تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملک خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی، شروع به تحریکات نمود. مشارالیه چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در بلاد قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم به ایران فرستاده است. اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم. این مرتبه او علناً شروع به تحریکات نموده و علماً و مردم ایران را تشویق به اخلاق و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدین وسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت درصدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت کرده، محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است! یا لاقلاً او باید در یکی از نقاط دور دست تا ابد حبس شود. شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ کنید. این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را به او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هر گاه حق به جانب ماست، او را به حبس ابد محکوم نمایند، والا چگونه ما باور کنیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ماست؟ در حالی که چنین شخص مفسد و بی شعوری با کمال آزادی و راحتی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می دهد.»

به دنبال این نامه یا دستور شاه، امین السلطان نامه ای خطاب به سفیر محمد علی خان می نویسد که موضوع را به شدت پیگیری کند و سفیر نیز در تاریخ 22 ژوئن 1892 طی نامه ای آن را برای وزیر خارجه انگلیس، مارکیز اوف سالیسبوری می فرستد:

« عالی جناب! با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی مذاکره شد، حضور تان تقدیم داشتم. آن عالی جناب هر چه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از هر حیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات محمدعلی

نامه امین سلطان خطاب به سفیر ایران در لندن:

«بعد العنوان مجدداً شیخ جمال الدین مقاله ای به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط، تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش، آن مقاله به نظر اعلیحضرت همایونی رسید. این دفعه جمال الدین بی شرمی را به اعلی ترین درجه رسانیده است!! چنان عبارات زنده و تندى به کار برده است که سابقه ندارد. از اول مقاله تا آخرش، تمام مطالب، يك پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است. حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علماً را تحریک نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند، بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا کرده است که از تکرار آن شرم دارم.

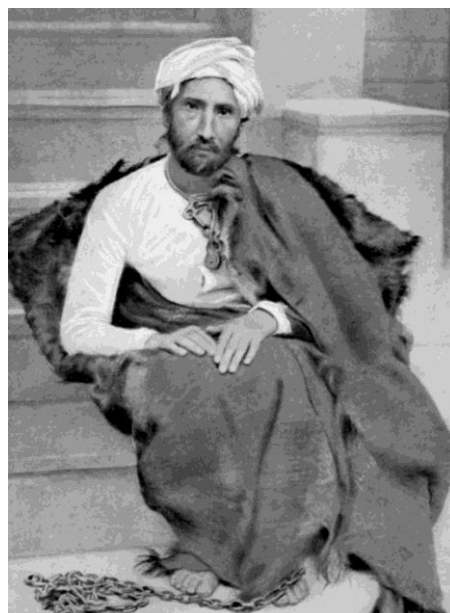
من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از مطالعه، آن را نزد سالیس بوری ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید.

چون در این مقاله خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته، لذا از جانب شاه نزد لرد سالیس بوری، رسماً شکایت کنید و به او بگویید که چنین به نظر می رسد در کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می کنید، شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده اید و همان بلوایی را که در مسأله رژی تنباکو راه انداخته شد، باز هم ادامه می یابد. چگونه ممکن است نام این جزوه عادی را روزنامه گذاشت و گفت که روز نامه ها آزاد می باشند؟ آن هم جزوه ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب بر پا کرده و صلح مردم را به هم زده است. خلاصه چاره ای برای این کار باید کرد. یا باید او را به حبس بیندازند یا این که به جای دوردستی تبعید نمایند تا این که اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد کنند. امین السلطان" **11**

بعدها به پادشاه آن فرمان شاهانه و بی حرمتی ها به سید افغان در ایران یکی از مریدان شوریده دل او از ناصر الدین شاه انتقام گرفته و در [1895] او را به ضرب گلوله بقتل رسانید، و این تیر اسلحه مرزا رضا کرمانی بود که به جنبش مشروطیت در ایران منتهی شد. خود سید درباره گفته بود: **"برای اولین بار یک شاه قربانی انقلاب کاخ نشینان نشده، بلکه بدست مرد عادی از پا در آمد" 12**

مرزا رضا کرمانی

سید در لندن مرزا ملکم خان را در نشر جریده او کمک مینمودند. و هم به جریده [ضیاء الخاقین] مقالات نوشته که تجار ایران در بین اموال تجارتنی شان جریده را به ایران میبردند سید در تمام شماره های آن جریده از هیچ افشاگری درباره نظام ایران دریغ نمیکرد تا حد یکه سفیر آنوقت ایران در لندن [مرزا محمد علی خان علاء السلطنه که بجای مرزا ملکم خان ناظم الدوله منصوب شده بود] به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او در باره شاه نمود، و خواهش نمود که او اگر خود داری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد ولی سید جواب منفی داد و گفت: **"نه راضی نخواهم شد مگر این که شاه کشته شده شکمش دریده و جسدش به گور عرصه شود.. 13"**



شاه ایران هم طی نامه به لرد سالیس بوری در رابطه به موجودیت سید در لندن نوشت: **"ما این مرد را بدین خاطر تبعید کردیم که بر ضد منافع انگلیس عمل میکرد آنوقت او به کجا هجرت کرد، لندن؟!"**

ابراهیم صفائی ایرانی، در کتابش « اسناد سیاسی دوران قاجاریه» می نگارد: **".. سه بار به ایران آمده، بار سوم به جرم تحریکات بر ضد شاه و دولت به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و با دیپلمات های انگلیسی طرح دوستی ریخته و در پناه آنان به فتنه جوئی و ناسزا گوئی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است"**

میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه، در گزارشی به نقل قول از خلیل خالد بیک سفیر عثمانی، عنوانی ناصرالدین شاه، راجع به سید مینگارد: **"... و این بدبخت شقی هم لدی الورود بنای مراوده با « بابی ها» گذارد و با « نصرت پاشا» که میدانست قدری از دولت رنجیده است طرح الفت بریخت."**

روز نامه « اختر» چاپ استانبول به تحریک زمام داران ایرانی، مقالاتی تحت عنوان « شیطان در لباس انسان» در ضدیت سید جمال به نشر رسانده، او را **« فتنه انگیز، بیگانه از دین، آلوده به لوث معاصی، زندقه و الحاد، آشوب طلب، پست فطرت و وصف میکند و در آخر مینگارد: «... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلک علما و فضلالی اسلام بود، هر آینه با ارامنه مفسد و یاغی همدست نه می شد که در ممالک اسلام فتنه بر انگیزاند. عجب تر اینکه شیخ جمال با همه سوء افعال، عنوان سیادت نیز بر خود بسته است، غافل از اینکه:**

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه میمانی بگو»

سیاست گذاران ایرانی، بعد ها جهت ساکت کردن سید جمال و جلوگیری از بیان آتشین و منطق استوار و نبشته های روشنگرانه اش، ظاهرأ و ریا کارانه، از این بر چسب های ناروا بر سید جمال، پشیمان شدند. طوریکه میرزا علی خان امین الدوله از خواص ناصرالدین شاه و یکی از وز رای او، در نامه ای به ناصرالدین شاه، مینگارد: «... در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روز نامه اطلاع و اختر و کوکب ناصری، به شرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز میکند و باید پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز میکند و باید گفت مهملات ملکم و سید در ایران و عراق عرب بعضی تاثیرات کرد. در فرنگستان همزبان قلم مسموم ملکم، یقین اثر دارد» امین الدوله در نامه استثنای اش به شاه، میگوید: «... چه ضرر دارد در کار ملکم و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها، گفتگویی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم» شاه در بالای کاغذ امین الدوله، چنین هدایت صادر میکند: «اما در فقره این دو نفر نجس [هدف سیدجمال الدین افغانی و میرزا ملکم خان] هم البته در مجلسی با جناب امین السلطان حرف بزنید، ببینید چه مصلحت میداند؟»¹⁴

این امین السلطان که شاه گفته است، تا امین الدوله با وی حرف بزند و ببیند که چه «مصلحت» میداند، همان میرزا علی اصغر خان مشهور است که هم صدراعظم ناصر الدین شاه بود و هم صدراعظم پسرش مظفرالدین شاه. نامبرده در تلگرافی به ناظم الدوله، سفیر ایران در امپراتوری عثمانی، در ارتباط سید جمال الدین، او را چنین هدایت داده بود: «از حالات فساد و شیطنت این مرد کاملاً اطلاع دارید، خود اختر هم او را خوب میشناسد، شرح مبسوطی در معرفی حالات رذله و کفر و خبائث او در اولین نسخه اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذ های فساد انگیز او معلومات اختر هم به مردم برسد و دانند [که مردم بدانند] نویسنده نه مجتهد است نه آدم، بلکه شیطان و کفر محض است»¹⁵

دشمنی با سید جمال، تنها کار سران نظام قاجاری در ایران نبود «بابیها» نیز او را بیگانه و دشمن می پنداشتند. زیرا سید، در نبشته های روشنگرانه اش قبلاً به معرفی این طایفه پرداخته بود... و بر علاوه اشاراتی که در اثرش «نیچریه» نموده و بابیان را کشکول بر داران «باطنیه» خوانده است، مقاله مهم «با بیت» را برای دائرة المعارف بستانی، چاپ بیروت، نیز نگاشته است. سران فرقه بابیه در نامه ای که در عاشورا 1308 قمری به ناصر الدین شاه قاجار نگاشته اند، گفته اند: «... ای شهریار عالم، قسم به آفتاب حقیقت که جمیع این وقایع و فساد، اساسش از دسایس و خداع بیگانگان جمال الدین افغان و هم افکار و تابعان او است، این شخص گمراه از قدیم و جدید بد خواه آوار گان بود و دشمن آزادگان و برهان اعظم بر وضوح این مطلب آنکه جمال الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد در اکثر روزنامه ها بد گوئی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلان نمود... حال معاذ الله چگونه تصور نموده که با او طرح آمیزش بریزیم و از بلاهت و حماقت او نگریزیم و این شخص چون در جمیع ممالک عالم ایقاد نائره فساد نمود و بنیان بی دینی نهاد نزد کل مردود شد و از جمیع ممالک مطرود، ناچار به کشور ایران شتافت و طرح تازه بی انداخت... این شخص فتنه جو چگونه به ایران راه یافت»¹⁶

سید افغان با چنین فضیحت و اقتضاح از ایران اخراج گردید و درباریان آنجا هم بهر دسیسه و توطئه در بدام انداختن و اعدام وی دست میزدند که در مبحث بعدی [سید در ترکیه و پایان زندگی او] به آن اشاره خواهیم نمود. چنانچه در همین زمان شاه به اعتماد السلطنه وزیر فرهنگ خود هدایت داد که: «برای ایرانی معرفی نمودن سید جمال الدین اقدامات عملی را آغاز کند. از همان زمان بود که سید جمال الدین به عنوان سید همدانی شهرت یافت و وزیر اطلاعات ایران تذکره تابعیت در غیاب سید جمال الدین صادر کرد [بدون اینکه سید جمال آگاه باشد] و پاسپورت برای سید جمال ارائه کردند که امروز در بعضی نوشته ها همان پاسپورت و همان تذکره به عنوان سند موثقی برای ایرانی بودن سید جمال الدین ارائه میشود. در حالیکه آن اسناد به اساس هدایت شاه ایران، ناصرالدین شاه تهیه شده بود تا سید جمال الدین «ایرانی» معرفی شود و بعد از آن، اینها بتوانند سید را از کشورهای دیگر بخواهند، وقتی که خواستند و به چنگ آوردند می توانند محاکمه بکنند، اعدام کنند و قصاص دیگر...»¹⁷

دولت وقت ایران پس از قتل ناصر الدین شاه بدست مرزا رضا کرمانی، تصمیم داشت سید افغان را بشکل فجیع بقتل رسانند و جمعیت اتحاد اسلام را از میان بردارند که در این هدف بعداً توانستند موفق شوند اما با از میان رفتن سید نه تنها نهضت انقلابی رهروان وی پایان نیافت بلکه اهداف بیدار گر و آزادی خواهانه وی جهان شرق را روشنائی بخشید و افغانستان، هند، مصر، ایران، تا شاخ افریقا از آن فیض بردند.

خواجه بشیر احمد انصاری نوشته اند که: «این مرد [سید افغان] خصوصیت های فراوانی داشت. او از شهروندان بزرگ جهانی کوچک بود. شرق و غرب، ایران و افغانستان، عرب و عجم، روحانیت و روشنفکری، تشیع و تسنن و بالاخره فلسفه و عرفان در درون این ابر انسان بهم آمیخته بودند. او چون عطار و مولانا عشق می ورزید و چون فارابی و ابن رشد می اندیشید و چون غزالی تجدید اندیشه دینی را هدف خود ساخته بود. این مرد بسان تاریخ سازان بزرگ نوع

بشر دوستان و دشمنان فراوانی داشته، عده ای او را تیوری پرور بزرگ نهضت های آزادی خواهانه شرق می دانند ولی کسانی هستند که حتی پس از گذشت يك صد و ده سال باز هم سایه و خاطره اش را بمباران میکنند. او گوهری بود که در میان دو سنگ آسیاب افراط و تفریط قرار گرفته بود. میراث مبارزاتی سید به ما می رساند که قافله سالار راه حق و عدالت و آزادی در مسیر دشوار مبارزه خویش پیوسته هدف تهمت ها و سنگ اندازی های دشمنان حقیر و فرومایه خصوصاً جاهلانی که خود را دانا می شمردند و کورانی که خویش را بصیر می انگاشتند، قرار گرفت ولی او این طور نکرد که در برابر عو عو هر جانوری ایستاده شده تا سنگی به دهنش بکوبد، زیرا او می دانست که این کار حرکت وی را در مسیر اصلی اش کند ساخته و در نتیجه دیر تر به هدف خواهد رسید" **18**

سید میگویند که: "... انگریز ها می پندارند که روسی ام من، مسلمانان در فکر اند که مجوس ام من، سنی ها شیعه گویان صدایم زنند و دوستداران علی دشمنم خوانند. امامت خواهان بایی گویند، در نظر ملا ها کافر و ملحد من، اما تحفة الفتی از کافر ندیدم من، فقهی و عالم دور از علم دانند و جاهلان دلداده علم خوانند، عاشقان اسلام مرا از خود نمی دانند اما دشمن مرا سپاهی اسلام میگویند، از مسجد بیرونم کردند و در بتکده زندانیم ساختند" **19**

ادوارد گرانویل براون در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» در فصل نخست کتابش نوشت:

«با اشاره به تاریخ زندگی، سفرها و آشنایی سید جمال‌الدین، پیشوای اتحاد اسلام با برخی از رجال سیاسی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و دینی آن روزگار، به پاره‌ای از جنبش‌های کشورهای آسیایی و جهان اسلام و سپس به جنبش مشروطه خواهی در ایران می‌پردازد. وی در چند جا از نفوذ و تأثیر روحانیان در خیزش انقلاب مشروطه ایران و جایگاه سید جمال‌الدین در این نهضت یاد می‌کند درباره پیشینه این جنبش گزارش می‌دهد: سابقه رستاخیز ایران که با اعطای قانون اساسی به فرمان مظفرالدین شاه (پنجم اوت 1906) اوج گرفت و تنها زمانی با کودتای 23 ژوئیه 1908 متوقف شد، از قیام توفیق‌مند در برابر انحصار تنباکو (1891) سرچشمه می‌گرفت. باورهای فعالان جنبش، ناخرسندی همه مردم را به دنبال آورد و پنج یا شش سال پیش از این، به همت سید جمال‌الدین میان ایرانیان روح یافت.

بنا بر این، نویسنده یکی از عوامل خیزش مشروطیت و فراگیری اندیشه‌های اصلاح‌طلبی را، کوشش‌های سید جمال می‌شمرد و به مجلات المنار و ضیاء الخافقین اشاره می‌کند که به همت او در اروپا چاپ می‌شد. این سه گانه‌های مکتوب، از ابزارهای سید برای گسترش اندیشه‌هایش بود. سید محمد رشید، سردبیر المنار، سه سند مهم به قلم سید جمال‌الدین منتشر کرده است که آشکارا ماهیت و تأثیر گذاری سید را در روند رخدادهای ایران نشان می‌دهد.

از میان این سه سند، وی به نامه سید به میرزای شیرازی در سامرا اشاره می‌کند و به بررسی‌اش می‌پردازد. به گفته براون، این نامه، آن روحانی بزرگ را به کاری در زمینه امتیاز تنباکو واداشت و موجب شد که نخستین گام برای همبستگی روحانیان قدرت‌مند ایران با حزب مردمی یا ملی‌گرا برداشته شود.» **20**

همان گونه که خواست انقلابیون مشروطه خواه ایران تبدیل نظام ایران از «سلطنت مطلقه به پادشاهی مشروطه - تشکیل



مجلس قانون‌گذاری و تدوین قانون اساسی بود، مشروطه طلبان افغان هم در سال 1909 میلادی در معروضه شان به امیر حبیب الله خان نوشتند: « در بعضی کشور ها مردم بجزیر و قوت قهریه ، حکومت را مجبور میکند تا نظام اداری را تابع آرزو های ملت ساخته ، شکل مشروطه و قانونی بدهد، و در برخی پادشاه روشنفکر با ابتکار خود و با نیت خیر ، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می سازد. چون سراج الملت و الدین پادشاه عالم و ترقیخواه است ، چنانکه تاسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبوعه عصری و احداث شوارع و عمارات وغیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه و در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع میرود که مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند ، تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری بعمل آمده ، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین شوند.»

ادوارد گرانویل براون (Edward Granville Browne) متولد (۷ فیروزی ۱۸۶۲ - درگذشت ۵ جنوری ۱۹۲۶) شرق شناس پرآوازه بریتانیایی بود.

مآخذ

- 1 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش ص 42
- 2 - دکتور محسن عبدالمجید - جمال الدین الافغانی - [رساله عربی] موسسه الرساله طبع اول 1983 بیروت
- 3 - دکتور اکرم عثمان - سیدجمال الدین افغانی احیا گر فکر دینی - آریانا برون مرزی شماره سوم سال سوم
- 4 - امین معلوف - سمرقند - ترجمه داکتر کاظم شیوا رضوی - چاپ دوم تهران 1376 ص 248
- 5 - مرتضی مدرس - سید جمال الدین افغان - ص 69 [تتویر]
- 6 - دکتور حلیم تتویر - تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 20
- 7 - 8 - عیضاً ص 21 و 71
- 9 - فضل الرحمن فاضل - برگرفته از نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی، تدوین از سیدهادی خسرو شاهی، صفحه 47
- 10 - فرید ون آدمیت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان دسمبر 1992 ص 32
- 11 - Par Afghan Philosopher Sayed Jamaluddin - سایت فیس بوکی شنبه 16 اکتبر 2010
- 12 - گوشه های از قتل‌های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998 ص 55
- 13 - پوهاند هاشمی ص 54
- 14 - فضل الرحمن فاضل ، ص 269 .
- 15 - عین رساله ص 271 .
- 16 - فضل الرحمن فاضل - برگرفته از اسناد سیاسی دوران قاجاریه، از ابراهیم صفائی، صفحه 248، انتشارات بابک، تهران، سال 2535 شاهنشاهی
- 17 - مصاحبه شمس الحق آریا نفر
- 18 - خواجه بشیر احمد انصاری - به مناسبت يك صد و دهمین سالروز وفات علامه سید جمال الدین افغانی - مصاحبه با سید جمال الدین افغانی - کابل ناتھ شماره مسلسل ۴۵ - سال دوم، مارچ ۲۰۰۷
- 19 - انصاری - برگرفته از سید جمال الدین افغان: شخصیت و افکار، داکتر شاه عبدالقیوم، ترجمه عبدالرحیم احمد پروانی، بنگاه انتشارات میوند، ص 37-38 .
- 20 - ادوارد براون - انقلاب مشروطیت ایران - ترجمه مهری قزوینی سایت ویکی نور دانش نامه تخصصی کتاب شناسی و زندگی نامه.



سید ما در ترکیه و

پایان زندگی او

سید در لندن دعوتنامه عبدالحمید عثمانی را برای برگشت به ترکیه دریافت مگر بر او اعتماد نداشت اما در اثر تشویق و وساطت مرزا ملک خان ناظم الدوله، ناشر جریده قانون در استانبول این سفر را قبول نمود و در اواخر سال (1892) وارد استانبول شد به قول از مرتضی مدرسی "یکی از افسران ارشد دربار عثمانی که از استقبال کنندگان بود از سید جویا شد که صندوقهای اثاثیه (سامان و لوازم) شما کجاست؟ سید گفت بجز صندوق لباس و کتاب ندارم پرسید جای آنرا به من نشان بدهید؟ سید اشاره به سینه خود کرد و گفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره به لباس خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است" **1**

سلطان عبدالحمید در آغاز حرمت زیاد به او نمود حتی خواست خانه و جای داد و اهل و عیال برایش بدهد، سید نه پذیرفت و گفت: "هیچ غرض ندارم جز خدمت به اسلام و خدمت به اسلام را منحصر در این میبینم که مسلمانان را در این علم هدایت بخواهم" **2**

سید در ترکیه [انجمن اتحاد اسلام] را اساس گذاشت که صد ها افغان، ترک، عرب و ایرانی در آن اشتراک داشتند. محمود طرزی هم در این زمان از ارشادات و اندرزهای سید فیض برد. « انجمن اتحاد» در آغاز رونق فزاینده داشت و به گفته یکی از اعضای آن "قریب 400 نامه به علمای همه کشورهای اسلام فرستاد که دو صد جواب در تائید هدف و مرام آن رسید و عبدالحمید خود را کامیاب میدید و برای قدرانی از سید او را در آغوش کشید و بوسید. سفیر ایران در استانبول کارهای انجمن را با آب و تاب به دربار گزارش میکرد و دولت از فعالیتهای این محفل سیاسی آگاهی داشت" **3**

موجودیت سید در ترکیه باعث تشویش بیشتر رژیم ایران گردید چنانچه ناصرالدین شاه به سلطان عبدالحمید نوشت: "ما ادعای دوستی و یک جهتی در عالم اسلامیت میکنیم سید جمال الدین را که با ما اینقدر دشمن است چرا محترمانه آورده اید و نگهداری میکنید؟! " **4**

در این ضمن سفرای رژیم قاجاری به توطئه های گوناگون دست میزدند و تلاش میکردند که سید یا ترور و یا اختطاف شده به ایران فرستاده شود، ناظم الدوله به تهران نوشت "منتظر موقع بهتر و خوبتر میباشم" بعد از او برادرش مرزا محمود علاء الملک سفیر بعدی ایران طی نامه خصوصی بدربار نوشت: "سوی مغان که حدس به چاکر میرود خوب نیست، دو نفر را چیز داده امیدوار فرموده بفرستید اینجا آمده با جمال راه آمد و شد پیدا کرده به جزایش برسانند" **5**

بعلت مخالفت شدید رژیم ایران در مورد اقامت سید در ترکیه، سلطان عبدالحمید از سید خواست که به سفارت ایران رفته بگوید "ظلم های که بمن از دولت ایران رفته عفو میکنم، سید قبول نکرد و گفته بود در لندن علاء السلطنه مکرر عفو از من طلبید قبول نکردم، حال چگونه خودم به سفارت خواهم رفت و ترضیه [راضی کردن، خشنود کردن] داد" **6**

با آغاز شورشهای ارمنی و ادامه تحریکات رژیم ایران، درباریان فاسد و حسود ترکی به شمول شیخ الاسلام ابوالهدی با حیلها زیرکی ها و دسیسه ها و نقشه کشی ها پا پیش نموده این اندیشه را خلق نمودند که سید محرک این شورش ها میباشد در حالیکه چنین نبود. جمال افغان در ادامه این تحریکات طی نامه به سفیر بریتانیه نوشت:

مورخ 12 دسمبر 1895 ضم مکتوب نمبر 594/ 60F O 923 - از استانبول برای سفیر بریتانیه Sir Pli Cuir ارسال شده است.

"قسطنطنیه 19 نومبر

جلالتمابا!

جناب شما حکومتی را نمایندگی میکنید که بحیث علم بردار مدنیت بساط رفاه بشریت را گسترش میدهد. اثرات اجرائت نیک شما خصوصاً در کشور های مشرق زمین مناطقی که شکنجه و استبداد بشکل علی الوام جریان دارد بیشتر محسوس است. جلالتماب شما بحیث حمایت گر اقشار مستضعفین که از جور و ظلم عناصر خود خواه و ظالم ناله و فریاد دارند همیشه مبارزه نموده اید. علی الرغم نیات پاک و احساسات عالی و کریمانه ایکه خاصه جناب شما است اجازه بفرمائید توجه تانرا به مطالب آتی معطوف سازم به صفت یک افغان [کابل] وابسته به انگلستان، قسمت اعظم زندگی من در دیار

مشرق سپری گردید، و در طول این مدت با جدیت خاص در ریشه کن ساختن تعصب که به صفت یک مصیبت جانگاہ برین منطقه مستولی است پیکار نمودم و آرزویم در این مبارزه این بوده است تا بجای آن نظم جدیدی که بر مبنای مترقی استوار باشد بر قرار نمایم و مبارزه من بر این مبنای استوار است.

هذالقیاس ایام قابل ملاحظه ایرا در مراکز کشور های اروپایی به سر بردم و با رجال برجسته دولتی، علمای بزرگ و دانشمندان و دوستان مطبوعاتی تبادل افکار و تماس داشته ام در لندن بودم که دعوت نامه امپراطور سلطان [هدف سلطانی عثمانی است - لمر] بمن رسید باین نظر داشت مهمان شان هستم. به هیچ وجه تصور کرده نمی توانستم که چنین دعوتی آثار ناگوار خلق کند وقتی به قسطنطنیه آمدم دسیسه سازی ها و حيله بازیهای متنوع و افترا و تهمت برخوردیم از اقامت در این گرداب به سیر آمدیم و خواستیم رفع مزاحمت نمایم اما به من اجازه ندادند در جریان وقایع اخیر یعنی [ارمنستان] با تکثیر کذب و تهمت و افترا اوضاع وخیم تر گردید و اعلیحضرت امپراطور در میان این گیر و دار متردد است و بعضی از درباریان با استفاده از این وضع تعداد زیادی از مردمان بیگناه را بدون علت و دست آویز به نفی البلد و ادار می سازند و غیره.

چون بنده در این جا مهمان هستم تمام مسائل را به نظر تماشاچی مشاهده میکنم اعلیحضرت امپراطور بر اساس اتهامات بی محتوای که بعضی از اطرافیان به او الهام میدهد بدون هیچ علتی اقامتگاه مرا تحت مراقبت پلیس قرار داده است و واقعاً این وضع طاقت فرسای است و از اینکه خود را در یک حالت مشکوک مییابیم

نمی دانم اثرات این فشار و انفعال بر من چه خواهد بود در اینجا تحت یک نوع فشار روحی به سر میبرم علی الرغم اینکه در یک کشور خارجی هستم و با وجودی که بنابر دعوت اعلیحضرت امپراطور از لندن بدین جا آمدم لحظه ای آرامی نصیب من نشده .

جلالتآب شما با نظر داشت اوضاع و احوال میتوانید نتیجه بگیریید که به هزاران انسان بیچاره که در چنگال ستم جلاخان قرار دارند در حالت فریاد و داد و بیداد به سر میبرند! به هزاران مسلمان و مسیحی با قلبهای گداخته فریاد میکشند که، ما را نجات دهید! ما را نجات دهید! چه در اینجا بر حسب تعامل سرنوشت انسان بدست تصادف است نه بدست عدالت و عقل . پس اجازه بفرمائید بنام بشریت توجه شما را برین وضع الم بار جلب نمایم و رجا میروم مساعی بنده را در ذیل توجه عمیق قرار دهید.

با اعتنای از فرصت مراتب تمنیات من به حضور ...

جمال الدین الحسینی الافغانی" 7

در ترکیه گر چند در اوائل استقبال شایانی از وی شد و وظیفه امور تعلیم و تربیه را در آن کشور عهده دار گردید اما شخصی بنام ابوالهدی صیادی "مفتی ترکیه که سید جمال با و لقب [ابوضلال] داده بود علیه سید تبلیغات سوء را براه انداخت و بنحوی عبدالحمید پاشا را نیز زیر فشار و تاثیر قرار داد تا سید افغان را تحت نظر نگه داشت" 8

بدیهی است که در تاریخ کشور های ما، متاسفانه متفکران، علمای آزاد اندیش و شخصیتهای پیشرو و بیدار گر چون جمال الدین، محمود طرزی، مولوی سرور واصف، محی الدین انیس، شاه امان الله خان، عبدالرحمن لودین، میرسید قاسم، عبدالرحمن محمودی، غلام محمدغبار، محمد سرور جويا و... بی دین، ملحد و کافر اند، ولی « ضیا ملت والدین»، «سراج الملت والدین»، «خادم دین رسول الله»، «صدراعظم کبیر»، «مجاهد کبیر»، «امیر المومنین» و... همه جنایات و کارنامه های شان "مشروعیت دینی" دارد و هر عمل ناروا ایشان مباح میباشد.

"استفاده از مذهب در جهت تقویت پایه های نظام های غیر مردمی یکی از شیوه های کهنی است که تا هنوز بهمان قوت خویش باقیمانده متولی رسمی دین در همچو جوامع فقط يك وظیفه دارد و آن بخشیدن مشروعیت دینی به نظام حاکم و پیش کش نمودن اراده دربار در لفافه شریعت الهی بر مردم و بالأخره کوبیدن مهر تکفیر بر پیشانی مخالفان سیاسی زمامدار. خطر این دسته در این است که در پشت عواطف پاک مردم سنگر گرفته و قلب دین و صورت آزادی را نشانه میگیرند. این گروه، شریک ترین خلق خدایند زیرا لوای شگوهمند دین را از قله آسمانی آن بزیر آورده و کفشها چرکین زمامداران جنایت پیشه را با آن پاک میکنند" 9

"باید بدانیم که محفل اتحاد اسلامی که در آغاز تاسیس موفقیتهای را نوید میداد کارش به بن بست رسید و سید جمال الدین که روزی در دستگاه عبدالحمید در نهایت اعزاز می زیست مقامش کاهش گرفت معاندانش به نیرنگ های مرسوم درباری دست زدند و ذهن سلطان را علیه او مسموم ساختند سید هم سرخورده از انتقاد های علنی از حکومت عبدالحمید کوتاهی

نداشت. او تحت فشار سیاسی قرار گرفته، جاسوسان عبدالحمید احاطه اش کرده بودند. مرزا آقا خان مینویسد حضرت شیخ "سخت ایستاده میگوید دو سال است مرا اینجا جلب نموده اید اگر برای مهمانی است بس است، اگر برای کاری است که کار من معین نشده، و اگر برای حبس است آنهم زنجیر و زندان لازم است. اینکارها هیچ لزومی ندارد" **10**

سید به بنیامین عمر* از فامیل ریچفورد گفته بود: "در ترکیه وضع از این بدتر است. آیا من مهمان رسمی عبدالحمید، سلطان و خلیفه مسلمین نیستم؟ آیا با نامه های پیاپی مرا مورد سرزنش قرار نداد که عمرم را در میان کفار سپری میکنم؟ همانگونه که شاه نوشت؟ باید به آن دو پاسخ میدادم که اگر شما کشور های زیبای ما را به زندان بدل نکرده بودید نیازی به درخواست پناهندگی از اروپائیان نداشتم! اما من ضعف نشان دادم و فریب خوردم و به قسطنطنیه آمدم و اکنون نتیجه اشرا می بینید. بر خلاف همه اصول مهمان نوازی این "نیمه دیوانه" مرا زندانی کرده است. اخیراً پیامی بدین مضمون برایش فرستادم "اگر مهمان شما هستم اجازه دهید رفع زحمت کنم! اگر زندانی شما هستم بر پاهایم زنجیر نهدید و به سیاه چال اندازید!" او زحمت هیچ پاسخی را بخود نداد، اما اگر تابعیت ایالات متحده یا فرانسه یا اتریش را داشتیم بی آنکه پای روسیه یا انگلیس را به میان آوریم قونسول کشورم بی خبر به دفتر صدراعظم میرفت و در ظرف نیم ساعت آزادی مرا بدست میآورد. به شما بگویم که: "ما مسلمانان این قرن یتیم شده ایم" **11**

در همین زمان حکومت ترکیه اخراج و تسلیمی مرزا آقا خان و دوستانش را تصویب نمود و آنها را با طرابوزون تبعید نمود سید بنزد سلطان رفته گفت "این اشخاص گناهی ندارند و خدمت نمایان به سلطان در اتحاد مسلمین کرده اند عبدالحمید سوگند یاد کرد که نفی آنان از اسلامبول بدون اطلاع او بوده است. فقط رئیس ضابطیه گزارشی فرستاده که سه نفر ایرانی مفسد همه روزه در اسلامبول فتنه میکنند. سلطان به خط خود تلگرافی نوشت که: حضرات را محترماً باز گردانند" وقتاً ترکیه جداً بر تسلیمی تبعیدیان طرابوزون با ایران تصمیم گرفت باز عده از ایرانیان از سید خواهش نمودند تا عفو آنان را از عبدالحمید بخواهد و او که از همه چیز بیزار شده و خود بشدت تحت نظارت رژیم بود گفت: "عار خواهش از دشمن برخود نمی بینم. بگذار بر ایران برده سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف و افتخاری بلند شود"

وضع ترکیه که نهایت متشدد می باشد نه تنها فساد و شایستگی نظام و دست اندازی های خارجی بلکه آگاهی و قیام های مردمی علیه عبدالحمید و هم خرابی اوضاع همسایگان که بر ترکیه بی تاثیر نبود محیط را برای سید ضیق و ضیق تر ساخته و جواسیس رژیم چاره را در نابودی جسمی او یافتند و این "با شیوه حکومت وحشت عبدالحمید جور در میآید و کاری روزمره او بود علت مرگ نا بهنگام و اسرار آمیز سید را باید در این کیفیات مطالعه کرد" **12**

دو سفیر رژیم ایران [مرزا اسدالله ناظم الدوله] و بعداً برادرش [مرزا محمودعلاءالملک] از دست نشانندگان مرزا علی اصغر امین السلطان [صدراعظم] ایران بودند که تمامی تلاش آنها قتل جمال افغان و یا به نحوی از انجا دستگیری و ارسال او به ایران بود چنانچه دومی در یکی از تلگرام هایش به تهران نوشت: "آنچه در قوه داشتم کردم. محبوسین طرابوزون به سرحد فرستاده میشود. شیخ جمال تحت استنطاق است. بعد از آن تسلیم میکنند. از هر بابت آسوده و خاطر جمع باشید. هیچ وقت از این خیال آسوده نیست" **13**

"در چنین اوضاع و احوالی چون شاه ترور شد، فرزند شاه مظفرالدین به سلطان عبدالحمید نماینده فرستاد و از او تقاضا کرد که سید را به آنها باز پس دهد و تاکید کرد که این مرد ایرانی است و افراد خانواده اش را همگان در شهر اسد آباد همدان می شناسند. بر علاوه از روابط محکم وی با فرقه بهاییه پرده برداشت، در حالیکه سلطان عبد الحمید تا این زمان به این گمان بود که جمال الدین افغانی و از علمای اهل سنت است به همین جهت خیلی در آغاز از او استقبال نمود و همه وسائل رفاه و آسایش را برایش مهیا گردانید. معروف است که پیام مظفرالدین کارگر افتاد و باعث شد که خلیفه عثمانی نسبت به جمال الدین مکرر شود و کینه بدل بگیرد تا آن جا که بسیاری از پژوهشگران باور دارند بعد از این سلطان دستور داد که شرح جمال الدین را کم کنند و به قتلش برسانند" **14**

سلطان عبدالحمید بعد از وقایع ارمنی [1894-95] و سپس قتل ناصرالدین شاه [اول می 1895] که ضارب هم از خادمان و مخلصین سید بود تا نهایت از او میترسید زیرا این را هم اطلاع یافته بود که مرزا رضا کرمانی خادم سید افغان بود و به دلیل بی حرمت بوی شاه را کشت و در جریان تحقیق گفته بود:

"... شاه را کشتم بخاطر حاکمی که به مردم گمارد و جان و مال و ناموس یک ملت را بدست تعدیات آنها سپرد. شاه را کشتم تا تیشه به ریشه زده باشم، من آن درختی را از بیخ انداختم که ثمره هاش" این ارادل و اوباش بی پدر و مادر "هستند که بلای جان مردم گشته اند، درختی که زیرش همه قسم حیوانات موزی و درنده گیر آمده اند، ماهی از سر گنده گردد نی ز دم" اگر ظلمی باشد از بالاست. شاه را کشتم تا مردم که بیدار شده اند، هشیار گردند و بر خیزند. امروز هر کس پیا خاست "صاحب زمان" عصر خویش است. شاه را کشتم تا "حیات ابدی" یابم ارزش زندگانی این جهان

به پنج سال بیشتر یا کمتر زنده بودن نیست... شاه را کشتن تا مردم بدانند، من در "ظلمی" که کشیده اند با آنان سهیم بوده اما در بی غیرتی با آنها شریک نبودم من امتحان خود را دادم حال نوبت مردم است، که از امتحان خود پیروز برآیند" **15**

هراس و بدگمانی عبدالحمید از سید تا آن اندازه بود که تقاضایش را برای خروج و رفتن از ترکیه هم نه ترکیه هم نپذیرفت چنانچه سید در نامه اش به سفیر بریتانیه هم نوشته بود بعداً آنرا برای بنیامین عمر هم یاد آوری نمود، شاید سلطان گمان برد اگر از ترکیه برود به جمعیت ترکان جوان در اروپا که کانون مبارزه علیه حکومت استبدادی عبدالحمید بود و بالاخره او را بر انداختند، خواهد پیوست. سید با شکایت از این وضع میگوید: "در سراسر سرزمینهای اسلامی یک وجب جا نیست که بتوان مصون از ظلم و بیداد زندگی کنم"

در سپتمبر سال 1896 سید افغان بخاطر فشار نهایت زیاد رژیم ایران [مظفر الدین شاه] بر ترکیه و هم اذیت و تعقیب رژیم عبدالحمید به دوستش بنیامین عمر گفت امروز صبح وصیت نامه خودم را نوشتم "من از زندانی شدنم در رنج نیستم و از مرگ نزدیک هراس ندارم تنها علت تاسفم این است که نتوانستم شاهد شگوفائی بذریعهای باشم که افشاندن ام ظلم و ستم هموار ملل مشرق زمین را سرکوب میکند و کهنه پرستی و بیخبری و ظلمت، فریادهای آزادی خواهی را خفه مینماید، شاید بهتر بود بجای دربارهای سلطنتی خشک و لم یزرع، بذریعهای حاصل مردمان عادی میکاشتم. توای مردم فارس، که بهترین آرزویم را بشما داشتم، تصور نکن که با از میان برداشتن یکنفر میتوانی به آزادی دست یابی بلکه مانع تو بار سنگین سنت های قرون است که باید با جرات و جسارت آن را از پیش پا برداری" **16**

سید جمال که در باب عالی در آنکارا زندانی بود، آخرین نامه ی خود را در سه شنبه 5 شوال 1314 / 9 مارس 1897، به یکی از دوستان ایرانی خود می نویسد و نا امید از نجات و حیات، کشته شدن خویش را انتظار می کشد.

دوست عزیز! من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش. خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن. حبس برای آزادی نوع، کشته می شوم برای زندگی قوم. ولی افسوس می خورم از این که کشته های خود را نه درویدم. به آرزویی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را ببینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم.

ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه ی مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم، به نمو رسید. هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من، به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت. امیدواری ها به ایران بود. اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند. با هزاران وعده و وعید به ترکیه احضارم کردند. این نوع مغلول و مقهور نمودن در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش

غافل از این که انعدام صاحب نیت، اسباب انعدام نیت نمی شود. صفحه ی روزگار، حرف حق را ضبط می کند. باری، من از دوست گرامی خود، خواهشمندم این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانید و زبانی به آن ها بگویید: شما که میوه ی رسیده ی ایران هستید و برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید، از حبس و قتال نترسید، از جهالت ایرانی خسته نشوید، از حرکات مذبحخانه ی سلاطین متوحش نگردید، با نهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید، طبیعت با شما یار است و خالق طبیعت، مددکار. سیل تجدد، به سرعت به طرف مشرق جاری است بنیاد حکومت مطلقه متعدم شدنی است. شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص. شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه ی سعادت و ایرانی سد سدید گردیده، کوشش نمایید، نه از نیستی صاحبان عادت. هر گاه بخواهید اشخاص را مانع شوید، وقت شما تلف می گردد. اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید، باز آن عادت، دیگران را بر خود جلب می کند. سعی کنید موانعی را که میانه ی الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمایید. گول عوام فریبان را نخورید" **17**

در مورد فوت نا به هنگام و غیر مترقبه سید نظرات متفاوت وجود دارد عده ئی را نظریه اینست که سید در اثر مریضی یا سرطان فک وفات نموده که موجودیت سرطان را خود سید هم تأیید مینماید. و جاوید نام غبار "مرض خناق و تداوی یک داکتر شبهه ناک" را افزوده است که به حقیقت قرین میباشد، در سراج الاخبار محمود طرزی موجودیت یک داکتر شبهه ناک که ارتباط و رفت آمد های در سفارت ایران داشت افزود نموده است چنانچه اسناد واضح میسازد که Benjamin Omar Le Sage در آن زمان غرض ملاقات سید در شهر قسطنطنیه اقامت داشت از قول شاهدان عینی

دوستان و خادمین نزدیک او نوشته بود که: "از چند ماه پیش درد های شدید دندان که بی تردید ناشی از سرطان فک بود او را رنج میداد در آن روز که درد از حد تحمل فراتر رفته بود خادم را نزد سلطان فرستاد و او فوراً طبیب خود را اعزام داشت طبیب او را معاینه کرد و از بکس اش پیچکاری که قبلاً آماده شده بود بیرون آورد و آنرا در بیره "استاد" فرو برد و گفت درد بزودی تسکین خواهد یافت. چند ثانیه نگذشته بود که فک استاد ورم کرد خادم که دید نفس استاد تنگ شده است، دوید تا طبیب را که هنوز از اقامتگاه بیرون نرفته بود خبر کند، اما او بجای باز گشت بنای فرار بسوی گادی را گذاشت که منتظرش بود، سید جمال الدین افغان چند دقیقه بعد فوت شد" **18** [9.مارچ. 1897]

پس مرگ سید یک قتل عمد سیاسی از جانب دولت ایران بود.

در جمع کمال شمع اصحاب شدند

گفتند فسانهای و در خواب شدند

آنان که محیط فضل و آداب شدند

ره زین شب تاریک نبردند بیرون

سید افغان را در آغاز در قبرستان شیوخ در ترکیه دفن و مقبره شان در 1924 توسط [چارلس گرین] سفیر سابق ایالات متحده امریکا در چین ترمیم گردید.

تابوت سید در [10 جدی 1323 مطابق 31 دسمبر 1944] از ترکیه به کابل منتقل و در این زمینه تلاشهای همه روشنفکران افغان و شاگردان غیر مستقیم سید بخصوص فیض محمد خان [ناصری] قابل یاد آوری است. در مراسم به خاک سپاری تابوت آن حضرت صدراعظم، اعضای کابینه و صد ها تن دیگر از علاقه مندان او اشتراک نموده بودند "سپه سالار شاه محمود خان صدراعظم « وزیر دفاع آنوقت. لمر « افغانستان با دیدن استخوانهای سید گریه نموده و جمجمه سر او را گرفته و پیشانی اش را بوسیده گفت: خداوند ما مسلمان ها را که در حق این بزرگ مرد در سراسر جهان اسلام جفا نمودیم ببخشاید." **19**

«همه اندیشمندی که بر سجایای ابنای بشر آگاهی دارند بخوبی میدانند که مردم افغانستان مردمانی قوی و شجاع و ملت با اراده ی هستند! و همیشه ثابت کرده اند که بر شرف خود غیور و بر دین و ایمان خود بسیار معتقد و پای بند هستند و با همه تاریخ خود ثابت کرده اند که تا زمانی که دستشان قدرت گرفتن شمشیر و تفنگ را دارد هرگز تسلیم سلطه بیگانگان نمی شوند... ملت افغان ملتی هستند بسیار دلیر و جنگاور چنانچه تا کنون هرگز سلطه اجانب بر آنها تحقق نیافته است!! « متممه البیان فی التاریخ افغان

سید می فرماید: « لعنت خدا باد بر کسی که بخاطر بیماری ای که در دل دارد، در حق کشور خویش خیانت می نماید. لعنت خدا باد بر انسانی که ملتش را در برابر امتیازات پوچ و بیهوده می فروشد. لعنت خدا باد بر کسانی که بیگانگان را در سرزمین شان راه می دهند. محروم از شرافت اسلامی باد کسی که راه را برای آقایی بیگانگان و مزدوری هموطنان خویش هموار می سازد" **20**



مقبره سید والامقام در احاطه پوهنتون کابل بوده با سنگ مرمر سیاه افغانی تزئین گردیده است. و مرجع صاحب دلان و خاصان میباشد.

گفتاری از سید افغان:

➤ خاموشی محرومیت از حق است

➤ کمتر اتفاق می افتد که بدون توجه حقی بدست آید

➤ ملتی که به حاکم خود محرمانه سرزنش و علنا ستایش کند، سزاوار زندگانی نیست

➤ "بهترین احتیاجی که شرق از شهریان خود دارد، شهریار قوی و عادل است"

نا گفته نماند که غزل و پارچه های اشعار دری هم از سید افغان بیاد گار مانده است و مثنوی بنام ساقی نامه هم دارند :

مغنی بیا لحن نو ساز کن ز نو داستان خوش آغاز کن

یار نگاری من از چهره بر افکنده نقاب مه و خورشید شد از پرتو رویش به حجاب
پای کویان و غزل خوان چو به بازار آمد ای بسا عاشق دل داده که شد مست و خراب

ای یار پری چهره من در تو وفا نیست ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست
ای حب تو دایم که کشد عاقبتم زار دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

مآخذ

- 1 - مرتضی مدرسی - سید جمال الدین افغان - ص 74 [تنویر]
- 2 - فریدون آدمیت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان دسمبر 1992 ص 37
- 3 - عین ماخذ ص 38
- 4 - عین ماخذ ص 37
- 5 و 6 - عین ماخذ ص 47
- 7 - P 1964- 30Eli KDOURIE - Nouvelles Lumières sur Afghani et Abdhuh - Orient No 106- 105
- مقاله علی کدوری - روشنائی جدید در باره افغانی و عبیدو - مجله « شرق»، شماره 30 سال 1964، فرانسه
- 8 - دکتور حلیم تنویر - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 21
- 9 - خواجه بشیر احمد انصاری [مقاله] شیخ شهرما؛ مظهر آمیزش مقدس و ملوث، اکتبر 2005.
<http://afghanistannews.org/ansari.htm>
- 10 - فریدون آدمیت ص 42

11 - 1988 Amin MAALOUF – Samarkand – édition du France loisirs Paris,

12 - فریدون آدمیت صفحات 43 و 47

13 - عیضاً.

14 - سید رمضان بوطی - بازخوانی برخی ابهامات در مورد زندگی و شخصیت سید جمال الدین افغانی - ترجمه از پاینده محمد، سایت انتر نتی .

15 - گوشه های از قتل‌های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998

Amin MAALOUFP 260-16

17 - سایت فیس بوکی - افغان فیلسوف سید جمال الدین، شنبه 16 اکتبر 2010

18 - عین مأخذ

19 - تنویر ص 23

20 - جمال الدین الأفغانی والثورة الشاملة تألیف السید یوسف ص - 157 خواجه بشیر احمد انصاری - بمناسبت یکصد و دهمین سالروز وفات علامه سید جمال الدین افغانی مصاحبه با سید جمال الدین افغانی - کابل ناتھ شماره مسلسل ۴۵ - سال دوم، مارچ ۲۰۰۷

* Benjamin Omar Le Sage بنیامین عمر لوسیز:

از والدین فرانسوی الاصل مقیم امریکا در (اول مارچ 1883) در ایالت مریلند متولد شد پدر و مادرش نظر به عشق بی پایان شان به شرق و فرهنگ آن و بخصوص [عمر خیام] به او اسم عمر را هم افزوده بودند او در (1895) برای اشتراک تولدی پدر کلانش، به فرانسه آمد که در آنجا با ریچفورد پسر کاکای پدر کلانش ملاقات و از آن طریق با سید افغان آشنا و به سفارش وی بدیدنش شتافت. او در جستجوی کتاب رباعیات خیام بقلم خودش بود که آنرا سراغ نمود اما با دریغ و درد که در شبانگاه (14 - 15 اپریل 1912) بنیامین عمر با شهزاده شریں (از خانواده قاجار ایران) در کشتی مشهور تیتانیک بودند که آن فاجعه بزرگ صورت گرفت و اثر قلمی خیام در اعماق اوقیانوس اطلس مدفون شد.

دموکراسی، حاکمیت مردم از دید

سید جمال الدین افغان و شاگردان

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند

سید بارها به این آیه مبارکه استناد مینمود چنانچه در مقاله "چرا اسلام ضعیف شد" و اخیر رساله "رد علی الدهرین" آنرا در اخیر تحریر نموده است که هدف "تنویر عقول" و "تطهیر نفوس" است که اول مسلمین اصلاح را از خود شروع نموده به آموزش علوم و دانش بپردازند، و نفس خویشرا پاک و شستشو نمایند و بقول حضرت مولانای بلخ (رح) اول رخ آئینه بصیقل بزداينند] تا بتوانند حاکمیت خود را ایجاد نمایند هدف کلی او بیداری ملل نسبت به حقوق و وظایف شان بوده تا آنها بتوانند در دولت و حکومت نقش داشته باشند. چنانچه مینویسد: "غنا و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت و قدرت و علو کلمه و عزت شان و شهرت هرامتی از امم و هر قبیله ای از قبائل، در آن بوده است که افراد آن امت متعلق به اخلاق فاضله و متصب به سجایای پسندیده بوده اند. استقامت اخلاق و اعتدال سجایای هرگز وجود نپذیرد الا به بصیرت و بینائی و تعدیل قوای عقلیه تهذیب ملکات آن" ¹

در سفر به ایران خواهان نظام خلافتی یعنی بود، چنانچه طرحی قانون اساسی به ناصرالدین شاه قاجار نوشت اما وی بر آشفت و گفت: حضرت آقا! چگونه ممکن است من که شاه هستم با کارگر و کشاورز در یک ردیف قرار بگیریم؟ سید بجواب گفت: "پادشاه، بدانید که تخت و تاج و عظمت شاه‌ی و پایه سلطنت شما به صد و فرمان مشروطیت بهتر از هم اکنون پایدار تر خواهد ماند. دانشمند، بزرگر، هنرمند در کشور مفید تر از مقام و عظمت شما و امیران شماست. سلطنت قاجار با این همه قدرت استبدادی و جوهر ستم حکام و فرمانروایان نا شایسته رو به انقراض است. از من بشنوید پیش از آنکه وقت فوت شود و فرصت از دست برود ایران باید حکومت مشروطه شود" **2**

در روسیه، تزار روس از وی علل اختلافش را با شاه ایران پرسید و افغانی بجواب گفت: "اختلاف این بود که من اعتقاد بحکومت شورائی داشتم ولی او مخالفت کرد، تزار گفت: حق با شاه است، چگونه پادشاهی راضی خواهد بود که تحت اراده کشاورزان مملکتش درآید؟ سید در پاسخ گفت: "علیحضرت تزار! من فکر میکنم بهتر است میلیونها مردم کشور دوستان شاه خود باشند تا دشمنانی در کمین نشسته و در انتظار فرصت"

در دربار خدیو توفیق پاشا [شاه مصر] بجواب شاه که مردم را "سست اراده و نا آگاه" می دانست گفت: "امید آن دارم که فرمانروای مملکت اجازه دهند با آزادی و اخلاص سخنم را بگویم. بی گمان ملت مصر مانند دیگر ملل از افراد سست اراده و نا آگاه تهی نیست اما از وجود اشخاص عالم و خردمند نیز بی بهره نیست، پس اگر از این منظر به ملت مصر نگاه کنید آنان نیز از همین روزن به شما نگاه خواهند کرد اگر نصیحت این مخلص را قبول کنید، و مردمان را از طریق شورا در مدیریت کشور شریک گردانید، و فرمان انتخابات و گزینش نمایندگان ملت را صادر کنید تا قوانین نوشته و وضع و به نام شما و به اراده آن مقام اجرا گردد قطعاً برای دوام سلطنت و استواری تخت فرمان روائی شما بهتر و مفید تر خواهد بود" **3**

در ترکیه در دربار عبدالحمید با دانه های تسبیح خود مصروف بود و بازی مینمود وزیر دربار بعد از بیرون رفتن شاه این نکته را به سید گوشزد نمود در پاسخ شنید که: "چگونه است که سلطان حق دارد با میلیونها انسان بازی کند اما جمال الدین حق ندارد هر گونه بخواد با تسبیح خود بازی کند؟! وزیر با شنیدن این حرف از ترس سالون راترک گفته فرار نمود. بدین گونه عملاً به درباریان به اثبات رسانید که ضد نظام مطلقه و دیکتاتوری می باشد. باری به عبدالحمید هم برای تشکیل دولت شورائی سخن گفت که وی تظاهر به آمادگی نمود، باری دیگر سید برایش گفت: "قاطعیت و جدیت سلطان محمود را به کارگیر و نزد یکان خاننت را که حقایق جاری کشور را به اطلاع تو نمی رسانند مجازات کن، پرده ها را از خود کنار بزن، در میان توده مردم آشکار شو تا خاننان جرئت آشکار شدن پیدا نکنند، بدان که بهترین نگهبان آدمی اجل است" **و لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ** [سوره اعراف - 34] **4**

با اینهمه سید نظر داشت که مردم آگاهانه دموکراسی و نظام خودی را تشکیل دهند نه اینکه بالائی ها برایشان تحفه دهند زیرا زمانیکه نخواهند آنرا دوباره از ایشان بگیرند.

از عقاید سید دریافتیم که از یک سو بالا رفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد ضروری است؛ از سوی دیگر، مقابله مردم با نظام خودکامه و حاکمان مستبد، کاری اجتناب ناپذیر است. مرتضی مطهری می نویسد: «هر رژیمی ممکن است شکل استبداد پیدا کند. در نهایت امر آنچه می تواند جلوی استبداد را بگیرد شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آنها بر کار حاکم است. وقتی که چنین شعور و چنین احساس و چنین آگاهی در توده مردم پیدا شد، آن وقت است که ازدهای سپاه استبداد در بند کشیده می شود.» **5**

واقعیت این طرح سید را در سالهای [1946 - 53] در کشور خود و دوران حکومت سردار شاه محمود خان ملاحظه نمودیم که دولت یک سلسله آزادی ها بشمول انتخابات بلدیها، پارلمان، تشکیل احزاب و اجتماعات را داد مگر در پهلوی آن از داخل دربار [هاشم خان صدراعظم قبلی، سردار داود وزیر دفاع و داخله و سرادر نعیم برادرش] به کمک عمال شان با دسیسه ها و توطئه های گوناگون درجهت ناکامی و سرکوب آن تلاش می نمودند و چون مردم آگاهانه آماده دموکراسی نبودند بعد از کوتاه مدتی دولت داران اعطای شانرا واپس گرفتند و دیکتاتوری دهه [1953 - 63] دوباره مسلط شد، کودتای سرطان 1352 نمونه دیگر آن است که خانواده امتیاز باخته سلطنت با حرکت نظامی دهه مشروطه را سقوط دادند و در پنج سال هیچ گامی بسوی دموکراسی و آزادی بمرم نه برداشتند.

قسمی که خواندیم استبداد گران با دانش و دانشمند به دشمنی و کینه تیزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش؛ زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نمی کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد» از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. وحشت انگیز ترین پدیده برای استبداد گران غربی این است که مردم بدانند که «آزادی افضل

از زندگی» است و آزادی را به عنوان معیار عزت و شرف و عظمت نفس بشناسند. همچنین مردم با حقوق خویش و چگونگی حفظ آن آشنا شوند و راه های رفع ظلم را بیابند و به وظایف انسانی آگاهی یابند.

سید افغان و رهروانش اهمیت فراوانی برای کتاب قائل بودند. ایشان در ادامه بحث خود پیرامون تأثیر استبداد بر دانش، تمامی فشار و استدلال های خویش را بر کتاب می نهد و مفهوم توحید را به عنوان بزرگ راه برون رفت از فرهنگ و ساختار استبدادی، چه استبداد کوچک و ضعیف و چه بزرگ و قوی، برجسته می کند. بر این اساس می افزاید رفع استبداد بدون فراهم آمدن درکی مشترک از این پدیده، ناممکن است. اما آنچه پس از آن اهمیت دارد، کوشش در راه دفع و رفع استبداد در فرایندی تدریجی، مداوم و دراز مدت است. سید میگوید که بدون آموزش و پرورش در جهت بالا بردن درک و فهم مردم و ارتقاء صفات اخلاقی مانند شجاعت، نمی توان در مبارزه با استبداد کامیاب شد.

مبارزه با نظام استبدادی بدون اندیشیدن در این معنی که «استبداد را به چه بدل کنند که امور مختل نشود»، راهی به رهایی و دادگری نخواهد گشود. سید و شاگردانش دریافته بودند که نفی استبداد تا مرز سرنگونی قدرت خود کامه، بدون تهیه و آماده کردن طرحی اثباتی به عنوان جایگزین نظام سیاسی استبدادی، تلاشی دشوار اما بی حاصل است. از دیدگاه رهروان سید نظام جایگزین باید با رأی همگان یا اکثریتی بالاتر از سه چهارم شکل بگیرد، زیرا در صورتی که توافق همگانی فراهم نشود، فرجام کار مثبت نخواهد بود، و مردمی که نظام آزاد، برابر و قانونمند را نمی شناسند، از دموکراسی می گریزند و به صف استبداد گران می پیوندند. در همین زمینه به نقش پیشنهاد اصلاح سیاسی در راهنمایی مردم و همچنین ضرورت گفتگو میان نخبگان تأکید می کنند تا در پرتو هم اندیشی آنان، «قواعد اساسی سیاسی مناسب» در میان مردم انتشار یابد و «ملت از روی طبیعت مستعد گردیده تا قبول این قوانین نماید که خود حاکم خویش باشد».

سید در رابطه پذیرش آگاهانه دموکراسی گفته بود: «نیروی پارلمانی اگر از متن و بطن خود ملت نشأت نکند، مفهومی ندارد. هر پارلمانی که در اثر فرمان امیر و یا رئیس و یا هم نیروی خارجی روی کار آمده باشد باید یقین داشته باشد که بقا و استمراریتش رهن اراده همان نیرو است.»⁶

سید و شاگردان معتقد بودند که از یک سو بالارفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد ضروری است، از سوی دیگر، مقابله مردم با نظام خود کامه و حاکمان مستبد، کاری اجتناب ناپذیر است چنانچه گفته کواکبی گفته بود: «هر رژیم ممکن است شکل استبداد پیدا کند. در نهایت امر آنچه می تواند جلوی استبداد را بگیرد شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آنها بر کار حاکم است. وقتی که چنین شعور و چنین احساس و چنین آگاهی در توده مردم پیدا شد، آن وقت است که ازدهای سیاه استبداد در بند کشیده می شود.»⁷

اگر حکومتی عادل هم مورد پرسش و مواخذه ملت قرار نگیرد و مردم با غفلت و سستی خود، حکومت پاسخگو را به حال خود رها کنند، چنین حکومتی با شتاب جامه استبداد می پوشد و با گذشت زمان، آنگاه که چنین حکومتی از دو نیروی ترسناک - نادانی ملت از یک سو و سپاه و اردوی منظم از جانب دیگر برخوردار باشد، از شر استبداد آن خلاصی نخواهند یافت.

حکمران مستبد، اراده فردی و باید ها و نبایدهای شخصی خود را بر ملت تحمیل می کند و چون هراس دارد از اینکه مردم آزادانه سخن بگویند و آزادانه حقوق خویش را مطالبه کنند، سکوت و خفقان را بر جامعه تحمیل می نماید. کواکبی در این مورد، صریحاً گفته است: «حکمران مستبد در امورات مردم به اراده خویش حکومت نماید، نه به اراده ایشان، و با هوای نفس خود حکم کند در میان ایشان، نه به قانون شریعت؛ و چون خود، آگاهی دارد که غاصب و متعدی می باشد، لاجرم پاشنه پای خویش بر دهان میلیون ها نفوس گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن گفتن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند.»⁸

نمونه این نوع اراده فردی و باید و نباید را در آغاز قرن بیستم کشور خود در نظام های عبدالرحمن خان، نادر خان و برادرش سردار هاشم خان، صدارت سردار داود خان، هر دو مرحله حاکمیت ح.د.خ. به شمول تنظیم های جهادی و طالبان ملاحظه نمودیم.

"قدرت پارلمانی برای هیچ ملتی نمی تواند ارزش حقیقی پیدا کند مگر هنگامی که از درون خود ملت برخاسته باشد و تشکیل هر پارلمان که به امر پادشاه یا امیر و یا قدرت خارجی که فرمان و محرک اوست صورت گیرد، بی پایه خواهد بود و به اراده شخصی تشکیل دهنده آن بستگی پیدا میکند. باید کار را از عقول و نفوس آغاز کرد و در درجه دوم به حکومت پرداخت."⁹

کواکبی حق را به عنوان پدر - آزادی را به عنوان مادر - عوام یا مردم را به عنوان کودکان یتیم خفته و دانشمندان جامعه را به عنوان برادران رشید این یتیمان یاد می کند، "از نقش عامل باز دارندگی در برابر خود کامه گان سخن می گوید : «مظلومان اگر نیرومند باشند، مستبدان مجبورند آنان را به حساب آورند، چنان که گفته اند استعداد جنگ، جنگ را مانع شود»¹⁰

اگر اتباع یک کشور خیر و شر را بشناسند و توانایی پس زدن شر و پذیرش خیر را دارا باشند و بدانند که گفتار بدون کردار، بی حاصل و جز موجی در هوا نباشد، می توانند از شر استبداد در امان باشند. اما مستبد می خواهد اتباع او مانند گوسفند به او فایده برسانند و مانند سگ فروتنی کنند و تملق بگویند، بدین گونه آنها راضی میباشند.

سید می پرسد که آیا مردم برای خدمت به مستبد خلق شده اند یا مستبد پدید آمده که به مردم خدمت کند؟ رهنمود رهروان سید در این میان آن است که : « رعیت خردمند، وحشی استبداد را با لجامی قید نماید؛ که در راه نگاه داری آن لجام، جان خویش را بازدهد، از گزند او ایمن ماند و چون خواهد سرکشی کند، لجام بجنباند و اگر صولت آرد، او را بر بندد.»¹¹

سید در مقاله [الامه و سلطه الحاکم المستبد] در عروة الوثقی نوشت : "اگر ملت دچار حاکم مستبد شد و کارها و جریان امور از طریق حل و عقد و مشورت و اعمال اراده عمومی صورت نگیرد و حاکم هر طور که خواست عمل کرد، جز شقاوت و بدبختی و ذلت و عقب ماندگی اجتماعی و علمی و فرهنگی و اقتصادی نیست... حاکم عادل و متکی به اراده و نظر عموم جامعه را به عدالت و رفاه و ترقی و سعادت خواهد رساند"¹²

سید معتقد بود که استبداد حتی بر اخلاق مردم تاثیر دارد در نگاه کواکبی، استبداد اخلاق پسندیده را در انسان به ضعف یا فساد یا نابودی می کشاند. استبداد موجب می شود که انسان بر خویشان خود کینه ورزد، چرا که ایشان را یاور استبداد گران می داند که در پی آسیب رساندن به او هستند. افزون به اینها، استبداد سبب می شود که انسان کشور خود را ترک کند؛ زیرا در می یابد که در وطن امنیت ندارد. استبداد باعث می شود که انسان از دوست داشتن خانواده خویش صرف نظر کند، زیرا به دوام این دوستی اطمینان ندارد. همچنین استبداد موجب می شود که انسان به دوستان خود اعتماد نکند، چرا که ممکن است آنان مجبور شوند به وی آسیب بزنند و حتی وی را به قتل برسانند.¹³

تأثیرات ویرانگر و تباہ کننده استبداد بر اخلاق جامعه بسیار عمیق است و شاید در نظر کواکبی استبداد عمیق ترین تأثیرات را بر ارزش های فردی و اجتماعی می گذارد. استبداد جوان مردی را زایل می کند، اگرچه آن را فقدان بدخویی می ماند؛ فرمان برداری را از ترس و جُبِن به مردم می آموزد، اگرچه آن را اراده و اختیار می خواند، احترام بزرگان را با کراهت و بغض بر می انگیزد، اگرچه آن را از روی میل و محبت معرفی می کند؛ ادعای کاهش فسق و فجور از رهگذر عجز و ناتوانی می کند، اگرچه آنرا از راه پاکدامنی و دینداری می نماید؛ و سرانجام جریمه ها از قبیل قتل و ضرب و غیره را پنهان می کند و آمار آن را کم نشان می دهد، تا اینکه با دست کاری در آمار مدعی می شود که این جرایم اندک اند.¹⁴

استبداد، نظام ارزش های فردی و اجتماعی را به گونه ای قلب و فاسد می کند که حُسن ها و قبح های اخلاقی به جای یکدیگر نشانده می شوند، زیبایی ها زشت و زشتی ها زیبا می نمایند. قربانی فروریختن نظام ارزش ها بیش از همه، توده های مردم اند. واقعیت دردناک آن است که بسیاری از مردم با استبداد خو می گیرند و در برابر فساد و ویرانگری آن و جفایی که در حق اخلاق فردی و اجتماعی روا می دارد، سر تسلیم فرود می آورند به نقل از شاگردان سید: «ایشان رضا داده فرمان پذیر شدند و خود قبول نمودند که استبداد ایشان را معتقد ساخت تا طالب حق را فاجر و تارک آن را مطیع و شکایت کننده متظلم را مفسد و باهوش دقیق را ملحد و گمنام بیچاره را پرهیز گار امین دانستند. همچنان که پیروی استبداد کردند تا نصیحت گزاری را فضولی و غیرت را عداوت و جوان مردی را سرکشی و حمیت را جنون و انسانیت را حماقت و رحمت را بیماری نام نهادند. و نیز با او [استبداد] همراهی کردند تا نفاق را سیاست و حیلت را تدبیر و دنائت را لطف و پست فطرتی را خوش خوبی شمردند.»¹⁵

مکتبیان سید عقیده دارند که استبداد انسان را در حد حیوانات و حتی پست تر از آنان تنزل می دهد. از این رو در نظام استبدادی قانون به مثابه «ناموس» و به عنوان ضامن پای بندی به اخلاق، از انسان ها دریغ می شود. ناموس یعنی اخلاق همان «اراده» است. جایگاه اراده تا آن اندازه بلند است که گفته اند: «اگرچه پرستش کسی را جز پروردگار روا بودی، هر آئینه خردمندان پرستش اراده را اختیار کردند.» اراده صفت ممیزه حیوان بر نبات است. پس حیوان صاحب اراده به شمار می رود. بر این اساس، انسانی که در چنگال استبداد اسیر است و از خود اراده ندارد، حتی حقوق حیوان از او سلب شده است تا چه رسد به حقوق انسان. در واقع او نه به فرمان اراده خویش بلکه به فرمان مستبد رفتار می کند.¹⁶

نظام استبدادی با فاسد کردن اخلاق مردم، نیک های جامعه را به ریا کاری و نفاق مجبور می کند و بد و زشت جامعه را میدان می دهد که با بهره مندی از حاشیه های امن، هر چه می خواهند بگویند و بکنند و در عین حال از حساب پس دادن و رسوا شدن مصون باشند. مردم از ترس، نه شهادت عادلانه می دهند و نه مظالم استبداد گران را برملا می کنند. در نظام استبدادی، کسانی که غیرتمند اند اما قدرت و ایمنی ندارند، قادر به نهی از منکرات نیستند. واعظان و خطیبان در نظام استبدادی، غالباً از متملقین، چاپلوسان ریاکار برگزیده میشوند و کلام شان از تاثیر بدور است چون آن موعظه و نصیحت که از اخلاص و عمق قلب نباشد مانند تخم یا بذر مرده و نا کار آمد است.

در نظامهای دموکراتیک برخلاف نظام استبدادی، یا به تعبیر سید و شاگردان در اداره آزادی، مردم می توانند با برخورداری از ایمنی ها به عنوان انسان های اخلاقی، نهی از منکرات کنند و همان گونه که به نقد ضعفا می پردازند، اقویا را با شلاق انتقاد خویش بنوازند و «تیرهای ملامت خویش بر صاحبان شوکت و رؤسا پرتاب» کنند و در امور قضایی و نظم جامعه با حاکمان گفتگو نمایند. بنابر این، مردم فقط در نظام دموکراتیک می توانند انسان هایی اخلاقی باشند، برمدار ارزش های اخلاقی رفتار کنند و همچنان مردم آزاداند که بگویند و بنویسند و سخنان خود را در مطبوعات بازتاب دهند، اما باید از تهمت و نسبت های زشت بپرهیزند. ناامنی و بی نظمی زیان بار است؛ اما سکوت در برابر حاکمان و خود داری از پرسش گری از رهگذر محدود کردن آزادی، از بی نظمی زیان افزون تری دارد. محدود ساختن آزادی موجب سوء استفاده حاکمان می شود: «چه کسی در باب حکمرانان ضامن نیست که یک موی قید و محاسبه را زنجیری از آهن ساخته، دشمن طبیعی خودشان یعنی آزادی را خفه نمایند.»¹⁷

کواکبی یادآور می شود که در نظام های دموکراتیک، وظیفه نظارت، پرسش گری و محاسبه امور سیاسی جامعه به نمایندگان مردم [پارلمان] واگذار می شود تا در کار حاکمان به دقت نظاره کنند و در امر به نیکی و باز داشتن از بدی بکوشند. او این سخن خود را با ذکر آیه ای از قرآن همراه می کند که :

« وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » آل عمران 3 - 104.

« باید گروهی از شما باشند که دعوت نمایند به سوی خیر و امر به نیکی و نهی نمایند از بدی »

از نظر رهروان سید افغان نافهمی و ابلهی عوام به زهر می ماند زیرا اینان برای حاکمان خود جایگاه الهی و قدسی قائل می شوند، به این معنی که دست خداوند را بر فراز دل او می نهند و یا وی را سایه خداوند در زمین می دانند و یا این باور را اشاعه می دهند که: «ظالم شمشیر خداست. نخست با او انتقام جوید و سپس از خود او انتقام کشد»¹⁸

از دیدگاه کواکبی، تربیت چیزی جز علم و عمل نیست. به این معنی، تربیت در نظام استبدادی، یعنی نظامی که اختیار کارهای مردم در دست استبداد گران باشد، حاصل نخواهد شد؛ زیرا استبداد از رهگذر تبلیغ و تلقین، مردم را مجبور می کند تا دروغ گویی را مباح شمارند و تزویر و فریب و نفاق را پذیرا شوند و این همه را قبیح ندانند. در نظام استبدادی، انسان ها همانند اسیران در ترس و کتمان ما فی الضمیر به سر می برند. از این رو، «تربیت صحیح در عهد استبداد، نه مقصود است و نه مقدور»¹⁹

سید به شاگردانش می آموخت که نخست عقل را برای تشخیص و تمییز آماده ساخت، سپس نیکو فهمیدن و آنگاه تمرین کردن و بعد از آن به خوبی اقتدا جستن و سپس استمرار بخشیدن. هرگاه طی چنین منازلی به علت سلطه نظام استبدادی میسر نشد، بر خردمندان است که سعی نمایند تا مانعی که بر عقل ها فشار می آرد، برطرف سازند و بعد از آن مواظب تربیت جامعه شوند به این ترتیب، تا نظام استبدادی فرو نپاشد، زمینه های تربیت عقلانی بر مدار علم و عمل فراهم نخواهد شد.

کواکبی مینوسد که «در نزد او مستبد تقرب نیابد مگر نادان عاجز یا خبیث خائن.»²⁰ بنابر این، می توان در میان اهل دانش سفلیگانی را یافت که حقارت خدمت به استبداد گران را بر می گزینند و شرافت آزادی و استقلال از نظام سیاسی خود کامه را وا می نهند. اینان درماندگان نادان یا خیانت پیشه گانی هستند که خیانت در سرشت آنان راه یافته است.

کواکبی با طرح این دیدگاه واقع گرایانه که «سلطنت مستبده، بالطبع نسبت به تمامی فروع خود، دارای صفت استبداد باشد»، از مستبد اعظم گرفته تا پلیس و فراش و جارو کش به - اهل نظر و اهل تمیز یادآور میشود که گمان نبرند با ملتزم شدن به نظام استبدادی و مستبدان اعظم، می توانند از ننگ همکاری با خود کامگی بگریزند و دامن خویش از آلودگی استبداد فرو چینند. اینان از جنس خودکامه و دولت او هستند و «سخت حریص اند که ریزه های خوان قربانی ملت را بخورند و بدین صفات، ایشان از مستبد و مستبد از ایشان ایمن گردند»²¹

این بزرگان دروغین، کارگر استبداد گران اند و او را پاس می دارند. اینان سوخت مناسبی برای ماشین قدرت استبداد اند و «هر قدر مستبد به ستم کاری حریص تر باشد، محتاج گردد که از بزرگان دروغین افزون تر لشکر آریایی نماید» و «آن لشکر را از پست ترین سفلیگان انتخاب کند که در نزد ایشان اثری از دین و وجدان یافت نشود» و «هر یکی را که سفله طلبی افزون تر باشد، وظیفه افزون و قرب و مرتبه بلندتر بود.»²²

محزومی از سید پرسید بین مردم شایع است که شما معتقدید که شرفیانیان نیازمند مستبد عادل اند؟ سید در پاسخ گفت: "جمع این دو جمع اضداد است، چگونه میتوان بین عدل و استبداد آشتی برقرار کرد؟ بعد افزود بهترین حالت حاکم و زمامدار "قدرت" و "عدالت" است، نه ناتوانی و عدالت است و نه قدرتمندی و ستمگری"²³

در اندیشه کواکبی، آنانی که می پندارند قرآن با استبداد به میان آدمیان آمده و استبداد سیاسی را تأیید کرده است، به راه خطا می روند، اما مستبدین سیاسی، خود را به صفات قدسی می آریند تا با خداوند شریک شوند و دست کم یارانی از اهل دین در میان خود فراهم می آورند تا بتوانند مستبد را به نام خداوند در ستمگری یاری دهند²⁴

کواکبی می افزاید که قرآن سرشار از آموزه هایی در نفی استبداد و زایش عدل و برابری است. از این روبر اصل آموزه قرآنی، بلقیس ملکه سبا با بزرگان قوم خود به مشورت می نشیند و به آنان می گوید: «مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أُمَّرًا حَتَّى تَشْهَدُون» نمل، 27-32 «من هیچ کار مهمی را بدون حضور [و مشورت] شما انجام نداده ام!» او نتیجه می گیرد که پادشاهان باید با بزرگان قوم و اهل خبره و دانش مشورت کنند.

سید روی مردم وتوده های جامعه همیشه متکی و نقش کارگر و دهقان صنعت گر و پیشه ور و دیگران را در تمدن بیشتر میدانست روی همین اندیشه است که میگفت: "قانون اساسی و حکومت پارلمانی مفید نخواهد بود مگر اینکه از دل ملت جوشیده باشد" در جانی دیگر میگوید: "فرض کنید یک مجلس نمایندگی تشکیل شود و حزب چپ در آن هیچ فعالیت و نقشی نداشته باشد، خواهید دید که تمامی نمایندگان و اعضای مجلس به حزب دست راستی خواهند پیوست، و تمامی آنها به مثابه کوران و کران عمل خواهند کرد ... در میابید که اگر نماینده ای از وطن دفاع کند و یا از زمامدار باز خواست نماید، به بی ادبی یا سوء نیت و بد عملی و گستاخی متهم خواهد شد"²⁵

تاریخ کشور ما بیاد دارد که در دوره هفت شورای ملی نمایندگان مردمی چون غلام محمد غبار، عبدالرحمن محمودی، خال محمد خسته، سید محمد دهقان، عبدالقیوم مقری، سید سعد الدین بها و دیگران نه تنها از جانب گماشته گان دولتی به باد اتهام، ناسزا دشنام قرار می گرفتند بلکه الله میرخان وکیل تنی با چاقو به غبار، محمودی و مقری حمله نموده، و حلقه سردار محمد داود خان شامگاهان راه عبور دکتور محمودی را سد نموده با توهین و تحقیر و دشنام او را لت کوب نمودند و بعداً حسن شرق و همدستان گماشتگان دیگر سردار داود خان پلان اختطاف و سو قصد بجان وی را نمودند.

«احزاب سیاسی شرق هم درد است و هم درمان. احزاب سیاسی غالباً بخاطر آزادی و استقلال تشکیل شده و در آغاز امر همه باهم دوست اند ولی در نهایت امر همه دشمن می شوند ... ملت با دیدن برنامه احزاب و وعده های دور و نزدیک آنها خرسند شده و از آنها حمایت می نمایند ولی سپس رهبران احزاب مبتلا به خود خواهی و افزون طلبی شده و مصلحت ملت را فدای منافع شخصی خویش نموده و از همین جا است که مردم از احزاب سیاسی کناره گیری و خود را جمع نموده، یا حزب را رها میکنند و یا هم اینکه دشمن حزب مذکور می شوند.»²⁶

محمد عبود اوضاع مصر قبل از انقلاب را چنین ارزیابی مینماید: "در [سال 1283 ق] اسماعیل مجلس شورا را در مصر بنیاد نهاد اما حق آن بود که مردم را به مسولیت شان در تشخیص و تعیین مصالح کشور آگاه میکردند و به آنان میگفت که رای و نظرشان محترم و موثر است، ولی کسی از مردم و حتی نمایندگان مجلس ندانست که چنین حقی دارند و با اراده آنها این مجلس تشکیل شده است. دلیل این امر آن بود که بنیانگذار مجلس هم در آئین نامه مجلس و هم در عمل، قید و بندهائی اعمال کرده بود که راهی جز همان راهی که حکومت و حاکم میخواست، پیموده نمیشد، زیرا با کوچکترین حرکت و یا گفتن کلمه ای تبعید و مرگ و یا مصادره اموال در انتظار بود"²⁷

سید افغان گفته بود که: "آدمی به کمال نسبی نمیرسد، مگر آنکه صراحتها بسیار گردد و پرده پوشی ها کم شود"

از نظر کواکبی، «استبداد صفت حکمرانی است مطلق العنان که در امورات رعیت چنان که خود خواهد تصرف نماید، بدون ترس و بیم از حساب و عقابی محقق" او منشأ استبداد را عدم التزام حکمران به معیارهای شریعت، قانون و یا اراده ملت می داند، چه این حکمرانی فردی باشد، چه موروثی، یا از راه غلبه یا انتخاب و چه جمعی باشد و چه مشروطه. هرگاه حکمرانان به قانون گردن نگذارند و قانون گذاران خود را در برابر ملت مسئول ندانند و ملت با نظارت و پرسش گری و حساب گیری آشنا نباشد، استبداد حاکم خواهد بود. جان کلام آنکه: «سلطنت از هر قسمی که باشد از وصف

استبداد خارج نشود تا در تحت مراقبت شدید و محاسبه بی مسامحه نباشد». او معتقد است که ذهن و ضمیر انسان از هرگونه دخالت، تحمیل و محدودیت بیرونی، آزاد است. بر این اساس، حکومت ها نمی توانند بر اندیشه های مردم فرمانروایی کنند. کار حکومت ها در تحکیم همبستگی قومی و ملی، زبان رسمی، سنت ها و آداب عمومی از راه های مسالمت آمیز خلاصه می شود. پس حکومت ها حق ندارند در کار دین دخالت ورزند، چرا که قلمرو دین و دینداری خارج از عرصه بیرونی است که حدود دخالت حکومت ها را تشکیل می دهد. در اندیشه سیاسی کواکبی دین و سیاست از یکدیگر جدا نیستند، اما دو نهاد دین و سیاست وظایفی جدا از یکدیگر دارند. کواکبی، ایمان به دو شعار «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را موجب آزادی و استقلال مسلمانان از هرگونه قدرت مبتنی بر شر می داند. او از این رو به کتاب و سنت نبوی تأکید می کند، برداشت او از کتاب و سنت، حکایت از آن دارد که فلسفه سیاسی و ساختارهای حکومتی را نمی توان به طور مستقیم از دین اخذ کرد. حکومت خوب و کارآمد از نظر کواکبی بر مدار امنیت در بهره مندی از جسم، روح، آزادی، حاکمیت و برابری استوار است. در این حکومت، آزادی از جایگاهی رفیع بر خوردار است، قدرت حکومت محدود است، مردم قانون گذارانند، و بر کار حکومت نظارت و مراقبت می کنند. چنین حکومتی در یک کلام، نظام دموکراتیک است.

"در اندیشه سیاسی رشید رضا امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حکومت توسط یک قانون اساسی که اصول کلی اش ملهم از قرآن و سنت و تجربه تاریخی خلفای راشدین است تنظیم خواهد شد. از آنجا که اجتهاد صفت لازمه همه اندیشه های حقوقی و قانونی است، محتمل نیست که آن منابع اولیه، موانع عبور ناپذیری در پیش پای اقداماتی ایجاد کند که برای بالا بردن رفاه جامعه انجام می گیرد. این مساله بعدها با قرار دادن این شرط که رئیس حکومت - خلیفه یا امام- خود باید مجتهد باشد و از اهل حل و عقد هم برا یا افزودن به توان فقهی خود کمک بگیرد تأیید بیشتری یافت" 28

در دو دهه اخیر کشور ما هم صدها حزب سیاسی و صدها جریده و روزنامه چاپی و اینترنتی نشر و به صدها هزارن مقاله و تبصره سیاسی در آن جا دارند که ما به نویسندگان خود بگوئیم آنچه بیشتر ضرورت داریم که « ساده و سهل» بنویسند که منافع ملی و یگانه گی ملی چیست؟ وطن چگونه آبادی و آزادی باشد؟ به عوض تفرقه افکنی، زهرپاشی و تخریب و تحریف حقایق و دفاع از جهل و بربریت، که نتیجه شوم آن را دیدیم.

سید میگفت: « از بدترین بیماریهای شرق، بیماری اختلاف مردم آن و تشتت افکار آنها است. آنها در امر اتحاد با هم اختلاف دارند و در تأیید اختلاف با همدیگر متحداند. آنها اتحاد نموده اند که اتحاد نکنند.» 29

سید از تقلید بیزار بود و همواره به اجتهاد می پرداخت یکبار در محفلی از قاضی ابوالفضل عیاض فقه نامدار مالکی نقل قولی شده و آنرا سند گفته او قرار دادند اما سید برآشفته و گفت: "سبحان الله! قاضی عیاض به اندازه فهم و درک و عقل خود و متناسب زمانش گفته است. اکنون آیا کسی حق ندارد سخنی بگوید که از سخنان قاضی عیاض و دیگر بزرگان به حق و صواب نزدیکتر باشد اگر قاضی عیاض و امثال او بخود حق میدادند دست به استنباد بزنند با عقاید پیشینیان مخالفت کنند و آرائی متناسب با زمان خود شان ابراز نمایند، پس چرا ما حق نداشته باشیم سخنی مطابق با زمانمان بگوئیم؟ یعنی چه که باب اجتهاد مسدود است و به چه دلیل بسته شده است؟ کدام امام و پیشوای گفته است پس از من کسی حق ندارد در دین تفقه و اجتهاد کنند و یا چه کسی ادعا کرده است که بعد از من کسی حق ندارد از قرآن استفاده کند و به استناد احادیث صحیح و قیاسی و سازگار با علوم عصر و نیازهای زمان استنباط حکم کند؟ امامان برجسته اجتهاد کردند و کار شان درست بود، اما این درست نیست که بگوئیم آنان از تمامی اسرار قرآن آگاه بودند، اجتهاد آنان در مقایسه با قرآن مانند قطره ای است بهر یک از بنده گانش که خواست اعطا میکند" 30

مآخذ

- 1 - لطف الله جمالی - مقالات جمالیه - 1358 تهران ص 106.
- 2 - مدرسی چهاردهی - سید جمال الدین و اندیشه های او - ص 97.
- 3 - احمد امین - جنبش سید جمال الدین در مصر ترجمه حسن یوسفی اشکوری - درای قافله - چاپ اول 1376 ص 230.

- 4 - همان رساله ص 263.
- 5 - حبیب - اندیشه وران و مصلحان سیاسی مسلمان، جنبشهای اسلامی معاصر - سایت انترنتی
- 6 - الأعمال الكاملة لجمال الدين الأ فغانی - تحقیق محمد عمارة ص -374 بر گرفته از مقاله خواجه بشیر احمد انصاری شماره 45 مورخ مارچ 2007 سایت کابل ناتھ.
- 7 - سید عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: 1363، ص 52
- 8 - عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1363، ص35
- 9 - اشکوری یوسفی از [عروة الوثقی] ص 95.
- 10 - عبدالرحمن کواکبی.
- 11 - همان ص 46
- 12 - همان رساله ص 170.
- 13 - کواکبی ص 121.
- 14 - کواکبی ص 125.
- 15، 16، 17، 18، 19، 20- همانجا ص 123 و 124 -
- 126 - 128 - 148، 155، 78 و 88.
- 21 - همانجا ص 93.
- 22 - همانجا ص 93 و 94.
- 23- دکتور عماره [اشکوری] ص 174.
- 24 - کواکبی ص 50 و 52.
- 25 - احمد امین ص 208.
- 26- خاطرات الأفغانی، للمخزومی، و الأعمال الموجزة لجمال الدين الأفغانی - عبدالرحمن الرفاعي- القاهرة از مقاله جناب انصاری -
- 27 - احمد امین ص 220.
- 28 - محمد حسین رفیعی - آراء و اندیشه سیاسی محمد رشید رضا - سایت انترنتی
- 29 - خاطرات الأفغانی ، للمخزومی ، و الأعمال الموجزة لجمال الدين الأفغانی - عبدالرحمن الرفاعي- القاهرة. عین مقاله
- 30 - همان رساله ص 280.



شیخ محمد رشید رضا: [۲۳ سپتامبر ۱۸۶۵ - ۲۲ اوت ۱۹۳۵] در روستایی از اطراف طرابلس (لبنان)، و در 22 اگست 1935 در قاهره وفات نمود. انتقادات رشید رضا همیشه متوجه علما و جوامع علمای سنتی و قدیمی بود، چرا که او آنها را با عنوان «جماعات القديمه» خوانده که از مرکز قدرت در حکومت های جدید فاصله گرفته اند و از مسایل سیاسی عصر خود بی خبر هستند. او در تعبیری سراسر طعنه و کنایه آنها را « حزب حشویة الفقهاء و الجامدين» خوانده که تنها امر مهم برایشان بیعت با سلطان است، خواه آن سلطان عاجز باشد و خواه مستبد. مثلا او در باب عجز سلطان،

"آیا این بیعت با سلطان نشانه عجز این شیوخ از اداره امور دولت و نیز ناتوانی از اظهار کفایت در دین و اصول اعتقاد اسلام نیست؟ آیا به راستی باید آنها را ائمه شرع و اهل حل عقد خواند؟"

حقوق زن و حجاب از دیدگاه سید و شاگردان و رهروان شان

سید میگویند در آفرینش از نظر عقل و خرد تفاوتی بین این دو جنس [زن و مرد] هرگز وجود ندارد، و بدینگونه نیست که مرد یک سر و زن نیمی از آنرا داشته باشند، تفاوت مرد و زن این است که مرد مسئولیت تربیت خانواده و اختیار طلاق زن را دارد و زن نیز مسئول اداره خانه و پرورش فرزندان میباشد. در این میان، وظائف و کارهای زن از مرد مهمتر و حساس تر است، بدین گونه سید افغان و محمد عبود سنت دینی در عصر خود را با دیده انتقادی می دیده و هرگز آن ها را درست نه می پذیرفتند. همچنین رویکرد آنها نسبت به حقوق زنان در اسلام نشان می دهد که در پهلوی این که با میراث فقهی و فکری مسلمانان به خوبی آشنایی داشتند، تحولات فرهنگی و فکری به وجود آمده در غرب را هم نادیده نه می انگاشتند و آن را در هنگام استنباط احکام شرعی جداً در نظر می گرفتند.

تفسیری جدید از قرآن - که رشید رضا آن را در مجموعه ای مستقل با عنوان «تفسیر المنار» به چاپ سپرد - یکی از اقدام های محمد عبده در این مسیر است. وی در تفسیرش به دو مسئله ی مهم اشاره می کند:

➤ یکی برابری کامل زن و مرد در ارزش های انسانی.

➤ و دیگری ضرورت پشت سر نهادن چند همسری با اجتهاد در فهم آیات الهی .

او در موضوع برابری انسانی زن و مرد به نخستین آیه ی سوره ی «النساء 1» استناد می کند:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. }



ای مردم، از پروردگار تان که شما را از «نفسی واحد» آفرید و جفتش را [نیز] از او پدید آورد و از آن دو، مرد و زنان بسیار پراکند، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا کنید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگیبان است.

آن گاه می گوید: آفریده شدن از نفس واحد به معنای آفریده شدن از جنس واحد است. بنابر این، مرد همانند زن و زن همانند مرد است. چنان که در آیه ی بیست و یکم سوره الروم آمده است:

{ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً }
سوره - 30 - الروم - 21

ترجمه «و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میان تان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است»

سید معتقد است که جامعه به همکاری و همیاری هر دو اداره میشود. هنگامی زنی بی سرپرست است و ناچار است در خارج از خانه کار کند، اشکالی ندارد که بکار بپردازد ولی به شرط اینکه پاکدامنی و شرافتش را حفظ کند آنگاه افزود:

اسما رسمیه طرزی

"از نظر من هیچ اشکالی ندارد زن بی حجاب ظاهر شود اما شرط آن است که مایه فساد و گناه نباشد"

"مسلمانان اگر به زنان اجازه تحصیل را ندهند، از ضعف، جاهلیت و رسوایی نجات نه می یابند. طفل در آغوش مادر خود تعلیم ابتدائی، تفکر و اخلاق را فرا میگیرد و آغوش مادر اولین مدرسه فطری انسان است که در آن طفل از مسائل دین و دنیا آگاه میگردد و اخلاق و شخصیت اش شکل میگیرد ... اگر مادر جاهل، کند ذهن و بی بهره از علم باشد و با وجود موجودیت مردان لایق و کاردان و جامعه مرفه و آباد، این نعمات هیچگاه به نسل بعدی انتقال نه می یابد و تمام ملت بزودی در قعر ذلت فرو خواهد غلطید . در عرصه جهان وقتی یک نسل رو به نا بودی میرود ، اگر اطفال شان از مادران خود تعلیم و تربیت درست ندیده باشند، قادر نخواهد بود افتخارات خانوادگی و ملی خودش را حفظ

نمایند" 1

"محمد عبود به تاسی از ارشادات علامه زمان حضرت سید جمال الدین الافغانی حجاب را پست ترین شکل بردگی میداند و ادعا دارد که در شریعت غرای محمدی، هیچ متنی وجود ندارد که استعمال چادر را به قسمی که امروز مروج است توجیه نماید" **2**



قاسم امین پرچمدار دیگری از مکتب سید در 1899 در کتابش بنام "آزادی زنان" بر تربیت زنان تاکید میکرد و "آنها شرط ضروری برای کسب تساوی در دیگر شئون زندگی میدانست. وی حجاب زنان را شوم خواند و خواهان تاویل مجدد قرآن گردید. وی مصر بود که با آزاد شدن زنان، جامعه اسلامی میتواند آزاد شود و جامعه آزاد آنست که همه اعضای آن آزاد باشند... قیود و محرومیت هایی که بر زنان در ممالک اسلامی وجود دارد مبتنی بر قرآن و احادیث معتبر نیست بلکه از زن ستیزی فرهنگ عرب و حتی بقایای دوره جاهلیت نشأت کرده است حالت افراطی اثرات فرهنگ عرب در کیش و هابیت دیده میشود" **3**

گرچند قرآن و احادیث پیغمبر (ص) که اصلی ترین منابع برای شناخت جایگاه زنان در اسلام دانسته شده است، و اسلام پیروانش را به توجه و تکریم زنان فرا میخواند و برای آنان جایگاه یکسانی در منزلت و احترام در کنار مردان قائل است، اما موقعیت و اهمیت زنان در جوامع و مذاهب مختلف کشورهای اسلامی بسیار متفاوت است. بسیاری از این تفاوتها می‌تواند ریشه در سنتها عادات تاریخی و فرهنگهای متنوع در جوامع مختلف داشته باشد. با این حال اعتقاد آنان به اسلام عاملی مشترک است که به آنان هویت مشترکی می‌بخشد. اما متأسفانه در جوامع اسلامی امروزی عادات و بعضاً اعتقادات خرافی گذشته و حفظ آن حتی صبغه دینی و مذهبی دادن و هم روحانیت بقول هم‌زمان سید «جماعات القدیمه» که تنها امر مهم برایشان بیعت به پول و مقام و منزلت و سلاطین و شاهان است، که آن سلطان خواه مستبد و ظالم باشد، یا فاسد و حتی "همگی مناهی و منکرات را جائز بلکه واجب" نموده باشد، که هزاران مثال از آن در تاریخ تمامی جوامع اسلامی بخصوص کشور ما به ملاحظه رسیده است.

افغانستان به حیث علم بردار نهضت نسوان در جهان اسلام در آغاز قرن بیست راه و مکتب سید را دنبال نموده، شیر زنانی چون خانم اسما رسمیه طرزی خانم محمود طرزی، ملکه ثریا خانم اعلیحضرت امان الله خان، خانم روح افزا منشیه برادر زاده طرزی، خیریه دختر محمود طرزی، معلمات اولین مکتب مستورات و صد ها زن افغان که با پرداخت اعانه نقدی و حتی زیورات شان در تعمیم معارف سهم گرفتند نام برده و افتخار نمود، یاد شان جاودان و روح شان شاد باد. در ارشاد النسوان دوره امانیه اولین نشریه زنان افغان می خوانیم که: "هر فرد انسان که کلمه طیبه بگوید و بدل بران ایمان بیاورد آزاد میباشد. یعنی در قید و بندگی هیچکس نمی درآید و خرید و فروش نمیشود" **4**

باید یاد آور شد که «ارشاد النسوان» اولین نشریه بیدار گر زن در آسیای مرکزی است که به مدیریت اسما رسمیه طرزی خانم محمود طرزی و سر محرر خانم روح افزا برادر زاده طرزی نشر می گردید. در این اخبار روشنگر در پهلوی اخبار داخلی و خارجی، و مقالاتی در رابطه طرز صحبت، اخلاق، آشپزی، خیاطی، تربیت طفل، امور خانه، طرز معاشرت و هم عناوینی چون «خوبی های خوب زنان» به ملاحظه می رسد. در مقاله «حسن و جمال» موضوع صورت ظاهری و صورت باطنی مورد بحث قرار داده شده که زیبایی ظاهری بدون زیبایی باطنی یعنی روش نیکو و اخلاق حسنه «هیچ بها و ارزشی ندارد» و بدین گونه در ادامه می نویسند: «ای دختران پاک وطن صفا ناک! ما طایفه نسوان بیچاره همگی به مقبولی ساختگی یعنی استعمال رنگ و روغن مبتلا هستیم و تجربتاً عرض میکنم که همین سرخی ها و سفیده ها که از خارج به وطن عزیز ما میآید به عوض آن زر و دینار ما را می برند به جز از ضرر و خسارات دیگر هیچ فایده ندارد.... پوست خلقتی چهره هاو سیما های خدا داد را با چنین رنگها و بو های ضرر ناک موقتی خراب نسازید" **5**

برنامه اصلاحات شاه امان الله خان به جنبش زنان رمق تازه بخشید و زنان به تشویق شاه و راهنمایی ملکه ثریا به فعالیتهای اجتماعی - سیاسی به صورت متشکل و منسجم برای اولین بار آغاز نمودند. اولین جریده اختصاصی زنان بنام «ارشاد النسوان» و هم نخستین سازمان زنان بنام «انجمن حمایت نسوان» که «دوازده نفر از وکلاء زنان کابل اداره ء انجمن را بدست داشتند» در همین دوره بنیاد گذاری شد. مکتب عمومی نسوان برای بار اول بنام مکتب تدبیر منزل «در محله باغ علیمردان به معلمی معلمات جرمنی و ترکی» تأسیس گردید. ملکه ثریا برای دفاع از حقوق زنان، فعالیت های مستمری نمود که از جمله تلاش هایش می توان کار در بخش تعلیم و تربیت زنان را ذکر کرد. در ۱۹۲۶، در سخنرانی

اش به مناسب هفتمین جشن استقلال افغانستان گفت: «تمام ما [زنان] باید برای پیشرفت ملت ما کار کنیم و این بدون داشتن علم امکان پذیر نیست» همچنان شاه امان الله به منظور تعمیم علم و معارف میان زنان و دختران در سرتاسر افغانستان تصمیم گرفت تا مکاتب نسوان را در ولایات کشور نیز ایجاد نماید. میر غلام محمد غبار در این زمینه چنین مینویسد: «شاه امان الله بعد از ختم لویه جرگه سال 1928 در چمن ستور کابل مجلس بزرگی از مامورین ملکی و نظامی و یک عده رجال دیگر را تشکیل کرد و شخصاً پروگرام آینده حکومت را تشریح و منجمله تأسیس مکاتب زنانه را در تمام کشور هدف دولت اعلام نمود. در همین مجلس بزرگ بود که اولین گروه دختران که راهی ترکیه جهت تحصیلات عالی بودند با شاه و سایر ارکان دولتی خداحافظی نمودند.»⁶

تعلیماتی را که امان الله خان با آرزوی باسواد شدن اطفال پسر جامعه می خواست عملی نماید، برایش بسنده نبود که شامل دختران نباشد. بناً سعی به عمل آورد که دختران خورد سال هم آماده برای داخل شدن به مکتب شده درس بخوانند. کودکانی که در منازل و با انواع محرومیت و محدودیت درس میخواندند به مکتب راه یافتند. مخالفین تعلیم نسوان در لویه جرگه پغمان به شاه فشار آوردند که دختران نباید در مکتب و بیرون خانه درس به خوانند. امان الله خان خواست با استدلال و روشنگری و کلاء لویه جرگه را که مخالف اصلاحات بودند، متقاعد کند که این همه توجه به درس و مکتب ضد اسلامی نیست.

اما جبهه مخالف، درخواست کتبی را تهیه و عنوانی شاه در لویه جرگه سپردند. این سند، دلایل آنها را که عقیده داشتند، مکتب رفتن دختران غیر اسلامی است، به عنوان تعبیر و تفسیر برخی از علمای دینی آن دوران از اسلام و برداشت ایشان را از موضوع درس خواندن بخوبی نشان میدهد. این است درخواست آنها:

«ضرورت تعلیم نسوان در نشیمن های شان»

ما علما و سادات و مشایخ ملت افغانستان به حضور اعلیحضرت غازی مان عریضه پردازیم که چون ذات همایونی جهت رفاهیت و ترقی ملت و دولت جد و جهد بلیغی را به کار برده و می برند حتی که از کمال توجهات عالییه، شاهانه شان مکتب مستورات را نیز مقرر کرده اند، الله تبارک و تعالی وجود مبارک اعلیحضرت را پاینده داشته باشد که همواره ترقیات ملت و دولت را ملحوظ داشته اند. اما اقرار مسایل مسلمة و روایات مفتی به فقه شریف بایستی تعلیم و تحصیل نسوان را درخانه های خود از اقارب محرم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت اسلام است محروم نمانند. بنابراین آن از شریعت پروری اولی الامر خود مختار غیور ما، امید میشود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود، تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر شود. آنچه معلومات شرعیه که در این موضوع به نزد این خادمان دین مبین بود عرض شد، اگر حضور والا تسلی بر نوشته مایان بشود بهتر، و الا در این مسئله از دیگر علمای اسلامی ممالک خارجه هم معلومات وافره و فتوا های موثقه را حاصل فرمایند»

شاه گر چند مجبور به توقف موقت این روند شد با آنها در آن جلسه استدلال نمود که:

«اکنون شما علما می گوید که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحق [پسندیده] نیست، بالفعل ما در این مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمی کنم که دیگر علمای عالم اسلام و فضلاء هند، سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس، بغداد، بصره، کوفه و ترکیه در در این نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی از این بلاد معظمه اسلامی به تعداد غیر واحده مکاتب انائیه موجود است... خودم بالفعل بر طبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات را درخانه های شان امر و اراده میکنم»⁷



Photography: www.iranphoto.com

دشمنی و مخالف با تعلیمات نسوان را در آن دوره باید بطور نمونه در رساله «خاطرات سیاسی» محمد صادق مجددی مطالعه نمود تا او به چه حد و سوئیة بهتان زده و تحقیر و توهین می کند و دشمن آن بود:

«دختران بی دینی را یاد گرفتند در بدل این که عفت و عصمت را بیاموزند خلاعه و شناخت» آموختند. به مقابل این که جوهر شرف و ناموس خود را حفظ کنند، یگانه گوهر دوشیزگی را از دست دادند و هر کدام از دخترها قبل از آن که جوان شوند مادر شدند. دختر های مکتب حسب مقتضیات نفس اماره بار دار شدند و سقط های متعدد در کوچه و بازار کشف گردید. پدر ها و مادرها و برادرها خجالت مند و منفعل شدند، دختر های مکتب حسب

مقتضیات نفس اماره و شیاطین مکاره در بی حیایی و بی شرمی گوی سبقت از فاحشه ها ربوندند، در کوچه و بازار مغزله و معاشقه شان زبان زد عوام گردید و نائره کج رفتاری شان شطه لهیبه خود را به عیوق {ستاره} رسانید. در همگی افراد مکتب مستورات از سن ده ساله گی و بعد آن دوشیزه گی به صفت عنقا مغرب متصف شد. چینی که دختر ها از مکتب مستورات و جوانها از مکتب امانیه به وقت عصر خارج می شدند یک حالت عجیبه اختلاط این دو جنس مشاهده می گردید که یک نفر انسان با غیرت و شرافت نه می توانست به سوی آنها نگاه کند. این وضعیت مخالفه دین و عادات افغانستان در ملت غیور افغان به درجه تأثیر خراب کرده بود که نه تنها مکتب مستورات بلکه نام معارف و مکتب را الحاد و زندقه می دانستند.»⁸

سید افغان می فرماید: «آن های که منع از علوم و معارف میکنند به زعم خود صیانت دینت اسلامی را مینمایند آنها فی الحقیقه دشمن دینت اسلامی هستند.» در حالی که در زمینه آموزش و تعلیم بر زنان، شیخ محمد عبده با قوت تمام در برابر کسانی ایستاد که مخالف آموزش آنها بوده و می خواهند آن ها را جاهل و عقب مانده نگه دارند. به اعتقاد عبده، «زن آموزش ندیده و بی سواد، فرزندان خود را تربیت نمی کند بلکه آن ها را با ندانم کاری هایش به مصیبت های عدیده ای گرفتار می سازد و امکاتی برای رهایی از این ورطه هولناک نیست جز به این که مادر باسواد و آگاه شود و بتواند به خوبی از عهده تربیت پسران و دختران خود به صورت کامل بر بیاید.»

شیخ محمد عبده [۱۸۴۹-۱۹۰۵] بتاسی از اندیشه های استادش سید افغان دید گاه شان را در مورد مخالفت با چند همسری و شیوه مدیریت خانواده مسلمان و آموزش زنان ابراز می کند. او به تاریخ ۱۸۸۱/۳/۸ مقاله ای در روزنامه مصری «الوقائع المصریة» نوشت و در جایی از آن درباره پدیده «چند همسری» چنین نوشته بود که:

"شریعت محمدی برای مرد اجازه داده تا چهار زن را به حباله نکاح خود در آورد، در صورتی که بخوبی بداند که می تواند میان همسرانش عدالت را برقرار کند و اگر مطمئن نباشد که می تواند اجرای عدالت کند روا نیست که بالاتر از یک همسر اختیار کند"

سپس شیخ عبده آیات و احادیثی را ذکر می کند که نشان می دهند بر قراری عدالت میان همسران، امری است نا ممکن و همچنین پیامد های ناگوار و نتایج اجتماعی زیانبار چند همسری را باز گو می کند و سپس می نویسد: «بر مردان لازم است که یکی از این دو گزینه را انتخاب کنند. گزینه نخست این است که فقط یک همسر بر گزینند در حالتی که قادر به برقراری عدالت بین همسران خود نباشند [آنگونه که معمولاً در مردانی که چند همسر هستند به مشاهده می رسد] چرا که کلام مجید صراحتاً می گوید: «اگر مطمئن نبودید که عدالت را اجرا می کنید پس فقط یک همسر بگیرید»، اما آن بخش از آیه که می گوید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» مقی\$د به بخش دیگر آیه است که می گوید: «فَإِنْ خِفْتُمْ». و گزینه دوم این است که پیش از این که اقدام به برگزیدن همسر دوم و سوم و چهارم بکنند باید نسبت به کارهایی که بر آن ها برای اجرای عدالت لازم است آگاهی و اطلاع پیدا کنند.»

در این جا برداشت روشن بینانه شیخ عبده از آیات قرآنی و احکام اسلام در خصوص حقوق زنان به اوج خود می رسد چرا که ایشان بر این اعتقاد یا فشاری می نماید که آن چه در آیه "فَإِنْ خِفْتُمْ" آمده فقط خواسته عادت را که در سابق هم در میان مردم جاهلیت عرب بوده روا بشمارد اما آن را با عدالت مقید ساخته است و این به معنای ترغیب مسلمانان به چند همسری نیست که هیچ، بلکه به گونه ای می خواهد مسلمانان را از این عادت متنفر هم بسازد. شیخ محمد عبده فتوا می دهد که رواست عادت چند همسری، باطل و ممنوع ساخته شود نظر به دلایل زیرین:

– چند همسری در قرآن مشروط به عدالت شده و این شرط، هرگز تحقق نخواهد یافت.

– غالباً مردان در صورتی که چند همسر بر گزینند با همسران خود با بدی رفتار می کنند و حقوق آن ها را در زمینه نفقه و فراهم کردن تسهیلات نادیده می گیرند. از همین رو، زامدار مسلمان و قاضی شرع می توانند با توجه به پیامدهای ناگوار آن، چند همسری را ممنوع بسازند.

– در خانواده میان همسران متعدد و به تبع آن میان فرزندان آن ها اختلاف و دشمنی پدید می آید که مصیبت های فراوانی را بر خانواده تحمیل می کند.

.... برای نمونه، برپایه مذهب ابوحنیفه و مالک رواست که زن در هنگام اجرای عقد نکاح شرط بگذارد که می تواند هر وقتی که دلش خواست خود را طلاق بدهد.

عبده طرفدار اجرای سخت طلاق است. او برای تأیید دیدگاه خود به مستنداتی از میراث فقهی مسلمانان تمسک می‌جوید. برای مثال، در حاشیه ابن عابدین آمده: «اصل در طلاق، ممنوعیت است، یعنی این که طلاق، ممنوع است مگر این که ضرورت ایجاب کند. اگر اجرای طلاق بدون موجب باشد مصداق بارز حماقت و سبک مغزی است و کفران نعمت الهی است و موجب اذیت شدن زن و خانواده و فرزندان می‌شود»

با این همه، شیخ عبده در هنگام طرح کردن این اجتهادها و فتواها بیشتر متوجه «مصلحت» و «مقاصد شریعت» بود، گویا می‌خواست بگوید که **حرام ساختن حلال یا حلال ساختن حرام، جایز نیست**، اما اشکالی ندارد «مباحات» بر طبق مصلحت حرام شناخته شوند یا واجب قرار داده شوند. در همین راستا شیخ عبده طرفدار تحریم چند همسری بود. بی‌گمان، این فتواها و دلایلی که شیخ محمد عبده برای توجیه این فتواها مطرح کرده برخلاف مسلمات میراث فقهی مسلمانان است.⁹

از جمله نظرات مهم عبده درباره مسائل زنان، دیدگاه او درباره حجاب زن مسلمان است. او به برخی از نصوص شرعی برای تأیید دیدگاه خود استناد می‌کند. او تصریح می‌کند که شریعت اسلام هرگز حجابی را که در زمان او در مصر و دیگر کشورهای اسلامی متداول بود تشریح نکرده و این عادت از ملت‌های دیگر به مسلمانان به ارث رسیده است. به نظر او، این که زن مسلمان از فرق سر تا کف پای خود را بپوشاند مبنای شرعی ندارد بلکه از عادت‌های مضرّی است که به دین چسبیده و دین از آن به کلی بیزار است. با مطالعه این مطالب من به این نتیجه رسیده‌ام که:

❖ مخالفت‌های ملاها و به اصطلاح روحانیت به [به تحریک محمد صادق خان و فضل عمر خان مجددی، میا گل تگاب، قاضی عبدالرحمن، ملای لنگ و... امثال آنها دیگر ملاهای مکتب دیوبند] با معارف در مجموع و تعلیمات به نسوان، سن ازدواج و حتی ازدواج صغیرها، حجاب، تعدد زوجات و غیره جهت و واقعیت شرعی نداشته صرفاً سرکوب انقلاب روشنگری مکتب سید جمال الدین افغان و نهضت امانیه و خدمتی بر تسلط بیشتر استعمار در جامعه ما بود.

❖ در جریان قرن نهم و شروع قرن بیست میلادی در سطح سید افغان، محمد عبده، رشید رضا، کواکبی، محمود طرزی، خانم اسما رسمیه طرزی، ملکه ثریا و خانم روح افزا، محی الدین انیس و بابا عبدالعزیز، میرسید قاسم، عبدالهادی داوی، محی الدین افغان و... صد‌های دیگر مثل ایشان در جامعه اسلامی امروز کمتر اشخاصی را سراغ دارم که با این صراحت و روشنی مشعل راه مسلمین جهان شده باشند. رهروان سید درد تبعد و اخراج از کشورهای شان و زندان و زنجیر و زولانه و حتی اعدام را پذیرفتند تا دیگران بیدار و آزاد بوده و راحت باشند که این از خود گذری و فداکاری را نه می‌توان غیر از مکتب سید در دگران سراغ نمود. راه سید و رهروان به نظر من راه نجات جامعه اسلامی است و بس.

❖ ولی نکته دیگر قابل دقت عمیق این است که: با توجه در متن طبایع الاستبداد در مورد دین و سیاست می‌توان دریافت که مراد کواکبی نه جدا کردن «دین از سیاست» بلکه تفکیک «نهاد دین از نهاد سیاست» بوده است، زیرا او از یک سو امکان نفوذ و تسلط حکومت بر ذهن و اندیشه انسان‌ها را نفی می‌کند تا بر پایه آن بطلان دخالت حکومت در امور اعتقادی و فکری مردم را نشان دهد و از سوی دیگر، با نوشتن این عبارت صریح که «سلطنت را حق مداخله در امر دین نیست»، به روشنی از ذی‌حق نبودن «حکومت» در دخالت کردن در امر دین سخن می‌گوید، نه از جدا کردن دین از «سیاست» می‌داند. اسلام راستین از نظر سید و مشعل داران او، اسلام اجتهاد و نفی دنباله‌روی مقلدانه از آراء و عقاید گذشته‌گان است. رهنمودهای شان پالایش دین از خرافات، جزم‌گرایی و ظاهر‌گرایی است. کواکبی در این باره می‌نویسد:

قاسم امین و محمد غزالی بر این اصل معتقد هستند که علت مشکلات این است که سنت‌های ناپویا، بر قرون انحطاط چیره شد و به یک اندازه مرد و زن را به بردگی کشانده، و خواست مرد را در موقعیت سرور قرار داده، زن را پیرو و برده کند. بدین منظور نصوص و تاریخ را - به یک اندازه - تسخیر کرد و به کار گرفته است. پس در پایان به یک نتیجه و نظر عبدالرحمن کواکبی می‌رسیم که گفته بود:

«مسلمانان به نهضتی چون نهضت پروتستان در مسیحیت نیازمندند، تا اذهان آنان را از خرافات پاک کند و اسلام را به خلوص اولی خود بازگرداند.»¹⁰

مآخذ

- 1- سید جمال الدین افغان: شخصیت و افکار، داکتر شاه عبدالقیوم، ترجمه عبدالرحیم احمد پروانی، بنگاه انتشارات میوند، ص 109 و 110
- 2 - دکتور اسد الله راید - زن در انقلاب جهان شمول پیغمبر [ص] - چاپ شهر Rennes فرانسه سال 2000 ص 60.
- 3 - استاد غلام علی آهین - بحران مساله زنان در اسلام - آریانای برون مرزی شماره اول سال هفتم حمل 1384 ص 21 و 23.
- 4 - محمد کاظم آهنگ سیر ژورنالیسم در افغانستان - جلد اول نشر انجمن تاریخ و ادب اکادمی افغانستان کابل 1349 ص 170.
- 5 - همانجا.
- 6 - روح افزا زمر - جنبش زنان و فرود و فراز آن در افغانستان - مقاله در سایت فردا http://www.farda.org/articles/jonbeshe-051113_updates/05http://www.farda.org/articles/zanan..._Rohafza_Zemar.htm
- 7 - نصیر مهرین - اندکی از رنجهای زنان و دختران در افغانستان - بر گرفته از سایت انترنتی آریائی - <http://www.ariaye.com/ketab/mehrin/mehrin.html>
- 8 - پیکار پامیر - نگاهی انتقادی بر "خاطرات سیاسی" محمد صادق مجددی - مقاله نشر شده پنجشنبه ۵ اپریل ۲۰۱۲، در سایت کابل پرس.
- 9 - عقیل عیدان - ترجمه مهران موحد - <http://jomhornews.com/doc/article/fa> // تاریخ انتشار جمعه 23 حوت 1392 کد مطلب: 47423
- 10- حمید عنایت - سیری در اندیشه سیاسی عرب - تهران امیرکبیر 1358 ص 176.

امام محمد غزالی متولد (494 هجری شمسی مطابق 1116 میلادی و متوفا در 549 ش مطابق 1171 م) فیلسوف، یکی از بزرگترین مردان تصوف سده پنجم هجری می باشد. در سال ۴۷۸ قمری (1085 م)، غزالی پس از مرگ اساتیدش به حلقه دانشمندان دربار وزیر نامدار ملکشاه سلجوقی، خواجه نظام الملک پیوست. نظام الملک 6 سال بعد، غزالی را به عنوان یکی از اساتید اثرگذار فقه شافعی، به مدت چهار سال در مدرسه نظامیه در بغداد منصوب کرد.

غزالی در سال 527 شمسی (1148 م) وارد بغداد شد و با موفقیت زیاد به کار پرداخت و سخت مورد توجه و اقبال دانش پژوهان گردید. او در بغداد در ضمن تدریس به تفکر و تألیف در فقه و کلام و رد بر فرقه‌های گوناگون چون باطنیه، اسماعیلیه و فلاسفه نیز مشغول بود. اما بعد از چندی مریضی عاید حالش گردید و مقامش را به برادرش داد. خود به مراسم حج پرداخت

بعد از آنکه فخر الملک به وزارت سلطان سنجر خراسان رسیده از غزالی دعوت کرد که برای تدریس به نظامیه نیشابور بازگردد. غزالی دعوت را قبول کرد و تا مدت کوتاهی پیش از مرگش به تدریس در نیشابور مشغول شد. او زندگی‌نامه خود به نام «المنقذ من الضلال» را در همین دوره نوشت.

غزالی ماه‌های آخر زندگانی خود را در خانقاهی که در توس برای مریدانش برپا کرده بود گذراند و در حمل 549 ش، در ۵۵ سالگی، در همین خانقاه درگذشت.



نظریات سیدجمال الدین افغان درباره علوم، فلسفه و تمدن

"رفتار درست در برابر معارف غربی باید همانند رفتار مسلمانان صدر اسلام در برابر فلسفه یونان باشد. مسلمین صدر اسلام تنها هنگامی به فرا گرفتن طب بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدوس و نجوم بطلمیوس و فلسفه افلاطون و ارسطو همت گماشتند که پایه های ایمان خود را استوار کردند. مسلمانان امروزی نیز تنها زمانی باید به فرهنگ و تمدن اروپائی روی آورند که دین خود را به وجه درست بشناسند"¹

سید علیرغم نظریات متعصبان منفی گرا و خام اندیش سخت برین عقیده بود که مسلمین قویاً به علوم و فنون، صنعت و دیگر دست آورد های تمدن نیاز دارند. و طرح کردن علم شرقی و غربی یا ادعا نا بخردانه تحت این عنوان را رد نموده و گفت: "علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر میسازد [پادشاه علم] هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است و گاهی از شرق به غرب و گاهی از غرب به شرق رفته، علمای ما در این زمان علم را به دو قسم کرده اند یکی را میگویند علم مسلمانان و یکی را میگویند علم فرنگ و از این جهت منع میکنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع و این را نفهمیده اند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه نسبت داده نمیشود و به چیز دیگری شناخته نمیشود بلکه هر چه شناخته میشود به علم شناخته میشود و هر طایفه ای که معروف میگردد به علم معروف میگردد. انسانها را باید به علم نسبت داد نه علم را به انسانها، چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علمی را که به ارسطو منسوب است آنرا به غایت میخوانند که گویا ارسطو یکی از اراکین مسلمان بوده است و اما اگر سخنی از گالیله، نیوتون، و کپلر نسبت داده شود آنرا کفر می انگارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو و نه گلیله و حق در آن جا است که برهان بوده باشد

آن های که منع از علوم و معارف میکنند به زعم خود صیانت دینت اسلامی را مینمایند آنها فی الحقیقه دشمن دینت اسلامی هستند. نزدیک ترین دین ها به علوم و معارف دینت اسلامی است و هیچ منافاتی در میانه علوم و معارف و اساس های دینت اسلامی نیست امام غزالی که او را حجة الاسلام میگویند، در کتاب [المنقذ من الضلال] میگوید: آن شخصی که میگوید دینت اسلامی منافی ادله، هندسه و براهین فلسفه و قواعد طبیعه است آن شخص دوست جاهل اسلام است و ضرر این دوست جاهل بر اسلام زیاده است از ضرر زندیقها"²

"بی گمان افکار نو میشود و اندیشه ها از هم زاده میشوند، و صفات رشد میکنند، و همت ها تعالی می یابد، تا آنجا که اخلاف از اسلاف پیشی میگیرند، و گمان میبرند که این روند دگرگون شدن طبیعت و سرشت است نه از آثار مکتسبات، اما حقیقت آن است که این روند تکاملی میوه درختی است که کاشته اند و محصول مکتسبات خود شان است"³

آنچه را من دریافتم افکار، آرا و عملکرد سید افغان و تمامی شاگردان و پیروانش بر بیداری و بیدارگری ربط دارد. سید و همه شاگردان در هر کجا که بودند به خدمت معارف و فرهنگ قرار داشتند. روزنامه و جریده نشر نمودند کتب و رسالات نوشتند، مواظ و خطابه و کنفرانس و سمینار دایر نمودند و هزاران هزار شیفته و عاشق بیداری را بخود جلب کردند. شما ملاحظه نمودید از اخبار کابل تا ام القری و عروة الوثقی و همه کار سید افغان بود. تمامی نشراتی دوستان سید را در آغاز سده بیستم ترسائی در هند، مصر، ترکیه، لندن و ایران و وطن خود مان سراج الاخبار، انیس امان افغان، ارشاد النسوان و دیگر و دیگر را اگر بشماریم به دهها می رسند که به نیکویی از خدمات شان باید یاد نمود، همه کوشش آنها بالا رفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد می باشد، قسمی که مطالعه نمودید استبداد گران با دانش و دانشمند به دشمنی و کینه توزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نه می کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد». از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. آنها نا فهمی عوام را به زهر خطرناک تشبه میکردند

"امروز به برکت علم و عقل و معرفت، حکومت فردی و مطلقه در دنیای مغرب زمین در حال محو شدن است و قطعاً در آینده جوامع شرقی نیز چنین خواهد شد و لذا علم و عقل را در میان خود احیا کنید. چرا که با احیای علم و خردمندی، نخستین چیزی که حاصل میشود خلاصی از حکومت فردی و استبدادی است"⁴

سید افغان و رهروان عقیده دارند که در نظام های عادلانه، با وضع قوانین، خدمات صحی و تأسیس نهادهای تعلیم و تربیه، مکاتب، بیتیم خانه ها، تیاتر، سینما، کتابخانه، موزه و همچنین نگاه داری از آداب قومی و ارتقاء احساسات ملی، نسبت به تربیت ملت اهتمام می شود. در نظام های استبدادی به تربیت حاجت نیست؛ زیرا انسان ها همچون درختان در بیشه ها و جنگل ها می روید و در معرض باد و طوفان قرار می گیرند و اختیار آنان در دست اتفاقات است که کج برآیند

یا راست، میوه بدهند یا ندهند اهمیتی به دیکتاتور ها ندارد. تربیت چیزی جز علم و عمل نیست. به این معنی، تربیت در نظام استبدادی، یعنی نظامی که اختیار کارهای مردم در دست استبداد گران باشد، حاصل نخواهد شد؛ زیرا استبداد از رهگذر تبلیغ و تلقین، مردم را مجبور می کند تا دروغ گویی را مباح بشمارند و تزویر و فریب و نفاق را پذیرا شوند و این همه را قبیح ندانند.

سید لکچری در مفاد تعلیم و تربیت به تاریخ هشتم نوامبر 1873 [7 محرم 1301ق] در آلبرت هال کلکته ارائه نموده بود بدین مضمون:

1- بیداری و خود آگاهی

سیدجمال ابتدای سخنرانی خود از حضور جوانان هندی مسلمان و استقبال آنها از این جلسه اظهار مسرت نموده می گوید: «از دیدن این نو نهال های هند بسیار خوش بشوم به جهت آنکه اینها نهال های هندی هستند که مهد انسانیت و گهواره آدمیت است ... این جوانان اولاد همان سرزمین هستند که جمیع قوانین و آداب عالم از آنجا گرفته شده است» به رسم همیشه اولین قدم را در جهت رفع خود کمتر بینی ها و احساس حقارت در مخاطبین بر می دارد. سپس ادامه می دهد: «من بسیار خشنود هستم که ایشان بعد از خواب دراز متنبه شده ارث خود را استرجاع می نمایند و میوه های درخت خود را می چینند.» به عقیده او استعداد تغییر و تحول و مایه های اصیل آن در این جوامع وجود دارد و برداشتن گام های استوار در شناسایی این مواد از وظایف بزرگ اندیشمندان جامعه ها به شمار می آید. سید جمال در آن شرایط، اصلاح طرز فکر جامعه را حیاتی می داند و معتقد است اگر به خواهیم افعال و اعمال افراد و کیفیت زندگی و معیشت آنها را دگرگون کنیم باید به تصحیح و تعدیل افکار آنها پردازیم. از نظر او آموزش و تربیت برای انجام چنین تحولاتی از جایگاه ویژه ای برخوردار است انسان، خواب آلوده و تحقیر شده نمی تواند منشأ اثر شود. باید او را بیدار کرد و سپس آگاهی های لازم را به او یاد آور شد. آغاز تحول در نظام تعلیم و تربیت، بیداری و خودآگاهی است به آنچه دارد و آنچه باید به دست آورد؛ نوعی ارزیابی و انتقاد و وارد شدن به حریم پالایش گری و زدودن مطلق بینی های فرساینده و زمین گیر کننده. با درک این مسئله مهم است که سید جمال الدین افغان بیداری و آگاهی افراد را آغاز نقطه عزیمت خود در بحث تعلیم و تربیت جامعه قرار می دهد.

2- علم و علم آموزی

سیدجمال در ادامه بحث خود می گوید: «علم را حد و پایانی نیست و محسنات علم را اندازه و نهایت نیست ... سلطان عالم علم است و به غیر علم نه پادشاهی بوده و نه هست و نه خواهد بود.» تأکید بر این نکته در بدو ورود به مسئله تعلیم و تربیت، به گفتار او نوعی جامعیت می بخشد و به مخاطب خود می فهماند که علم، آگاهی و گفتنمان فارغ از پیشداوری های مبتنی بر عقاید قبلی می تواند زمینه های بررسی هم دلانه علل و عوامل رکود را در جامعه فراهم کند. سیدجمال کسب علم را نیاز فوری و ضروری معرفی می کند که دستگاه تعلیم و تربیت باید بر این بنا مستحکم شود، اما در تأکید به این مطلب چه حقیقتی نهفته است؟ مگر در جامعه آن روز از سوی بزرگان جامعه به ضرورت علم آموزی تأکید نمی شده؟ وی به نوعی از وضعیت تفکر در جامعه، ناخرسندی نشان می دهد و به دنبال تعیین نوعی حدود و ثغور برای تعریف علم و علم آموزی است. سید جمال می گوید: «این فرنگی ها که اکنون به همه جای عالم دست انداخته اند و انگلیز خود را به افغانستان رسانیده و فرنگ تونس را به قبضه تصرف خود درآورده، واقعاً این تطاول و این دست درازی و این ملک گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلیز، بلکه از علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر می سازد و جهل در هیچ جا چاره ای ندیده مگر آنکه سر خود را به خاک مذلت در پیشگاه علم مالیده اعتراف بر عبودیت خود نموده است» وی به دور از هر بغضی، جوامع عقب مانده را به کسب دانش فرا می خواند. اما اگر عامل تسلط ممالک سلطه جوی عصر ویکتوریا علم است آیا ملل دیگر نیز می توانند با بهبود وضعیت آموزش در دستگاه تعلیم و تربیت کشور خود به این موهبت دست یابند؟ هرچند به نظر می رسد پروژه سید جمال در بطن خود با مشکلاتی از این قبیل روبه روست، اما تأکید او بر دانش و علم آموزی خالی از حقیقت نیست. اگر دستگاه تعلیم و تربیت به صورتی صادقانه و هم دلانه در جریان مشارکت با دستاوردهای علمی عصر خود قرار نگیرد، میزان امید به کار آمدی و شکوفایی آن کاهش می یابد و لذا هرچند وی در پروژه اتحاد اسلام و مسلمانان از نوعی دفاعی در مقابل قدرت های متجاوز سخن می گوید، اما در عین حال خود را ملزم به اعتراف به توانایی های علمی و دستاوردهای نظامی و صنعتی و سازوکارهای مؤثر اداره معیشتی آنها نشان می دهد. در مقاله دیگری این چنین می گوید: «در زمان منصور دوانقی ملاحظه کردند که قطع این مراحل و طی این منازل بی پایان، بدون استعانت به افکار مشارکین در نوع خالی از صعوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که تکبر نمودن در تعلم به جهل راضی شدن است، بنابراین در عین شوکت، سطوت،

عزت اسلام و مسلمین به جهت شرف، رفعت علم و علو مقام آن به پیش ازل رعایا خود که نصارا، یهود و مجوس بوده باشد سر فرود آورده اظهار فروتنی کردند تا آنکه به واسطه آنها فنون حکیمه را از فارسی و یونانی به عربی ترجمه کردند.» او در بخشی از سخنرانی خود درباره تعلیم و تعلم می گوید: «عجیب تر از همه اینها آن است که علمای ما در این زمان علم را دو بخش کرده اند یکی را می گویند علم مسلمانان و یکی را می گویند علم فرنگ و از این جهت منع می کنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع و این را نفهمیدند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه ای نسبت داده نمی شود.» سیدجمال در پایان این بخش مطالب خود را این چنین جمع بندی می کند: «پس معلوم شد که جمیع ثروت و غنا نتیجه علم است» وی با تأکید زیاد سعی دارد جامعه و محافل علمی آن را متوجه علوم تجربی نموده و راه برون رفت از عقب ماندگی معیشتی را در کسب آنها معرفی کند و حقارتی در این تلمذ نمی بیند. به این ترتیب به دنبال نوعی تحول در درک دنیا از طریق تحول در تعریف قدیمی علم است.

وی ضرورت این تغییر نگرش و پایبندی به الزامات آن را بعداً از طریق نقدی که از کار آمدی آنچه

به عنوان علم در دست مسلمانان است تکرار می کند.

3 - علوم تجربی

از متن سخنرانی سیدجمال بر می آید که توجهش بیشتر متمرکز بر علوم تجربی بوده و به طور مشخص از علم فلاحت، نباتات، شیمی، فیزیک، جراثیم، حساب و هندسه نام می برد. او این علوم را مایه توانایی و عامل بقای جامعه انسانی می داند. بنابراین حکومت وظیفه دارد برای نشر و توسعه این علوم تلاش کند «علم، یک انسان را چون 10 نفر و 100 نفر و 1000 نفر و 10 هزار نفر می کند و منافع انسان ها از برای خود و برای حکومت ها به قدر علم آنهاست پس هر حکومتی را لازم است از برای منفعت خود در تأسیس علوم و نشر معارف بکوشد.» لازم به ذکر است که در این دوره نوعی دیدگاه منفی از سوی علمای سنتی نسبت به این علوم ترویج می شده که تابو شکنی سیدجمال در این باره دارای اهمیت است. آنچه از کلام سیدجمال می توان استنباط کرد چنین است که وی به دنبال نظامی از برداشت علمی است که در آن به این تعارضات و دوگانگی ها خاتمه داده شود و علوم تجربی در نظام فلسفی مناسب خود ارائه شود. آیا فلسفه اسلامی نمی توانسته این نظام فکری را تبیین کند که در آن علوم تجربی جایگاه قابل قبول خود را بیابد؟ گفتمان سیدجمال در این مورد خیلی روشن و حتی دقیق نیست. نکته قابل تأمل دیگری در این باره این است که او از میان دانشمندان بنام غربی از گالیله، نیوتن و کپلر نام می برد و می گوید: «چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علومی که به ارسطو منسوب است آن را به غایت رغبت می خوانند... اما اگر سخنی به کلیلو [گالیله]، نیوتن و کپلر نسبت داده شود آن را کفر می انگارند.»

4- روح فلسفی

سید جمال الدین افغان می گوید: «هر امتی که رو به تنزل نهاده، اول نقصی که در آنها حاصل شده است در روح فلسفی حاصل شده است» برای فهم منظورش باید با شکیبایی متن سخنرانی را از نظر به گذرا نیم. وی پس از آنکه از علوم مختلف تجربی نام می برد و ضرورت ترویج و آموزش آنها را یادآوری می کند این مسئله را متذکر می شود که هر یک از این علوم دارای موضوع خاصی است. به تعبیر او «به منزله عضوی است از برای شخص علم و هیچ یک از اینها منفرداً و منفصلاً نمی تواند حفظ وجود خود را نماید و موجب منفعت از برای عالم انسانی بشود، چون هر یک از این علوم در وجود خود مربوط به علم دیگر است مانند ارتباط حساب به هندسه و این احتیاج آن علم به علوم دیگر از خود آن علم فهمیده نه می شود و از این است که اگر آن علم منفرد بوده باشد ترقی در او حاصل نه می شود... پس علمی باید که آن به منزله روح جامع کلی از برای جمیع علوم بوده باشد تا آنکه صیانت وجود آنها را کرده هر یک از آنها را به موارد خود به کار برد.» علوم تجربی نیازمند روح علمی هستند و در جامعه ای که این روحیه از بین برود مشعل دانایی و علم کار آمد خاموش می شود اشاره سیدجمال به صدر اسلام نیز این استنباط را تقویت می کند آنجا که می گوید: «مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود، لکن به واسطه دیانت اسلامی در آنها یک روح فلسفی پیدا شده بود و به واسطه آن روح فلسفی از امور همه عالم و لوازم انسانی بحث کردن گرفتند» سیدجمال در فراز دیگری از سخنرانی خود می گوید: «اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت، عالم بوده باشد به آن علومی که موضوعات آنها خاص است ممکن نیست که آن علوم در آن امت یک قرن، یعنی صد سال بماند و ممکن نیست که آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند.» برای اثبات نظر خود به نکته ای اشاره می کند که از اهمیت زیادی برخوردار است و در تاریخ تعلیم و تربیت نوین جای تأمل دارد: «دولت عثمانی و خدیویت مصر مدت 60 سال است که مدارس از برای تعلیم علوم جدید گشوده اند و تا هنوز فایده ای از آن علوم حاصل نکرده اند و سببش این است که تعلیم علوم فلسفه در آن

مدارس نمی شود و به سبب نبودن روح فلسفه از این علوم که چون اعضا می باشند ثمره ایشان را حاصل نیامده است و بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس می بود در این مدت 60 سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش بر قدم علم سعی می نمودند "سیدجمال و اتباع صدیق او دریافته بودند که سفارش به علم و تفکر فلسفی کافی نیست. خیزش جامعه مسلمانان جز در سایه نوعی تجدید اسلام که در آن ایمان به خرد عین تفکر و شرط رستگاری است، ممکن نمی شود هرچند در نهایت تأیید بر آنچه باشد که محققان اخیر، دنیوی کردن علم و ادب و تفکر خوانده اند. سیدجمال در گام نهایی خود فلسفه قدیم را طرد کرد.

تلاش سید در نهایت دین اسلام را نه تنها با علوم جدید مخالف نه می یابد، بلکه درصدد است آن را از اسارت تفکر فلسفی یونانی خارج کند. توصیه به علوم تجربی را از سوی «گرامی نامه» [قرآن] یادآوری می کند و فلسفه را در خدمت به بهبود معیشت مردمان معرفی می نماید.

5 - انتقاد بر آموزش های رایج

سیدجمال به طور عام به روش های آموزش و به طور خاص آموزش های علوم اسلامی در میان مسلمانان انتقادهای بسیار دارد. او در درجه اول از ناکار آمدی این روش ها سخن می گوید: «مسلمانان در این زمان در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده ای ملاحظه نمی کنند» سپس به طور جزئی تر به بعضی از این ناکار آمدی ها اشاره می کند: «علم نحو می خوانند و غرض از علم نحو آن است که فردی لغت عربی را استحصالی کرده قادر بر گفتن و نوشتن شود... و حال آنکه پس از فراغت نه قادر بر تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن.» [همان] افزون بر آن از روش آموزش علم معانی و بیان، علم منطق، علم فقه، علم اصول و علم حکمت نیز شاهد مثال آورده و انتقاد می کند. در همه موارد توجه به کار آمدی آموزش در جهت بهبود شرایط زندگی مردم، مدنظر قرار می گیرد. حتی برای فلسفه نیز مقصودی را ترسیم می کند که در آن معیشت و آسایش مردم هدف است، سیدجمال الدین معتقد بود روش های مرتبط با وعظ و خطابه نیز باید تغییر کند، موجز و بلیغ سخن راندن و دوری از عبارات متکلف، از پیشنهادهای او بود. آنچه که مشاهده می شود وی نه تنها به نقد شیوه های آموزش پرداخت، بلکه تحول در مقاصد آموزش را مطرح کرد. آموزش علوم مرتبط با دنیای مدرن [علوم دقیقه] و پیش از آن، آموزش زبان های بیگانه را توصیه کرد برای درس تاریخ که در آن به علل و عوامل موثر در زوال و سقوط تمدن ها [فلسفه تاریخ] توجه جدی بشود، اهمیت قائل بود. در سخنرانی که در مصر انجام گرفت و توسط محمد عبده تقریر شد، می گوید: «طیب نفس و ارواح را که به راهنمایی جامعه بر می خیزد سزاوار است که آشنا به تاریخ ملت باشد تا بتواند فرزندان خود را راهنمایی کند و از تاریخ دیگران آشنا شود تا بداند که سر تقدم و انحطاط ملل در تمام ادوار تاریخی، در چه عواملی نهفته است.» انتقاد از مدرسین، مخدوش بودن متون درسی و در پیش گرفتن تقلید محض به جای اتخاذ روش های انتقادی را مطرح می کند. در «فوائد فلسفه» از وجوه مختلف، تألیفات حکمای اسلامی را دارای نقص و نا تمامی می شمارد. مثلاً می نویسد: «مطالب نوشته شده در آن کتاب ها، چنانچه فی نفس الامر و الواقع و نزد حکمای یونان بود، بر ما آشکار نشد، بلکه حکمای مسلمین، آنها را به زیور کمال و حلیه عصمت از خطا به ما جلوه دادند و ابواب چون و چرا را به روی اذهان صافی بستند.»

6- انسان و تعلیم و تربیت

سید جمال در جایی گفته است: «انسان، انسان است به تربیت» از نظر او رفتار و خلیقات و حتی آداب تفکر در جوامع انسانی به «نهج ارث و ودیعه» از نسلی به نسل دیگر از طریق تربیت های رسمی و غیر رسمی، آگاهانه و نا آگاهانه منتقل می شود. انسان ها چون «قدم بر عرصه وجود می نهند، از همه حیوانات پست تر و عاجز تر و نادان تر می باشند.» انسان موجودی تربیت پذیر است. وی در این باره می گوید: «انسان در حین تولد هیولایی است بلا صور و ماده ای است بدون نقش و اثر و پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند، از اخلاق و سجایا و افکار، در آن مولود جدید به مرور زمان ودیعه می گذارند و به صورتی که آنها را مقبول افتد، او را مصور ساخته...» و نیز انسان در بدو تولد «لوحی است ساده و کتابی ننوشته» که دستگاه تعلیم و تربیت او را شکل می دهد.

سید جمال در بخش پایانی گفتار خود [لکچر در تعلیم و تربیت] به دو نوع تربیت اشاره می کند «اول تربیتی که برای انسان حاصل می شود تربیت دینی است، زیرا آنکه تربیت فلسفی حاصل نه می شود مگر از برای جماعتی که اندکی از علم خوانده قادر بر فهم براهین و ادله بوده باشند.» 5

در پهلوی علوم سید توجه خاص به فلسفه و اندیشه فلسفی داشت زیرا فلسفه غالباً زاینده علوم دقیق و مثبت و در نهایت پدید آورنده صنعت و تکنالوجی میباشد چنانچه مینویسد: "و آن علم که به منزله روح جامع و پایه قوت حافظه و علت

مبقیه بوده باشد آن علم فلسفه یعنی حکمت است. زیرا آنکه موضوع آن عام است و علم فلسفه که لوازم انسانی را به ایشان نشان میدهد و حاجات به علوم را به موارد لائقه خود بکار میبرد و اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد به آن علمی که موضوعات آن خاص است، ممکن نیست که آن بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند. دولت عثمانی و خدیویت مصر مدت شصت سال است مدارس از برای علوم جدیده گشوده اند و تا هنوز فایده از آن علوم حاصل نکرده اند سبب این است که تعلیم فلسفه در آن مدارس نمیشود و به سبب نبودن روح فلسفه از این علمی که چون اعضا میباشند ثمره ای ایشان را حاصل نیامده است. بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس میبود در این شصت سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش و قدم علم سعی مینمودند. و اولاد خود را همه ساله از برای تعلیم به بلاد فرنگ نه می فرستادند و استاد ها از آنجا برای مدارس خود طلب نمیکردند..⁶

سید با تائید فلسفه و اهمیت آن در زندگی روزمره نواقص فلسفه یونانی و نارسائی فلاسفه مسلمان را در نظر گرفته منطق، ادبیات، اصول فقه و کلام را جداگانه نقد مینماید و علما را متوجه کج اندیشی شان نموده می نویسد: "مسلمانان در این زمان در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده و ملاحظه نمیکند. مثلاً علم نحو میخوانند و غرض از این علم آن است که لغت عربی را استحصال کرده قادر به گفتن و نوشتن شود و حال آنکه مسلمانان در این زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده سالهای دراز صرف افکار بلا فایده در علم نحو میکنند و حال آنکه بعد از فراغت نه قادر به نوشتن عربی هستند و نه قادر به فهمیدن آن. علم معانی و بیان که آن را (لیترتور Literature) می گویند که آن علمی است که بدان انسان منشی و خطیب و شاعر میگردد و حال آنکه می بینیم در این زمان جز زمان بعد از تحصیل کردن آن علم قادر به تصحیح کلمه یومیه خود هم نمیشوند. و علم منطق که میزان افکار است باید هر شخص که او را استحصال کند قادر گردد بر تمیز هر حقی از هر باطل و هر صحیحی از فاسد و حال آنکه ما می بینیم که دماغ های منطقی های ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات و وا هیات بلکه فرقی در میان افکار این ها و افکار عوام بازاری یافت نمی شود. علم حکمت آن علمی است که بحث از احوال موجودات خارجه میکند و علل و اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان میکند و عجیب آنست که علمای ما صدری و شمس البارعه میخوانند و از روی فخر خود را حکیم مینامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نه می شناسند و نه می پرسند که کیستم و چیستم و ما را چه باید و چه نباید و هیچگاه از اسباب این تاربرقیها [الکترونیک] و آکینپوتها [کشتی های بخار] و ریل گارها [ریل راه آهن] سوال نمیکند. عجیب تر آنست که یک لامپی [چراغ لامپ] در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه میکنند و یکبار در این معنی فکر نه می کنند که چرا اگر شیشه آنرا بر داریم دود بسیار از آن حاصل میشود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از او پیدا نمیشود. خاک بر سر این گونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت. حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کور ها در یک راهی برود که هیچ سر این گونه نداند که پایان آن کجا است. علم فقه مسلمانان حاوی است بر جمیع حقوق منزله و حقوق بلدی و حقوق اولیه را پس میباید شخص متوغل در علم فقه شود لایق آن باشد که صدراعظم ملکی شود و یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آنکه ما فوق های خود را می بیند بعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجز هستند بلکه بلاهت را فخر خود می شمارند. و علم اصول عبارت است از فلسفه شریعت یعنی "فیلوز و فی آف لا" *Philosophe of Low* [فلسفه قوانین] در آن علم حقیقت، صحت و فساد و منفعت و مضرت و علل تشریح احکام بیان میشود و البته یک شخص این علم را بخواند میبایست قادر شود به وضع قوانین و اجرای مدنیت در عالم و حال آنکه ما می بینیم که خوانندگان این علم در مسلمانان محروم هستند از دانستن فوائد قوانین و قواعد مدنیت و اصلاح عالم، چون حال این علما معلوم شد می توانیم بگوئیم که علمای ما در این زمان مانند فتیله بسیار باریکی هستند که بر سر او یک شعله بسیار خوردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی میدهد و نه دیگران را نور می بخشد"⁷

سید در آغاز مقاله ای « فواید فلسفه » می گوید: "الحکمة تنادی العلماء با علی صوتها و تطالبهم بحقها فی محکمة العقل» یعنی: حکمت، علما را به آواز بلند خود ندا می دهد و از ایشان در محکمه عقل، حق خود را طلب می کند.

« فلسفه خروج از مضیقه و تنگنای مدارک حیوانیت است به سوی فضای وسع مشاعر انسانیت و از اله ظلمات به هیمه است به انوار خرد غریزی، تبدیل عمی و عمش [و نابینایی] است به بصیرت و بینایی و نجات است از توحش و تبری [از] جهل و نادانی به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی و بالجمله صیوررت [از حالتی به حالت دیگر در آمدن] انسان است و غایت آن کمال انسانی است»

« این علم که به منزله روح جامع و به پایه قوت حافظه و علت بقیه بوده باشد، علم فلسفه به معنی حکمت است؛ زیرا موضوع آن عام است و علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان می دهد و حاجات به علوم را آشکار می سازد. اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشند، به آن علمی که موضوعات آنها خاص است، ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن یعنی صد سال بماند و ممکن نیست آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند"⁸

یکی از بهترین راه انتقال علوم را سید در ترجمه آثار علمی بزرگان مادری می بیند، همانگونه که اروپائیان با ترجمه متون علمی مسلمین در طول قرون [11-13 م] با تمدن شرق آشنا و زمینه رنسانس و زایش علوم در غرب را فراهم ساختند. سید مسلمین هند را مخاطب ساخته مثال میداد که چگونه مسلمین با آشنائی و ترجمه متون تمدن های چین، هند، باختر، فارس، بین النهرین، مصر، یونان و روم دوره درخشان تمدن را در قرون ماضی ایجاد نمودند وی گفت: "آیا نه می دانند که بقای جنسیت [زبان] و اختیارات شمار آن موقوف بر آن است که تعلیم در مدارس به لغت وطنیه باشد. آیا تعجب نمی شود از اینکه علوم جدید عالم را فرا گرفته و فنون بدیعه کره زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد بزرگان هندی ترجمه نشده است. آیا از این نکته غفلت ورزیده اند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی آدم علوم نافع در مدنیت نبوده باشد آن جنس را پایدار نخواهد شد. آیا از این ذ اهل [غافل] شدند که اول فرضیه نمه عقلا سعی در تومیع لغت وطنی است. پس چرا کوشش نمیکند در ترجمه علوم جدید به لغت وطنیه خصوصاً لغت اردو که به منزله لغت عموم است، و چرا استمداد نمی جویند از برای توسعه آن به سایر لغات متقاربه بدان چون سانسکریت و مرهتی و بنگالی و چرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن به لغت انگلیس استعانت نمیکند ... چگونه میتوانند که از برای وطن خود ذخیره های از آن علوم جدید بدست آورند مادامی که آنها را بزرگان وطنی ترجمه نکنند و چگونه میشود که معارف در نزد قومی عمومی شود بی آنکه معارف به لسان آن قوم بوده باشد و معارفی که به لسان بیگانه بوده باشد چگونه پایدار خواهد شد..."⁹

احمد امین مینویسد "سید جمال الدین ادبیات را در خدمت مردم و دفاع از حقوق آنان و مبارزه با ستمگران قرار داد و کوشید با این سلاح دشمنان را مورد هجوم و حمله قرار دهد. او تلاش میکرد با ابزار شعر و ادب مردم به احوال بد و فقر و محرومیت خود آگاه شوند و عاملان این محرومیت را بشناسند و در نهایت توده را به خروج از تاریکی ها و نادانی ها و ورود به دنیای روشنایی ها و آگاهی ها فرا خواند. سید تعلیم میداد که از حاکمان نه هراسید، زیرا آنان نیرویی جز همین مردم ندارند و هرگز از اینان بی نیاز نیستند"¹⁰

در کشور ما گامهای استوار درین مسیر را مشروطه خواهان اول و دوم و این پرچمداران اصیل مکتب سید افغان برداشتند، که با دریغ و درد این نهضت روشن توسط مدافعین تعصب، خرافات و جهل، و دستان پنهانی از بیرون سرکوب گردید، دروازه های معارف را مسدود و سیاه ترین ارتجاع از پکتیا و شینوار و کلکان به تحریک خانواده مجددی و سید حسن نقیب، میاگل تگاب همدستان شان به کمک و همکاری [پیر کرم شاه] لارنس انگلیسی و حمایت مادی و معنوی مستقیم و غیر مستقیم سفارت بریتانیه در کابل و هند بریتانوی سر در آوردند که یکی از خواسته های آنها انسداد معارف عمومی [دختران و پسران] و جلوگیری قاطع از پیشرفت اقتصادی و فرهنگی کشور بود. پس از کامیابی در مرام شان در اولین فرمان حکومت حبیب الله کلکانی که ضمناً حکم تکفیر نهضت بیدار گر مشروطیت دوم هم است میخوانیم که:

"چون به مرحمت الهی و تائیدات دین رسالت پناهی به خلع امان الله مخرب دین که یگانه آرزوی ما و شما بود موفق شدیم از بدو جلوس خود اجراءات نام مشروع او را ممنوع نموده ام برای آگاهی شما غیرت داران دین حضرت سید الانام ذیلاً می نگارم:

- 1 - سلام که از طریقه مسنونه است و به اشاره کلاه رواج داده شده بود مطابق سنت سنیه رواج دادم.
- 2 - دستار که از طریقه و سنت آن حضرت است و ادای نماز به آن کامل میگردد موقوف کرده بود حکم دادم که بلکل دستار رواج باشد.
- 3 - البسه اسلامی که ترک شده بود بر حال دانسته مثابه کفار را منع کردم .
- 4 - ترک ستر را که حکم کرده بود مسترد کردم.
- 5 - برآمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی شان و مکتب مستورات را موقوف کردم .
- 6 - قطع ریش و بروت را موقوف کردم .
- 7 - مکاتب انگریزی و فرانسوی و جرمنی را موقوف کردم .
- 8 - فرستادن دخترها را که در خارجه نموده بود چون بد ناموسی ملت بود جایز ندانستم و آنها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع نمودم .

9 - آنچه کوشش برای ترقیات دنیای دو روزه بدون ملاحظات دینی داشت و از آنها ضرر دینی به ظهور میرسد ممنوع نمود.

10 - استخفاف علم و علما را مینمود و بر خلاف آن احترام شان شرعاً واجب است.

11 - نفاق اندازی که بواسطه ترک مذهب و خرابی عقیده خود در اسلام انداخته بود برطرف نمود زیرا تمام رویه را بر طبق مذهب حنفی نمود.

12 - حساب ، هندسه، انگریزی را که رواج داده بود موقوف کردم .

13 - سنه قمری را که به شمسی تحویل داده بود موقوف نمودم.

14 - روز جمعه را که به پنجشنبه تبدیل کرده بود متروک ساختم.

15 - حقوق بیت المال را به خواهشات نفسانی خود صرف کرده مصارف ملا و موذن و مساجد را قطع کرده بود جاری ساختم "11"

مطالعه این فرمان که عمق اندیشه تاریک و نهایت بدوی حبیب الله کلکانی و محرکین و همدستان او را نمایان میسازد که شصت و هفت سال بعد متحجرین دیگر بنام "طالب" در واقعیت اخلاف و جانشنان همان ملای لنگ و کلکانی و سید حسین و همان مکتب دیوبند بودند که نظرات آنها را عملی می نمایند و بزرگترین ضربه ای خیانتکارانه را به اسلام وارد نمودند. به این فرامین طالبان توجه بفرمائید.

فرمان ملا محمد عمر (خادم اسلام) !!! مطابق به ماده دوم و سوم فرمان حبیب الله کلکانی (خادم دین رسول الله) !!!

فرمان مقام امارت اسلامی افغانستان درمورد به سر کردن دستار [لنگوته] و رعایت نمودن لباس شرعی از طرف طالبان، محصلین، شاگردان و استادان در مدارس لیلیه، نهاری و پوهنتون های کشور:

"شماره 45 تاریخ 1421/11/24 [تغییر سنه شمسی به قمری معادل بند 13 فرمان حبیب الله کلکانی]

چنانچه در حکومت های قبلی و به طور خاص در زمان زمام داری کمونیستها، به امور شرعی و مخصوصاً به سیرت شرعی توجه نه می شد و حتی سعی در این بود که امور شرعی را از بین ببرند که البته در انجام این کار تا حدی نیز موفق شدند. از این جمله در مدارس و پوهنتونها بعضی از شاگردان، محصلین و استادان لباسهای غیر شرعی و غیر اسلامی را به شکل کشور های غربی استعمال می نمودند و بعد در جامعه اسلامی افغانی این لباس ها رواج گردید. الحمد لله بعد از کامیابی تحریک اسلامی، به صورت آشکارا استعمال البسه های غیر شرعی پایان یافت. ولی چنانچه دیده می شود در بعضی از مدارس و پوهنتونها تا اکنون نیز کاملاً لباس شرعی رواج نیافته است. به منظور اینکه طلبای کرام بخاطر نفاذ شریعت کامل قیام نموده اند، بغرض تأمین این اهداف مراتب آتی را منظور مینمایم:

ماده اول: بخاطر اینکه اصلاح لباس ظاهری انسان، مخصوصاً بستن دستار [لنگوته] بالای اخلاق نسل جدید اثر مثبت میگذارد، تمام طالبان، شاگردان، محصلین و استادان در مدارس لیلیه، نهاری و پوهنتون های کشور مکلف اند که دستار به سر کنند و عوض دریشی از پیراهن [قمیص] و تنبان استفاده کنند.

ماده ی دوم: هر گاه اطفال خورد سال الی دوازده سالگی بدون دستار به مدرسه بیایند و یا لباس غیر شرعی استعمال نمایند برای اولیای آنها از طرف ناظم مدرسه مکرراً توصیه شود تا کوچک تر های خویش را به لباس نبوی ملبس نمایند و برای بچه ها مطابق حالت از طرف استادان، هر وقت تهدید لسانی داده شود تا که دستار به سر کنند و لباس شرعی به تن نمایند.

ماده ی سوم: هر گاه طالبان، شاگردان، محصلین بالا تر از سن دوازده سالگی و یا هم استادان دستار به سر نکرده باشند یا لباس غیر شرعی را استعمال نمودند، بار نخست به ایشان توصیه شود و در صورت تکرار از طرف مسئولین مدرسه یا پوهنتون چنان جزای تأدیبی برای شان داده شود که باعث اصلاح شان گردد.

ماده ی چهارم: مسئولین مدارس و پوهنتونها مکلف اند هر کدام در ساحه خویش احکام این فرمان را بطور جدی تطبیق نمایند.

ماده پنجم: طالبان، شاگردان و استادان مدارس و پوهنتون های شخصی و غیر حکومتی کشور نیز مکلف اند تا دستار به سر کنند و لباس غیر شرعی را استعمال نکنند.

ماده ششم: وزارت معارف و تحصیلات عالی مسئولین امر بالمعروف و نهی عن المنکر، والیان، رؤسای معارف و ولسوالان در ولایات از تطبیق فرمان وقتاً فوقتاً نظارت نمایند.

ماده هفتم: این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و در جریده رسمی نشر گردد.

و السلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملا محمد عمر [مجاهد] «12»

در ذیل فرمان دیگر طالبان معادل بخش ششم تکفیر نهضت امانیه توسط حبیب الله کلکانی یعنی گذاشتن ریش برای تمام مردان که شامل اطفال و نوجوانان زیر هژده سال می شد در فرمان جداگانه از سوی رهبری طالبان صادر گردید:

«شماره: 3409 ملا محمد عمر اخوند با لقب تصنعی «خادم اسلام»

تاریخ: 1375/10/4

به تمام والی صاحبان و ولسوال صاحبان: السلام علیکم و رحمت الله!

از آنجائیکه در افغانستان گناه کبیره ی آشکار ریش تراشیدن و ریش قطع کردن صورت میگیرد در حالیکه ما اختیار کامل داریم فتوای عالم گیری است که هر کسی که اختیار کامل دارد دفع منکر بالایش واجب میگردد، بدین لحاظ آرزو مندم هر ولسوال در ولسوالی خویش و والی در ولایت جلسه ی بزرگ دایر نمایند که هر گاه در آینده کسی ریش خویش را تراش و یا کوتاه نماید ما آنرا بندی میکنیم باز حق شکایت را ندارند. یک ماه وقت برای شان بدهید، به مجرد تکمیل تاریخ جزا های کوچک کوچک برای شان داده شود. انشاء الله 95 فی صد اشخاص ا صلاح خواهند شد.

و السلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد «

وزارت معارف طالبان مانند بند پنجم فرمان نظام حبیب الله در نامه رسمی تصویب امارت اسلامی را مبتنی بر الغای پستهای مربوط زنان به شمول معلمین نسوان در مکاتب و مؤسسات آموزشی از تشکیل وزارت معارف به کلیه مکاتب پایتخت ابلاغ کرد:

« به ادراه ی مدارس

از اثر مکتوب نمبر 106- 1421 2/17 ریاست محترم اداری مدیریت عمومی بودجه مقام محترم وزارت معارف واصل نگاشته اند.

نامه نمبر [128] مؤرخ 1421/1/3 هجری قمری کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان

که بتاريخ 1421/1/1 هجری قمری تشکیل وزارت معارف را مجدداً مورد غور و بررسی قرار داده چنین تصمیم اتخاذ نمود:

1- محلات غیر مفتوح از تشکیل سال 1421 هجری قمری حذف گردد.

2- بستهای مطابق تشکیل سال 1420 هجری قمری حفظ و از ارتقاء و تزئید جلوگیری به عمل آید.

3- بستهای طبقه ی اناث از تشکیل حذف و منفک گردد.

مراتب و سیلناً به شما ارقام است تا طبق تصمیم کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان اجراءات مقتضی نمایند. مراتب حسب هدایت مقام محترم وزارت جهت اجراءات مقتضی به شما ارقام یافت تا طبق آن اقدام به عمل آید.

مراتب نقلاً بشما ارقام تا از موضوع مطلع بوده در حصه خود اجراءات اصولی بدارید.

با احترام

مفتی عبدالرحیم

رئیس معارف شهر کابل «

مولوی حفیظ الله حقانی یکی از کار مندان ارشد امارت اسلامی طالبان از دیدگاه و سیاست تحریک اسلامی طالبان در مورد معارف عصری می نویسد :

« اکثر رهبران تحریک طالبان معتقد اند که تعلیم دینی اصل است و تعلیم عصری یک امر درجه دو بنابر این، این نوع تعلیم آنقدر جالب توجه آنان نیست.»

شما در سطور قبلی ملاحظه نمودید که سید افغان در مورد علم و معارف چه گفته و نوشته بودند که در این جا تکرار یک جمله شان را خالی از مفاد نه می بینم که : « آنهاى که منع از علوم و معارف میکنند به زعم خود صیانت دیانت اسلامی را مینمایند آنها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامی هستند.»

از سوی دیگر بر خورد احزاب و تنظیم های مجاهدین هم با معارف عصری و روش قوماندان های تنظیمها در مورد معارف متفاوت بود . تنظیم های اسلامی و رهبران تنظیم ها تصویر مختلف و گاهی متناقض از معارف عصری به ویژه در مورد تعلیم و تربیه ی دختران داشتند. حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص تعلیم دختران را در مکاتب عصری غیر اسلامی تلقی میکردند. آنها در طول دهه ی هشتاد و سالهای بعد هیچ مکتبی را برای دختران در حوزه ی حاکمیت تنظیم خویش ایجاد نکردند" 12

"مطلب بارزی که رویداد طالبی را با رویداد کلکانی وصل میکند ، تلاش پر انفعالی است که در جهت مزج کامل دین و سیاست و غلبه اولی بر دومی بکار برده شده است... فراموش نشود که حاکمیت کلکانی، حاکمیت قشر دینی نبود، کلکانی خواست قشر های دینی را منعکس میساخت ... او قصد داشت شاه امان الله و نو آوری هایش را از بین ببرد، و نظامش را منهدم سازد، و در عوض شریعت را به تعبیر محدود آن نافذ سازد، البته او از پشتیبانی استعمار برخوردار بود، ولی بنظر میرسید که در تبنانی با استعمار و آگاهانه عمل نمیکرد. او توطئه های بیگانه را کار سازی غیبی می پنداشت" 13

در نهایت ما به این نتیجه میرسیم که دیوبند چگونه در خدمت دشمنان اسلام قرار گرفت تا از آن بر علیه همه علم داران مکتب سید افغان استفاده نموده و نهضت « الافغانی» را در آسیای مرکزی توسط فارغان این مدرسه و اجیران سابقه خود شان سرکوب نماید زیرا: "در طول تاریخ همواره، هر مصلح که با اندیشه و ارمغان نو با اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه در گیر شده و خواسته است نظام نوین را بجای نظام ارتجاعی و فرسوده کهن بنشاند، با عکس العمل های مخالفت آمیز پاسداران سنتهای جاهلی و پیروان عوام و نا آگاه آنان مواجه شده است. زندگی پیامبران الهی و دیگر مصلحان انقلابی تاریخ گواه روشن بر این مدعا است. این قاعده چنان عمومی است که حتی یک استثنا نیز ندارد بدین ترتیب اگر با سید جمال مخالفتی نه می شد و وی مورد اتهام های گوناگون واقع نمیشد ، غیر طبیعی و جای تعجب بود طبیعی است که مرتجعان نه می توانند با پذیرش ایمان، دیانت، اخلاص، صداقت و حق طلبی سید جمال، با وی به مخالفت بر خیزند ، از این رو اول باید او را نا صالح، مشکوک، مغرض، و در نهایت ملحد معرفی کنند و آنگاه نادرست بودن مکتب و اندیشه ها و آموزش هایش را اعلام کنند !! این شیوه شناخته شده در تمام درازنای تاریخ است و همواره نیز در جوامع مذهبی این شیوه تکرار می شود" 14

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

من از مفصل این قصه مجملی گفتم

مآخذ

- 1 - [عروة الوثقی] - حسن یوسفی اشکوری - درای قافله - چاپ اول 1376 تهران ص 22.
- 2 - لطف الله جمالی - مقالات جمالیه - 1358 تهران ص 90
- 3 - دکتور محمد عماره - مسلمون ثوار - بیروت 1979 [اشکوری] ص 152.
- 4 - عین ماخذ ص 173.
- 5 - عزت الله مهدوی - نگاهی به اندیشه های سید جمال الدین در باره تعلیم و تربیت - تاریخ : شنبه 8 تیرماه سال 1392
- 6 - لطف الله جمالی ص 93.
- 7 - همان ص 93.
- 8 - جایگاه فلسفه از نظر "سید مصلحان" borahannaws. Blogfa.com
- 9 - همان ص 81 .
- 10 - احمد امین - جنبش سید جمال الدین در مصر [اشکوری] ص 219.
- 11 - پیکار پامیر- ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان - کانادا 2003 ص 211
- 12 - محمد اکرم اندیشمند - معارف عصری در افغانستان - [مقاله] بخش دهم مجاهدین و معارف از سایت انترنتی فردا و خاوران
-www.khawaran.com/Andeshmand_MoarefeAsriDarAfgh
- 13 - پوهاند دکتور محمد قاسم فاضلی - آمیزش و تعارض بین دین و سیاست در افغانستان طبع پاریس جون 2002 ص 71 الی 79
- 14 - یوسفی اشکوری ص 115.



"فوائد جراید" از سید جمال الدین افغان

« ژورنالیسم کار شریفی است و من خود ژورنالیست بوده و در پاریس جریده ای داشتم ... در این کشور جرائد سیاسی، علمی و ادبی زیاد وجود دارد، در حالی که مردم به یک جریده ساده نیاز دارند که برای شان بگوید: پا های تان را بشویند ، دستهای تان را بشویند، جامه های تان را بشویند»¹

امروز ما و شما هموطن عزیز به یک جریده ساده ضرورت داریم که بنویسد از کوه های درد و الم مردم چگونه یک سنگ را بر داریم

"لا سعادة لا مه ليس لها سائق الى الفضائل و لا زا جر عن الرذائل"

{نیک بختی نیست از برای قومی که برایش راننده بسوی نیکویی ها و منع کننده از بدیها و رذایل نیست}

عجیب است حالت انسان که صراط مستقیم سعادت و راه راست نیک بختی را ترک نموده در اراضی و عور [زمین سخت، صعب و دشوار] شقا [بدبختی و بدبخت شدن] و سنگلاخ های بدبختی جویا رفاه حال و آسایش خویش میباشد.

گر کسی صحف تواریخ و کتب سیر را به نظر اعتبار مطالعه کند و در مضامین آن به دیده بصیرت غور نماید بی شبهه بر او ظاهر و روشن خواهد شد که غنی و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت [حمله کردن و غلبه کردن بر کسی] و قوت و علو کلمه و عزت و شان و شهرت هر امتی از امم و هر قبیله از قبائل در آن زمانی بوده است که افراد آن امت متخلق [آنکه خوبی بپذیرد] به اخلاق فاضله و متصف به سجایای پسندیده بوده اند و هر طبقه از طبقات آن قوم را بهره وافر بوده است از بصیرت و بینائی، فقر و فاقه و ذل و مسکنت و ضعف و انحطاط کلمه و حقارت و پریشان حالی و گمنامی آن در آنوقتی بوده که جهل و عمش [کورری و نابینائی] و نابینایی عموم اشخاص آنرا فرا گرفته و صنف آن گروه به فساد اخلاق و تباهی افکار مبتلا گردیده بودند. بدین سیر و دوران هر کسی میتواند حکم کند که سعادت امم نتیجه بینایی مهذب و شفاوت آنها اثر غباوت و سجایای ناستوده است. بلکه اگر کسی تعمق و تدبر نماید در این مساله که سعادت امتی با سم واحده نامیده و بسمه واحده شناخته میشود بلکه رفاهیت هر فردی آن حاصل نمیگردد مگر به تعاون و توازی [برابر شدن] زیرا که بالبداهه [اشکارا] شخصی واحد بلکه شر ذمه [جمعیت کم] قبیله ئی که مآلفه [ترکیب شدن] از افراد چند باشد هرگز قیام بر معیشت ضروریه خود نتواند کرد تا کجا که برای دریافت سعادت نامه و رفاهیت کامله از برای خویش نماید، و تعاون و توازی اشخاص متکثره مختلفه الطبیعه صورت وقوع نخواهد پذیرفت مگر بر بتکافؤ [برابر داشتن] در اشغال و تناسب در افعال و تعادل در اعمال به آنگونه که آن افراد متعدده را صورت وحدانیه حاصل گردد و تکافؤ و تعادل در عمل در عالم خارج پیرایه وجود و هستی نخواهد یافت جز به اعتدال اخلاق و اعتدال سجایا هرگز وجود نپذیرد الا به بصیرت و بینائی و تعدیل قوای عقلی و تقویم و تهذیب ملکات آن.

البته آن مدبر بصیرانا [با اعتبار انیت = من بودن یعنی ثبوت حکم در نفس الامر] و لما [پرسش به اعتبار علت] حکم خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هر امتی از امم عقل و بصیرت و نزانت و اعتدال اخلاق آنست و باعث شقا و پریشان حالی آن زوال آن علت است چون این روش روشن شد پس باید دانست که اخلاق نفسانی و وقوی و ملکات عقلی را عجائب جزری و مدی و قبضی [فشرده گرفتن] و بسطی [گشادگی] و ارتفائی و انخفائی [پستی] و ازدیادی و عروجی [بالا آمدن] و هبوطی [فرود آمدن] میباشد. حتی اگر امتی از امم غفلت ورزیده زمانه قلبی از مراقبت و محافظت اخلاق نفسانی و قوای عقلی خود چشم ببوشد و در تعدیل [برابر داشتن] و تقویم [راست نمودن] و ادامه و تشبیت آنها بر مراکز لائقه تسائل [سست گرفتن و با یکدیگر به نرمی رفتار کرد] کند آن اخلاق و قوی اگر به درجه عالی رسیده باشد رفته، رفته روی با اضمحلال آورده تا آنکه بکلی نابود خواهد شد، بلکه در اندک زمانی از دایره انسانیت بیرون شده به حیوانات وحشی ملحق خواهد گردید.

پس هر امتی را باید همیشه از برای صیانت [حفاظت و نگهداری] اخلاق و حفاظت ملکات و رهنمائی بسوی سعادت از غفلت، صانئی از هبوط [فرود آمدن] و سائقی بسوی فضائل و قانندی به جانب کمالات و مانعی از رذائل و زاجری [بازدارنده] از نقائص و امری به معروف و ناهی از منکر بوده باشد و چون به مسبار [آلتی است که درون زخم را معاینه میکنند] بصیرت سیر نمائیم. و به میزان عقل بسنجیم هیچ چیزی را در این زمان نمی بینیم که متصف به تمام این اوصاف و دارای همگی این مزایا بوده باشد مگر جراند و اخبار نامه های یومیه. زیرا که هر صنعت و حرفه ایرا موضوعی است خاص و یا عامی که از سوء تصرف نا اهلان را به منزله خاص گردیده است و صاحب آن در او مستغرق شده، چشم از مشارکین خویش در مدنیت پوشیده و از سود و زیان تقدم و تاخر آنها غفلت ورزیده است بلکه ضرورت معیشت او را در بیشتر اوقات از اتقان [استوار کردن] صنعت خویش باز داشته است اما اخبار آن یگانه صنعت است که موضوع آن عموم احوال و اخلاق امم و غایتش اصلاح شئون خویش و جلب سعادت و رفائیت و امنیت از برای آن بلکه از برای جمیع امم میباشد.

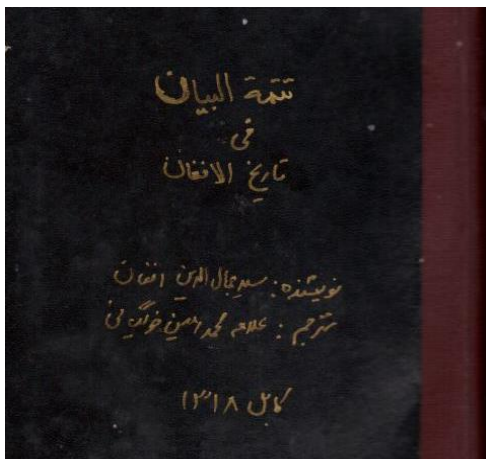
1 - از آنست که جریده [اخبارنامه] مسابقت مینماید در نشر فضیلت ارباب فضائل اولاً از برای محمدت [ستودن یا ستایش] حقه که جزای صاحب فضیلت است و ثانیاً از برای حث [برانگیختن] دیگران بر اکتساب فضائل.

- 2 - مبادرت میکند بر ذکر ردائلی که ضرر های آنها متعددی است به جهت کبح [بازداشتن] صاحب رذیله و زجر سائر ناس [مردم] از ارتکاب مثل آن.
- 3 - مانع اخلاق جمیله را با دلائل واضحه و بیانات شاقیه به نهجی که عوام از آن فائده گیرد و خواص نیز بی بهره نماند. هر روزه در ستونهای خود ادا مینماید و مساوی صفات خسیسه دنی را و مضرات آنها را در عالم انسانی به عبارات دلپذیر شرح و بسط میدهد.
- 4 - فواید علوم را از برای عموم چنان بیان میکند که هر کسی را یقین حاصل میشود که سعادت هر امتی و رفاهیت و عزت آن به علوم حقه و معارف حقیقی بوده است نه بغیر آنها . و خسارات و زیان جهل را بطوری تقریر مینماید که هر جاهل غبی اعتراف میکند که هر مصیبت و گزندى که او را رسیده است از شامت جهل است.
- 5 - درجات شرف علوم را به اندازه منافع آنها در عالم انسانی تعیین می نماید و مقدار لوازم هر یک را مدلل و مبرهن میسازد تا آنکه نادانی به جهت فائده زهیده [کم و اندک] صرف عمر گرانبها را نکند از فایده جلیله ای که از اشتغال به علم دیگر حاصل میشود محروم نگردد.
- 6 - وجوب صنایع را که نتایج علوم است در عالم مدنیت تثبیت و بر عدم حصول رفاهیت و سعادت بدون ترقی در صناعات اقامه براهین قاطعه میکند.
- 7- معارف ضروریه که هر انسان را از برای صدق اسم انسان بر او دانستن اش واجب و لازمه است چه احوالات جغرافیا و مبادی طبیعیات و اتمودج [آنچه بر صفت چیزی دلالت کند] فلکیات و حوادث جوی و لوازم زراعت و مقتضیات حرف و ضروریات طبی و ترتیب منزل و تنظیف بلاد و تربیت اولاد بر نوعی که عوام الناس از آن بهره ور شوند ذکر میکند.
- 8 - تحدید انسان و شرح فضیلت انسان را نموده، پس از آن اغنیا و ارباب مکنت را به فضیلت انسانیت دعوت به انشاء مدارس عمومی از برای علوم و معارف و صنایع و بنای دارالشفاهها [شفاخانه ها] ترغیب و تشویق می نماید .
- 9 - از برای بر انگیزتن هم [جمع همت] خامله [افسرده] و احیای نفوس مرده ذکر فضائل آبی ماضیه و اجداد سالفه [گذشته] را به جهت اولاد و احفاد به نهج شیرین، گاه و بیگاه فرضیه ذمت خود میداند.
- 10 - اخبار و احوال امم بعیده را در اعمده [ستونها] خود به تفصیل نقل میکند تا آنکه صاحبان سیاست نصیب خویش را از آن بردارند و خداوندان تجارت حظ و بهره خود را بگیرند و ارباب علوم فواید علمی را اکتساب کنند و افراد امت بر احوال آنها نظر دقت نموده، اگر از اهل سعادت اند اجتهاد نموده اسباب آنرا فهمیده پس از آن همت خود را بر انگیزته و عرق [رگ] حمیت و غیرت خویش را حرکت داده و در صدد مبارات [معارضه و مقابله] و مجارات [باهم رفتن - هم قدم شدن] آنها برآیند. و اگر از اهل شفا میباشند از آن عبرت گرفته از سبب آن اجتناب نمایند.
- 11 - حاکم را بر عدالت دعوت و فواید آنرا بیان و وکالت عموم رعیت را نموده، شکوای آنها را به حکومت میرساند و دفع ظلم مأمور رشوت خوار را میکند. حوادث آتیه را تفرس [دریافت نمودن] نموده ارباب اهل و عقد را آگاه می سازد تا آنکه قبل از حدوث آن را دفع و علاج آن بکشوند و حکومت و رعیت از ضرر آن محفوظ ماند.
- 12 - اگر شخص اجنبی امر نا ملایمی به قوم آن نسبت بدهد با ادله و براهین متقنه [محکم و استوار] که برنده تر است در نزد دانایان از شمشیر ها، دفاع از قوم خود را واجب میداند.
- 13- ودائع [جمع ودیعه - امانتها، امانت گذاشتن] افکار هر عاقلی را به سائر عقلا میرساند و عالمیان را بیک دیگر آگاهی میدهد.
- 14 - حکایات و لطیفه و نکات ظریفه و اشعار بلیغه را از برای انشراح صدور گاه گاهی به قارئین خود عرصه میکند.
- 15 - اجزاء متلاشیه [پراکنده شده] امت را و اعضاء متفرقه آنرا جمع نموده ، به حیات تازه زندگی اش میگرداند.
- 16 - و خواننده خود را نشسته به سیر و سیاحت عالم دل شاد میکند.
- 17 - و بیماری به امراض مزمنه [مرضهای کهنه] را به اطبا ماهرین دلالت و جاهلان را به علما متقن [آنکه دارای علوم و صنایع گوناگون باشد] رهبری و فقرا را به مواقع غنا و اکتساب ارشاد مینماید.

18 - دوست امت را از دشمن تمیز میدهد و لباس تلبیس [قریب و خدعه بکار بردن] را منشق [شکافته شده - ترکیده] میسازد.

19 - و به کمین گاه های شر و شقا از برای احتراز کردن اخبار کرده، به شاهراه های سعادت ارشاد میکند و از برای جلب منفعت و دفع مضرت حقایق را چنانچه در واقع است جلوه داده و آشکارا مینماید. و در هر جا و هر چیزی که منفعتی از برای امت خود دیده حالا اعلان میکند و بالجمله جریده، انسان خواهان را سعادت دوربینی است جهان نما و ذره بینی است حقیقت پیرا. و راهبری است نیک فرجام، و صدیقی است سعادت انجام، و طبیبی است شفیق، و ناصحی است متواضع، و مودبی است خاضع و دیدبانی است بیدار، و حارسی [نگهبان] است هوشیار، و مربی است کامل از برای عموم، و تریاق شاقی است جهت جمیع عموم و بهترین منشطی [نشاط آور] است خاملین [بی نام و نشان] را و نیکو ترین منبهی [بیدار کننده] است غافلین را، و روح بخش است دلهای مرده را و برانگیزنده است افکار افسرده را و در وحدت جلیس [همنشین و همدم] است و در وحشت انیس، عالمیان راست سرمایه عارفان راست پیرایه، تاجران را رهبر، و حاکمان را مشیر [مشورت کننده] معدلت گستر [داد گری] زارعان را قانون فلاح است، و صانعان را اسناد صنعت. و جوانان را دبستان و عوام را است ادبستان، ارباب بصیرت راست نور دیده، و خواند سیاست را دستوری است پسندیده و مدنیت را حصنی [پناه گاه و جای محکم و استوار] حصین [استوار] و سعادت انسانی را حبلی [ریسمان] است متین، و شرف و منزلت و رفعت. جریده و کثرت آن بر حسب ترقی امم است در علوم و معارف و عروج آنهاست به مدارج مدنیت زیرا که عالم عارف حاجات و ضروریات خویش را از جاهل غافل بیشتر میداند و در دریافت آنها زیاد سعی مبذول میدارد. پس هر امتی که جویای سعادت و خواهان رفاهیت باشد باید بداند که بغیر از جرائد و اخبار نامه های یومیه به مقصود اصلی و مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید پس بیعت راههای بیغوله [گوشه] نباید اراضی پست و بلند را بیهوده قطع نماید و لکن به شرط آنکه صاحب جریده بنده حق بوده باشد، نه عبد دینار و درهم. زیرا اگر بنده دینار و درهم بوده باشد حق را باطل و باطل را حق و خائن را امین و امین را خائن و صادق را کاذب و کاذب را صادق و عدو [دشمن] را صدیق، دوست و صدیق را عدو، و قریب را بعید و بعید را قریب و ضعیف را قوی و قوی را ضعیف و منفعت را مضرت و مضرت را منفعت و حسن را قبح و قبح را حسین و موهوم حقیقی را موجود و موجود را موهوم وانمود مینماید و البته عدم این گونه جریده از وجود آن به مراتب غیر متناهی بهتر است.

چون فایده اخبار نامه ها و مزیت آنها معلوم گردید، اکنون مرا میرسد که تاسف خویشتن را اظهار کرده بگویم، هندوستانی که از قدیم زمان معادن، علوم و معارف و منبع صنایع و بدایع و ینبوع [چشمه] حکم و فلسفه و کان قوانین و نظامات و مدنیت بوده است چرا باید جراید در او آنقدر که باید و شاید وقار و منزلت نباشد و جراید منطبعه در آن عبارت از معدودی چند باشد و کثرت عدد سگان که به دو صد میلیون [چهارصد کرور] بالغ میشود و چرا اهالی آن مملکت را رغبت نامه در خواندن جرائد نباشد بیشتر فایده و کثرت منافع آن. و اما آن عذری که بعضی از ارباب و جاهت هند درباب نخواندن جریده تقدیم کرده میگویند که جراید مطبوعه در این ممالک مطالب و مقالات مفید را حاوی نیست لهذا طبع به قرائت آن رغبت نه می نماید البته آن عذر مقبول نخواهد افتاد زیرا که معلوم است نزد هر صاحب بصیرت که اتقان [استوار] و محکم کردن [صناعت و احکام حرف و خوبی در کار بر حسب رغبت و میل عموم امت میباشد. پس نقص را باید در افکار عمومی دانست نه در اخبار نامه ها. اگر اهالی را رغبتی کامل و صادق از برای خواندن جرائد حاصل شود بی شبهه صاحبان جراید صرف افکار نموده آنچه از زوایای عقول داشته باشند برای خواهش افراد امت به عرصه شهود جلوه خواهند داد بلکه فکر خویش را با افکار دیگران شریک کرده و هر روزی مقالهای شیرین از برای تربیت و تهذیب عموم انشاء خواهند نمود این است مجمل آنچه میخواستم در فضیلت جرائد بیان کنم و السلام" 2



فوتوی کتاب « تتمه البیان فی تاریخ الافغان » ترجمه محمد امین خویگانی

نوت: تاکید بر جملات و توضیح و تشریح لغات با استفاده از فرهنگ عمید از این قلم میباشد.

مآخذ

- 1 - الأعمال الكاملة للأفغاني - تحقيق محمد عمارة - ص - 327 بر گرفته از مقاله خواجه بشیر احمد انصاری، کابل ناتھ - شماره 45 مارچ 2007 .
- 2 - حلیم تنویر - تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000
- مرزا لطف الله خان - شرح حال و آثار سید جمال الدین - انتشارات ایران شهر برلین شماره 13 - 1304

محمد امین خوگیانی (متولد جنوری 1900 در ولایت ننگرهار متوفا دسمبر 1985)

«حیات سید جمال الدین افغان» تالیف محمد امین خوگیانی چاپ کابل 1318 شمسی
- در 209 صفحه



صف اول نشسته از چپ به راست :- برهان الدین خان کشکی - عبدالحی خان حبیبی - صلاح الدین خان سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات - هاشم خان شایق - (5) محمد امین خان خوگیانی - امین الله خان زمیریالی

صف دوم از چپ به راست - عبدالرشید خان لطیفی - سید قاسم خان رشتیا - محمد قدیر خان تره کی - محمد زمان خان تره کی - سرور خان گویا - یعقوب حسن خان

صف سوم از چپ :- غلام جیلانی خان اعظمی - احمد الله خان کریمی - احمد علی خان کهزاد - غلام دستگیر خان

(با سپاسگذاری از محترم عطا صافی
از فوتو و معرفی مطبوعاتیان آندوره)



« دعوة الفرس الی الاتحاد مع الافغان »

دعوت فارسی ها به سوی اتحاد با افغان ها

مقاله سید جمال الدین افغانی در « العروة الوثقی و الثورة التحریریه الکبری »

در سطور ذیل شما تمامی تلاش سید افغان به اتحاد و همبستگی انسانها را بدون در نظر داشت عقاید و ایده ها، تفریق قوم و دین و مذهب و نژاد شان ملاحظه می نمائید در حالی که سید « از دیو دد ایرانی» داغ های نا سور در دل دارد، ولی باز هم مردم را به اتحاد و وحدت دعوت می نماید.

« زمانی که خداوند خیر ملتی را خواهد، سخن شان را یکی نماید »

صدق و راستی جزایر فارسی در خدمت اوطان، و اعتدال در روش های شان، موجب خرسندی ما گردیده است. سرور ما را توجه آن جزایر به ترجمه برخی از فصل های مهم جریده ما و نقل آن به زبان شیرین فارسی، از دیداد بخشیده است. ترجمه فصل های که گمان تنبیه افکار مسلمانان در آن می رود و به آن چه در آن خیر شان مضمهر است، توجه می نمایند. بناء از طرف خود و هر انسان مخلص دوستدار ملتش، از ایشان تشکر می نمایم. خصوصاً از جریده « اطلاع » که در شهر تهران به چاپ می رسد.

این منهج قویم [روش درست] ایشان سبب سودمندی به همه اقطار اسلامی می گردد، زیرا آن اقطار اسلامی، بعد از کشورهای عربی، اگر چه زبان های ساکنان آن، به خاطر گوناگون بودن ملت های شان فرق دارد، مگر همه به زبان فارسی حرف می زنند. فارسی در شرق مثل زبان فرانسوی در غرب است.

ما دوست داشتیم که ایشان، اندیشه های ما را با قریحه های سالم خویش و اذهان پالوده شان تقویت نمایند. به ویژه آن چه به وحدت اسلامی و زنده نگه داشتن رابطه ملی میان مسلمانان، ارتباط می گیرد و بیشتر از همه، آن چه به اتفاق میان ایرانیان و افغانیان پیوند دارد.

این دو طایفه، دو فرع یک درخت هستند و دو شعبه یی که به اصل واحدی بر می گردند و آن اصل فارسی قدیم است و دیانت حقه اسلامی به این ارتباط افزوده است و میان ایشان جز یک اختلاف جزئی که هیچ وقت «شوق عصا» و به هم ریختگی تار و پود اتحاد شان منجر نه می گردد و در نزد خرد های سلیم، مناسب نیست تا این نوع اختلافات جزئی، سبب تخالف عنیف [مخالفت شدید] گردد.

از ایرانیان، با داشتن افکار بلند شان دور نیست که آن ها نخستین قیام کنندگان به تجدید وحدت اسلامی و تقویت پیوندهای دینی باشند، به گونه یی که در آغاز اسلام با نشر علوم، حفظ احکام و کشف اسرار آن، و آن چه در خدمت شرع شریف، با وسایل گوناگون انجام دادند.

آری!

بخاری، مسلم نیشاپوری، نسایی، ترمذی، ابن ماجه، ابو داوود بغوی، ابوجعفر بلخی و کلینی و دیگران ثمره سرزمین ایران است. ابوبکر رازی طبیب مشهور و امام فخر رازی در تهران نشو و نمو کردند. حجت الاسلام ابوحامد غزالی، ابو اسحاق اسفراینی، بیضاوی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابهری، عضد الملت والدین و سایر علمای کلام و اصول، کسانی اند که سرزمین فارس به آن ها افتخار می کند و آن ها فخر همه مسلمانان اند.

فیلسوف شهیر ابو علی بن سینا، شهاب الدین مقتول و امثال ایشان در خاک فارس تربیت شده اند.

اهالی فارس نخستین کسانی اند که جهت خدمت زبان عربی، ضبط اصول و تاسیس فنون آن به پا خاستند. سیبویه، ابو علی فارسی، رضی، عبدالقاهر جرجانی، بنیانگذار علوم بلاغت برای بیان اعجاز علمی قرآن و فهم دقیق آن به اندازه توان بشری از آن جمله است.

مؤلفان صحاح لجهری، از یکی از روستاهای آن برخاسته است. مجد الدین فیروز آبادی از یکی از شهرهای آن است، زمخشری، سکاکی، ابوالفرح اصفهانی، بدیع الزمان همدانی و دیگرانی که دقایق قرآن را بیان داشتند و معالم دین را برافراشتند، همه از سرزمین فارس بودند.

طبری از نخستین مورخان، اصطخری، قزوینی نخستین جغرافیه نگار از بلاد فارس بودند. شبلی از نهانوند بود و ابو یزید بسطامی از بسطام و استاد هروی، استاد حقیقی شیخ محی الدین بن عربی از هرات بود که همه از شهرهای ایران اند.

مگر می شود صدر الشریعه و فخر الاسلام بزدوی، آمدی، مرغینانی، سرخسی، سعد الدین تفتازانی، سید شریف ابیوردی فراموش شوند که همه فرزندان فارس بودند.

قطب شیرازی، صدر شیرازی، طلایه دار حکمت در میان متاخران میر باقر داماد، میر فندرسکی و دیگران از کجا بودند؟ از شهرهای فارس! کدام فضل و برتری است که فرزندان فارس در آن ید طولی نداشتند. کدام مزیتی است که خداوند بر اسلام منت نهاده است و اهل فارس صاحب آن نبوده باشند..

بلی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: «لوکان العلم فی الثریا، لئاله رجال من فارس». اگر علم و دانش در ثریا باشد، مردانی از فارس، به آن دست خواهند یافت.

بناء ای فارسی ها شما نقش تان را در علم به یاد آورید و به آثار گرانبهای خویش در اسلام بنگرید و بنیاد وحدت دینی باشید، طوری که در آغاز اسلام، آن را نگهداری کردید. شما با در نظر داشت آن چه انجام داده اید، سزاوارترین مردم به سعی در برگرداندن آنچه هستید که در فتوت اسلام، آن نقش را داشتید، شما سزاوارترین مردم در وضع شالوده وحدت اسلامی می باشید و انجام این کار با در نظر داشت نجابت و عزم راسخ تان [از سوی شما] هیچ بعید نیست.

من گمان دارم که از شما پوشیده نیست این زمان بهترین وقت فراخوانی شما جهت وحدت با افغان ها و هم پیمانی با ایشان در جهت مقاومت متجاوزان است، تا با اتحاد با ایشان در تسخیر ناپذیر و مانع نیرومندی گردید که گام های طمع کاران توقف نماید. می دانم شما استیلای انگلیس بر شهرهای هندی را فراموش نکرده اید، این کار به سبب اختلافی بود که میان شما و افغان ها به وقوع پیوسته بود.

آیا نه می دانید که هر فرد مسلمان در هند به طرف پنجاب چشم دوخته است و منتظر قدم شما است، در زمانی که با برادران افغان خود اتحاد نموده بودید. شما تجربیات زیادی اندوخته بودید و آن چه از رویدادها مشاهده کرده اید، برای گرفتن عبرت کفایت می کند، آیا بعد از این همه سزاوار است که با جفا با یک دیگر و دوری از یک دیگر ادامه دهید با آن که شما می دانید، وحدت پرورشگاه شوکت است.

اکنون زمان برادری، توافق و اوقات هم پیمانی و اتحاد است، دشمنان شهرهای شما را از شرق و غرب احاطه کرده اند. هر فرد آن ها شمشیرش را تیز می کند و تیرش را در کمان نهاده است، تا فرصت میسر شود و بر شهرهای شما شب خون زنند.

هر گاه فرصت را در این زمان از دست بدهید، شاید دیگر آن را به چنگ نیاورید. انگلیسی ها در مسأله مصر در اضطراب شدید قرار دارند، با وجود ناتوانی شان از حیث نیروی جنگی، در تلاش اند تا میان کشورها اختلاف بیندازند و از واکنش های آنان به مقاصد خود بهره برداری نمایند.

امیر عبدالرحمن خان، امیر افغانستان را طوری که ما از جوانی می شناسیم، از شدیدترین مردم در دشمنی با انگلیس است، میان او و میان انگلیسی ها دشمنی زوال ناپذیر وجود دارد، بلکه بگو که دشمنی با انگلیسی ها در عروق افغان ها جاری است و با خون ایشان خلط است. هر گاه میان سلطنت شاه و امارت افغانستان، اتفاقی به وجود آید، نیروی اسلامی جدیدی در شرق و میان سایر طوایف اسلامی پدید می آید و در میان ایشان و سایر مسلمانان زندگی نوینی پدیدار می گردد و آرزوهای بزرگ شان تجدید می یابد و به این ترتیب روان های مسلمانان شاد می شود.

این وقتی است که افکار افغان ها متوجه کارهای همسایگان در قضیه مصر بوده است و در میان آن ها حرکتی پدیدار شده است و این بهترین فرصت برای مردم فارس است تا ایشان را به اتحاد با خود فرا خوانند.

این کار از بزرگترین کارها و از سودمندترین آنها است و از جمله مهمترین فضل هایی است که فضلالی ایران به نگاشتن مقالات و نشر مطالب در بیان فواید اتفاق میان دو طایفه بپردازند، این کار اثر بزرگی بر نفوس دارد، به ویژه این که این نوشته به قلم علمای اعلام و مجتهدان کرام باشد.

جهان انسانی، جهان اندیشه و سخن است. پس اندیشه صالح و نشر آن در کتاب ها، رساله ها و جراید در تهذیب اخلاق مردم، بهره مندی عقول و از میان بردن کینه توزی های تباہ کن فاسد در معاش و معادش [دنیا و آخرت]، سود فراوانی دارد. هر گاه آگاهان به پا شوند، بیانیہ دهند، مردم را از بدی ها آگاه سازند، بنویسند و آن را به چاپ برسانند و از مرزهای دین و اصول شرعی، تجاوز نکنند، با این کار خداوند، کامیابی را برای شان ارزانی خواهد داشت.

میان افغان ها و برادران ایرانی شان کدام فرق وجود دارد؟ همه به خداوند و به آن چه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، ایمان دارند.

امیر عبد الرحمن خان با تجاربی که اندوخته است، نخستین کسی است که پا به این اتفاق می گذارد و ما شک نداریم که شاه ایران به آن چه در سیاحت ها و سفر هایش مشاهده نموده و اندوخته است، از مبادرت به چنین امر، اباہ نہ می ورزد و آن را می پذیرد. آغاز گر به این کار و به این هدف عالی، صاحب فضل بزرگ و به طور خاص در میان مسلمانان و به گونه عام در همه جهان است و ثمره آن را در وقت نزدیک به دست خواهد آورد.

آلمانی ها در مسأله دین مسیح، مانند ایرانی ها و افغان ها در مذاهب دیانت اسلامی با هم اختلاف داشتند، چون این اختلاف فرعی، بر وحدت سیاسی اثر گذار بود، ضعف و ناتوانی بر امت آلمان روی آورد و تجاوز همسایگانش بر آلمان شدت گرفت و در سیاست اروپا، کسی از آلمان حرف شنوی نداشت و زمانی که به خویشتن مراجعت کردند و بر اصول بنیادین تمسک ورزیدند و وحدت ملی را در مصالح عمومی مراعات کردند، خداوند، قدرت و شوکت را بار دیگر به آن ها بر گردانید و امروز آن ها فرمان روایی اروپا را به دست و میزان سیاست اروپا در دست آن ها قرار دارد.

از دانشمندان عزیز جریده «فرهنگ» چاپ اصفهان و صاحب جریده «اطلاع» چاپ تهران و سایر مالکان جراید ایرانی آرزومندم که افکار خویش را به این مطلب عالی متوجه سازند و برای این هدف محل فسیح را در جراید خویش تخصیص دهند و آن را در کشور خود و کشور افغان ها به زبان فارسی که زبان هر دو طایفه است، به نشر بسپارند و ما به زودی شاهد نشانه های کامیابی خواهیم بود.»

ان شاء الله رب العالمین "

منبع:

فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدار گر عصر چاپ اول 28 اسد 1386 انتشارات آزادی صفحات 8 الی 13، بقل از: العروة الوثقی و الثورة التحریریة الكبرى، صفحات 108-111 چاپ ایتالیا و همچنان "عروة الوثقی" در مجموعه الاثار الكاملة - چاپ قاهره صفحات 193 - 196

فضل الرحمن فاضل؛

محقق پژوهشگر و نویسنده و مترجم توانای کشور ما که تا کنون بیش از 39 اثر متبوع و 11 اثر در حال نشر دارند. وی در مورد سید افغان تحقیق و ترجمه متعدد دارد مقالات [ایرانی نبودن "سید جمال الدین در آئینه آثار و افکار خودش] - [سید جمال الدین افغانی و نخبه گان افغانستان طرزی، غبار، جاوید و حبیبی] - [حرف جدید از یک حقیقت قدیم در مورد سید جمال الدین افغانی] که در سایت های انترنتی نشر شده و همچنان رساله «سید جمال الدین حسینی الافغانی بیدار گر عصر» و هم در این اواخر «حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان یا رساله نیچریه» اثر سید افغان به کوشش وی پی دی اف و شامل جهان کامپیوتری گردید آخرین اثر وی «سید در روزنه سراج الاخبار» می باشد که از طریق شعبه کلتوری سفارت افغانستان در قاهره همراه با 150 اثر دیگر طبع نمودند. بزودی شاهد افتخار آفرینی دیگر شان در ارتباط به سید افغان خواهیم بود.

ماموریت آقای فاضل سفیر افغانستان در قاهره در سنبله 1379 به پایان رسید.

« الجبن »

مقاله سید افغان در جریده عروة الوثقی

یکی از فصول زیبا عروة الوثقی در زمینه اخلاق فردی - اجتماعی و در باره مبارزه با ترس و سرکوب آن است، که با دو آیه از قرآن مجید آغاز می شود:

{أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ} هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند که در بنا های استوار و ریشه دار باشید. سوره نسا آیه 87

{ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَّقُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ } بگو به درستی مرگی که از آن می گریزی، قطعاً شما را در خواهد یافت. سوره جمعه آیه 8

که سید با ذکر آن آیه های مبارکه مبارزه براه خدا، آزادی، نوامیس و عدالت را بهتر دانسته و تشویق مینماید. در مسیر مبارزه رهروان سید ما حماسه های ماندگار و فراموش ناشدنی این قهرمانان جاودان را ملاحظه نمودیم به گونه مثال در کشور ما مولوی سرور واصف، محمد عثمان خان پروانی جوهر شاه خان غوربندی، مولوی واسع آخوند زاده، کاکا سید احمد لودین و را باید یاد نمود.

اکنون خلاصه مقاله سید را با ترجمه آزاد از استاد غوریانی از نظر خوانندگان گرامی می گذرانم :

"هم دیده شده است و هم در کتابها نوشته اند که از برخی افراد کار های سر زده است محیر العقول و دهشت آفرین. مردمان کم خرد این گونه کار ها را، با این که در زمان پیامبران اتفاق نه افتاده و به دست آنان جاری نگشته است، معجزه می پندارند و خارق عادات می شمارند. مردمان غافل، آنها را به ستاره و بخت و شانس منسوب می دارند. کوتاه نگران چنین اقدامات و اعمالی را امری تصادفی و اتفاقی به حساب می آورند.

این ظن ها و گمان ها همه به این دلیل است که این گونه مردم، از درک اسباب امور و علل مسائل ناتوان اند، اما حکیمان و خردمندان و راه شناسان می دانند که خدای حکیم خبیر، برای هر چیزی سببی قرار داده است و هر نتیجه ای را بر مقدمه و عملی متوقف کرده است و از میان همه کائنات، انسان را به موهبت عقل و قدرت روح ویژه ساخته است. با این ویژگی است که انسان می تواند مظهر عجایب شود و کار های فوق العاده به وقوع رساند و همین قدرت عقلی و تشخیص و قدرت عملی و تنقید است که ملاک تکلیف شرعی است، و به سبب همین تشخیص و توانائی است که انسان مکلف است و باید تکالیفی را انجام دهد و بر انجام دادن کار خوب، ستایش شود و پاداش یابد و بر انجام دادن کار بد نکوهش گردد و کیفر ببیند.

هنگامی که انسان با این منطق صحیح بنگرد، می بیند که در تمامی انسانها، قوای مشابهی وجود دارد و خداوند استعداد کمال را به همه داده است و در فطرت هر کس نهاده است. و از این جا است که هر فردی می خواهد صاحب افتخارات باشد و کار های بزرگ بکند. فضل خداوند نیز هیچ کس را محروم نه می دارد و هیچ کوشنده راستینی را بی نصیب نمی گذارد. بنابر این علت چیست که توده های انسانی به پستی ها تن در می دهند و از رسیدن به عظمت ها و آزادی ها دست می کشند؟ همان عظمت ها و آزادی ها که هم عنایت خداوندی راه رسیدن به آنها را باز ساخته است و هم کشش فطری انسان به سوی آنهاست، به ویژه مردمی که مومن اند به عدالت خدا و وعده و وعید خداوند، یعنی وعده معتقد اند که کار های شایسته و ماندگار "باقیات الصالحات" ثواب دارد و کار های بد و خطا گناه دارد. باور دارند که روز «باز بینی بزرگ» اعمال می آید و هر کسی به پاداش هر چه کرده است، می رسد و هر انسانی که ذرة المتقالی کار خیر و ذرة المتقالی کار شر کرده باشد، جزای آنرا خواهد دید. این گونه مومنان چگونه دست از کاری می کشند و تن به یاس می سپارند و با جان مرده زندگی می کنند؟ چرا انسان ها از پای می نشینند و در لغزش گاه فرو می افتند؟ هنگامی که نیک بیاندیشیم و بخواهیم علت هر چیز را پیدا کنیم می فهمیم که از چیست که مردمان - چه مومن و چه غیر مومن - تن به پستی میدهند و دست روی دست میگذارند. علت این ها همه ترس است، ترس!

ترس است که پایه های استقلال کشور ها را سست می کند.

ترس است که روابط ملت ها را مختل می سازد.

ترس است که در خیر و برکت را به روی جویندگان می بندد.

ترس است که درفش های هدایت را از نظر ها دور میدارد.

ترس است که نفوس بشری را به پذیرفتن خواری و می دارد.

ترس است که مردمان را به قبول مسکننت می کشاند.

ترس است که تحمل یوغ بردگی را بر گردن مردم آسان جلوه می دهد.

ترس است که نفس انسانی را برای قبول اهانت - زیر نام صبر و شکیبایی - و قبول خواری - زیر نام زیرکی و عاقل مآبی - آماده می سازد.

ترس است که پشت مردان را برای حمل بار هایی خم می کند، سنگین تر از آنچه می پندارند در اثر شجاعت و اقدام پیش خواهد آمد.

ترس است که جامه ننگ بر تن انسان می پوشاند، ننگی که صاحبان روح های پاک و همت های بلند، کشته شدن را بر قبول چنان ننگی ترجیح می دهند.

آری، انسان ترسو، سختی ذلت ها را آسان می انگارد و زندگی مسکننت بار را رفاه و امنیت می شمارد کسی که خود را حقیر سازد، قبول حقارت به او آسان است مانند مرده که از وارد شدن هیچ جراحی احساس درد نمی کند.

بالا تر از این، انسان ترسو، لحظه به لحظه، طعم مرگ را می چشد، با این همه راضی است

ترس چیست؟ وا ماندگی ای در نفس انسان که او را از مقاومت در برابر هر امر ناخوشایند باز می دارد.

ترس یک بیماری روحی و روانی است که نیروی حفظ وجود را، که خدا آن نیرو را رکنی از ارکان حیات طبیعی قرار داده است، از بین می برد.

این بیماری روانی علت های چندی دارد که اگر در ماهیت هر یک از این علت های ژرف بنگریم، می بینیم که همه یک چیز باز میگردند و آن، ترس از مرگ است، مرگی که سرنوشت هر زنده ای است و سر انجام هر ذی روحی مرگ، وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد، انسان از لحظه تولد تا آخرین روز های یک عمر طولانی، هموار در معرض رسیدن مرگ است و جز خدا - که اجل را مقدر فرموده است - هیچ کسی از زمان و مکان خویش آگاه نیست. با این همه ترس از مرگ به جایی می رسد که به صورت بیماری ای کشنده در می آید و این بدان علت است که انسان از سرنوشت حتمی خویش غفلت میکند و فراموش میکند که خداوند خیر دنیا و سعادت آخرت را برای او تهیه دیده است، اگر انسان نیروها و قوای خدا داد را در راه خود به مصرف رساند و از هدر رفتن و منحرف شدن آن قوا جلوگیری کند.

آری، انسان از نفس خود و از امکانات و قدرت های آن غفلت میکند. به علت این غفلت، آنچه را خداوند سبب بقای زندگی و حیات و ارزش های آن قرار داده است، یعنی شجاعت و دلاوری و اقدام و درگیری، سبب نیستی و هلاک شدن می انگارد. مرد جاهل می پندارد که در هر گام او، مرگ ایستاده است و در هر قدم او، خطری او را تهدید میکند، با اینکه یک نگاه به آثار انسانی و ارمان های تحقق یافته بلند همتان و مشکلات رام شده بزرگ مردان، بسنده است تا آدمی را از خواب غفلت بیدار کند و به او بفهماند که این ترس ها و هراس ها همه و همه وهم است و خیال، و بانگ حیوانات موهوم است و وسوسه ابلیس، اینهاست که آدمی را اسیر خود ساخته و از راه خدا باز داشته و از راه رسیدن به هر امر خیری محروم کرده است.

ترس، دام شیطان است. شیطان با این دام به بندگان خدا را صید می کند و از راه خدا باز میدارد.

ترس، علت هر صفت رذیله است و منشا هر خصلت مذموم.

ترس، پراکنده کننده اجتماعات است، و برنده دوستی ها و روابط، و هزیمت دهنده لشکر ها و نگون ساز درفش ها.

ترس، خائنان را و می دارد تا در جنگ های میهنی خیانت کنند.

ترس، پستان را و می دارد تا رشوه بگیرند، چون بیم از فقر باعث این کار می شود و این بیم در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه می گیرد. دیگر صفات زشت نیز همچنین است.

آری، ترس عار است و ننگ، برای هر انسان سالم فطرت، به ویژه برای مردمی که به خدا و پیامبران و روز پاداش ایمان دارند و امید دارند که پاداش اعمال نیک خویش برسند. بنابر این می سزد که فرزندان امت اسلامی - به مقتضای اصول اعتقادی و دینی خویش - دور ترین مردم جهان باشند از صفت رذیله « جبن »؛ زیرا که مومن جز رضای خدا آرمانی ندارد و ترس و دل نداشتن، بزرگ ترین مانع در راه ادای تکالیفی است که خدا را راضی و خشنود می سازد.

کسانی که قرآن می خوانند، می دانند که خداوند دوست داشتن مرگ را علامت ایمان قرار داده است... اقدام در راه خدا و دادن مال و جان در راه برپا داشتن حق و عدالت، نشانه مردم مومن است. کتاب خدا، قرآن، به این بسنده نکرده است که مردم نماز بخوانند، زکات بدهند، و به دیگری ضرر نرسانند؛ بلکه اینها را کار های دانسته است که هم مومن و هم منافق انجام می دهند، و تنها دلیل منحصر ایمان داشتن را، دادن جان دانسته است در راه اعتلای کلمه حق و در راه استقرار عدل؛ بلکه قرآن کریم آمادگی تا پای بذل جان را در راه پایدار ماندن حق و دین و عدالت یگانه رکن ثبوت ایمان شمرده است؛ رکنی که چون نباشد، هیچ امر دیگری قابل اعتنا نیست.

این است که نباید هیچ کس فکر کند که «دین اسلام» و «ترس» در یک دل جمع توانند شد. چگونه چنین چیزی ممکن است، با اینکه هر پاره ای از این دین، پرده ای است از شجاعت و دلآوری و تصویری است از اقدام و درگیری. ستون و تکیه گاه دین اسلام، اخلاص برای خدا [سراپا بودن برای خدا] است، و دست شستن از هر چه جز خداست، برای خدا.

مومن کسی است که یقین داشته باشد که اجل به دست خدا است و خدا هرگونه و هر آنکه بخواهد، اجل آدمی میرسد. پس کندی در ادای وظایف و واجبات اجتماعی، عمر کسی را زیاد نمی کند و شجاعت و درگیری یک دقیقه از عمر کم نمی سازد.

مومن کسی است که یکی از دو نیکو ترین [احدی الحسینین] را از دست نمی دهد: یا زندگانی با سیادت و عزت را، یا مرگ سعادت مندانه در راه خدا را، تا روحش به علا علیین صعود کند و با کروییان و فرشتگان محشور و همنشین گردد. کسی که تصور کند - چه عالم و چه غیر عالم - که می تواند جمع کند میان ترس و ایمان به آنچه محمد [ص] آورده است، یعنی ترس و ایمان به اسلام با هم داشته باشد، خودش را گول زده است، و عقل خود را فریب داده است. این چنین کس بازیچه هوس خود شده است. او کجا و ایمان کجا؟ آیات قرآن همه گواه اند که آدم ترسو در دعوی ایمان داری کاذب است.

از این جا است که ما امید داریم که وارثان پیامبران، یعنی عالمان و طلاب علوم دینی، حق را آشکارا بگویند و آیات خدا را به یاد مردم و جامعه بیاورند. به مردم بگویند که در این آیات، تا چه اندازه امر به اقدام شده است برای اعتلای کلمه حق، و نهی شده است از کندی و نشستن و ترک ادای وظیفه واجب خدایی.

این است که ما تصور میکنیم اگر علما برای انجام این فریضه - امر به معروف [دلآوری و اقدام] و نهی از این منکر [ترس و بی شهامتی] برای مدتی اندک، به پا خیزند و مردم را با روشن کردن معانی قرآن کریم موعظه کنند و این معانی را در جان مومنان زنده سازند، اثری و نتیجه ای از این کار، در میان امت خواهیم دید که افتخارات آن تا ابد بماند و شاهد روزی خواهیم بود که در جهان، شکوه امت اسلام، یعنی شکوه بزرگ خدائی، به آنان باز گردد.

جامعه مومن، به دلیل این میراث [میراث دلآوری و اقدام] که از پستی بانان خود برده است، و به علت عقاید ایمانی که در دل دارد، با اندکی یاد آوری و کوتاه تذکری به خود می آید، آن گاه چونان شیران به پا میخیزد، آنچه از دست داده است باز میگرد، آنچه را دارد حفظ می کند و به مقام قرب و رضای خدا می رسد.



استاد عبد الله سمندر غوریانی؛

در سال 1315 در یک خانواده متوسط الحال در قریه انجیل ولایت هرات بدنیا آمدند جناب سمندر غوریانی بعد از فرا گرفتن مراحل ابتدائی علوم دینی در فخر المدارس شامل مدرسه علوم شرعیه گردید. او با شهید محمد اسماعیل مبلغ آشنا شد. به همت اسمعیل مبلغ با دوستان دیگری از جمله دکتر رضوی غزنوی، استاد مایل هروی، استاد عبدالاحمد جاوید معاشرت حاصل نمود. غوریانی پس از فراغت از صنف 12

مدرسه، شامل فاکولته شریعیات شد بعد از فراغت فاکولته سفری به مصر داشت. در آنجا با مکاتب فلسفی و دوکتورین های متفاوت و برداشت های گوناگون از سوسیالیسم تا اگریستانسیالیسم و مکتب اصالت تحقیقی [پوزیتویزم] آشنا گردید. او با علامه استاد صلاح الدین سلجوقی دیدار و ملاقات کرد و با ایشان در باره طرز دید فلسفی خود صحبت ها نمودند. استاد غوریانی، رساله عروۃ الوثقی را در سال 1355 شمسی ترجمه نموده بودند. "استاد غوریانی در مضامین سخت و پخته ای ... بارها توضیح داده که حکومت حق انحصاری فقها نیست و باید تأسیس حاکمیت سیاسی از مجرای گزینش و اراده مردم بگذرد و، همین طرز فکر و دیگر نظرات بدیع و آزاد اندیشانه استاد، موجب برافروختگی شماری از تاریخ اندیشان شد.

سمندر غوریانی مانند صلاح الدین سلجوقی، بهالدین مجروح، محمداسماعیل مبلغ و دیگرانی که در افغانستان آن زمان پیشگام مباحث فلسفی بودند، مسیر روشنفکری دینی را بدون سر و صدا پیموده بود؛ با توجه به همین ویژگی، تحولات سیاسی، تغییری در شرایط زندگی استاد غوریانی به وجود نیاورد و خطری او را تهدید نکرد. عزیزالدین جامی از دوستان نزدیک استاد سمندر غوریانی در انستیتو قانون گذاری وزارت عدلیه (دادگستری) وقت، ضمن تأیید نکات قبلی، می گوید: با این که استاد هیچ گونه گرایش سیاسی و حزبی نداشت، مارکس را از تمام مارکسیست های افغانستان بیشتر می شناخت و در سفرهای که به مصر داشت حرکت اخوان المسلمین را نیز از اخوانی ها بهتر درک کرده بود.

قسمتی از آثار استاد قرار ذیل است: ترجمه تخلصی از عروۃ الوثقی سیدجمال الدین افغان - رساله ماتریالیسم دیالکتیک و ماده ومعنی - رساله دیالکتیک مجرد و مشخص - رساله فلسفی درباره دفاع از برکلیسم در فلسفه - مقالات تحقیقی زیر عنوان تقدم شعور بر ماده مقالاتی راجع به پرواز های کیهانی به اساس تیوری نسبیت انشتاین. - مقالات تحقیقی زیر عنوان زادگاه هنر و زیبایی شناسی - ترجمه مقالاتی از توفیق الحکیم دانشمند معروف مصر مقالات تحقیقی در بررسی فتاوی کمیته فقهی کنفرانس کشورهای اسلامی و مقاله های دیگر .

سمندر غوریانی، اندیشه های فلسفی سقراط، ابن سینا و هگل را بدون تبعیض مطالعه کرده و همه را در حافظه خود داشت تا در زمان مناسب به شاگردانش در دانشگاه کابل عرضه کند. وقتی خودش می گوید که من تنها در مرگ پدرم سه روز مطالعه نکردم و روز دیگری را بدون مطالعه در عمرم سراغ ندارم، خود نشان می دهد که برخی انسان ها، از اول «اندیشه» متولد می شوند. استاد در 22 دسمبر 2021 به عمر 85 سالگی وفات نمود

منابع

ستاد عبدالله سمندر غوریانی - گزیده عروۃ الوثقی - انتشارات مولی تهران 1360 - محمد جواد صاحبی - سید جمال الدین حسینی پرچمدار اتحاد و تقریب - چاپ اول 1385 تهران

زندگی نامه استاد عبدالله سمندر غوریانی از سایت انترنتی ذیل اخذ شده:

<http://www.heratonline.com/mashahir/ghoryani.htm> -

و هم چنان مقاله دکتر اکرم عثمان در ارتباط به هفتادمین سالروز تولد استاد از سایت انترنتی

[/http://www.ariananet.com](http://www.ariananet.com)

درگذشت عبدالله سمندر غوریانی؛ مردی از قلمرو فلسفه غرب و اسلامی در افغانستان - بقلم محمد افضلی - بی بی سی

۲۳ دسامبر ۲۰۲۱



نظرات دوستان و مخالفین سید



سید در وا پسین روز های زندگی در ترکیه به دوست ایرانی خود نوشت: " .. سیل تجدد به سرعت به طرف شرق جاری است. بنیاد حکومت مطلقه منهدم شدنی است. شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه در قلع و قمع اشخاص. شماها تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید، نه در نیستی صاحبان عادات .."

محمود طرزی گفت: "علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس بقدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود از آن معدن به استخراج فضائل کامیاب می آمد. این هفت ماهه مصاحبت، بقدر هفتاد ساله سیاحت را دربر دارد مباحثه علمیه، حکمیه، فلسفیه، سیاسیه اجتماعی و غیره که هر روزه در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و هر عبارت آن کتاب ها و رساله ها تحریر بکار دارد که در این جا تذکار بیانات آن خارج حوصله اخبار ماست

... [1] [مراجعة فرمائید به متن کامل نوشته محمود طرزی «علاوه معلومات بر ترجمه احوال السید جمال الدین افغانی» در همین رساله]

غبار" والا مردی که همواره قلم را به آماج بیان و ثبت حقیقت بدست داشت" * نوشته که



"این عالم شرقی و فیلسوف اسلامی یک ادیب و نویسنده فاضل، یک مرد سیاسی و انقلابی و یک خطیب آتشین نفس متهور و بی باک بود که توجه عمیق مراکز سیاسی و علمی اروپا را به خود می کشید. او از هر مستعمره و کشور استبدادی رانده می شد و پشت سلاطین مستبد اسلامی از هیبت این مردی که تنها کتابی و قلمی در دست و چین و دستاری در برداشت میلرزید"

2

استاد سعد الدین هاشمی نوشته است: "سید جمال الدین مرد بزرگوار افغان" مانند خورشید درخشید از افق کثر بر آمد و در استانبول فرو نشست. وی مرد جهانی بود و جهانی را روشن کرد. از کلکته تا استانبول و قاهره به فرزندان مشرق درس حریت و اخوت و یگانگی داد بر ضد استعمار و استبداد مبارزه کرد و شالوده بسی از حرکات نهضت ملی را در سراسر شرق گذاشت که بعد از او مصدر آزادی خواهی و استقلال طلبی ممالک اسیر گشت شاگردان و پیروان سید در هر جا، نهضت های اصلاحات اجتماعی سیاسی و بیداری عمومی را پروراند" 3



شهید بهاو الدین مجروح میگوید: "سید به چهره فلاسفه قدیم چون ابن سینا و ابن رشد و هم به چهره متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به حیث روزنامه نویس مجاهد و مبارز هنگامه طلب و ماجرا جو جلوه کرد ... چیزی که به صورت خاص بر اهمیت این چهره افزود و معنی خاص بدان داد عبارت بود از این که بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی بر خورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی و سهم بزرگ و فعالی که وی در این جریان تاریخ گرفت موضعگیری سید بود که از یک جریان بزرگ تاریخ نمایندگی کرد جریانی که هنوز جز تاریخ نشده است و ما امروز بشکل جدی تر و پیچیده تری به آن روبرو میباشیم ..."

4

زنده یاد دکتور طبیبی مینویسد: "هیچ کسی پیدا نخواهد شد که اگر در صورتی تاریخ آن زمان را مطالعه کرده باشد از شایستگی و آزادی خواهی جمال الدین افغان، در دمیدن روح استقلال طلبی در کالبد ملل شرق انکار نماید علاوه بر مشخصات دیگری که سید داشت او یک سیاستمدار بزرگ و یک روشنفکر بی نظیر زمانش بود.

این طرزى بود که سید جمال الدین را به مردم افغانستان بیشتر معرفی کرد محمود طرزى به یک شخصیت ضد استعماری نسبت به تأثیرات سید جمال الدین افغانی مبدل گردید. جمال الدین افغانی کارهای بزرگی را با دست خالی و بدون حمایت هیچ مرجعی در مقابل قدرتهای قوی اروپا که عبارت از مبارزه با آنها باشد انجام داد. سید در مبارزاتش با مشکلات و دسیسه های کشورهای غربی و دست نشانندگان شان روبرو شد، ولی با اینهمه موفقیت بزرگی را بدست آورد [و آن] این بود که علیرغم نقطه نظرات بعضی از نویسندگان معاصر همانند مولف کتاب [افغانی و عبده] و سایر نویسندگان مانند خدیوری جمال الدین سیاستمدار خود پسند نبود و یک رهبر بزرگ شرق بود. زمانی که تمام آسیا و مسلمین جهان در خواب عمیقی بود ند که این مصادف با قرن 19 بود او با قلم خود، با قدرتهای استعماری به مبارزه پرداخت و روحیه آزادی خواهی مردم را در مقابل استعمار اروپاهی دمید .." 5

استاد عبدالحی حبیبی نوشت: "یکی از ممثلان این حرکت فکری [منظور نهضت مشروطیت اول و دوم میباشد - لمر] سید جمال الدین پسر سید صفر کنزی است [1254 - 1314 ق] که جهاد خود را بر ضد سه عامل بدبختی شرق [استعمار، استبداد و خرافات] از افغانستان آغاز کرد و در هند، ایران، ترکیه عثمانی، مصر نهضت جدید فکری و اصلاحی آورد شهرت بین المللی کسب کرد، و او را نخستین پرورنده فکر جدید و بیداری افغانستان و ممالک شرق میتوان گفت. ولی دسایس استعمار و خانه جنگی های شاهزادگان و عدم تمرکز مملکت نگذاشت که این حرکت فکری سیر طبیعی خود را دوام دهد... تا که در سنه 1323 ق انجمن سراج الاخبار در کابل تاسیس و بنای حرکت جدید فکری را باز گذاشت و دارالعلوم حبیبیه هم در کابل تاسیس شد که آغاز تدریس ساینس و مضامین جدید باشد" 6

"سید یگانه مرد آن عصر بود که نفوذ کلامش از جبل الطارق تا جاوا گسترده شده بود او" در آن عصر تنها مرد آسیا بود که فکر مبارزه دسته جمعی مشرقیان را علیه مغربیان متعرض استعمار گر پرداخت و نیز اندیشه ناسیونالیسم اسلامی هر چه بود آفریده او بود سخنان سید در نظر علمای تونس حکم "کتاب" را داشت، طلاب مسلمان هندی او را می ستودند پیشوایان نهضت آزادی هندوستان از هندو و مسلمان، او را به بزرگی ستوده اند، و تجدد خواهان عرب پایه اش را به پیشوای و امامت رسانیده اند." 7



دکتر اکرم عثمان نوشته بود: "به گمان ما سید مرد عمل است و نباید گرایشهای گاه و ناگاهش را به Pragmatisme [عمل گرایی] با ماکیاوالیسم التباس کرد، هر چند ماکیاوالی یکی از پایه گذاران مهم اندیشه تجدد است و با توجه به ظواهر افکارش نه می توان نقش چشم گیرش را در عبور از سده های میانه به عصر جدید انکار کرد" 8

از آنجا که سید جمال الدین افغان هنوز هم یکی از مطرح ترین سیما های سیاسی علمی جهان اسلام میباشد و کماکان نظریاتش در باب اتحاد مسلمانان و پیکار با اعمال جبر و ظلم و کوتاه کردن پای جهان خوران مطرح بحث می باشد

هرچند به خاطر رفتار مزورانه شماری از رهبران کشورهای اسلامی از جمله ناصرالدین شاه قاجار و سلطان عبدالحمید فرمانروای دولت عثمانی و خدیو مصر، آن آرمانها به کرسی نه نشستند و سید از درباری به درباری سرگردان گردید، ولی نفوذ روبه گسترش نظریاتش بیرنگ نشدند و حتی پادشاه خود کامه ای چون ناصرالدین شاه قاجار جاننش را به سبب بی حرمتی به سید از دست داد.

با آنکه تعدادی از سیاست زدگان به هدف راه انداختن مقاصد ناشایستی در پی ایدیوژیک کردن نظریات سید بودند و هنوز هم این بازی را دنبال می نمایند مع الوصف حقیقت امر آن است که شخصیت سید بزرگتر از آن است که از چنان نیرنگ هایی آسیب پذیرد.

به پنداشت این قلم، هنوز هم «سید شناسی!» از ظرفیت فراوانی برای بررسی و او بر خور دار است. سید افغان از مفاخر فرهنگ و تاریخ ماست و هر نویسنده که کارنامه های آن عبقری مرد را ارج میگذارد و وقت و دانش اش را وقف افزایش نیات و منویات وطن خواهان میکند، در واقع ملت ما را رس میرساند و دین اش را در برابر مسئولیت ملی و میهنی ادا می نماید" 9

دکتر اسد الله راید نوشته است: "سید به صفت یک مجاهد راسخ با اراده پولادین و به حیث مجتهد به مفهوم وسیع کلمه و سخنور ماهر و بلیغ، با کلمات آتشین مسلمانان را آگاه ساخته پرده از روی گنجینه ها و خزائن مالامال حکمت زمان ماضی اسلام که در طول اعصار بدست فراموشی سپرده شده بود برداشت" 10

خواجه بشیر احمد انصاری می نویسد: "سید ما یک روحانی بود، ولی روحانیت او در لنگی و ریش و لباس خلاصه نمیشد زیرا او به مقاصد کلی و اهداف عمومی دین مینگریست و از قشری گری نفرت داشت و در این راه ضربات زیادی را متحمل شد او روزی در رویارویی بعضی ملاها و شورش ایشان در کابل قرار میگرفت و روز دیگر مشایخی سلطنت عثمانی علیه او میثوریدند، و چندی بعد در قاهره هدف یورش عده از علما استبداد قرار میگرفت و به تعقیب آن از سوی عده ای در ایران تکفیر میشد، ولی سید که شیشه ناموس عالم در بغل داشت. در راه ادای رسالت اجتهادی اش از ملامتی هیچ ملامت کننده ای نه می ترسید" **11**

دکتر سید اکبر زیوری میگوید: "سید جمال الدین اولین کسی است که به ضرورت "بیداری" مسلمانان از خواب رکود و انحطاط چند قرنه در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی علمی و سیاسی و حتی اقتصادی آگاه شد و مهمتر از آن خودش به "بیدار گری" وسیع و گسترده در سطح عالم اسلام دست زده حدود چهل سال از عمر شصت ساله او در این مسیر و برای تحقق این هدف عالی گذشت افغانستان، ایران، عراق، حجاز، مصر، هند، استانبول و اروپا و روسیه را زیر پا گذاشت، و با استفاده از هر وسیله ممکن [سخنرانی مقاله و کتاب نویسی و انتشار نشریات مختلف، گفت و گو با سیاستمداران مختلف مسلمان و اروپایی و روسی، تشکیل جمعیت و محفل سیاسی و فرهنگی و خیریه و...] کوشید چندان صلاهای بیداری و بیدار گری در دهد که سنگین ترین گوشها در دور ترین نقطه عالم اسلام نیز بشنود..." **12**

استاد خلیل الله خلیلی، سید را چنین وصف مینماید: **13**

روشنی دیده بینای شرق	قلب قوی دست توانای شرق
حق حجت پروردگار	فخر زمین نابغه روزگار
از اثر دانش گیتی فروز	و هم بر انداز و خرافات سوز
سید ما قافله سالار شرق	پرده بر افگند از اسرار شرق
تو به جهان طرح نوی ریختی	زندگی و دین بهم آمیختی
ای بتو تاریخ وطن ارجمند	کشور کهسار به تو سر بلند
روح تو فرخنده و مسرور باد	چشم بد از کشور تو دور باد

باد زما بر تو درود و سلام

تا ابد ای سید ذو الاحترام

حبیب الله رفیع نوشته است: "این سید جمال الدین افغانی بود که در دشت های تفتیده و پراز مغیلان استبداد و اختناق راه درست مبارزه و فکر، علمی و عملی را به همه نشان و ارتباط داد و آموخت. سید بنیادهای تعلیم و تربیه، ادب و زبان و وسایل ارتباط جمعی را با سنگ و خشت انقلاب پیوند زد و استوار گردانید و عمارت های شکوهمندی بر فراز آن اعمار نمود و از قلب مبارزه منظم سید یکی هم نهضت مشروطیت سر بلند کرده و در افغانستان نیز روشنفکران مسلمان و وطنپرست به تحرکاتی آغاز کردند و داعیه هایی را در پیش نهادند که بتدریج نهضت مشروطیت از آن شکل گرفت..." **14**



روبرت شنرب استاد یونیورسیتی فرانسه درباره او چنین میگوید: "جمال الدین افغانی [چون اصلاً افغانی بود] در اسلام آزادی بیشتر را میخواست و هر آنچه را که در نظرش ماخذ از ماده گرایی **Matérialisme** [دهریت] غرب بود، بیرون می افکند. شاگرد وی محمد عبده در جامعه از هر قاهره نظرات جدی تری را مطرح کرد. در حالیکه حدت زوجه [تک همسری] را برتر از تعدد زوجات میدانست. استدلال و برهان او با استدلال سید احمد خان موافق بود که در هند مردم را به مطالعه علوم ترغیب میکرد" **15**

محمد عبود شاگرد و دوست نزدیک سید گفته بود: "من مختصری از اخبار سیدجمال الدین افغانی را با کمال آگاهی و معاشرت با ایشان بیان میدارم: ایشان سید محمد جمال الدین پسر سید صفدر از خانواده بزرگی از کشور افغانستان می باشند ... و قبیله ایشان قبیله پر نفوسی است که در منطقه "کنر" از مناطق مجاور کابل زندگی میکنند. و این قبیله برای اینکه از نسب شریفی برخوردار می باشد در قلوب مردم جایگاه ویژه ای داشته و در گذشته ها بر برخی از سرزمین افغانستان حاکمیت کرده و دارای حکومتی مستقل بوده اند، و زمانی که دوست محمد خان در سالهای [1242-1279] به قدرت رسید بر مناطق تحت تسلط این قبیله چیره شده و حاکمیت ایشان را از بین برد ... سیدجمال الدین در دهکده اسد اباد از جمله قریه های کنر متولد گردید... "16" از ده سال به این طرف در بین تمام محرران و ارباب قلم مصر از اشخاص قدیمه آن شخصی چون سید افغانی را نمی بینم. اصحاب قلم که جوان و در صنعت پیرو استاد اند. همه آنها از تلامذ [شاگردان] سید جمال الدین بشمار می آیند و یا از تلامذ او فیض گرفته اند"

اقبال لاهوری در وصف سید تحت عنوان: زیارت ارواح جمال الدین افغان و سید حلیم پاشا چنین سروده،

رفتیم و دیدم دو مرد اندر قیام	مقتدای تاتار "افغانی" امام
پیر رومی هر زمان اندر حضور	طلعتش بر تافت از ذوق و سرور
گفت مشرق زین دو کس بهتر نژاد	ناخن شان عقده های ما گشاد
سید سادات مولانا جمال	زنده از گفتار او سنگ و سفال
ترک سالار آن حلیم و درد مند	فکر او مثل مقام او بلند

با چنین مردان دو رکعت، طاعت است

ور نه آن کاری که مزدش جنت است

افغانی دین و وطن

تو اگر داری تمیز خوب و زشت	دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت
چیست دین بر خاستن از روی خاک	تا ز خود آگاه گردد جان پاک
می نگنجد آنکه گفت الله هو	
در حدود این نظام چار سو	

افغانی

از حدیث مصطفی داری نصیب	دین حق اندر جهان آمد غریب
با تو گویم معنی این حرف بکر	غربت دین نیست فقر اهل ذکر
بهر آن مردی که صاحب جستجوست	غربت دین ندرت آیات اوست
غربت دین هر زمان نوعی دگر	نکته را دریاب اگر داری نظر

دل به آیات مبین دگر به بند

تا بگیری عصر نو را در کمند

غلام محمد طرزی [پدر محمود طرزی] در دیوان خود قصیده ئی دارد در وصف سید بدین مضمون:

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و روح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل
موافق همچو خوی گل به صبح مردم دانا
چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور

دما دم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا



غلام محمد خان طرزی

قسمتی از سروده بی ابر مبارز فرزانه ای و پیشرو شادروان استاد محمد ابراهیم صفا در وصف سید تحت عنوان « بر تربیت سید » که در آن آمده است:

هان بنال ای مطرب شیرین نوا	چنگ را با چنگ گردان آشنا
پرکن از الحان جان پرور فضا	اندرین کهسار باز افکن
حرفها زن از فراق و از وصال	شرح سوز من بگو زین هردو حال
یاد کن روزی که رفتی زین وطن	با روانی همدم رنج و محن
با دل غم آشیان داغ انجمن	با سرشک گرم و آه شعله زن
در غم یاران غافل سوخته	صدق سودا کرده غم اندوخته
یاد کن آن روز ها کز بهر دین	بر کشیدی دست خویش از آستین
بر زدی دامان به عزم آهنین	سر بر آوردی از این مینو زمین
هند و مصر از شور تو در ولوله	ترک و ایران را به جانها زلزله
ملک ملک از بهر دین کردی سفر	از سفر در هر کجا داری اثر
عروة الوثقیات ای صاحب نظر	از جهادت می دهد ما را خبر
آنچه بودت قدر در چشم جهان	از باید خواند از قول "رنان"
هر کجا قدر ترا دانسته اند	خاصه آن قوم شجاع سر بلند
ملت ترکان راد ارجمند	غم نسازد یارب ایشان را گزند
خاک شان یک عمر ماوای تو بود	در قلوب پاک شان جای تو بود
از تو استبداد را آتش به جان	نیچری از منطقت جوید امان
تا نژندی کم کنند اسلامیان	در بیان اعجاز کردی در بیان
فکر حریت چه در قوم و چه فرد	بود در قول تو ای آزاد مرد
سید عالی نسب ای مرد راست	هیچ می بینی به چشم اینجا کجاست؟
این همان افغانستان خوش فضاست	گر بر آری از کفن سر را سزااست
ای جمال الدین زعیم راست باز	ای ضمیرت آشنای کیف راز
ای به بزم علم صاحب امتیاز	در میان مجمع اهل نیاز

از "صفا" هم عرض تعظیمی پذیر

اندک او در شمار بیش گیر 17

محمد پاشا مخزومی در کتاب [خاطرات جمال الدین الحسینی الافغانی] مینویسد:

"شاگردان خود را وادار به نگارش و تحریر مقالات ادبی و حکمی و دینی نمود آنها هم تحت نظر سید بکار پرداخته و استاد شدند. فن نگارش در اثر کوشش های استاد ترقی نمود و از میان آنها چند نفر توانا شدند که در موضوعات مختلف چیز های نیکوی تهیه و آماده ساختند. شاگردان سید در مصر نبوغی پیدا کردند و به نوشته های آنها گرد و غباری نمی نشست. با آنکه بیشتر آنها جوان بودند ولی در فن خود استاد و ماهر شدند، یا از شاگردان سید بودند یا آنکه پیروی از مکتب او می نمودند و هر کسی منکر این حقیقت شود، گزاف گفته است، چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است"

18

Lathrup Stoddard دانشمند امریکایی می گوید: "آموزشهای سید جمال الدین در این نکته خلاصه می شد که غرب با شرق ستیزه می کند و روح صلیبی هنوز در دلها وجود دارد، همان گونه که در دل پطرس مقدس وجود داشت و روح عصبیت در وجود غربیان جریان دارد، و این تعصب و دشمنی هر نوع تلاشهای اصلاح طلبانه مسلمانان را با توسل به هر وسیله های نابود میکند از این رو جهان اسلام باید برای حفظ کیان و عظمت خود، متحد و یکپارچه شود تا بتواند تجاوزات غربیان را دفع کند، و این مهم صورت نمی گیرد مگر آنکه مسلمانان عمیقاً به علل و عوامل پیشرفت غرب پی ببرند و درک کنند که چرا آنان به برتری و توانائی رسیده اند"

گولد زیهر میگوید: "جمال الدین، چنانکه « ادوارد براون » گفته است فیلسوف، سخنور و روزنامه نگار و بالاتر از آن سیاسی بود، دوستانش او را وطن خواه بزرگ، و دشمنانش او را شورش گر خطرناک می شمردند. وی در جنبش مشروطه خواهی و طرفداری از نظام شورایی که در بیست سال اخیر در کشورهای اسلامی روی داده نقش و تاثیر فراوان داشت، و او تصمیم داشت ممالک اسلامی را از سیطره و چیرگی اروپائیان آزاد کند و مسلمانان را از اسارت بیگانگان برهاند، و امور داخلی کشورهای اسلامی را از طریق تاسیس سازمانها و نهاد های دموکراتیک و آزادی خواهانه سازمان دهد"

"سید جمال الدین، نقطه عطفی در جهان اسلام است که می توان در آن و با آن، راه امروز جامعه اسلامی را به خوانش گرفت. یک صد و ده سال پیش او از دنیا رفت ولی راهی را گشود که همچنان تأمل برانگیز و حیاتی است. اندیشه ها، نقاط قوت و ضعف او برای ما آموزنده است. شور سیاسی او مسیر مبارزه را برای مسلمانان گشود ولی شعله تفکر وی خاموش ماند. لذا ما مسلمانان علیرغم یک سده فاصله زمانی با او، با حسرت او بر عقب ماندگی، فاصله چندانی نیافته ایم. اعتبار یک فکر، به زمان و مکان آن نیست. سخنی که یکصد و سی و پنج سال پیش بر زبان سید رفت، حتی امروز برای ما تازگی دارد. جهان اسلام، بدون یافتن روحی که باعث وحدت علوم و تقویت آنان گردد نمی تواند به ترقی دست یابد، این روح با تمنا روانی و میل منفعت جویانه به دست نمیآید؛ علم و عقل، غیور تر از آنند که با غیر جمع گردند. در چنین رویکردی به علم و عقل، روح اسلام میتواند مدد مان به نماید" 19

"**ایری کدوری**" انگلیسی در باره سید نوشته: « با وجودی که تاریخ او را در اکثر فعالیتهای آزادی خواهی شرق شریک میدانند، او را و محمد عبده و رشید رضا را متهم در "بیشترین امساک در حقیقت گویی" کرده است » از قول این انگلیسی مزور وی را دارای هویت دروغین، متفکر بدعت گذار و جاسوس مرموز و ... فراماسیون [و در عین حال رهبر تئوریک جنبش پان اسلامیزم در جهان اسلام خوانده است] 20

این آقای انگلیسی از قول "فروزنده فرزاد"، در بازی شیطان اذعان دارد که: «سید مسلمان و مبلغ راست آئین [سنی] بود» و یک نویسنده دیگر اچ"آ، ار، گیپ" در 1948 می نویسد: «که سید جمال به دولتی که تحت راست آئینی قرآنی با نگاه مدرن اداره میشود باور مند بود "و" ویفلد کانتول اسمیت "محقق و اسلام شناس کانادایی" سید جمال را کامل ترین مسلمان زمان خویش مینامد" او در کتاب مشهور خود "اسلام در تاریخ مدرن" مشتاقانه سید جمال الدین را "ضد امپریالیست می شناسد، به اعتقاد سید جمال الدین غرب را تهدیدی برای اسلام و جامعه اسلام میدانست" 21

..... دیری نگذشت که افکار و اندیشه های ناب او تمام دنیا مخصوصاً کشور های که در قرن نوزدهم زیر استعمار بریتانیا و فرانسه بودند مبارزه فکری خود را آغاز و با نشر چندین شماره از عروۃ الوثقی دین بزرگی را بالای جوامع بیدار شده از افکار خود جاه گذاشت ... " 22

"مردی که در 1885 متشکل ساختن جنبشی پان اسلامیستی با هدایت بریتانیا را پیشنهاد داد کسی نبود جز "سید جمال الدین افغانی" از دهه ی 1870 تا دهه ی 1890 سید جمال الدین از سوی بریتانیا حمایت شد. دست کم یک جا در اسناد رسمی و پرونده های محرمانه سرویس جاسوسی دولت هند، پیشنهاد سید جمال الدین در 1882 در هند مبنی بر این که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت درآید، آمده است. سید جمال الدین، بنیاد گزار پان اسلامیسیم، در واقع نیای [شاید هدف نیاکان باشد - لمر] بزرگ اسامه بن لادن است؛ نه از نظر نسبی که به لحاظ نظری. قابل تذکر است که ایرانی ها همیشه در کتب و رسالات شان [اسد آبادی] مینویسند این بار که بد و رد می نویسند کلمه [افغانی] را استعمال نمودند.

در فاصله ی نیم قرن، از 1875 تا 1925، چهارچوب بلوک کشور های اسلامی بواسطه ی امپراتوری بریتانیا پیریزی شده بود. سید جمال شالوده ی فکری جنبش پان اسلامیسیم را با پشتیبانی بریتانیا و حمایت شرق شناس برجسته ی انگلیسی، "ادوارد براون" [Edward Brown]، بنیاد نهاد "عبد"، شاگرد اصلی سید جمال، با کمک کنسول بریتانیا در مصر، "اولین باینگ لرد کرومر" [Lord Cromer]، جنبش سلفیه، شکلی از بنیاد گرایی و پس گرا افراطی را تاسیس کرد.

باید دانست که سید جمال الدین افغانی آغازگر این جریان بوده است. او و جانشینان اش با قدرتهای استعمار گری که بر سر تسلط بر کمر بند وسیع سر زمین های شرق آفریقا تا چین در ستیز بودند، همکاری داشت. - [دروغ مطلق بودن این ادعا جعلی آن ایدئولوگ ایرانی را شما با مطالعه عناوین «نظریات سید جمال الدین افغان درباره علوم، فلسفه و تمدن» - «دموکراسی و حاکمیت مردم» - «حقوق زن و حجاب» میتوانید دریابید] سالها پس از مرگ سید جمال بسیاری از مورخان و بیوگرافی نگاران، او را مردی معتقد و با ایمان که برای رنسانس اسلامی تلاش می کرد، توصیف کرده اند. فردی ضد امپریالیست، ضد قدرتهای استعماری و اصلاح گر آزاد اندیش که میکوشید میان اسلام سنتی و خرد گرایی علمی عصر روشنگری پیوند ایجاد کند. گرچه میتوان همه ی این ویژگیها را در تظاهرات سید جمال دید، اما فراتر از این پندار، او سیاست گر شیاد بود که از مذهب به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مقطعی بهره برد و همزمان، متحد و کار گزار قدرتهای استعماری بود. هر چند سید جمال به تنوابع ماموری در خدمت هر سه قدرت استعماری وقت، یعنی بریتانیا، فرانسه و روسیه بود، اما شاگرد ارشد او، "عبد"، به بریتانیا صادقانه وفادار ماند. سید جمال از مذهب استفاده ی ابزاری کرد. ظاهراً دینداری پارسا بود که می خواست جزئیات الگوی سیاسی از حکومتی با قوانین صدر اسلام را در مکه مسلط کند، اما در نوشته های محرمانه اش باور های حقیقی خود را آشکار می کند: "ما سر مذهب را نه می بریم، مگر بوسیله ی خود مذهب. بنابر این اگر اکنون به ما بنگرید ما را پارسایانی تارک دنیا، و پرستندگانی نماز خوان که هرگز از فرمان خدا سر نمی پیچند، می بینید" 23

با مطالعه عناوین قبلی این رساله بخصوص نقش نهایت بیدار گرانه و روشن سید در رابطه به تعلیم و تربیت، دموکراسی و ضدیت با استبداد و استعمار و نهضت های آزادی خواهی شرق، جعل، دروغ بودن و عقده مندی این دشنام نامه نویس ایدئولوگ ایرانی «فروزنده فرزند» را ثابت می سازد وی نهایت عصبانی است که سید «شهرت» افغانی "را برای القاء این گمان که در افغانستان بنیاد آمده است برگزید. با این حیله او اولاً هویتی ایرانی و شیعی خود را پنهان میکرد، زیرا تشیع شاخه ی اقلیت اسلام است». اگر این جعلیات فروزنده، که گویا استعمار انگلیس از طریق سید افغان و شاگردان تا این حد برای بیداری، و تبلیغ دموکراسی و آزادی و حریت کوشش نمودند، کار نیکو بوده که استعمار خودش بر ضد خود بذر دشمنی نموده بود. البته درد بزرگ «فرزند» همین است که سید هویت "ایرانی" و «شیعی» متبازر نکرده. سید به اشخاصی چون فروزنده فرزند یک جواب دارد که گفته بود

« لعنت خدا باد بر کسانی که بیگانگان را در سر زمین شان راه می دهند.»

سعد ز غول پاشا، رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت مصر [1860 - 1927]، یکی از خاطرات دوران جوانی خود را در «مفخر شرق» چنین می نویسد :

"در دوران جوانی، آن زمان که در الازهر مصر تحصیل می کردم، شنیدم که سید جمال الدین آمده و در الازهر علوم جدید را نشر می دهد. کره ای دارد و از جغرافیا بحث میکند. علما او را از تدریس جغرافیا و مسائل اجتماعی باز میداشتند و می گفتند این درس ها در الازهر صحیح نیست. من هم مانند اغلب جوان های آن روز جامد و خشک بودم، با چند نفر تصمیم گرفتیم برویم و او را بزیم و تصور می کردیم که با آن کار اجر دینی و ثواب اخروی نیز خواهیم برد. با چند نفر از رفقا به نزدیک خانه ای رفتیم. در آستانه دری که متصل به اتاقش بود، از ابو تراب که مستخدم او بود، سراغ سید را گرفتیم. پرده را بالا زد، دیدیم سید در گوشه اتاق نشسته و در کنار او کره جغرافیا بود. سلام کردیم و داخل شدیم و از سید راجع به کره جغرافیا سوالاتی کردیم. سید کره جغرافیا را در دست گرفت و با کلماتی لبریز از عشق به میهن بزرگ اسلام کشور های اسلامی را روی کره به ما نشان داد. از فقر و تیره روزی و جهل مسلمانان و نقشه های شوم استعماری دولت های مغرب زمین برایمان سخن گفت و در پایان خاطر نشان ساخت که نجات مردم مسلمان، بدون شناخت صحیح کشور های اسلامی و بازگشت به وحدت صدر اسلام امکان پذیر نیست.... من که مسحور قیافه و سخنان او شده بودم، به رفقا گفتم نباید با این مرد معارضه کنیم" 24

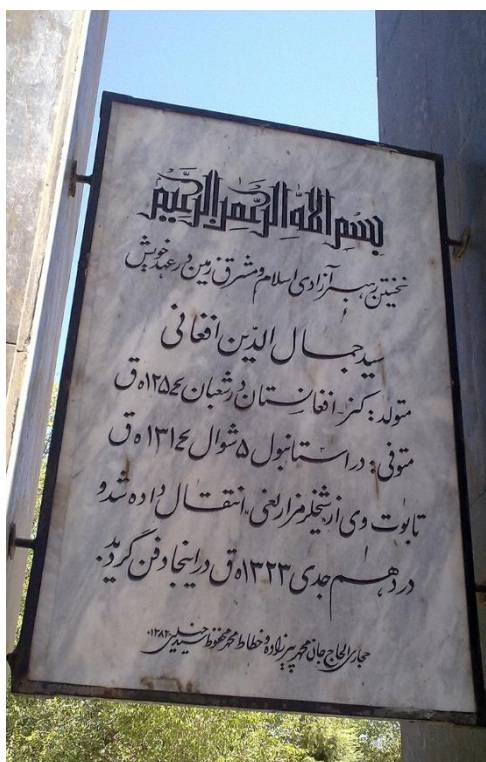


سید زغول پاشا، متولد جولای 1860 متوفا در 23 اگست 1927. او در حدود یازده ماه از (26 جنوری الی 24 نومبر 1924) صدراعظم مصر بود.

مآخذ:

- 1 - عبدالوهاب طرزی - شرح زندگی محمود طرزی - انجمن فرهنگ افغانستان فرانسه سال 2000 .
- 2 - غلام محمد غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول چاپ کابل ص 592 .
- 3 - هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش ص 62 .
- 4 - مجروح - سید جمال الدین و بر خورد شرق و غرب - 80 مین سالگرد وفات سید در 1355 [تئویر]
- 5 - دکتور طیبی کنفرانس صدمین سال تولد سید در تهران صفحات 24 و 32 [تئویر].
- 6 - عبدالحی حبیبی - تاریخ مختصر افغانستان - طبع کابل ص 144 .
- 7 - فریدون آدمیت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان دسامبر 1992 پیشگفتار ص 5 .
- 8 - دکتور اکرم عثمان - سید جمال الدین افغانی احیا گر فکر دینی - آریانا برون مرزی شماره سوم سال سوم 2001 ص 26 .
- 9 - داکتر اکرم عثمان، تقریظ درباره کتاب حقایق درباره سید جمال الدین افغان، از نوشته این قلم، سایت انترنتی فردا.
- 10 - دکتور اسدالله راید - زن در انقلاب جهان شمول پیغمبر[ص] - چاپ شهر Rennes فرانسه سال 2000.
- 11 - خواجه بشیر احمد انصاری - جریده امید - شماره 411 مورخ 6 مارچ 2000 .
- 12 - دکتور سید اکبر زیوری - جریده امید - شماره 414 و 415 مارچ سال 2000 .
- 13 - استاد خلیل الله خلیلی - امید - 6 مارچ 2000 .
- 14 - استاد حبیب الله رفیع - مقدمه حاکمیت قانون در افغانستان - طبع پشاور 1376 .
- 15 - اکادمیسین پوهاند علی اکبر شهرستانی - آریانای برون مرزی - شماره 4 سال چهارم 1381 ص 17 .
- 16 - دکتور محمد عماره - سید جمال الدین افغانی بیدار گرشوق و فیلسوف اسلام - ترجمه احمد ذکی "خاورنیا" سایت خاوران 6 مرداد 1389
- 17 - محمد یوسف صفا - سروده یی از شادروان محمد ابراهیم صفا - سایت انترنتی خوشه

- 18 - دکتور حلیم تتویر - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 24.
- 19 - اخلاق سید حسن - جمال الدین افغانی و سیاست زده گی - سایت انترنت.
- 20 - W.S. Blunt پیشنهاد سید جمال الدین افغانی به لندن توسط شرق شناس بریتانیایی ، این گزارش در کتاب "اسلام و مدرنیسم در مصر" نوشته ی C.C. Adams آمده است.
- 21 - ایلی گدوری - "سید جمال و محمد عبده": مقاله یی درباره ی نا باوری مذهبی و فعالیت سیاسی اسلام مدرن "انتشارات The Humanities Press نیویورک، چاپ 1966، صفحه 30
- 22 - الحاج عبدالواحد سیدی - افزاره های از سید جمال الدین افغانی در فعالیت هایی او در جامعه اسلامی نقدی بر کتاب بازی شیطان، و پژوهشی در شناخت شخصیت واقعی سید جمال الدین افغان. 2 جولای 2008
<http://www.ariaye.com/dari/siasi/saeedi.html>
- 23 - فروزنده فرزاد - سیمای دیگر سید جمال الدین از سید جمال تا مصباح یزدی اجداد انگلیسی بنیاد گرایان اسلامی - در سایت انترنتی - <file:///C:/Users/martin/Desktop/www.pendar.eu>
- 24 - محمد جواد صاحبی - سید جمال الدین حسینی پرچمدار اتحاد و تقرب - چاپ اول 1385 تهران ص3



فصل دوم

شهید پوهاند بهاوالدین مجروح

سید جمال الدین افغانی و بر خورد شرق و غرب

سید جمال الدین افغانی یکی از چهره های اسرار آمیز، دلچسپ و پر معنی تاریخ جهان معاصر است. اسرار آمیز از جهتی است که بعضی مراحل زندگی وی مورد شک و تردید قرار می گیرد و به گفته البرت حورانی: "وی خود را افغان می گفت و دشمنانش او را ایرانی می گویند". علاوتاً بعضی از جوانب مهم حیات و فعالیت های وی هنوز هم طوری که شاید و باید به اندازه کافی روشن نشده است. دلچسپ از این نگاه است که وی به چهره فلاسفه قدیم چون ابن سینا و ابن رشد و هم به چهره متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به چهره روزنامه نویس مجاهد و مبارز و هم هنگامه طلب و ماجرا جو جلوه کرد.

و اما چیزی که به صورت خاص بر اهمیت این چهره افزود و معنی خاصی بدان داد آن چیز عبارت بود از بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی بر خورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی و سهم فعالی که وی در این جریان بزرگ تاریخ گرفت. موضعگیری سید جمال الدین افغانی در این حادثه موضعگیری یک تمدن در برابر یک تمدن دیگر بود. وی از یک جریان بزرگ تاریخی نمایندگی کرد. جریانی که هنوز جزء تاریخ نشده است و ما امروز به شکل جدی تر و پیچیده تری با آن روبرو می باشیم. اندکی تفکر راجع به معنی و مفهوم شخصیت سید جمال الدین افغانی خواهی خواهی ما را وا می دارد تا مشکلات عمده فرهنگی و اجتماعی جهان امروز را طرح کنیم.

ولی اگر کسی سعی کند علت این شهرت جهانی عظمت و بزرگی این چهره تاریخی را از آثار محدود و پراکنده وی در یابد با یأس عمیقی مواجه خواهد شد و به زودی پی خواهد برد که شخصیت سید جمال الدین افغانی از آثارش غایب است. این نکته هنوز چهره او را دلچسپ تر می سازد. چه مهم ترین اثر و یگانه اثر وی همانا زندگی وی و فعالیت پیگیر وی بود. افکار و نظریات او در نفس تلاشها و مبارزات او جا دارد و از جنبه عملی حیات او جدا شده نتوانست و به شکل یک طرح نظری در نیامد. می توان گفت که خود سید شخصیت وی و مبارزات وی به ذات خود یک مفکوره زنده در حال جنبش و حرکت بود.

راجع به این که سید جمال الدین افغانی در حیات خود چه ها گفت و چه ها کرد سخن ها فراوان گفته شده و آثار متعددی نگاشته شده است. اشاره مختصری به این نکات تکرار بیهوده خواهد بود.

شخصیت سید جزو تجزیه نا پذیر یک متن تاریخی است و به نظر ما معنی تاریخی این شخصیت بیشتر اهمیت و ارزش دارد. لذا ما این شخصیت را به صورت کلی به حیث یک مفکوره در نظر گرفته و می کوشیم ابعاد تاریخی آن را از دو زاویه جستجو کنیم:

1- معنی و موقعیت شخصیت سید در پس منظر تاریخ

2- معنی و مفهوم این شخصیت در متن تاریخی جهان امروز.

روش ما در این جستجو بیان حوادث گذشته و معاصر تاریخی نخواهد بود. بلکه ما در قدم اول بعضی اساسات نظری را طرح می کنیم که اگر آن را به صورت مسلمات و بدیهیات نه پذیریم آن را می توان به شکل فرضیه های کار قبول کرد و به یاری آن در مورد جریان مهم تاریخ مورد بحث خود بعضی نتیجه گیری ها خواهیم کرد.

چند فرضیه قبلی بحث ما راجع به شخصیت سید جمال الدین افغانی و ابعاد تاریخی آن قرار ذیل خواهد بود:

اول: تمدن و کلتور یک واقعیت متحولی در زمان است.

دوم: نکته عمده ای که یک کلتور و تمدن را از کلتور و تمدن دیگر متمایز می سازد عبارت است از اختلاف در جهان بینی های آن دو کلتور و تمدن.

سوم: جهان بینی یعنی یک منظومه ذهنی متشکل از سوال ها و جواب ها متکی بر چند اصل و پرنسپ فکر و عقیدوی که از طرف یک اجتماع به



حیث منبع اقتدار و اعتبار فکری و ذهنی پذیرفته شده و کردار فردی و اجتماعی، طرز فهم، احساس و ادراک آنها را از جهان و زندگی تعیین می نماید.

چهارم: تحولات یک تمدن اساساً تحولاتی در جهان بینی همان تمدن است.

پنجم: تحول به دو نوع است: تحول تکاملی یا تحول انقلابی، تحول تکاملی به صورت کلی تدریجی است و تحول انقلابی سریع و ناگهانی است تحولات تکاملی تدریجی می تواند به تحولات انقلابی منجر شوند.

تحول تکاملی آن است که اصول و اساسات جهان بینی یک تمدن را متأثر نمی سازد بلکه فقط در روشها و اشکال و فروع جهان بینی تغییراتی وارد می نماید که در اثر آن بعضی جوانب همان جهان بینی کاملتر و غنی تر می شود و بعضی جوانب دیگر آن که با شرایط زمان سازگاری ندارند از بین رفته و جای آن را اشکال دیگر می گیرد.

تحول انقلابی آن است که اصول و اساسات جهان بینی یک تمدن را برهم زند و جهان بینی دیگری را جاگزین آن می سازد.

ششم: بزرگترین پدیده تاریخ تمدن مخصوصاً تاریخ تمدن جهان معاصر، تمدن مغرب زمین است. یگانه عامل تحولات تکاملی یا انقلابی در همه اجتماعات جهان فقط موجودیت تمدن غربی و جهان بینی آن می باشد. همه چیز به تناسب همین واقعیت جهانی تعیین و تشخیص می گردد مبارزات یا در راه مقاومت یا مقابله با آن است یا در راه عملی شدن بعضی مفکوره های آن است و یا به شکل پیش آمد متناقض مدرنیست ها و ریفورمیست ها که با یک جهت آن مقابله می کنند و جنبه دیگر آن را می پذیرند. هیچ واقعیت تحولات اجتماعی و کلتوری را امروز نخواهیم یافت که از این چار چوب بیرون قرار گیرد.

اکنون این چند قضیه قبلی فوق را در نظر گرفته در روشنی آن می کوشیم مشکلات مورد بحث خود را طرح کنیم: می توان گفت که مهمترین پدیده تاریخ چه از نگاه ما شرقیان و چه از نگاه تاریخ جهان همانا حادثه برخورد های دو تمدن یعنی شرق اسلامی و غرب عیسوی می باشد. این برخورد ها را می توان به دو مرحله بزرگ تقسیم کرد:

مرحله نخست: بر خورد تمدن شرق اسلامی در موقف برتری بر غرب.

مرحله دوم: بر خورد شرق اسلامی در موقف کهنتری با تمدن غرب.

چهره سید جمال الدین افغانی در این مرحله ثانی برخورد شرق و غرب درخشندگی و معنی خاص دارد.

در مرحله نخست دین اسلام در جوامع شرقی آن وقت تحولات انقلابی به راه انداخت، تمدن جدیدی به وجود آورد که پیام نو و مفکوره نو از انسان و از جهان با خود داشت.

جهان بینی اسلامی چنان یک منظومه ای بود که متکی بر اصول و اساسات جدید بود و همه جوانب حیات فردی و اجتماعی، مسایل فهم و دانش، مسایل اخلاق و سیاست، اقتصاد و حقوق را در بر می گرفت. معنی و هدف حیات را تعیین کرد مسوولیت و اهمیت فرد را بر ضد جامعه قبیلوی و اهمیت امت و تشکیل دولت را به اساس عقیده اسلامی نه به اساس وحدت قبیله، قوم یا نژاد تثبیت و تائید نمود.

برخورد تمدن اسلام در این مرحله ارتقا با سایر تمدنها و برخورد همین تمدن در مرحله انحطاط با جهان غرب با هم به کلی اختلاف دارند.

در مرحله نخست تمدن اسلام در موقعیت برتری قرار داشت. از اهمیت و ارزش پیغام خویش کاملاً آگاه بود. به قدرت فکری، سیاسی و نظامی خویش اطمینان داشت. در آن زمان بر خورد تمدن اسلامی با تمدن های گذشته یا موجود آن وقت از این قرار بود که چه ها از کلتور های دیگران گرفته بود تا عامل قدرت و توسعه بیشتر اسلامی گردد و باعث تکامل جهان بینی آن شود. در آن وقت تمدن اسلام چنان قدرتی داشت که توانست در برابر تأثیرات عوامل کلتوری و فرهنگی بیرونی از اختیار و انتخاب کار گیرد و توانست توسط آن از علوم عقلی یونانی، از علوم و هنر های هندی و آریانی بهره ها بر دارد، خود را غنی تر سازد و تمدن بزرگی را ایجاد کند.

اما در مرحله ثانی وقتی جهان اسلام در برابر تمدن غرب قرار گرفت، دچار انحطاط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده و در موقعیت کهنتری بود. آن آزادی انتخاب و قدرت مقاومت در مقابل فرهنگ بیگانه دوره قبلی باقی نمانده بود. عالم اسلام وضع دفاعی به خود گرفت و حادثه غربی شدن کشور های اسلامی حادثه اجتناب نا پذیری جلوه کرد. در این موقف عقب نشینی و دفاعی در مقابل تمدن غرب مسأله بر خورد با غرب معکوس مسأله مرحله قبلی بود و چنین طرح می شد:

در پروسه "غربی شدن" آيا کشور های اسلامی به چه طریق می توانند سنن گذشته و تعلیمات اسلامی را حفظ و نگهداری کنند.

در مرحله اولی جهان بینی اسلامی خودش یک جهان بینی انقلابی بود و همه تاثیراتی که از بیرون در خود پذیرفت تحولات تکاملی بود و باعث غنا و انکشاف بیشتر آن شد.

در مرحله دوم جهان بینی اسلامی به حالت ثبات و استقرار رسیده بود و در مقابل تاثیرات بیرونی قرار گرفت که تحولات انقلابی در جهان به راه انداخته است و اصول و پرنسپ های جهان بینی ها را در مورد شک و تردید قرار داده است.

در اینجا لازم است به یک سو تفاهم مهمی اشاره کرد که بعضی از نویسندگان مسلمان مرتکب شده و امروز نزد مسلمانان رواج یافته است. بعضی متفکرین عالم اسلام دوره دوم مساله بر خورد شرق و غرب را به شکل برخورد دوره اول طرح نمودند و گمان کردند (و امروز هم بسا از مسلمانان همین گمان را دارند) که همان طوری که تمدن اسلام در آغاز توسعه و انکشاف خویش از علوم عقلی یونانی استفاده کرده توانست امروز می تواند این کار را در مورد علوم و تکنالوژی غربی انجام دهد بدون این که اصول و اساسات جهان بینی اسلامی از آن متغیر شود.

چون صحبت ما دور افکار سید می چرخد و سید چهره مهم دوره دوم برخورد شرق و غرب می باشد. لذا مجبوریم نظر مختصری به بعضی خصوصیات عمده تاریخی و فکری این دوره بیندازیم. گر چه بحثی به این اختصار و فشردگی بعضی نکاتی را که ایجاب شرح و تفصیل بیشتری را می کند خواهی نخواهی اندکی مبهم خواهد گذاشت.

دوره دوم برخورد شرق اسلامی و جهان غرب با دولت عثمانی آغاز یافته با انحطاط آن دولت دوام کرده و امروز نیز به شکل دیگری در جریان می باشد. امپراطوری عثمانی مانند سپری برای دین اسلام بود که آن را در مقابل تهاجمات اجنبی حفظ کرد و عامل مهم قدرت و عظمت تمدن اسلامی بود اما این سپر عالم اسلام در عین حال مانند سدی در مقابل نفوذ بیرونی کار کرد و جهان اسلام را مدت های متمادی از انکشافات و تحولات عظیم اروپایی بی خبر و بیگانه نگه داشت. و یکی از عوامل عمده این ایجاد موانع در راه نفوذ تحولات و انکشافات جدید اروپا در عالم اسلام این بود که دستگاه دولتی و اهل قدرت امپراطوری عثمانی افکار جدید و فلسفه های اجتماعی اروپا را بزرگترین خطری برای اقتدار سیاسی مطلق و نظام دولت استبدادی خود می پنداشتند. در نتیجه وقتی دولت عثمانی روبه ضعف نهاد قدرت تخنیکی و نظامی جهان غرب مانند صاعقه ای بر سر کشور های اسلامی فرو ریخت که از سر گیچی آن صدمه ناگهانی، عالم اسلام هنوز هم کاملا به هوش نیامده است.

انحطاط دولت عثمانی در قرن هفدهم میلادی به کلی مشهود بود، سلطان مرکز همه قدرت بود، اما از یک طرف دستگاه ناقص و رو به انحطاط اداری دولت از موثریت در پیشبرد امور می کاست و از طرف دیگر از ختم قرن شانزدهم به بعد سلاطینی که زمام امور را به دست گرفتند اکثر اشخاص بی کفایت و ضعیف بودند، اردوی عثمانی نیز به تدریج نظم و اقتدار خود را از دست داد.

و هم در این زمان امپراطوریت دچار یک بحران عمیق اقتصادی بود. علت اساسی بحران که ضعف اداری امپراطوریت آن را بیشتر شدت بخشید، توسعه نفوذ اروپا به جوانب شرق و غرب بود و استقرار مراکز تجارتي اروپایی در هندوستان روابط امپراطوریت عثمانی را با جهان بیرونی بر هم زد. کشف امریکا و جریان سیل آسای طلا به کشور های مدیترانه بیشتر تأثیر عمیق در اوضاع اقتصادی امپراطوریت وارد نمود.

در داخل دو حادثه دیگر به وخامت بحران داخلی افزود:

یکی این بود که قدرت های محلی از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده بیش از پیش کسب استقلال نمودند و دیگری جریان و هابیسم بود که موجودیت دولت عثمانی را مورد شک و تردید قرار می داد.

اما مهمترین خطری که موجودیت امپراطوریت عثمانی را تهدید می کرد در داخل قلمرو آن نبود بلکه بیرون از سرحدات آن قد علم کرد. این خطر انقلاب علمی و تخنیکی اروپا و قدرت روز افزون نظامی و اقتصادی آن بود. چه در اواخر قرون وسطی و بعد از آن تغییرات اجتماعی و اقتصادی بنیادی در اروپا رخ داد که در حوزه تمدن اسلام به وقوع نه پیوست. در بعضی از کشور های عمده اروپای غربی نظام فئودالی قرون و سطی متکی به کلیسا روبه ضعف نهاد و یک طبقه جدید اجتماعی تجارت و صنعت پیشه قوت گرفت. این طبقه بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی و تسلط اجتماعی بر کلیسا و دین عیسوی اتکا نکرد بلکه به فلسفه ساینس و تخنیک رجوع نمود. با جدایی فلسفه از دین اساسات جهان بینی نوی ریخته شد که در چوکات آن دولت از دین جدا شده توانست و فلسفه های سیاسی نوی به وجود آمد، علوم از ساحه

اقتدار کلیسا بیرون رفته وفاق نا محدودی به روی انکشاف و توسعه آن باز شد. خلاصه در اروپا بعد از رنسانس جهان بینی جدیدی به تدریج جای جهان بینی کهنه را گرفت.

در این مورد نکته دیگر سو تفاهم نزد ما این است که بعضی از متفکرین عالم اسلام اروپای بعد از رنسانس را همان اروپای عیسوی فنودالی قرون وسطی تصور کرد و می پندارند که هنوز هم جهان اسلام تنها با دین عیسوی روبرو می باشد.

دولت عثمانی یعنی همان قدرتی که در قرن شانزده و حتی چندی بعد از آن می توانست اروپا را تحت تسلط خویش قرار دهد و شهر ویانا را تهدید نماید و با قدرت های اروپایی مساویانه بجنگد نتوانست اختراعات و اکتشافات جدید را در هنر نظامی به کار برد. در نتیجه بعد از نیمه قرن هژدهم دولت عثمانی دیگر با قدرتهای اروپایی توان مقابله را نداشت. اختراعات و کشفیات علمی و تخنیکی اروپا در جهان اسلام انعکاسی نکرد. مثلاً در ادبیات عثمانی این دوره هیچ اشاره ای به کوپرنیک نمی یابیم. اردو و قوه بحری از اکتشافات تخنیکی جدید هیچ استفاده ای نکردند. در نتیجه در نیمه قرن هژدهم انحطاط امپراطوریت اسلامی به کلی روشن و واضح بود.

نخستین نویسندگان دوره انحطاط از سلطان وقت دعوت کردند که عظمت و بزرگی گذشته را احیا کند. اما متوجه بودند که با احیای تاسیسات زمان گذشته مسأله حل نخواهد شد و امپراطوریت به چیز دیگری محتاج است و این احتیاج عبارت بود از تقویه قوه دفاعی و نظامی. مقابله با اروپا را تنها در آموختن تخنیک های جدید نظامی جستجو کردند هر آن چیزی که در این دوره از السنه اروپایی در ریاضیات، جغرافیه، تاریخ و دریا شناسی ترجمه شد فقط در هدف بهبودی وضع اردو و حالت نظامی امپراطوریت بود. مکاتب تعلیمات عسکری برای تدریس تخنیک های اروپایی افتتاح شد.

بعد از این تماس نظامی یک نوع تماس سیاسی با اروپا توسط مترجمین و بعداً توسط بعضی سفرا صورت گرفت این نسل دیپلماتها نیز حل مسأله را بیشتر در فورمهای نظامی دیدند و فکر کردند که امپراطوریت باید شکل دولت جدید متمرکز را اختیار کند و برای انجام این کار چند شرط ذیل را لازم دیدند:

1. ایجاد یک اردوی نو.

2. استعمال این اردو در راه برقراری دوباره اقتدار مرکزی بر تمام ولایات نیمه مستقل.

3. تطبیق یک سیستم جدید قوانین و اداره متکی بر اصل مساوات.

در اوایل قرن نوزدهم یک جریان فکری جدیدی در اجتماع اسلامی امپراطوریت عثمانی به راه افتاد که تأثیرات بعدی طولانی داشت و آن تأثیرات امروز با شدت بیشتر جریان دارد و آن عبارت بود از مفکوره اصلاحات در هدف "غربی شدن" اجتماع، در این دوره که به نام "تنظیمات" یاد شد مدارس جدید عسکری، طبی و امور اداری تأسیس گردید، هیات های عرفانی به اروپا فرستاده شدند. یک روزنامه رسمی به وجود آمد، لباس اروپایی معمول شد و غیره...

فقط بعد از نیمه قرن نوزدهم در حوالی 1860 بعضی نویسندگان و متفکرین اسلام بعضی مسائل اساسی جهان خود را

مخصوصاً مسأله عمومی تیوری سیاسی را در میان گذاشتند و چنین سوالاتی طرح کردند:



اجتماع خوب کدام است؟ معیاری که رهنمای ریفورم‌ها و اصلاحات باشد چه خواهد بود؟ آیا این معیار از اساسات قوانین اسلامی استخراج شده‌می‌تواند و یا این که مجبوریم به تعلیمات و نظریات اروپای جدید رجوع کنیم؟ آیا از نگاه عمل و نظر تناقضی میان این هر دو وجود ندارد؟

نسل اول این جریان در فضای نسبتاً آرامی میزیستند. از یک طرف مجادله بین اسلام و عیسویت آرام شده بود و از طرف دیگر اروپا هنوز به حیث خطر سیاسی و اجتماعی عصر استعمار جلوه نکرده بود. از این رو متفکرین این دوره بیشتر فریفته جوانب مثبت علوم و فنون و اصول دیموکراسی لیبرال اروپای آن عصر شدند و مشکلاتی طرح کردند که بعد ها فکر عالم اسلام را به خود مشغول نگهداشت و جزء تفکر مسلمین شد. مثلاً گفتند که در داخل امت محمدی جمعیت‌های ملی وجود دارند، هدف دولت رفاه مردم در این جهان و آن جهان است و رفاه مردم در ایجاد تمدن است که هدف نهایی دولت می‌باشد. اروپای آن عصر مخصوصاً فرانسه را به حیث معیار تمدن پذیرفتند و بالاخره رمز قدرت و عظمت اروپا را در پیشرفت علوم عقلی دیدند.

در طرح این مسائل فقط یک عده محدودی می‌توانستند درک کنند که مشکلات و تناقضاتی در این نکات وجود دارد که ایجاب غور و تعمق بیشتری را می‌کند. به طور مثال اصل وحی الهی را با ادعای عقل انسانی که خود را یگانه اساس صحیح می‌داند چطور می‌توان آشتی داد؟ آیا شریعت را که متکی به علم الهی است با حقوق جدید که استوار به اساسات غیر علم الهی است و یا وفاداری به وحدت دینی را با اتحاد ملی چطور می‌توان آمیخت.

این مرحله ثانی بر خورد شرق اسلامی روبه انحطاط و غرب رو به ارتقا را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: و یکی را می‌توان مرحله فریفتگی و بخش دیگری را مرحله مقاومت و مبارزه نامید.

راستی هم در دوره آغاز این مرحله ثانی نویسندگان و متفکرین عالم اسلام فریفته ایدئال عدالت و مساوات مغرب زمین شدند و آنجا را مهد تمدن و علوم عقلی دانستند و پنداشتند که دنیای غرب یگانه معلم خوب است و اگر جوامع اسلامی به شاگردی آن بپردازند و علوم و فنون آن را فرا گیرند، اصول فلسفه اجتماعی و سیاسی آنرا در جوامع خویش جامه عمل بپوشانند در این صورت هم جهان اسلام از افتادگی و انحطاط نجات خواهد یافت و هم قدرتهای لیبرال و منور غربی از کشور های اسلامی حمایه خواهند کرد و شر قدرتهای منفی را خود ایشان از مردم مسلمان دفع خواهند نمود.

اما طی سالهای 1875-1882 غرب چهره جدید خود را نشان داد. جهان اسلام در این مرحله به کلی پی برد که ممالک اروپایی در هر فرصتی که آرزو داشته باشند و اراده کنند می‌توانند در قلب کشور های شرقی فرو روند و آنرا تحت فرمان خویش قرار دهند. اشغال تونس توسط فرانسه در سال 1881 و اشغال مصر توسط انگلستان در سال 1882 برای جهان اسلام درس بزرگ تاریخی بود. در اثر این حوادث جریان فکری نیز در عالم اسلام دگرگون شد و نکته مهمی که بیشتر از همه جلب توجه کرد این بود که تسلط اروپا بزرگترین خطر نیست که امت اسلامی را تهدید می‌کند. مسأله قدیم احساس انحطاط تمدن اسلامی به حال خود باقی بود و مشکلات جدیدی که بر آن افزود شد این بود که چطور در برابر قدرت بی سابقه جهان غرب مقاومت کرد؟ چطور زنده باقی ماند؟ مسأله بر خورد شرق و غرب از مرحله فریفتگی و تماس فکری و نظری گذشته و به مشکلات حیاتی مرگ و زندگی مبدل شد و ثابت گشت که عامل اساسی این خطر مرگ از بیرون تمدن اسلامی متوجه آن است نه از داخل آن.

بطور عموم موقف فکری مسلمین در این مراحل بر خورد شرق و غرب داستان مشهور مولانا جلال الدین بلخی را بخاطر می‌آورد که میگوید:

چند تنی در تاریکی با فیلی روبرو شدند و هر یکی از اعضای آنرا لمس کرد و به اساس مشاهده محدود خویش فیلی را به انواع مختلف تعریف نمودند. جهان غرب ماموت دیو پیکری بود که مسلمانان در تاریکی های تاریخ به یکی از پهلوی های آن بر خوردند و همان پهلویی را که درک کرده بودند همه واقعبیت پنداشتند. یکی گفت: جهان غرب یعنی دین عیسوی که با قدرتهای نظامی کشور های اروپایی نیرومند تر شده است. دیگری گفت: مغرب یعنی پرورشگاه ساینس و علوم تجربی. دیگری گفت: مغرب زمین یعنی مهد انکشاف اشکال نو فرهنگ و ادبیات مانند روزنامه، رومان، درامه و تاریخ نویسی. دیگری گفت: مغرب یعنی سر زمین دیموکراسی، اجتماع سیاسی خوب، قلمرو عدالت، مساوات و حقوق بشری و دولت های مسؤل در پیشگاه مردم. دیگر گفت: مغرب یعنی فساد اخلاقی، جای عیش و خوش گذرانی، جهان مادیت پرستی، فاقد حس بشری و بالاخره آن دیگری گفت: مغرب یعنی قدرت خود خواه و خود پرست، فرمانروایی و باداری قدرت استعمار و استثمار.

چهره سید جمال الدین افغانی در همین متن تاریخ ظهور می‌کند که در آن دنیای غرب چنگال های تسلط استعماری را بیرون کشیده بود و انقلاب صنعتی و انکشاف اقتصادی کشور های بزرگ اروپایی را به سوی تسلط سیاسی و نظامی ممالک شرقی سوق داده بود. سید از یک طرف بر حالت انحطاطی جوامع اسلامی آگاهی کامل داشت و از طرف دیگر خطر فشار قدرتهای اروپایی را برای تسلط بر قلمرو های اسلامی به شدت احساس می‌کرد. وی دریافت که عالم اسلام در برابر مسأله عاجل مرگ و زندگی قرار گرفته است و راه حل عاجل آنرا در مبارزه علمی در میدان سیاست دید. از یک سو خصوصیات کرکتری سید که اساساً شخص بیرون گرا و طبیعتاً متمایل به عمل و فعالیت در جهان بیرونی بود

و از سوی دیگر ضرورت عاجل آن وقت برای اقدامات عملی بر ضد نیرو های استعماری غرب به سید جمال الدین افغانی فرصت اندیشه های طولانی را نداد تا به طرح نظری منظم مسائل بپردازد.

در رساله مشهور "نیچریه" وقتی سید در مورد مسائل علوم عقلی تجربی آن عصر استدلال می کند یک ساختمان ذهنی و سبک استدلالی کلامی را منعکس می سازد که متعلق به علمای اسلام قرون گذشته بود. با وجود چنین ساختمان ذهنی جدلی نظری سید وقتی با دنیای قرن نهم اروپایی آشنا می شود با نوعی که داشت مسائل عمده آنرا به صورت مدرن درک می نماید. مثلا ضمن تعلیمات غیر رسمی به شاگردان مصری خویش بعد از سال 1871 برین نکات عمده تاکید می کرد که بزرگترین خطری که جهان اسلام را تهدید می نماید مداخله قدرتهای اروپایی می باشد و راه موثر مقاومت در برابر این خطر درسه چیز است: ضرورت به وحدت ملی، ضرورت به یک وحدت در چوکات بزرگتر وحدت ملل اسلامی و بالاخره ضرورت به قوانین اساسی که قدرت فرمان روایان خود مختار وقت را تهدید نماید. مفکوره دومی یعنی اتحاد عالم اسلام پان اسلامیسیم یکی از اهداف مهم مبارزات و مجادلات سید جمال الدین افغانی بود. اما وقتی به جوانب دیگر مبارزات او مخصوصا به فعالیت های وی در هندوستان نظر افکنیم می بینیم که وی در آنجا وحدت ملی بین هندو و مسلمان را تبلیغ می کرد و ملیت را مافوق اختلافات ادیان و مذاهب قرار می داد. از این نوع پیش آمد چنین بر می آید که پان اسلامیسیم باید یگانه هدف ستراتیژیکی سید جمال الدین افغانی نبوده باشد بلکه آنرا یکی از وسایل موثری می پنداشت و می خواست توسط آن کشور های اسلامی را بیدار کند و نیرو های مقاومت ایشان را در مقابل تسلط غربی تقویت بخشند.

اما وی نا سازگاری و مشکلات آشتی مفکوره پان اسلامیسیم را با دیگر نکات پروگرام خویش در نظر نگرفت. چه اگر این مفکوره اتحاد عالم اسلام تلاشی در راه برگشت به گذشته می باشد دو مفکوره دیگر پروگرام وی یعنی تثبیت هویت های ملی و تشکیلات سیاسی مفکوره های عصر جدید بود که سید عمری در راه آن به مبارزه پرداخت. علاوه بر این تحت تأثیر افکار اروپایی قرن نهم مخصوصا فرانسه آن عصر سید جمال الدین افغانی با آثار "گیزو" آشنا شد و مفهوم "تمدن" را با محتویات جدید آن عصر برداشت و بار نخست اسلام را تنها به حیث دین در نظر نگرفته بلکه به حیث تمدن اسلامی در میان گذاشت. سید جمال الدین افغانی را محتوای جدید مفهوم "تمدن" یعنی مفهوم "ترقی" بخود جلب کرد "گیزو" ترقی را در دو سمت می دید:

1. انکشاف اجتماعی در راه رفاه روز افزون عموم مردم.
2. انکشاف فردی از نگاه استعداد های فکری، ذهنی، اخلاقی.

به نظر گیزو هر دو نوع انکشاف در قدرت انسانی قرار دارد و می گفت که انسان خودش می تواند توسط فکر، احساس و نیرو های ذهنی و اخلاقی خویش بر جهان حکمرانی کند و عامل این فرمانروایی را بر امور فردی و اجتماعی عقل و اراده انسانی می دانست. این مفکوره قرن نهم فرانسه را وقتی سید جمال الدین افغانی در ساحه تمدن اسلام می کشاند می گوید که تمدن اسلامی واجد همین خصوصیات بود. چه در عصر اعتلای این تمدن همه عوامل ضروری انکشاف وجود داشت یعنی انکشاف اجتماعی و فردی عقیده به تعقل. اما در زمانه های بعدی جامعه اسلامی این خصوصیات را از دست داد. وی عقیده داشت که با آموختن علوم عقلی جدید اروپا و استقرار دوباره وحدت اسلامی تمدن اسلام خواهد توانست عظمت و بزرگی اعصار گذشته را باز یابد. ولی سید جمال الدین افغانی باز هم مانند متفکرین گذشته علل انحطاط عالم اسلام را در عوامل سیاسی و نظامی دید، از این جهت به مسائل سیاسی بیشتر توجه کرد.

چون تفکرات وی متوجه جهان سیاست شد سلاطین، زمامداران مستبد کشور های اسلامی آن وقت را مانع بزرگ در راه تطبیق عقاید خویش یافت و در مقابل آنها به مبارزه پرداخت. مجادله با زمامداران بد و جستجوی زمامدار خوب همه سرگذشت پر آشوب حیات سید جمال الدین افغانی را تشکیل می دهد. وی مانند افلاطون زمامدار خوبی را جستجو میکرد که نظریات او را جامعه عمل بپوشاند. اما به این اختلاف بزرگ که افلاطون طرح منظم و فکری نظامی سیاسی جمهوریت خود را زیر بغل داشت و سید کدام طرح فکری منظم و منسجم مبارزات خود را نزد خود نداشت. وی مانند فارابی اتحاد بین فیلسوف و زمامدار را در نظر داشت و در طول عمر در جستجوی این مدینه فاضله با شکست ها مواجه شد. سو تفاهم بین سید و زمامدار همیشه از اینجا بر می خاست که زمامدار می خواست از نفوذ روحانی او برای تقویه اقتدار سیاسی خویش استفاده کند در صورتی که سید می خواست زمامدار را در راه وحدت ملل اسلامی برای مبارزه در مقابل تسلط غرب استخدام نماید.

طی مبارزات شب و روز و فعالیت های علمی عاجل خویش سید با وجود این که متوجه جهان سیاست بود فرصت نیافت به دو نکته اساسی ذیل توجه کند:

1. توجه به فلسفه های سیاسی آن عصر اروپا و طرح مساله اساسات قدرت سیاسی و جستجوی رشته های استنباد و مطلق العنان زمامداران در عمق جهان بینی مشرق زمین.

2. توجه به این نکته که زمامداران کشور های اسلامی و قدرتهای استعماری آنزمان برای استقرار و استحکام تسلط خویش بر جوامع شرقی وجه مشترکی داشتند و به یک عنصر مهم اتکا می کردند و این عنصر عبارت بود از جهل و نادانی مردم عوام و فقر مادی و معنوی ایشان.

گر چه سید جمال الدین افغانی اساسات فلسفه سیاسی را از نو طرح نکرد و در تلاش های خود از جنبش های مردم و نقش آن در حوادث تاریخ دنیای غرب مخصوصا در انقلاب های اجتماعی و سیاسی آن الهامی برای جهان اسلامی نگرفت. ولی با این هم در اثر مبارزه های پیگیر وی با زمامداران مستبد شرقی جریانات مشروطه طلبی و وطن خواهی به صورت غیر مستقیم در کشورهای اسلامی هویت یافت و مخصوصا در ممالک عربی اساسات جریان رفورمیسم و مدرنیسم ریخته شد.

به صورت عموم می توان گفت که: چه در تحولات بی سابقه خود جهان غرب و چه در برخورد آن تمدن با شرق اسلامی مهمترین نکته عبارت است از برخورد دین و فلسفه.

تصادم دین و فلسفه حادثه ای است که در ساحه تلاقی شرق و غرب در عصر سید جمال الدین افغانی عمده ترین مسأله بود و امروز به همان اهمیت خود باقیست. سید این مسأله عمده را در جوابی که در رد "رنان" فیلسوف فرانسوی در پاریس نشر کرده به وضاحت و روشنی قابل وصفی طرح می کند. در یک بخش از متن فرانسوی این مقاله، سید جمال الدین افغانی چنین گوید: " ادیان به هر نامی که نامیده شوند همه آنها با یک دیگر شباهت دارند. بین این ادیان و فلسفه هیچ نوع تفاهمی، هیچ نوع امکانات آشتی موجود نیست. دین انسان را و او می دارد تا ایمان و عقیده را بپذیرد. در صورتی که فلسفه او را از این عقیده و ایمان یا به کلی یا تا حدی آزاد می سازد. هر فرصتی که دین غلبه کند فلسفه را از بین می برد. و معکوس قضیه هنگامی رخ می دهد که فلسفه قدرت مطلق را در دست گیرد. تا وقتی که انسان وجود داشته باشد مجادله بین عقیده و تفکر آزاد، بین دین و فلسفه خاتمه نخواهد پذیرفت اما می ترسم که در این مجادله شدید پیروزی به جانب تفکر آزاد نخواهد بود. چه عوام تعقل را دوست ندارند و هم تعلیمات آنرا فقط عده محدودی از خواص در مییابند و نیز از سببی که علم گر چه خیلی زیبا باشد باز هم به ارضا کامل انسان نمی پردازد. چه انسان تشنه ایدئال است و خوش دارد در قلمرو های اسرار آمیز و دور دستی تهداب گذاری کند که فلاسفه و علما از درک آن و تجسس در آن عاجزند."

متن فوق نکات مثبت و منفی در بر دارد که از هر دو جهت مهم، دلچسپ و با ارزش می باشد. نخستین نکته مثبتی که نکته آغاز متن است این است که مهمترین مسأله بر خورد شرق و غرب در آن عصر و مسأله عمده عصر امروز را با چنان وضاحت و جرأت اخلاقی طرح می کند. چه ما امروز با همین مسأله روبرو می باشیم و در طرح مسائل عمده خویش به چنین وضاحت، روشنی و جرأت اخلاقی محتاجیم.

نکته مهم دوم در اشاره اخیر متن است به موجودیت تمایل دینی و عقیده بی در انسان. به این قضاوت خویش سید جمال الدین افغانی بر ضد جریانات فکری عقل گرایی و ساینس گرایی سطحی قرن نوزدهم هم قرار می گیرد. و مسأله ای را طرح می کند که در قرن بیستم معنی و مفهوم تازه ای یافته است. چه قرن بیستم آن روحیه ساده عقل گرا و ساینس گرای سطحی را محکوم کرده است و آنرا فاقد عمق و ارزش علمی می داند و علوم انسانی امروز موجودیت چنین تمایل را به حیث یک پدیده تایید می کند. روانشناسی در اعماق ریشه های عاطفی و تحت الشعوری آن و بشر شناسی در معانی فرهنگی اجتماعی و انسانی آن مصروف تحقیق اند.

اما متن فوق دو نکته قابل بحث نیز دارد:

اول اینکه: وقتی سید جمال الدین افغانی با اطمینان کامل از عقب نشینی تفکر آزاد حرف می زند حکم وی در این مورد متکی به نوع قضاوتی است که متعلق به ساختمان ذهنی اعصار گذشته می باشد. چه متفکرین قرون گذشته ما جامعه را به دو طبقه تقسیم می کردند: طبقه خواص و طبقه عوام و متکی بر اصل ثبات گرایی، این تقسیم را غیر قابل تفسیر می پنداشتند. اگر این فرضیه دو طبقه ثابت خواص و عوام را بپذیریم بدون شک قضاوت سید در باره شکست تفکر آزاد در مقابل عقیده صحت خواهد داشت. و اگر به اساسات فرضیه اول این مقالت مفهوم تحول و انکشاف را در مورد فرد و اجتماع بپذیریم و تعمیم عصری تعلیم و تربیه را در نظر بگیریم، در این صورت مفاهیم ثابت خواص و عوام ارزش قاطع خود را از دست می دهد و مسأله مجادله عقیده و تفکر آزاد به نوع دیگری طرح می شود.

دوم اینکه: نارسایی علما و فلاسفه در مورد فهم و شرح تمایلات میتافیزیکی انسان نیز قابل غور است. چه اگر علم و فلسفه را به معنی افلاطونی و ارسطویی و به پیروی از آنها به معنی حکمای اسلامی قدیم در نظر بگیریم، در این صورت باز هم شک و تردیدی در مورد حکم سید باقی نمی ماند، و اما اگر انقلاب فلسفه و علوم جدید و انکشافات آنرا در نظر بگیریم و عملا مشاهده کنیم که علوم چه تحقیقاتی را انجام می دهند و چه نتایجی به دست می آورند در این صورت در خواهیم یافت که راه انکشاف فلسفه و علوم هنوز به سوی لایتناهی باز است.

خلاصه می توان گفت که نبوغ حضرت سید جمال الدین افغانی با وجود ساختمان ذهنی به سبک قدما توانست مدرن ترین و مهم ترین مشکلات عصر خود را در ساحه برخورد شرق و غرب منعکس سازد و در راه حل آن عمری به تلاش و مبارزه پردازد. و اساسات مبارزات امروزی را پیریزی کند. وی دریافت که بزرگترین پدیده تاریخ جهان موجودیت تمدن غربی است و برخورد به آن اجتناب نا پذیر است. اما در این برخورد چه راهی می توان در پیش گرفت که به کمک آن

ما شرقیان هم شرایط حیات فردی و اجتماع خود را بهبود بخشیم و هم هویت انسانی خود را و معنای حیات خود و اجتماعی خود را از دست ندهیم و این راه که یکی از اهداف اساسی مبارزات سید جمال الدین افغانی بود، و امروز هم صحیح ترین راه ها جلوه می کند، همانا تثبیت هویت ملی می باشد و برای اینکه هم هویت ملی تثبیت شود و هم در راه انکشاف تمدن مغرب قرار گیریم یکی از شرایط ابتدایی و اساسی آن به فکر سید انتقال علوم و فنون در السنه ملی است و این وظیفه مهم عصری هنوز در پیش روی ماست. بعضی کشور های اسلامی در این راه تا حدی قدم های مهمی برداشته اند اما در کشور خویش طوری که لازم است به صورت منظم هنوز به این کار مهم ملی آغاز نکرده ایم. بعد از سید جمال الدین افغانی جریان فکری آن شخصیت بزرگ را محمد عبده و پیروانش به پیش بردند. اما عبده در نکته مهمی با سید جمال الدین افغانی اختلاف نظری داشت که برای بحث ما ارزش دارد و اشاراتی نیز به این نکته کردیم. عبده را عقیده بر این بود که برای برخورد صحیح و موفقانه با تمدن غرب تنها مبارزات سیاسی و تلاش های عملی کافی نیست بلکه مهم تر از همه طرح نظری و تثبیت اساسات فکری این برخورد است و پروگرام اصلاحی و رفورمی خود را به چهار نکته ذیل استوار کرد:

- 1 - تصفیه دین اسلام از تاثیرات و عادات فاسد.
- 2 - دفاع از اسلام در مقابل نفوذ اروپایی و حمله های عیسویان.
- 3 - رفورم تعلیمات عالی.
- 4 - طرح دو باره دوکترین اسلام در روشنی افکار جدید.

این پروگرام در جریان رفورمیسم مصر مخصوصاً در ساحه تعلیمات تاثیرات مهمی وارد نمود اما پروگرام طرح دوباره اساسی دوکترین اجتماعی و سیاسی اسلام در روشنی افکار و عصر امروز پروگرامی است که با وجود تلاشها و ادعای شخصیت مشهوری چون علامه اقبال لاهوری هنوز عملی نشده است. علامه اقبال شخصیتی بود که ادعای آن را داشت و توقع می رفت که بتواند اصول دوکترین اسلامی را در پرتو افکار جهان معاصر بار نخست طرح کند. وی چه با دنیای غربی بهتر از سید جمال الدین افغانی آشنا شده بود و در آنجا تحصیلات فلسفی انجام داده بود و هم تمدن اسلامی را از نزدیک می شناخت اما با وجود این شرایط مساعد وی در دام چنان تناقضات فکری گرفتار آمد که افکار لطیف بشر دوستی را با نظریه بی رحمانه "اراده قدرت انسان برترین نتیجه" در آمیخت. صوفیان را بدگفت اما راه حلی که گمان کرد برای تجدید تفکر اسلامی یافته است همان راه متصوفین بود که صوفیان بزرگ اسلام قبل از وی بهتر از وی بیان کرده بودند . طوری که گیب گوید:

"وی اخلاق صوفیان را نپسندیده اما جهان بینی صوفیان را راه حل برای مشکلات امروز جهان اسلامی دانست" و از طرف دیگر علامه اقبال از اسلامی حرف می زند که ساخت تفکر و تخیل شاعرانه خود اوست و تطابقی با دین اسلام واقعی و تاریخی ندارد.

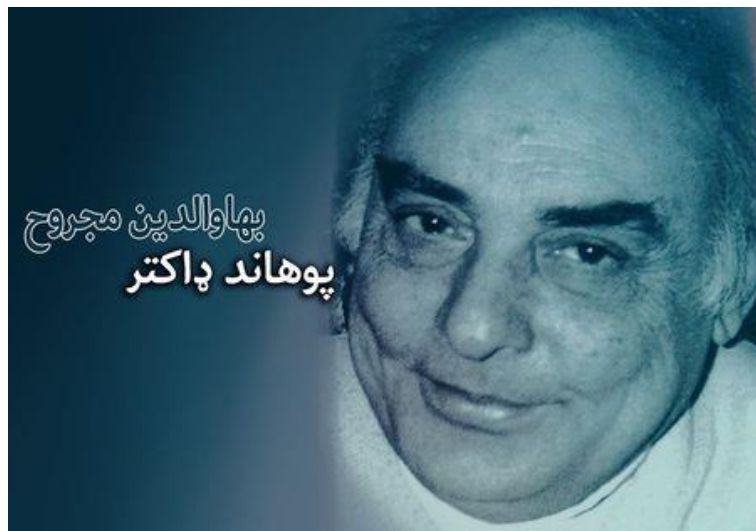
بدین ترتیب سالها بعد از سید جمال الدین افغانی، علامه اقبال با وجود آشنایی بهتر با جهان غرب و عالم اسلامی وقتی:

- 1 - از دین اسلامی تعبیر عندی پیش می کند.

- 2 - طرح مسأله فکری جهانی اسلامی را در چوکات جهان بینی متصوفین قرار می دهد.

3 - مفکوره ملیت و تثبیت هویت ملی را به معنی واقعی و عصری ان در نظر نمیگیرد.

از این جهت به مقایسه فکر و موقف سید جمال الدین افغانی سه قدم عقب می گذارد و می رود. و این مسأله طرح دوباره اصول و پرنسیپ های دوکترین اسلامی در پرتو افکار جهان امروز که محور مبارزات سید جمال الدین افغانی بود و محمد عبده انرا در میان گذاشت و علامه اقبال انرا حل نکرد بلکه مغشوش تر ساخت امروز به همان شدت و حتی به شکل حادثی مطرح می باشد و محتاج تفکر و تعمق است .



پیشنهادی در باره نخستین کانگرس غرب شناسی توسط دانشمندان شرق

به گمان من بهترین تجلیل شخصیت سید جمال الدین افغانی در این نخواهد بود که بگوییم در کدام سر زمین به دنیا آمد یا نیامد، چه این سوال و هر نوع جوابی که به آن داده شود هیچ تأثیری در حل مشکلات اساسی که سید جمال الدین افغانی عملاً طرح کرده است وارد نخواهد کرد. تصور می‌کنم که بهترین تجلیل آن شخصیت در این خواهد بود که همان مشکلاتی را که وی درک کرد و عمری در راه حل آن تلاش نمود و زحمات و مشقات بیشماری را متحمل شد و هنوز به شکل پیچیده تری به جای خود باقی است دوباره طرح کنیم و در راه حل آن اندکی به خود زحمت تلاش ذهنی دهیم. آن سوال چنین است: ما شرقیان به طور عموم و عالم اسلام به صورت خاص امروز راجع به غرب چه فکر می‌کنیم؟ سوال ساده ای نیست، شرح و توضیح زیادی می‌خواهد و گفتار قبلی ما مقدمه ای بر این شرح و توضیح بود. ما در این مختصر می‌کوشیم به بعضی از عناصر تشکیل دهنده این پروبلم گذاری مهم اشاره های کوتاه نماییم.

برخورد ما با دنیای غرب امروز در امتداد موقف سید جمال الدین افغانی قرار دارد لذا یکی از عناصر مهم طرح روشن مشکلات امروزی ما این است که افکار سید و تأثیرات آن در کشور های اسلامی به دقت تحلیل شود (طور مثال در مصر افکار شیخ محمد عبده و پیروان او، در ایران تأثیر افکار وی در جنبش مشروطه خواهی، در افغانستان جریان فکری که با محمود طرزی و بعداً محی الدین انیس و بعضی نویسنده گان که هنوز در قید حیات اند از نزدیک مطالعه شوند). اما باید در نظر داشت - و این اساسی ترین نکته پروبلم گذاری امروزی است- که نه جهان شرق و نه عالم اسلامی امروز همان واقعیت عصر سید است و نه دنیای غرب دنیای قرن نهم می‌باشد لذا مشکلات امروزی ما نیز به همان شکل به همان ساده گی نیست بلکه پیچیده تر شده است.

نخست در مورد غرب:

می‌توان گفت که بعد از انفجار بم اتمی بر شهر هیروشیما انقلاب عظیم صنعتی و تکنیکی که در جریان است در آن سرزمین یک دوره جدید تاریخی آغاز یافته است که دوره های قبلی مخصوصاً قرن نهم در آن مانند یک دوره قبل از تاریخ جلوه می‌کند.

قبلاً اشاره شد که اصلاح طلبان و رفورمیستهای مسلمان ساده دل قرن نهم تصور می‌کردند که اگر کشور های شرقی ارزشهای تمدن غربی را در حیات ملی و اجتماعی خویش بپذیرند در آن صورت این کشور ها در قطار ممالک پیشرفته جهان غرب محسوب شده و قدرتهای لیبرال منور و عدالت پرور غربی از ایشان پشتیبانی هایی خواهند کرد امروز عصر چنین خوابها سپری شده است. دو جنگ خونین جهانی، خطر دائمی اسلحه ذروی اعتماد و اطمینانی را که جهان غرب بخود داشت و سایر جوامع بشری به تمدن و ارزش های غربی داشت بر هم زده است هم جهان غرب در مورد ارزشهای کلتوری و معنوی خود دچار شک و تردید شده است و هم سایر جهانیان این اعتماد را در مورد ارزشهای تمدن غربی از دست داده اند و این سوال به وجود آمده است که: یک تمدنی که توسط ارزشهای معنوی و فرهنگی خویش از تباهی تمدن خود در برابر خود نتواند دفاع کند، با ملل پیرو آن از حوزه خویش چه مساعدتی کرده خواهد توانست و سوال دیگر این است که: این تمدنی که بزرگترین امکانات تغییر را در تاریخ بشر در دست خود دارد و هم وحشتناک ترین وسایل تخریب را نیز ایجاد میکند باید در پرنسیپ ارزشها و جهان بینی آن عیب اساسی موجود باشد. باید کرم مهلکی در بطن این میوه رنگین و شیرین نهفته باشد. این کرم را باید شناخت!

واقعیت شرق و غرب بشکل قرن نهم نیز معنی خود را از دست داده است. تمدن جهان غرب خودش حالا به بلاک های شرق و غرب تقسیم شده است که با ایدئولوژی های متضاد نظام های اقتصادی و اجتماعی و سبک حیات مختلف در حال برخورد می‌باشند. و صحنه این برخورد دیگر اروپای کوچک نیست بلکه تمام روی زمین است که در آن برخورد شرق اسلامی و غرب عیسوی مساله کهنه، کوچک و بی معنی جلوه می‌کند.

ولی با این همه جنبه دیگر واقعیت غرب این است که همه اختلافات و تضاد های ایدئولوژیکی بین آن دو بلاک همه آن سر بنای فکری و شعور نیست چیزی که آن دو را با هم نزدیک می‌سازد طرز حیات، طرز فکر و فهم ایشان را تعیین می‌کند با عث ثروت قدرت و نیروی جهانی آنهاست، یک نوع زیر بنای اقتصادی واحد و شبیه است و آن عبارت است از صنعت متکی به پیشرفته ترین ساینس و تکنالوژی. در برابر این واقعیت متناقض غربی موقعیت جهان خود را چطور میتوان درک کرد اگر موقف وابستگی بدون چون و چرا به آن شرق و آن غرب و پیروی کور کورانه از ایشان را به یک سو گذاریم فقط دو راه باقی می‌ماند:

یا اینکه: تضاد کهنه شرق و غرب را فراموش کرد بلاک های شرق و غرب امروزی را به حیث واقعیت پذیرفته و جوامعی که نه به آن پیوسته اند و نه به این، به نام جهان سوم بنامیم و جهان سوم به اساس همین معیار در داخل جوامع خود، راست خود را از چپ خود تمیز و تشخیص نماید. یا اینکه: اگر زیر بنای اقتصادی صنعتی متکی بر ساینس و تکنالوژی را که عامل اساسی ثروت و نیرومندی کشور های بزرگ غربی است معیار قرار دهیم در این صورت آن شرق و آن غرب را میتوان یک واقعیت واحد دانسته و تضاد کهنه شرق و غرب دوباره معنی نوی می‌یابد. ولی در هر دو صورت نتیجه یکی است. چه بصورت تضاد شرق و غرب کهنه و یا بصورت واقعیت امروزی جهان سوم ما مجبوریم با مغرب زمین بطور کلی و یا با دو جهت متضاد آن جداگانه از لحاظ فکر و نظر جدا رو برو شویم.

از لحاظ فکری و نظری از جهتی گفتیم که بر خورد اقتصادی و اجتماعی ما از دیربست (بیش از 150 سال) که جریان دارد. اما هنوز ما نتوانسته ایم اساسات فکری و نظری آنرا نزد خود به روشنی و وضاحت طرح کنیم.

ثانیا در مورد شرق:

می توان گفت که در جوامع این سرزمین بی توازی عمیق بین واقعیت اجتماعی و اقتصادی از یک طرف و واقعیت ذهنی و فکری از طرف دیگر به وجود آمده است. به این معنی که واقعیت فکری و ذهنی به تناسب واقعیت اقتصادی و اجتماعی خیلی عقب مانده است و فاصله بین این دو واقعیت روز به روز بزرگتر می شود. و این از جهتی است که مغرب مانند سیل در جوامع شرق نفوذ کرد. ساختمان های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و کلتوری ایشان را بدون کدام مقاومت جدی تحت تأثیر قرار داد. اما مشکلات برخورد جهان بینی و اساسات فکری متضادی که در حال تصادم اند در میان گذاشته نشد و متفکرین شرقی راجع به جهان بینی خود پرنسیب و اصول آن در روشنی این برخورد جهانی بینی ها به تحلیل و تفکر جدی نپرداختند از اینرو مشکلات فکری و نظری به حال خود باقی مانده است.

بی توازی فوق را می توان توسط دو مثال کوتاه اندکی روشنتر ساخت:
دهقان ما از ماشین آلات زراعتی جدید کار می گیرد. اما حرکت ماشین در نظرش معجزه است و در مقابل چشم بد به دم و دعا متوسل می شود. و متوجه نیست که ساختمان ذهنی وی متکی به یک جهانی بینی است که اختراع علمی و تولید ماشین را غیر ممکن می سازد و اگر نه وی از دیری باید خودش همین ماشین را می ساخت و محتاج به تولید کننده و مخترع غربی نمی بود و وخامت مسأله در اینجا است که با چنین ساختمان ذهنی استفاده از پیشرفته ترین آلات تخنیکی اجتماع را بیش از پیش برده مخترع و تولید کننده ماشین می سازد.
همچنین مامور اداری ما در چوکات اداری به سبک جدید مشغول فعالیت است اما نه از اساسات فکری فلسفه سیاسی و پرنسیب های عقلی آن آگاه است و نه فرق آنرا با طرز اداره سبک قدیم شرقی در نظر دارد. از این جهت به یک موجود بیروکراتیک بی روحی مبدل می شود.

خلاصه تحولات اجتماعی و اقتصادی مانند حادثه طبیعی جریان یافته است و کدام اراده و طرح شعوری روشنی در آغاز یا در جریان این تحولات نقشی نداشته از این رو پدیده های اجتماعی و اقتصادی سیر طبیعی اجتناب نا پذیر خود را می پیمایند اما چون احساس ضرورتی به برخورد فکری نشده و این واقعیت عقب مانده و روز به روز عقب تر می رود. و با این بی توجهی به مسایل فکری و نظری چنین جوامع زنجیر بردگی در مقابل غرب را به دست خود دور خود می پیچانند و مستحکم تر می سازند. و متوجه نیستند که فقط انقلاب فکری و انکشاف ذهنی به انسان توانایی می دهد که وسایل تخنیکی و اقتصادی را در راه رسیدن به آزادی حقیقی به کار برد.

نکته دیگری که در مورد شرق می توان گفت این است که یکی از مهمترین پدیده های قرن بیستم واقعیت ملی است. در مبارزات استعماری و بعد از عقب نشینی قدرتهای استعماری هویت های ملی در جهان سوم بیش از پیش تثبیت شده است. در سرنوشت حیات اجتماعی و سیاسی جوامع به سوبه محلی و جهانی نقش اساسی به عهده گرفته است حتی نظامی هایی که خود را انترناسیونالست می گویند و خود را مافوق ملیت قرار می دهند، عملاً در دام واقعیت ملی گرفتار آمده اند. سید جمال الدین افغانی ارزش این مفکوره مدرن را به وضاحت دریافت اما تا امروز بحث علمی در آن نکرده ایم و اساسات فکری و نظری آنرا نگذاشته ایم از این جاست که جنبه احساساتی و عاطفی آن از پهلوی فکری و عقلی آن قوی تر است و از این جهت این واقعیت بزرگ عصر گاهی در عقاید نژادی محلی یا دینی و یا در تلاش احیای امپراطوری های به سبک باستانی مغشوش می شود و ماهیت مترقی و خصوصیت نهضت مردمی آن نا پدید می گردد.
حیات اجتماعی امروز ما در دو نوع جریان در حال حرکت است یکی تلاش در راه تثبیت هویت ملی است و دیگری تمایل به "غربی شدن" است و این دومی هم یکی از پدیده های بی سابقه قرن بیستم می باشد. بیرون از حوزه تمدن غرب در همه جوامع روی زمین تمام تغییرات و تحولات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی فقط یک سمت دارد و بس: همه به سوی غربی شدن" سیر می کنند. اما این هدف "غربی شدن" اگر به آخرین نتایج آن کشانیده شود یک هدف متناقض بخود است. چه "غربی شدن" در نهایت امر بیگانه شدن از خود است، از دست دادن هویت فردی و اجتماعی خود است. از اینجا فرد و اجتماع شرقی این حرکت به سوی از خود بیگانگی را یا توسط مفکوره هویت ملی یا توسط عقیده دینی جبریه می نماید. اما عیب و ضعف این هر دو عکس العمل جبریه ای در این است که غیر شعورپست و فاقد اساسات عقلی است.

بزرگترین رمز برتری و قدرت غربیان در این است که نیروی تفکر و تعقل است که غرب را با دارو فرمان روای مطلق روی زمین ساخته است در صورتی که ملل جهان اسلام در حیات فردی و اجتماعی خود از غرب پیروی می کنند. از نتایج ساینس و تکنالوژی ایشان استفاده می نمایند اما در پهلوی آن نیروی عقل انتقادی و تفکر آزاد را پرورش نمی دهند. نتیجه این نارسایی بردگی و غلامی است به این معنی که اشکال اجتماعی و فرهنگی و وسایل تخنیکی جهان غرب به جای اینکه تحت اراده و فرمان ما باشد ما تحت تسلط و فرمان آن قرار خواهیم داشت و با این بردگی خویش تفوق برتری آن بادار جهان را بیشتر تقویه خواهیم بخشید و بیش از پیش به راه از خود بیگانگی خواهیم رفت.

پدیده مهم دیگر در کشور های شرق اسلامی طی تقریباً پنجاه سال اخیر عبارت است از توسعه و انکشاف تعلیم و تربیه به سبک غربی. امروز تعداد زیاد شرقیان یا در مدارس جدید کشور های خویش و یا در مدارس عالی ممالک غربی علوم و فنون غربی را آموخته اند و در مورد فرهنگ و تمدن غربی معلومات نسبتاً عمیق و دقیقی دارند. اما خصوصیت قابل تأمل این مدارس جدید ممالک شرق در این است که در هیچ یکی از کشور ها تعلیمات جدید به ادامه تعلیمات مدارس قدیم

اسلامی قرار نگرفته و در هیچ جای سعی به عمل نیامده است که بین تعلیمات نو و کهنه پلی ساخته شود و یا ارتباطی قایم گردد. یا آن مدارس کهنه هنوز زنده اند و بدون رابطه با مدارس نو در یک حلقه بسته و محدود دور خود زیست می کنند. و یا آن مدارس از بین رفته اند و مدارس جدید بدون کدام بستگی با تعلیمات قدیم بدون سابقه یا ریشه در کلتور و تمدن شرقی به کار آغاز کرده اند و چند نسلی را تربیه نموده اند. این گسیختگی و انفصال دو نتیجه منفی را در پرورش تعلیم یافتگان جدید بار آورده است.

- 1 - این تعلیم یافتگان چون کاملاً تحت تأثیر تعلیمات سبک غربی قرار گرفتند اکثراً در مقابل غرب فاقد روحیه انتقادی می باشند.
- 2 - چون نتوانستند که بر فرهنگ، تمدن و لسان خود طوری که شاید و باید تسلط یابند از این جهت در پیشرفت و تکامل کلتور و لسان خویش سهم خلاق و ابتکاری نگرفته اند.

این نخستین نسل های پرورده تعلیمات سبک غربی بیشتر به درختان بی ثمر شباهت دارند. در پهلوی این پدیده نوع دانشمند و ادیب سبک مدارس قدیم شرقی ما هنوز زنده است. گر چه محیط فرهنگی و تعلیمی امروز به احتمال قوی چنین نوع دانشمند را در آینده تربیه نخواهد کرد. ولی حقیقت این است که همین نوع دانشمند بود که تا حال در انکشاف و تکامل فرهنگ و زبان خود سهم خلاق و فعال گرفته است. زبان، ادبیات و تاریخ ما امروز ساخته دست اوست. با استعداد و نبوغی که داشت تا حد زیادی از تخنیک ها و روش های علمی جدید استفاده کرد. ولی چون تسلط کامل بر السنه، فرهنگ و علوم مغربی نداشت سهم علمی و کلتوری وی خواهی نخواهی محدود باقی مانده است. و موقف متناقض او نتیجه همین محدودیت است به این معنی که وی در روحیه انتقادی علمی خویش از پرنسیب "یک بام و دو هوا" کار می گیرد یعنی در مقابل غرب موقف انتقادی دارد اما عین معیار های تفکر انتقادی را در مورد خود به کار نمی برد.

این دو نوع روشنفکر یعنی تعلیم یافته جدید و دانشمند قدیم ضد همدیگرند. تعلیم یافته جدید از دنیای غرب چیزی می داند اما در برابر آن از روحیه انتقادی کار نمی گیرد. از فرهنگ و کلتور خود معلومات کافی ندارد اما در مقابل آن موقف انتقادی اختیار می کند. بر عکس دانشمند سبک قدیم از جهان غرب معلومات کافی ندارد اما در مقابل آن از روحیه انتقادی کار می گیرد. بر لسان و فرهنگ خود تسلط دارد اما در مقابل آن فاقد روحیه انتقادی می باشد. خصوصیات فوق الذکر خیلی عمومی بوده هیچ جنبه کلیت ندارد. چه خوشبختانه امروز در ممالک شرق و کشور های اسلامی عده زیادی از دانشمندان سبک قدیم و جدید وجود دارد که هم صاحب دلدن و هم صاحب نظر، هم از مشکلات گذشته و حال خویشتن اطلاع دارند و هم مسائل بزرگ جهانی را در برابر چشم خویش گسترده می یابند. و راجع به اجتماع و کلتور خود، راجع به انسان و جهان تشویش ها و اضطراب هایی نزد ایشان موجود است و انتقادات علمی هم بر خود دارند و هم بر دیگران. لذا موجودیت عده زیاد چنین دانشمندان صاحب دل و صاحب نظر جهان شرق و جهان اسلام به من جرأت می دهد تا مرام اصلی این همه گفتار را بیان کنم و پیشنهادی تقدیم نمایم.

پیشنهاد:

ما مردم مشرق امروز بیشتر از هر وقت دیگر به یک محاسبه و تصفیه عمیق و وسیع فکری و نظری و یک بر خورد علمی و انتقادی با تمدن غرب محتاجیم. چه در چنین بر خورد علمی صحیح در جمله بسا نتایج مهم علمی یک نتیجه اساسی در بر خواهد داشت. ما در ورای آن خواهیم توانست اجتماع و تمدن خود، هویت اجتماعی و فرهنگی خود را به صورت دقیق تر و روشنتری درک کنیم و این بزرگترین خدمتی خواهد بود که ما برای اجتماع و فرهنگ جهان خود انجام دهیم. دنیای شرق در حال حاضر دانشمندان زیادی دارد که می توانند به خوبی از عهده چنین کار مهم برآیند. دانشمندان غربی راجع به جهان مشرق مطالعات و تحقیقات زیادی کرده اند و تقریباً از هشتاد سال به این طرف کانگرس بین المللی به نام "کانگرس شرق شناسی" تا سالهای اخیر در شهر های بزرگ جهان تشکیل جلسه می داد و من در چند جلسه این کانگرس که اشتراک کرده ام همیشه احساس نا آرامی روحی و ذهنی در خود نموده ام. علت این احساس نا آرامی در این بود که می دیدم اکثر شرق شناسان مشرق را چون موزیم آثار باستانی، چون لابوراتوار بشر شناسی، چون محفظه اشکال مرده و کهن السنه و ساختمان های فرهنگی و اجتماعی در نظر می گرفتند و انسان های شرقی را محض به حیث موضوع دانش به حیث یک شی بیجانی مطالعه می کردند و راجع به این شی بی روح نظر داده اند، قضاوتها کرده اند و حکمها صادر نموده اند و اکنون وقت آن فرا رسیده است که انسان شرقی دیگر محض موضوع دانش نباشد بلکه خودش فاعل دانش شود، دیگر فقط به حیث شی مطالعه نشود بلکه خودش به حیث شخص اظهار وجود کند و در ساحه تفکر راجع به خود و جهان سهم فعال گیرد. و در مورد آنچه که غریبان راجع به جهان گفته اند و می گویند، به آنچه غریبان راجع به شرق و شرقیان گفته اند و می گویند بالاخره اظهار نظر کند، به قضاوت پردازد و حکم صادر نماید و چون انسان دارای شخصیت عقلی و فکری در جهان انسانیت و علم قدم گذارد. لذا لازم است که برای نخستین بار متفکرین و دانشمندان مشرق و جهان اسلام دور هم جمع شوند و اولین مجلس علمی "کانگرس بین المللی غرب شناسی" را تشکیل دهند و در آن موضوعاتی مانند:

-برخورد فلسفی شرق و غرب و مشکلات تصادم جهانیها
 -فلسفه های غربی در مقابل جهانیها شرقی.
 -ساینس و تکنالوژی غربی، اساسات آن و معنی و ارزش آن برای شرق و جهان.
 -ساختمان های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مغرب و ارزش و معنای آن برای جهان و برای شرق.
 -انترپولوژی و علوم اجتماعی معنی و مفهوم آن برای غرب و برای ما.
 -شرق شناسی و نقش آن در تمدن غربی، معنی و ارزش آن در شناسایی تمدن های شرق.
 -کلتور و ادبیات غربی، ارزش و معنی آن و تأثیرات آن در ادبیات شرقی. و بسا موضوعات دیگری را مطالعه و تحلیل نمایند.

برای نخستین جلسه چنین محفل هر کشور شرقی مخصوصاً کشور اسلامی مساعد خواهد بود اما به نظر من مناسب ترین محل برای نخستین جلسه چنین محفل بزرگ علمی و فرهنگی کشور ما افغانستان خواهد بود. کشوری که قلب آسیاست، کشوری که مرکز و نقطه تقاطع و چهار راه عبور و مرور بزرگترین جریان های کلتوری و تاریخی بود. زردشت از این مرز و بوم به جهان پیغام فرستاد، بودیسم با ارزشهای فکری و هنری خود در اینجا توسعه و انکشاف نمود و از این جا بسوی آسیای مرکزی رفت، تمدن یونانی در این نواحی با مشرق و روحیه شرقی برخورد خلاق انجام داد، تمدن کوشانی در این خاک درخشید و تمدن اسلام در این سرزمین شاهکار های هنر و ادبیات را بوجود آورد و بالاخره همین کشور بود که با قدرت استعماری مغرب مقاومتها و مبارزه ها کرد. و امروز همین کشور که میهن سید جمال الدین افغانی است باید زمینه بر خورد علمی و فکری جهان شرق را با تمدن غربی مهیا سازد.

نظام جوان جمهوری ما که رسالت تاریخی جدید و بزرگی را به عهده گرفته است و نقش قاطع کلتوری و فرهنگی کشور ما را در بنیان گذاری و انکشاف تمدن های آسیای مرکزی در نظر دارد یقین دارم که افتخار بزرگ نخستین کانگرس غرب شناسی را نصیب کشور ما خواهد ساخت و با این جریان علمی و فکری جدید حیات نو فرهنگی به این کشور باستانی خواهد بخشید.

نوت: اگر این مفکوره مورد پسند اعضای این سیمینار بین المللی تجلیل شخصیت سید جمال الدین افغانی واقع شود در این صورت پیشنهاد خواهم کرد که تا از جمله دانشمندان افغانی و دانشمندان ممالک دوست یک کمیته برای غور بیشتر در اطراف طرح علمی و نظری مفکوره فوق تعیین گردد تا تصاویر لازم در این زمینه به عمل آید.

پایان



صلاح الدین سلجوقی فقید

فلسفه شیخ جمال الدین افغان

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری که در سایت آریانا افغانستان آنلاین مورخ 17 - 20 و 23 اکتبر سال 2021 نشر شده است.

http://www.arianafghanistan.de/UploadCenter/Nouri_Wali_Ahmad_Saidjamaludin_Afghan_.pdf

میگویند برای معارف، سه مرتبه وجود دارد که عبارت از مرتبه فن، مرتبه علم و مرتبه فلسفه است. پس استقراء⁵ کلیات از جزئیات و از تعلیل جزئیات از کلیات، و وضع قوانین و اصول را «علم» می نامند، و تطبیق علم را در عمل «فن» نام می دهند.

انتقال علل تا مبادی میتا فیزیکی و جمع کردن میان طبیعت و مابین الطبیعه، و بین دو نظام طبیعی و ابدی و مقارنت⁶ میان ماده و معنی و جسد و روح «فلسفه» نامیده می شود.

برای مثال تدریس طفل و تجربه و تمرین آموزی به وی در شکل امر یا نهی، چه در خانواده و چه در مدرسه و تفرجگاه جهتوا داشتن او بر رفتار نکو و مراعات ادب و نظافت و سایر ارزشهای فردی و اجتماعی، در شمار وظیفه فن اخلاق قرار می گیرد.

تدوین فضایل و ترتیب آن به عقلی و عملی و مفارقت آن به غرایز و تعیین حد مناسب وسط و معتدل، و وضع پایه فضایل و ردایل، بر طبق دسته بندی و تصنیف عقلی، و نیز تعیین حدود و رسوم برای فضایل و ردایل، همه در شمار مقولات علم الاخلاق دارند. اما ربط سلوک به مبادی عالی در روشنایی وحی ضمیر یا الهام الهی و ارتباط میان دو نظام طبیعی و ابدی و رسیدن به مرحله تخلق با خلق الله که جز به واسطه جاودانی بودن روح و ضرورت و حتمیت وجود احکام الحاکمین، تمام نمی پذیرد.

این مفاهیم همه شامل فلسفه اخلاق شمرده می شود. زیرا در هر مفهوم مظاهری از فن، علم و فلسفه نمایان است. همان طوریکه این مفاهیم در رشته های طب، منطق و سایر علوم وجود خود را تبارز می دهند. به عبارته دیگر ما با دو جهان لایتنهای مواجه می شویم: لایتنهای طبیعی و لایتنهای بعدالطبیعی.

در لایتنهای اول مشاهده می نمائیم که جهان ها و عوالم به صورت مترکم یکی بر روی دیگری قرار دارند، و در ورای مجراها، مجراهای امتداد یافته واقع گردیده اند، که به حساب ملیون ها باید به شمار آن پرداخت و در هر جزئی از این عوالم و جهانها، هرچندهم کوچک و اندک باشد جهان ها و افلاکی از ماده، نیرو، میخانیک، خواص و کیمیا وجود دارد و هرگاه پیرامون آنتم ل و غور عمیق صورت گیرد، نفس انسان خویشتن را در دنیای ماده غرق می یابد و از جهان های دیگر بدور می ماند.

پس آنکه در جهان ذره ساکن است چیزی از خلیه نمی داند و آنکه از طبیعت چیزی می داند از زندگی و حیات نمی داند، و آنکه حیات را می شناسد از انسان خبری ندارد.

این لایتنهای عبارت از دنیای عالم است، زیرا عالم است که اسرار کائنات را کشف می کند، ماده و انرژی را تسخیر می نماید، در برابر فضا و کواکب به مبارزه بر می خیزد و به ساختن و تهیه راکت، بمب و سلاح ائومی مبادرت می ورزد و لاکن اینرانی می تواند بفهمد که چگونه، کجا و چه وقتی استعمال خواهد گردید.

⁵ - «استقراء» کلمه عربی است - اسم مصدر - بررسی موارد جزئی امری و نتیجه گیری کلی از آن - روشی برای رسیدن به نتایج کلیاز واقعیت ها یا نمونه های مشخص - روش علوم طبیعی.

⁶ - مقارنت - مقارنه - نزدیکی - همراهی.

اما در لایتنهای نوع دوم مشاهده می شود که آنجا در ورای آفتاب، مهتاب، آسمان و زمین و تلالو و نظم و نسق آن، وجود وابدیتی می درخشد، آنجا مبادی و نمونه جاودانی است، آنجا نظام ابدی جاودانی وجود دارد که نسبت به نظام طبیعی ثابت تر و دقیق تر است. در آنجاست که به مشاهده می رسد که جهان ها به صورت متقارب و متساوی قرار داشته از مبداء فیض واحدو رحمتی عامه، جمع و تنظیم می شوند.

در آنجا دیگر وجودی از تناقضات و عصیبت ها باقی نمی ماند و کائنات در شکل عائله واحدی، تحت عرش الله و اراده الهی واقع شده است. در آنجا انسان اتحاد شعوری خویش را با جهان هستی و با آفریده گار مشاهده می نماید و خیر.

حق و جمال را در زیر روشنایی واحد می یابد. آن وقت است که همه را دوست می دارد و بر همه رحیم می نماید و برای همه خیر و نیکی می خواهد. و این دنیایی است که فیلسوف برای خودش ادعا می کند. اما علمایی که پیرامون اسرار کائنات مادیاز قبیل طبیعت، حیات، ریاضیات، کیمیا و میخانیک به بحث و تحقیق پرداخته با آلات و تجارب و مساعی خویش در پی کشف آن برآمده اند و این عمل خویش را تا حد زیادی به حساب خدمات انسانی گرفته اند، چنان به مشاهده رسیده که از استبداد رأیپروی نموده و معتقد شده اند که همه آنچه در کائنات وجود دارد جز همین لایتنهای اول نمی باشد، لایتنهای که در عالم طبیعتو نظام طبیعی تجسم می نماید.

ایشان با این طرز اندیشه خویش از لایتنهای دوم چشم می پوشند و به آن توجه نمی کنند و نمی توانند درک کنند علوم طبیعی کهیر پایه تجربه و استقراء استوار است به تمام معنی بر نفس، روح و اراده انسانی انطباق نمی پذیرد. روح و اراده که تفرگاهان ضمیر انسانی بوده و تجربه گاه آن در نظام ابدی ای می باشد که در لایتنهای دوم دور میزند. از همین جاست که تلاش بهخرج می دهد که تمام فلسفه اخلاقی و حتی علوم اجتماعی را بر اساس ماده و یا طبیعت وضع نمایند.

می بینیم که «چارلز داروین» Charles Darwin 1809-1882 (نیز بیکار نمی نشیند و با نظریه نشوء و ارتقاییش پا رویصحنه می گذارد و این نظر در حالت و شکل ابتدایی اش نزد ارسطو برخی دیگر از یونانی ها نیز موجود بود.

ما چنین عقیده داریم که اینجا مسئله تنازع البقا و بقای اصلح در میان افکار و عقاید مطرح است، نه تنها در این مورد، بلکه درمورد حیات نیز این قاعده جریان دارد. با آنکه معتقد نیستیم مسئله تنازع تبدیل می کند و یا انواع را خلق می نماید.

پیروی از این طرز تفکر، بیشتر ارتباط می گیرد به «هربرت اسپنسر» Herbert Spencer (تا «داروین»، زیرا او کوشیدتا این اندیشه خویش را بر امور و مسایل انسانی و فلسفه اخلاقی تطبیق نماید و معتقد بود که تنازع البقا و انتخاب طبیعی و بقایاصلح پایه ای می باشد که بایست انسان آنرا به حیث اساس و مبادی ارزش، برای سلوک اخلاقی قبول نماید. ولی «داروین» ساحه مساعی خویش را تا این حد گسترش داده نتوانست و بنا به این طرز اندیشه «هربرت اسپنسر» انسان باید راه باغ وحشدر پیش گیرد و دست به قانون جنگل بزند و قوت و نیرو را به جای حق قرار بدهد.

امروز عصر و دوران ذره است. . . و ذره در عصر حاضر افکار و اندیشه های انسان ها را بیش از هر چیز دیگر به خودمعطوف داشته است. پس آیا صحیح خواهد بود فلسفه اخلاقی خویش را بر نظام ذره بنا نماییم؟ «بلادرنگ» در نظریاتش پیرامونذره چنین می گوید: «طبیعت به صورت منظم و مسلسل کار نمی کند، بلکه حرکات و فعالیت خویش را به روش های نامنظممدفعی و ناگهانی به راه می اندازد».

«البرت اینشتاین» Albert Einstein 1879-1955 (نظر خویش را پیرامون ذره بدین گونه ابراز می دارد:

«انقطاع در عملیه و کار طبیعت قانون علیت را ابطال می نماید.» هکذا «ایزن برگ» در باره ذره چنین نظر دارد: «مبداءالارادی در طبیعت ذره به ظهور می رسد درک این موضوع را دشوار می سازد که چه وقت طبیعت به نشاط و پیشروی خویشآغاز می نماید.» و همان طور ادامه می دهد: «بنا برین عدم ایمان به آینده، محصور در ذره نمی ماند، بلکه تمام کائنات طبیعیرا در بر میگیرد» .

پس آیا ممکن است سلوک خویش را بر سلوک ذره بنا نماییم، به دلیل اینکه ذره در عصر حاضر سازنده جدیدی است، آیا امکاندارد در کارگاه تجربه ذره و یا میکروبو و یا کرویات خون چیزی از اراده، ضمیر و مسؤولیت کشف گردد؟

ما به قانون طبیعی ایمان داریم که عبارت از راه و سنت خداوندی است و به حقایق اشیاء، خصایص و مظاهر آن یقین داریم وامیدوار هستیم تا از علوم طبیعی، حیات، ریاضیات، میخانیک، برق، ذره، اشعه و همه آنچه در گنجایش و احاطه علوم حاضر است، بیاموزیم و فرا گیریم و بهره برداری کنیم.

لیکن آن عده علمای مستبد و متکی به رأی خاص خویش باید به خود آیند و از استبداد رأی و انحراف دست بردارند و معتقد شوند که در اینجا، نفس استوار، ضمیر بیدار و حاکم و اراده نیرومند تنها در انسان وجود داشته، در هیچ موجود و زنده جاندار سرخ نمی شود و قبول کنند که اینجا نظام ابدی ای موجود است که در جاویدانی و دقت خویش ممتاز از نظام طبیعی است.

طوری که به مشاهده می رسد مجاهدین اسلامی که در پیکار و مبارزه با دشمن قرار دارند، به قانون طبیعی بی اعتماد نیستند. چنانچه می بینیم به اساس استمداد از قانون طبیعی از طریق توسل به سلاح و به کار بردن وسایل طبیعی و مادی، در مصافجنگ پیش می روند و نابودی و فنا پذیری عده ای از ایشان امری است پیش بینی شده، اما ایمان شان به نظام ابدی قوی تر و افزونتر است تا ایمان و اعتماد به قانون طبیعی. چه نظام ابدی فضایی همچون خیر، جمال، عدل و سایر مبادی عالی را در جلو ایشان قرار می دهد و برازندگی پر ارج دینی، اخلاقی و وطنی را در وجود آنها نمایان می سازد.

ما می توانیم به وسیله حواس که معیار مخصوص نزد هر شخص می باشد، قانون طبیعی را با کیفیات و کمیتش درک نمائیم، زیرا حجم کوه و کمبودی آب در برابر هر چشم یکسان بوده نمی تواند. چنانچه عینک های محدب و مقعر طبی شاهد خوبی در زمینه بوده می توانند.

هر گاه پیرامون مقیاس ها و مقادیر معتبری که نزد انسان وجود دارد مذاقه صورت گیرد، واضح می شود که این مقیاس ها و مقادیر پیش از آنکه انسان از کره خودش (زمین) پا به کره دیگر نگذارده است، همه اش به وضع کره زمین مستند است، و هنگامی که راه انسان بسوی مریخ و یا کوكبی از کواکب دیگر باز گردید، در آنوقت، وضع جزء وضع مخصوص بزمین خواهد بود و در آنجا عین همین مقیاس ها و مقادیر موجود کره ما، مورد اعتبار نخواهد بود، زیرا نسبت مظاهر قانون طبیعی از قبیل جاذبیت، سرعت، ثقل نوعی، و جذب اشعه نظر به قرب و بُعد کتله نزدیک آن، از خورشید تفاوت مینماید. لیکن نظام ابدی حالت لاتعی ر و ثابت مطلق باقی مانده و در برابر هیچ جزئی از عالم شمسی و متعلقات آن از پا در نمی آید و متزلزل نمیشود.

پس علم برای ما ذرایع و اسباب حیات را تهیه می دارد و راه و روش استعمال آن را بما می آموزد. چنانچه علم ماده و انرژی را کشف کرد و ذره را با همه اجزای شگفت انگیز اندرونی اش تحت تسخیر گرفت. طیارات، راکت ها و امثال آنرا اختراع نمود، اما فلسفه ما را به مبادی آن رهنمونی کرد و طریق استعمال آن را با زمان و مکان و نحوه آن به ما آموخت.

در این ساحات ناهمگون علوم، در مسیر آمد و رفت زمان، فرضیه ها، نظریات و دیدهای گوناگونی پدید آمد، و فلاسفه و دانشمندی نیز با مشتی از استدلالات خویش پا بر روی این میدان گذاردند که نمیتوان همه اش را صائب و حق بجانب شناخت. یکی از قهرمانان این میدان «شیخ جمال الدین افغان» است. قهرمانیکه راه خویش را به سوی افق حق و حقیقت باز می کند و از مسیر حقیقت و واقعیت نمی لغزد و در پهلوی فلاسفه رهیاب و صائب نظر موقف عالی برای خود احراز می نماید. علاوه بر آن شیخ جمال الدین افغان یکی از ائمه اسلام نیز بود. در هر حال ممکن نیست شخص فیلسوف عاری از علم باشد، زیرا مناسب و شایسته است که فلسفه بر اساس های متین علوم مختلف استوار گردد. با این ملاحظاتی شیخ جمال الدین افغان خود دائرة المعارفی برای انواع علوم به شمار می رفت.

او نزد خودش مواد کافی از هر علمی که فلسفه خویش را بر آن بنا می نمود، موجود داشت، لیکن وی از جمله علمای دارایتخصص در یکی از رشته های علم به شمار نمی رفت. از اینرو مرکز و جایگاه مخصوص جهت اجرای تجارب علمی خود داشت و نیز از آن جمله نبود که ظرف حافظ خویش را با مسایلی پُر می سازند که فهم آن، طوری که شاید برای ایشان مقدر و میسر نبوده، توانایی ترتیب و تنظیم و مقرنت بین این مسئله و آن مسئله را در خویشان نمی یابند. هکذا شیخ جمال الدین افغان جدا از آن عده ای بود که فلسفه را زیون و سرافکنده علم می ساختند.

دانشمندان علم النفس می گویند: شدت قوه حافظه توسط قوه فکری احکام غصب می شود و آنهایی که دارای قوه بزرگ در حکم فصل در مسائل دقیق فکری هستند، صاحب حافظه قوی نمی باشند. چنانچه «مصطفی لطفی منفلوطی» از روی شکایات خودش، در زمره اشخاص ضعیف حافظه قرار داشت.

این واقعه در مورد شیخ جمال الدین افغان مشهود و هویدا بود. هنگامی که به نوشتن چیزی می پرداخت گاهگاهی به مشاهده می رسید که در ارقام غلط می کرد، اما در باره فلسفه تاریخ و احکام و استنتاج و سیاست غلطی را نمی شناخت، بلکه رسایو ید طولای وی درین زمینه بیشتر از هر فیلسوف دیگر بود.

هنگامی که شیخ جمال الدین افغان در مقام نقد و استدلال در برابر فلاسفه «کلیون» و «ابیقوریون» و امثال آنها بر می آمد، نبوغ و برانندگی وی از لحاظ قوت استدلال و براهین محکم، واضح و مبرهن بمشاهده میرسید و هم از نگاه نزدیکی با روح عصر نسبت به نظریات یونانی ها و فلاسفه قرون اوسطی و فلاسفه متأخرین امتیاز بخصوص در استدلال وی مشهود بود.

شیخ جمال الدین افغان رساله ای در رد طرفداران اصالت ماده و طبیعت تألیف کرد و نام آنرا «رد نیچریه» گذاشت. بنا به گفته استاد صلاح الدین سلجوقی شخصی که نام رساله مذکور را از «رد نیچریه» به «رد بر دهریین» ترجمه و تعدیل کرد، (باوجود تفاوت های بزرگ لغوی در میان این دو کلمه) کاری انجام نموده در خور تأیید و ترجیح.

این تعدیل نام رساله مذکور بدان جهت در خور تأیید خوانده شده که در آن روزگار، عده ای کلمه «نیچریه» را بر هر کسیکه از راه حق و طریق ادیان آسمانی منحرف می شد و به روش فکرت شاذ و یا اعمال مخالف مبادی گرایش می کرد، اطلاق مینمودند. از همین جاست که می بینیم شیخ جمال الدین افغان ده نوع دهری و مادی را بر حسب ذیل تذکر می دهد:

1 - ابیقوریون 2- ارتقائیون 3- مزدکیون 4- شیوعون 5 - باطنیون 6- پیروان ولتیر و روسو 7- حکام منحرف در دولت عثمانی 8 - نفعیون 9- مورمون ها 10- خائنان، تقلب کاران، رشوتخواران و ریا کاران شرق.

از آنجائی که در هند کلمه « نیچریه » بر کلیه اصناف منحرفین اطلاق می گردید، انتخاب این نام بر رسانه ای که در آنسزمین تألیف می شود مناسب تر بود. بنا بران وقتی که این رساله در محیط عربی نام «رد بر دهریین یا الرد علی الدهریین» را به خود می گیرد، نهایت بجا و مطابق حال شمرده می شود، زیرا کلمه «دهری» در محیط عربی نیز بر عناصری اطلاق می گردد که کلمه «نیچریه» در هند بر آن اطلاق کرده می شد. همچنانی که کلمه های «زندیق» و «ملحد» را نیز بر این عده اشخاص اطلاق می کردند.

استاد سلجوقی در باره میگوید: یک نسخه از این رساله شیخ جمال الدین افغان را به همان لغت و زبانی که در حیدر آباد به طبع رسیده بود، در حدود ربع قرن پیش مطالعه کردم و بسیار دلچسپی و آرزو داشتم نسخه ای از طبع دوم آن بنام ترجمه شده جدیدش (رد بر دهریین) را بدست آورده، هر دو نسخه اصل و ترجمه شده را باهم تطبیق نمایم. از آنرو به ترجمه امام شیخ محمد عبده شاگرد و خواهر زاده شیخ جمال الدین افغان که با مساعدت (عارف افندی ابو تراب) تهیه شده بود، رو آوردم و اقتضار کردم. «استاد صلاح الدین سلجوقی به منظور فراهم سازی زمینه مساعد، جهت بررسی و ارزیابی فلسفه و مذهب علمی شیخ جمال الدین افغان در مقارنه آن با فلسفه و مذاهب علمی دیگر تمهیداً به توضیح مختصر به روش های فلسفی فلسفه دانان، در سطور ذیل توجه می گمارد»

انسان نخستین آغاز خود را با پرورش فلسفی جامه عمل پوشید. نخستین چیزی که سقراط کار تفکر انسانی اش را پیرامون آن روی دست گرفت، عبارت از ذات و نفس انسان بود. سقراط به دنبال این گفته اش که: «نفس خود را به نفس خود بشناس» بهاین تفریح دست زد که اذیت و پستی خود جهل است.

به این معنی که انسان، ملاک با کرامت روی زمین بوده، جز از طریق جهل و نادانی به ارتکاب اذیت و پستی دست نمیبازد.

کذا سقراط تصریح نمود که شر جز به وسیله شر دفع نمی شود. معنایش اینکه انسان دارای صفت ممتاز کرامت را نمی سزد که دست به سوی ارتکاب شر دراز کند.

افلاطون نیز در این عقیده از استادش سقراط پیروی نموده، به دنبال تفکر وی رهسپار است، بلکه افلاطون تلاش داشت خویشتن را به مرتبه و حد بعید تر نیز رسانده و مرتبت و جایگاه انسان را تا آن حد بلند ببرد که به عرش الهی نزدیکش سازد.

ارسطو نیز سر براهی جز همین راه نسپرد و به دنبال عین همین عقیده راه پیمود و اتباع ورزید، در نگاه این فلاسفه سه گانه همه چیز فلسفه محض بود. اما هنگامی که مدرسه ارسطو به نضج و پختگی رسید، طرفداران جدایی فلسفه از علم، به ظهور خویش آغاز کردند و ارسطو پیشقدم ترین کسی به حساب می آید که خطوط حدود را در میان علوم ترسیم کرد. چنانچه تجدیدمنطق، بیولوژی، میخانیک، طبیعت و مابعدالطبیعه، سیاست و علوم دیگری جز اینها مبادرت ورزید، تا آنجا که هر علم به اساس طبیعت خود دارای اسم و عنوان امتیاز دهنده گردید. و لیکن علوم مرتبطه به اشیای انسانی، بر

اصل خود باقی ماند و بنابر تسمیه ارسطو مسما به فلسفه گردید. حتی در زمان ما آنگونه اشیای انسانیت عالی که از ابعاد سه گانه قابل فهم برای انسان بحث می نماید به نام فلسفه شناخته می شود.

این ابعاد ثلاثه عبارتند از:

- ❖ بُعْدِ روحی
- ❖ بُعْدِ اجتماعی
- ❖ و بُعْدِ الهی

در حالیکه مسایل متعلق به اجسام، نبات، حیوان، فلک و امثال آنرا علوم می نامند. پس هرگاه ما خواسته باشیم مسئله ای از مسایل مرتبط به امور انسانیت را اجابت کنیم، راهی جز یکی از این دو طریق نخواهیم داشت:

- ❖ طریق علم: از این طریق می توان مسئله را به تحلیل علمی حد و رسم، قیاس ها و مقدمات منطقی حل نمود.
- ❖ طریق فلسفه: این طریق مسئله را به موجودیت ذاتی انسان و مؤفقیت های خاص و شایسته او در کائنات، در اجتماع، در پیشگاه الهی و نزد ضمیر مقارنه و پیوند میدهد. و بهتر آنست که امور انسانی به وسیله بکار بستن طریقه دوم حل و فصل گردد.

فرض می کنیم اگر گفته شود که انسان از سلسله نسل بوزینه است،⁷ پس آیا این فرضیه، تأثیری در موجودیت طبیعی او از نواحی قوت، صحت، نمو یا تعذیه وارد خواهد کرد؟ در حالیکه این طرز تفکر تربیت انسان را مشوش و مشکل ساخته با کرامت نوع یا او معارضه می کند و فضایل عالی و مشاعر بلند وی را تضعیف می نماید، و به غرایز سرکش و انگیزه های پست، قوت و نیرو می بخشد. هرگاه هدف اخلاق عبارت از کمال و سعادت، یا وظیفه و یا متخلق شدن به اخلاق الله باشد، پس کدام یک ازین دو امر، جهت وصول به این اهداف مؤثرتر و نزدیکتر خواهد بود؟ : اینک منشاء انسان در بوزینه باشد و یا روح الهی در وی دمیده باشد؟

فیلسوف بزرگ افغانستان شیخ جمال الدین افغان، برای خودش مذهب خاصی را فلسفه اخلاقی ابتکار کرده بود. به گمان اغلباً این مذهب او از هر مذهب دیگر بهتر و ثمر بخش تر است.

شیخ جمال الدین افغان در این مذهب خود تا حدی به مذهب (وظیفه برای وظیفه) «امانویل گنت» قرابت می رساند. با آنهم فرقی در میان وجود دارد و آن اینکه شیخ جمال الدین افغان نقصی را در مکتب وظیفه درک کرده است، زیرا در مکتب وظیفه «گنت» هدف وجود ندارد و وظیفه در نگاه وی نه حدی دارد و نه رسمی، ممکن به نوعی از وظیفه انتروپولوژی منجر شود، چنانچه نزد حشرات موجود می باشد. لیکن وظیفه در نظر شیخ جمال الدین افغان یک مذهب و حاجت است و این یک وظیفه انسانی می باشد که از طبیعت انسان عرض وجود می کند. در عین حال شیخ افغان کمال مثالی و نمونه ای را به مثابه هدف سلوک می شناسد.

شیخ جمال الدین افغان می خواهد انسان را چون ملک کریم در روی زمین مشاهده کند، فرشته ای دور از نقایص و رذایل و مستشعر به کرامت ذاتی و اصالت مبداء قدسی اش، مبداء ایکه به قدرت بی نهایت و اراده و علم خداوند عرض وجود کرده است. مبداء ایکه در آن از روح مقدس دمیده شده و اسماء الحسنی و فضایل جاودان از آن شایع گردیده. پس وظیفه و مکلفیت، وجودی چنین متناقض آن است، که به جانب نور، فضایل، بلندی، بزرگی، پایداری و دوام ره پیماید، تا آنکه

⁷ - تبصره از ولی احمد نوری - این اندیشه و تئوری را که انسان از نسل بوزینه یا شادی آمده است به گفته نویسندگان معاصر برای نخستین بار در قرن نوزده « داروین » (چارلز رابرت داروین، Charles Robert Darwin متولد ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ انگلستان - درگذشته ۱۹ آوریل ۱۸۸۲) نوشته است. ولی ابوالمعانی بیدل صاحب دل این اندیشه را دو قرن قبل از داروین در بیتهی از اشعارش انعکاس داده است که ایجاب می کند فلاسفه معاصر و اندیشمندان در این باره تحقیق و تدقیق کنند که منظور عبدالقادر بیدل از این بیت چه بوده و یا چه می باشد. (میرزا عبدالقادر بیدل متولد سال 1646 و متوفی سال 1723م)

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نه شد

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

با خلاق الله متخلفشود و با خداوند(ج) اتحاد شعوری پیدا کند و در انجام خویشتن را به قاب قوسین یا پائین تر از آن برساند. این است هدف بهسوی کمال بلکه این است غایت الکمال. هم چنانی که شیخ افغان می خواست اجتماعی را مشاهده کند که از افراد محافظت کننده عین کرامت، عین فضایل، عین مکلفیت و عین وظایف شکل یافته به سوی عین هدف روان باشند.

شیخ جمال الدین افغان میگوید: « دین سه عقیده و سه خصلت را به عقول و نفوس بشر داده است که هر یک ازین عقاید و خصایل رکن وجود ملل و پایه بنای هیئت اجتماعی آن و اساس حکم برای مدنیت ما به حساب می رود و در هر یک از اینها سابقی است، قبایل و ملت ها را برای پیشروی به سوی غایات الکمال و ارتقا به سوی ذروه سعادت بر می انگیزد. در هر واحد از اینها نیروی توانایی وجود دارد که نفس ها را از شر بدور نگه داشته و از نزدیک شدن به فساد جلوگیری می نماید.

عقاید :

- ❖ عقیده اول: عبارت است از تصدیق بر اینکه انسان فرشته زمینی و اشرف مخلوقات می باشد.
 - ❖ عقیده دوم : یقین و اذعان هر صاحب دین است بر اینکه ملت او «اشرف ملت ها» بوده و هر آنچه مخالف و نقیض اوباشد، در گمراهی و باطل خواهد بود.
 - ❖ عقیده سوم : عبارت از جرم و ایقان است بر اینکه انسان جز به منظور حصول کمالی که او را برای عروج به سویجهان بالاتر و وسیع تر از این دنیا آماده سازد.
- هرگاه به این عقاید سه گانه نظر افکنیم و تأمل بنمائیم درسی یابیم که این سه عقیده در حقیقت به مثابه (دیگدان سه پایه ای) میباشد که دیگ طبخ و نضج نفس منظم و متکامل انسان بالای آن قرار داده شده است. پس

- ❖ عقیده اول انسان را مؤمن به کرامت شخصی اش بار آورده او را از مغاک پستی و ذلت بیرون می کشد.
 - ❖ عقیده دوم ایمان انسان را به مبادی اش و ملت و وطنش از دیاد و افزونی می بخشد.
 - ❖ و عقیده سوم انسان را بران رهنمایی می کند که راه و ذریعه و وسیله باید همچون هدف منزله و پاک باشد، و همانگونه که هدف مومن پاک و منزله است، وسایل را نشاید که مانند آن نباشد، و این عقیده نیز در ضد گفتار دهریون است که می گویند
- : « غایه وسیله را نکو می سازد» .

خصایل

در نگاه سید جمال الدین افغان «خصایل» عبارت (حیا) (امانت) و (صدق) می باشد، و در این مورد سید جمال الدین افغان ابتکار خاصی دارد: پایه فضایل از نگاه افلاطون چهار فضیلت را احتوا می کند و علمای متأخر سعی کردند تا پایه های سابق را تعدیل نمایند. چنانچه برخی از این متأخرین پایه های جدیدی را که با عصر نوین مناسب بود تقدیم نمودند، لیکن پایه و قائمه ای را که سید جمال الدین افغان ابتکار نمود، به کرامت انسانی لایق تر و براین نظام اجتماعی جدی تر و برای حصول بر غایت عالی کفایت بخش تر بود .

اریسطوت به خطا می رود، هنگامیکه حیا را پدیده خفت و اهانت می نگرد، چنانچه می گوید: « حیا لغزش و خطا کاری را به سوی خود می خواند، در حالیکه بهتر است انسان از خطا کاری و لغزش اجتناب نماید. شاید منظور ارسطو از کلمه حیا خجلت زدگی باشد و کلمه حیا در اثر سوء ترجمه به جای کلمه خجلت زدگی آمده است، اما حیا و خجلت هر دو از مقوله واحد شمرده می شوند، با این تفاوت که حیا از گناه سبقت دارد، ولی خجلت به دنبال گناه می رود و تابعان می شود و هر دوی این کلمه ها فرمانبر حکم ضمیر می باشند. باوجود این شایسته نیست که خجلت را مذموم بشماریم، زیرا از حیات ضمیر خبر میدهد، پس آنکه ب ه دنبال گناه و لغزش، خجلت او را در خود می پیچد، نسبت به کسی که گناه می کند فضیلت مند تر می باشد و خجلت را ب ه خود راه نمی دهد» .

قدمای دهریون می گفتند: «حیا مانع رزق است، چنانچه دهریون معاصر از مرگ حیا حرف می زنند و گویی ایشان از مرگ ضمیر صحبت می کنند. پس حیا از نگاه اسلام و فلسفه حقیقی اخلاقی انسان عبارت از نور خورشید ضمیر است، و «امانت» عبارت از نیروی نامیه آن و «صدق» عبارت از اشعه زداینده و پاک کننده آن می باشد. به عبارته دیگر حیا

عبارت است از سپر نگهدارنده جمال، امانت عبارت از حصن مستحکم متاع خیر، و صدق عبارت از صندوق حفاظت کننده جوهر حق می باشد. جمال و خیر و حق از نگاه سقراط عبارت است از اقامت ثلاثه حقیقت، همچنانی که هدف از سلوک انسانی همین حقیقت بوده و این است کمال پس انسان موجودی است دارای روح، ضمیر و الهام، همچنانکه دارای نفس، غرائز و عقده های نفسی نیز است. ودهریت عبارت از غرائز و عقده های نفسی است و این حکومت غرائز می خواهد ذلت و سستی، خوف و ارعاب و تفرقه و کراهیت تعمیم گردد. بنا برآن گناه ها و انحرافات از طغیان و سرکشی غریزه جنسی و عقده ها سرچشمه می گیرد. در عین زمان دزدی، رشوت و اختلاس مولود انحراف غریزه تملک و افراط آن به شمار می رود.

این غرائز می خواهند همه انسان ها ذلیل، احمق، دنی و طمع کار بود، مسلوب العقل، فاقد قناعت و مناعت، عزت و کرامت باشند و نامی و بغض و بدبینی و منازعات در میان انسان ها شایع گردد و در همین حال است سائر غرائزی که متصف به صفت سرکشی و استبداد خلق گردیده است. زیرا هر غریزه می خواهد در کار خویش مستقل بوده حق سائر غرائز را سلب نماید.

چنین است رد فلسفی سید جمال الدین افغان در برابر دهریون و هواخواهان معلوم الحال ایشان، و اما رد علمی سید جمال الدین افغان دست کمی از رد فلسفی ندارد، یا اینکه سید جمال الدین افغان پیش از آنکه عالم و متخصص علم بخصوصی باشد، فیلسوف است. او با نیروی علم در پی رد دهریونی که برای کائنات و حیات خالق دیگری از دهر، طبیعت، ذرات و امثال آن میتراشند بر می خیزد و استدلال مینماید که: انسان تسخیر کننده بحر و بر و فضاء و تسخیر کننده قوای طبیعی چسان ممکن است مخلوق ماده و یا نیروی نابینای فاقد اراده، علم و عدل باشد؟ و چگونه ممکن است دستور حیات و قانون طبیعت، برای کائنات حیه و غیر حیه از مبداء (لاشعور) و (لااراده) به ظهور برسد؟ و چون برخی از دهری ها می گویند: اشیا مرکب است از ماده، قوه و شعور (ماتینیر، فورس و انتلیجنس). معنایش اینکه این اشیا سه گانه در هر دره وجود دارد. این طرز تفکر هر چند از نقطه نظر حال و محل، جوهر و عرض مشتمل به مشکلات علمی و منطقی می باشد، ولی باوجود آن باز هم سیدجمال الدین افغان محاضره و بیانیه خویش را در جمیع طبقات القا می نماید و نمی خواهد غور و دقت خویش را در ساحة منطق منحصر بسازد، بلکه همین مقدار را کافی می شمارد که از سر این مسئله به اشارت و نگاه گذرا عبور کند و از پهلوی دیگر که از فلسفه و اجتماع مزج یافته وارد آن گردد.

چنانچه سید جمال الدین افغان میگوید: چگونه ممکن است مثلاً ذرات و جراثیم از آینده خویش مستشعر و آگاه باشند؟ بدین معنی که بدانند از آنها پرندۀ دارای منقار و چنگال، و یا سگ پستاندار تشکیل خواهد شد؟ آیا آنجا مجلس و پارلمانی وجود خواهد داشت که این ذرات و جراثیم به دور هم جمع شوند و در باره آینده خود مشوره کنند و دساتیر و نقشه هایی را برای اجراءات خویش وضع نمایند؟

بلکه آفرینشی که در شکل و ترکیب و شعور و اراده اشیا آفریده شده، نهایت اتقان به کار برده است، لاجرم بایست محصول قدرت، علم و اراده خداوند(ج) باشد. خداوند خالق و عادل! پس آیا ممکن است (شئی) از (لا شئی) هیچ به وجود آید؟ لذا ممکن نیست اراده از لا اراده و علم از لاعلم صادر گردد. ما این اشیا را در خویشتن می بینیم، زیرا ما مخلوق هستیم و روح الهی در ما دمیده شده است. پس آیا امکان دارد سایه های این صفات جمیله در وجودی که مولود طبیعت، ذره، تصادف، دهر و امثال آن باشد، به مشاهده برسد؟ اما نسبت به نظریه داروین (Darwin) و فکر نشو و ارتقا، موضوع شکل شکفت انگیز ترین شگفتی ها را به خود می گیرد. در همین سالی که سید جمال الدین افغان رساله معروف خود را نوشت، داروین پدرود حیات گفت و دو سال قبل از تألیف این رساله، داروین کار و تألیفات خود را اتمام بخشیده بود. در این وقت هیچ ترجمه ای از کتاب های داروین در شرق وجود نداشت، زیرا نخستین ترجمه کتاب های وی در موضوع (اصل النواع) بود که توسط استاد اسماعیل در سال 1927 جامه عمل پوشید. حال باید پرسید که سید جمال الدین افغان از کجا توانست در فکر و اندیشه داروین دست یابد؟ (هرچند این دستیابی در شکل مجمل آن باشد). مسئله نشوء و ارتقا از لحاظ محیط و شرایط زیست یک سنت کائنات و جهان موجود بوده و امری نیست که محل اختلاف واقع گردد. اما بحث و اختلاف چه در گذشته و چه در حال به اطراف انواع می چرخد: آیا انواع به آفرینش مستقل و جداگانه آفریده شده اند؟ یا بر طریقی که داروین گمان کرده؟ از حالی به حالی تطور و دگرگونی می پذیرد؟ و طریق داروین عبارت است از انتخاب طبیعی!

سید جمال الدین افغان هنگامی که در برابر اندیشه انتخاب طبیعی در تطور کائنات به معارضه برخاست، در عین وقت معارضه شدید در بین «ولیر فورس» (اسقف اکسفورد) و «هکسلی» یعنی نزدیکترین شاگردان و اخلاص مندان داروین در انگلستان بلکه در اکسفورد برپا گردیده بود، با آنکه «هکسلی» این مخلص درجه اول داروین که خویشتن را در استادش (داروین) فانی ساخته بود، نسبت به مسئله انتخاب طبیعی ایمان نداشت. دلایلی که در بین «ولیرفورس» و

«هکسلی» به صورت م نبادل ارائه میگردید، تقریباً عین دلایل بود که بین سید جمال الدین افغان و داروین وجود داشت و سید در این زمینه با استشهاد مسئله «خنته» که در میان انسان های قسمت اعظم جهان رائج می باشد، ابتکار در خور وصفی را نصیب گردید، چنانچه در محلس توضیح گردیده، استدلال داروین در این مورد ضعیفترین استدلال را تشکیل میداد .

با وجود اینکه تصور ناشی از سنت کائنات را احدی انکار نمی نماید، مگر تصور به طریقی که انواع بروی انتخاب طبیعی تبدیل پذیرد و مخلوق آفرینش و خلقت مستقل نباشد، همواره و تا امروز محل مناقشه قرار دارد و تا هنوز دلایل قاطعی که منجر به یقین و ثبوت گردد در زمینه سراغ نکرده است .

سید جمال الدین افغان که دهریت را مرکز ذلت و مصدر فساد و خود سری و موجب سقوط فرد و اجتماع می داند، تاریخ نهضت های ملل را، با ایمان مبادی و موجودیت ذاتی ایشان پیوند می دهد. کذا سقوط ملت ها را به نفوذ دهریون فاقد ایمان به خدا، فاقد مبادی و نظم و فضایل، فاقد عدل و کرامت وابسته می داند. هنگامی که سید جمال الدین افغان به سوی عدل یعنی امری که دشمن دهریون به شمار می رود، دعوت می کند، چهار مسئله ای را که ممکن است عدل بر اساس آن استوار گردد تذکر میدهد.

❖ **اول :** دفاع - دفاع هر فرد از آنچه در اختیار دارد و این روش بی بند و باری دنیوی را به بار خواهد آورد .

❖ **دوم :** شرف - همچنان وقتی که شرف نور دین روشن نشده باشد، ایجادگر تفرقه و کینه های متقابل عنصری می باشد. این عجب است که سید جمال الدین افغان که از کرامت انسانی عزت می جست، نه از شرف مادی عزت می خواهد و نه افتخار می جوید و سید افغان در این میدان از ارسطو پیوند و اتفاق می پذیرد، چنانچه زمانی از ارسطو پرسیدند، کدام یک را فضیلت مند تر می خواند؟ شرف یا فضیلت؟ ارسطو در پاسخ اظهار داشت: فضیلت افضل است! و سپس گفت: شرف ناشی از خود ما نیست، بلکه شرف چیزی است که به منزله پاداش فضیلتی که از ما سر می زند، به ما پیش می آید و این است شأن شرف معنوی که عبارات از پاداش فضیلت می باشد. اما شرف کسبی که به وسیله مال، قوت و جاه عرض وجود می کند به هیچ وجهی نمی توان آنرا در شمار شرف حقیقی جا داد.

❖ **سوم:** حکومت - از آنجائی که حکام بر اساس مبادی حرکت نمیکنند، دوام عدل نیز از ایشان توقع نمیروند .

❖ **چهارم :** دین - ابتدای ترین چیزی که دین بر آن معتقد می شود، وجود خدا و جیات ابدی است و این نسبت به دهریت دارای فضیلت زیاد بوده بلکه علاجی می باشد برای شفای زهر های دهریون و این یگانه عاملی به شمار می رود که شخصیتی چون (امانوئل کنت) را از عقیدت اولی اش منصرف ساخت. او معتقد بود که: «شایسته نیست علم النفس را مبنی علیه علم اخلاق شمرد و یا آنرا بر مبنای علوم الهی بنا کرد. زیرا علم النفس علم اخلاق را ملوث و آلوده می سازد. همچنانی که الهیات از علم اخلاق انسانی بیرون رفت.» هنگامی که کنت به «انتینومیا» (برهان خلف) مواجه گردید، چاره ای جز این ندید که به وجود خداوند و ابدیت روح و پیدایش بار دیگر اعتقاد نماید.

نظام ابدی که سید جمال الدین افغان بر آن عقیده دارد، جزئی است از نظام کائنات و سید جمال الدین افغان نخستین مفکری به شمار می رود که نظام کائنات و موجودات را به دو نوع تقسیم نمود که یکی نظام طبیعی و دیگری نظام ابدی است، نظامی که ضمیر را به سوی اعتراف اینکه خداوند موجود است، سوق می دهد و معترفش می سازد که ابدیت روح و پیدایش و زنده شدن بار دیگر دارای حقیقت و واقعیت می باشد .

سید جمال الدین افغان در این زمینه ابتکار دیگری دارد که مؤید عمق تفکر او در دین و فلسفه می باشد، چنانچه معتقد بود که انسان دارای قوه حاسه ای است که خیر را از شر جدا و متمایز می سازد و این امری است که «کانت» و «شفتسری» و جز ایشان از فلاسفه متأخرین نیز بدان معتقد بودند. سید جمال الدین افغان این قوه تمیز کننده را «مزاج بزرگ انسان» نام می گذارد.

سید جمال الدین افغان طریق ابتکاری دیگر را در پهلوی آن می افزاید. طوریکه می گوید: حس انسانی دارای قوه پاک کننده است که به وسیله آن نهاد و ضمیر را از شر و پستی پاک می سازد مانند قوه دفع کننده ای که فضلات را از معده دفع می نماید. پس رسالت سید جمال الدین افغان عبارت است از آنکه انسان شریف ترین مخلوقات بوده و بنده خدا و آقای طبیعت است و وظیفه دارد از دو نظام جاویدان خداوندی یعنی نظام طبیعت و نظام ابد متابعت و پیروی به عمل آورد .

نظام طبیعت انسان را به سوی حکمرانی بر عناصر و قوه طبیعی روی زمین، از بر و بحر گرفته تا اجرام سماوی می‌رساند، پس وظیفه انسان است تا در بحر های طبیعت شنا کند و قوای طبیعت را، اعم از بخار، ذره و اشیای کائنات به وسیله علوم طبیعی، ریاضی و میخانیک مسخر و تحت اداره خویش بیاورد .

و نظام ابدی انسان را به جانب ضمیر و مبادی، فضایل و انسانیت از قبیل خیر، حق و جمال، رهنمایی و ارشاد میکند و از اینجا به سوی جهان قدسی نورانی رهیاب می شود. جهان نورانی ای که سینه را گشایش بخشیده، فکر را وسعت، عواطف را تجلی و آرزو ها را رشد می دهد .

هنگامی که ما به سوی جهان طبیعی نظر می اندازیم خویشتن را در کره خود (زمین) می یابیم، و زمین خود را در منظومه شمسی مشاهده می کنیم و خود را در امکان کوچکترین شی می یابیم، نه تنها کوچکترین بلکه یکباره خود را گم می نمایم. زمانی که چشم به سوی نظام ابدی می گشائیم خویشتن را منور به فضایل قدسی می بینیم. فضایی که از اسماء الله نور می گیرد و بالاتر از سطح طبیعی جا دارد. پس مسلمان موجودی است مالک هر دو جهان، طبیعی و ابدی، و در جهان ابدی بنده مؤمن و دوست صمیمی خداوند و در جهان طبیعی آقای با کرامت طبیعت به شمار می آید. این است سعادت دو جهان .

مسلمان بر عکس دهری ها کوشش نمی نماید نظام ابدی تابع نظام طبیعی باشد و تلاش نمی کند روح و اراده را در دستگاه و تحت میکروسکوپ سراغ نماید و یا اینکه خداوند را مانند «گالیلی» با تلسکوپ جستجو کند ⁸ مسلمان مساعی به خرج میدهد انسان را در آئینه بوزینه، حیوانات، ذره، جرثومه و میکروب مشاهده کند، کذا کوشش نمی نماید انسان را در تعاملات کیمیای و اجرات میخانیکی ببیند، بلکه او به نور خداوند به سوی انسان نظر می افکند و معتقد است که آنچه در نظام ذره و طبیعت جریان می یابد ممکن نیست بر زندگی مخصوصاً بر اراده تطبیق گردد و این امری است که عده ای زیادی از علما بر آن اعتراف ورزیده اند .

مساعی و کوشش مسلمان این است که سلوک و رفتار خود را در نظام ابدی معیار کار و بحث خویش در نظام طبیعی بسازد. برای مثال هنگامی که از شب و روز بحث و تحقیق کرده نیروی ذروی و اشعه کائنات را کشف و تسخیر مینماید. به این اکتفا نمی کند، بلکه سلوک اخلاقی خویش را که از نظام ابدی الهام می گیرد، تحت نظر قرار میدهد و می پرسد: این قوه کجا و چگونه مورد استعمال واقع می شود؟ باید گفت که اخلاق و ادب اجازه نمی دهد قوه مذکور برای فساد و هلاک نمودن زرع و نسل به کار برده شود و خداوند فساد را دوست ندارد .

موقعی که انسان عقل خویش را بر نظام طبیعی ورزیده می سازد و نفس خود را بر نظام معنوی تأدیب می کند، نفس را چنان می یابد که در وسط دو ساحل، راست و چپ قرار داشته در یکی از این دو ساحل مزارع حاصل خیز و در دیگرش حیات نزهت افزا موجود باشد، در یکی آن خودش را، و در دیگرش اجتماعش را مشاهده می کند. در یک ساحل خلق و در ساحل دیگر خالق، در یکی نعم دنیا و در دیگرش سعادت آن جهان را می بیند .

هنگامی که مناقشه در امور طبیعی بیرون از موجودیت ما صورت بگیرد ما بی تفاوت خواهیم بود، لیکن در صورتی که مسئله به عزت و کرامت ما ارتباط و تعلق یابد ممکن نیست موقف بیطرف به خود اختیار نموده ساکت بمانیم .

8 - در اینجا احساس می کنم، سید جمال الدین افغان با «گالیلی» عالم متبحر، فیزیکدان بزرگ و ستاره شناس معروف جهان وبا تئوری ها و تحقیقات او در باره طبیعت، کائنات و عالم فیزیک توافق ندارد و از وی با استهزا یاد کرده است. برای معلومات خوانندگان افغان خاصاً جوانان ما باید مختصری در باره گالیلی نوشت که در چه مقام منبع علمی قرار دارد و امروز همه بشریتبه تحقیقاتش، به تجارب علمی اش و به یافته هایش می بالند.

«گالیلی» Galilée 1564 - 1642 (این گالیلی بود که برای بار نخست بزرگترین تلسکوپ یا دوربین جهان را ساخت تا بتواند نظام شمسی را با آن مطالعه کند و با تحقیقاتش تمام تصورات بشری را در باره نظام شمسی دگرگون سازد.

این گالیلی بود که گرد بودن زمین را تأیید نمود تصورات بشری را که تا قرن پانزده فکر میکردند زمین هموار است، رد کرد. و باز همین گالیلی بود که تصور اینکه آفتاب دور زمین می چرخد را رد و تأیید کرد که زمین به دور آفتاب می چرخد. آثارگران بهای بیشماری در باره علم فیزیک و ستاره شناسی به بشریت گذاشت که تا امروز مورد استفاده علما و محققین است.

زمانی که «دیموقراطیس» می گوید: اجسام مرکب از ذرات یا اجسام کوچک سخت می باشد. و موقعی که «ارسطو» میگوید: اجسام ترکیب یافته از هیولا و صورت است، برای ما تفاوتی ندارد که چون مشاهد بیطرف بمانیم، همانطوری که برای ما مهم نیست که در میان «برجستون» و «اینشتین» در مورد آنچه به مسئله زمان ارتباط و تعلق می گیرد موقف بی تفاوت اتخاذ نمائیم. کار سهل برای ما این است که دلایل هر دو طرف را استماع نموده هر دلیلی را که در نظر خویش قویتر ببابیم جانب آن را اختیار کنیم .

اما در امور متعلق به عزت و کرامت و مبادی ما، از قبیل اینکه گفته شود: انسان بوزینه است و باید بر طبق مبداء تنازع البقا و یا قانون جنگل حرکت کند. و یا این که گفته شود: انسان را می توان در آئینه ذره مشاهده کرد. پس در این حال چه ما، و چه سید جمال الدین افغان که به کرامت و عزت انسانی سخت ترین تمسک کنندگان شمرده می شود، موقف بی تفاوت نخواهیم پذیرفت، بلکه بر ماست که در برابر اهانت کنندگان انسانیت به مبارزه برخیزیم و با تمام براهین و دلایل دست داشته معنوی و یا دلایل مادی منطقی، استدلالات ایشان را در این زمینه تردید نمائیم. هم چنانی که سید جمال الدین افغان خود اینکار را انجام داده است.

سید جمال الدین افغان از خانواده صاحب مجد⁹ و شرف و دارای تاریخ پر از قهرمانی و جهاد، چشم به دنیا گشود. از خانواده ای که از قرن ها بدین سو در برابر هیچ متجاوز و غارتگر، سلاح را از دست نه انداخته، و در مقابل تجاوز مغل به جنگ برخاستند و سستی و اندوه را به خود راه ندادند، و در برابر هیچ دشمنی از عزم و تصمیم خویش گذاشتند. حتی در برابر شدت استعمار غربی که سیل آسا بر قاره های افریقا و آسیا سرازیر گردید و قاره 400 میلیونی (تعداد نفوس هند در سال نشر نخست این نوشته) هندوستان را غلام و برده خویش ساخت، مضمحل نشده و از مقابله دست برنداشتن . هنگامی که سید جمال الدین افغان در مرحله صباوت قرار داشت، در دور و پیش او، سخنی و یا قصه های شبانه ای وجود نداشت که فکر و خاطر را ب ه خود مشغول ساخته و برای مردم چیزی مهم نباشد. فقط یک مسئله در خاطر ها و اندیشه ها پیچیده بود که عبارت از موضوع هجوم انگلیس به افغانستان و قیام افغان های شجاع و مبارز بود. قیامی که همه خود را مانند یک فرد و یک پیکر ساخته، در مقابل نیروی انگلیس به پا خاسته و سپاه آنها را درهم بشکنند تا آن حد که از لشکر بیست هزاری آنها، جز یک تن (داکتر برابند) باقی نماند و تا آنکه صحنه های جنگ از کابل تا «کنر» (مسقط الرأس سید جمال الدین افغان) پر از نعش و اجساد کشتگان انگلیس گردد .

خانواده سید افغان

سید در خانواده ای چشم به جهان گشود که در جنگ ها و جهاد نامور بودند و دل های افراد آن از غیرت دین و وطن می تپید و به حفظ و نگهداری اخلاق و سنن رسول الله (ص) شهرت داشتند. سید جمال الدین افغان ازین محیط عالی روحی و فضای آمیخته با خون و دود، دو اصل ذیل را الهام گرفت .

اول: کشنده ترین درد، بلکه برباد کننده ترین وبا، در جهان اسلام اینست که مسلمان ها زبون و سر افکنده غیر خدا (ج) باشند و عناصر بیگانه از دین، با دین و حاکمیت و اراده و تقالید ایشان بازی کنند و منافع و اقتصاد آنها راتحت حکم خویش قرار بدهند .

دوم : این دردی که به جان شرق افتاده بی دوا و درمان ناپذیر نیست. دردی است که افغان ها دوی حقیقی آن را کشف و تجربه کرده اند، تجربه مکرر و بار بار و ملتفت باید شد که این دوی آزموده عبارت است از ایمان به خدا و تمسک به مبادی بلند و نمونه عالی دینی و اخلاقی، پیراستگی به فضایل ایثار، شجاعت، عفت و چنگ زدن به «حبل الله المتین» و بالاخره وحدت و همبستگی در فکر و عقیده و آمال و آلام .

این نخستین هسته ای بود در مرکز شخصیت منظم سید جمال الدین افغان. عده ای از علما از قبیل «هید فیلد» و امثال او باین عقیده اند: شخصیت منظمه، مانند ذره و یا منظومه شمسی دارای مرکزی چون پروتون یا خورشید می باشد و الکترون ها، سیارات و اقمار به دور آن می چرخند. پس هسته اولی شخصیت سید جمال الدین افغان را وطن، صیانت موجودیت و تدبیر آن تشکیل می داد. بنا بر آن سیاست و حیثیت ستون فقرات را در بنیان حیات او و حیثیت «رکن یمانی

⁹ - کلمه عربی است، اسم مصدر به معنی بزرگی، شکوه، شرف و برتری است

10 را در کعبه تأملات وی داشت. پس همه آنچه خداوند از علم گسترده و ادب رفیع و فلسفه عمیق بهسید جمال الدین افغان ارزانی و موهبت فرموده بود، امور ثانوی شمرده می شد که مانند سیارات و الکترون هاگرداگرد مرکز عالی آن (سیاس) دور می زد .

محیط علمی سید افغان

و اما محیط علمی سید جمال الدین افغان در افغانستان، پشتونستان و شمال هند که از قرن 17 تا ایام سید افغان وجود داشت، محیطی بود مزدحم و شگوفان از علم، حکمت، فلسفه و کلام و اشخاصی همچون «شیخ محمود جونفوری»، «میر زاهد هروی»، «ملا محب الله بهاری»، «قاضی مبارک»، «مولوی حبیب الله قندهاری»، «قاضی بشد کنری

»، «حافظ دراز پشوری»؛ «مجاهد بزرگ نجم الدین رحمت الله»؛ (مولانای هده)، «ملای سنبت» و «ملا فیروزکابلی» در این دیار به درجه نبوغ رسیدند و پنج عالم اخیر الذکر از جمله معاصران تقریبی سید جمال الدین افغان به شمار میروند .

در این قرون سه گانه اخیر، تطور و دگرگونی بزرگ در طرق مدرسه ای عرض وجود کرد، چنانچه بر علم کلام از فلسفه افزودند و فلسفه را مزوج و مخلوط با تصوف «وحدت الوجود» نمودند و «وحدت الوجود» هم با ادب تلفیق شده بود. این جریان و پدیداری ها تنها در همین مناطق جلب نظر می کرد و در بلاد عربی از آن سراغی نبود.

این وضع جدید در ساحه در است 11 ، پدیده ای بود ابوعلی سینای بلخی برای بار نخست در کتاب معروفش به (نام) اشارات (آغاز کرد، و اشخاصی از قبیل (جلال الدین دوانی) ، (شیخ شهاب الدین سهروردی)، (ملا صدرا) و (شیخ محمود جونفوری) و عده زیادی امثال ایشان به راه وی رفتند و از وی تابعت کردند. بنا بر تحلیل بالا این علما هم فلاسفه، هم کلامی، هم صوفی و هم ادیب به حساب می آمدند .

لذا سید جمال الدین افغان، در آغاز جوانی مانند هر طالب دیگر افغان از این قاعده مستثنی نبوده برای آموختن دین، فلسفه، تصوف و ادب کمر همت بست و تحصیل خویش را به وجه اكمل به پایان رسانید .

قرار مسموع، سید جمال الدین افغان نزد (قاضی بشد کنری)، (حافظ دراز پشوری) و (حبیب الله قندهاری) شاگردی کرده است و این اشخاص از لحاظ وسعت علمی خویش بخصوص در رشته علوم فلسفه و منطق نظیری در اقطار اسلامی آن وقت نداشتند. مزید بر آن از آنجایی که سید جمال الدین افغان سخت دل بسته علم بود، تلاش او جهت آموختن علوم در این حد توقف نکرد، بلکه مجاهدات بیشتر خویش را برای آگاهی آنچه در مدارس فکری (سیاسی، فلسفی و علمی جدید) تدریس و تحصیل می گردید، به راه انداخت و همت گماشت.

از شگفتی هایی که به حد اعجاز می رسید این بود که سید جمال الدین افغان از روح و اصل این دراسات 12 آگاهی داشت. باوجود آنکه این مدارس در آنوقت وسعت و شهرتی در شرق نداشتند و تراجم و مترجمینی در آنجا سراغ نمی شد تا محققین علم را در آنچه می آموزند و تحصیل می کنند یاری و معاونت نماید .

همه آنچه را که سید جمال الدین افغان در مدرسه آموخت و یا از آفاق اندوخت و یا در اثر نتیجه مطالعات خستگی ناپذیر و داشتن اهتمام شدید به مطالعه، به دست آورده بود، بر محور مشخص می چرخیدند که عبارت بود از: «امور اجتماعی

10 - «یمانی» کلمه عربی است، منسوب به یمن سرزمینی در جنوب شبه جزیره عربستان. به معنی ساخته شده یا پرورش یافته در یمن مثل «شهد یمانی» و «تیغ یمانی» که فرخی در اشعار خود به کار برده است یا «برق یمانی» که در اشعار سعدی دیده می شود. (رکن یمانی، یکی از رکن های چهارگانه کعبه معظمه، قبل از رکن حجر الاسود که حاجیان بر رکن یمانی دست می کشند و عد در رکنی که حجر الاسود قرار دارد، آنرا می بوسند)

11 - «دراست» کلمه عربی دراسته است، اسم مصدر به معنی دانایی، آگاهی، علم آموختن و دانش اندوختن است. این کلمه در اشعار نظامی و خاقانی به کثرت دیده می شود. (در عربی جدید یا مدرن، دراسته به معنای بررسی است ،الدراسات الاسلامیه یعنی بررسی های اسلامی و هدف استاد سلجوقی هم همین بررسی است)

12 - «دراسات» کلمه عربی و اسم جمع درست است .

و سیاسی» و همین روش و عادت فلاسفه قدما بود. این روش سید جمال الدین افغان چنین دلیل داشت که اینفلاسه، نخستین فلاسفه اخلاقی شمرده می شوند که در زمینه اخلاق فرد و اجتماع روشنی انداختند. با وجود تفاوت زیاد میان حکیم و عالم، ما ایشان را به نام حکما یاد می کنیم، زیرا برخی از علما خصوصاً آن عده که خویشتن را عالم طبیعی یا بیولوژی می دانند، می کوشند فلسفه اجتماعی را بر علوم خویش تطبیق نمایند. چنانچه «سپنسر» عالم مشهور، علم اخلاق را بر مسئله «تنازع للبقاء، یا مجادله برای بقا»، «انتخاب طبیعی» و «بقا برای اصلح»¹³ تطبیق کرد و عالم معروف دیگر «روزنیرگ» در پی تطبیق علم اخلاق بر نظام ذره (اتوم) برآمد و آنرا عملی نمود.

اما مسائل اجتماعی نزد فیلسوف افغان سید جمال الدین افغان مصدر فکر و اندیشه بود و این ارزش دهی سید افغان به مسائل اجتماعی تا آن حد جدی و گرم بود که می کوشید آن را مقیاس برای امور طبیعی نیز بسازد. مثلاً هنگامیکه در محاضرة (لکچر) خود (رد بر دهری ها) موضوع ترکیب ماده را از اشیای سه گانه (میتل، فورس و انتلیژانس) یعنی ماده، قوه و ادراک رد می نماید، چنین می گوید:

« . . . و بعد از این از ایشان خواهیم پرسید: چگونه و با کدام آله، هر جزء از اجزای ماده، با انفعالی که در خود دارد، می تواند از مقاصد سایر اجزاء اطلاع حاصل نماید؟ و چسان هر یک از این اجزاء قادر می شود آنچه را که اراده و نیت می کند، بر دیگر اجزاء به فهماند؟ و آیا مشوره های پارلمان و یا سنایی در ابداع این موجودات دارای ترکیب بدیع و عالی کارگر بوده؟ و کجا این اجزاء در حالیکه در بیضه گنجشک قرار دارد، می تواند بداند که بالضرور در شکل پرنده دارای منقار و سنگدان ظهور خواهد کرد؟ و هرگاه در بیضه شاهین و عقاب باشد، از کجا خواهد دانست که در شکل پرنده گوشت خوار تشکل خواهد کرد؟ و از کجا درک خواهد نمود که برای آن داشتن چنگال درنده جهت به دست آوردن صید و دریدن گوشت آن، لابد و ضروری است؟

این گونه رد دهری ها، با وجود آنکه از زیباترین عبارات و مطمئن ترین فکر شمرده می شود، حجتی است که در شکل بدیع اجتماعی، کائنات و موجودات را، در صورتی که مجلسین (مشرانو جرگه و ولسی جرگه) تصویر می کند، مجلسینی که تصور نظام بدون آنها میسر شده نمی تواند.

با وصف آنکه تهذاب تعلیمات انسانی سید جمال الدین افغان را روش و سیستم یونانی یعنی «ارسطاطالیسی» تشکیل میداد و این روش اساس مدارس ما در شرق اسلامی نیز بود، باز هم سید جمال الدین افغان گاهگاهی در مقام رد بر دهری ها دست به «تناهی» و «لایتناهی»، «جوهر و عرض» و «جزء لایتجزا» میزد، هم چنانی که شیوه و روش ارسطو نیز چنین بود. سید جمال الدین افغان در اغلب اوقات با عین سلاخی که مدرسه نوین استعمال میکرد، در اجتماع دهری ها هجوم می آورد، و بدون شک این روش صیغه نبوغ را برای سید جمال الدین افغان اعطا کرده بود.

شخصیت کلامی سید افغان همچون منظومه شمسی در غایت نظام و اتقان¹⁴ بود و تمام مشاعر وی به دور یک مرکز که عبارت از امور اجتماعی و بنا به گفته ارسطو (اشیای انسانی) بود، چرخ می زد. هدف و منظور سید جمال الدین افغان از سیاست و اخلاق، همانا (کمال) بود. البته کمال به معنی که «شیخ ابوعلی ابن مسکویه» و «مولانا جلال الدین بلخی» فکر می کردند و به طریقه ای که «ایگل» و «کننت» (کانت) اشاره نموده اند، نه به اصول و اساسی که «لامارک» و «داروین» گام برداشته اند. این کمال مورد قبول سید جمال الدین افغان عبارت است از انکشاف روحی، نجات بخشیدن غرایز از سقوط در پستی و متخلق شدن به «اخلاق الله».

پس سید جمال الدین افغان در این ناحیه، صوفی بود و صوفی ها در این مسئله نوعی از تناقض ظاهری فکر می کنند، به دلیل اینکه کمال در بدو امر، غایت و نهایت اخلاق شمرده می شود و متخلق شدن به «اخلاق الله» معنی اش چنین است که اخلاق فاقد نهایت و غایت است یعنی مفهوم «وظیفه برای وظیفه» و در حقیقت، تناقضی در اینجا موجود نیست، مستند بر اینکه صوفی در انتظار اجر و مزدی نبوده و جز یک هدف، منظور دیگری را نمی شناسد و این هدف عبارت

¹³ - «اصلح» کلمه عربی است، اسم تفضیل به معنی درست تر، درست ترین، شایسته تر و شایسته ترین است.

«بقا برای اصلح = بقا برای شایسته ترین»

¹⁴ - «اتقان» کلمه عربی است، اسم مصدر به معنی استحکام، استواری - اتقان کردن = به استواری به ذهن سپردن - خوب آموختن. شمس تبریزی می گوید: تا یک درس را اتقان نکرد می به درس دیگر شروع نکردم. همچنان کمال و محکم کاری در همه چیز. پیامبر (ص) می فرماید: «کسی که از شما کاری را انجام میدهد، آن را به وجه کامل انجام دهد و علامه سیوطی هم کتابی دارد در قرآن شناسی یا اصول تفسیر، بنام الاتقان فی علوم القرآن»

است از تشرف بیدار پروردگار و تقرب به بارگاه جلال او و این به ذات خود هم «غایت» و هم «لاغایت» است یعنی هم نهایت و هم لا نهایت است. «غایت» بدلیل اینکه اتحاد شعوری با خداوند عبارت از کمال است که یگانه هدف صوفی به حساب می آید. «لاغایت» به خاطر اینکه صوفی از سلوک خویش هیچ گونه هدف مادی دنیوی یا اخروی، جز متخلّق شدن به «اخلاق الله» ندارد، و اخلاق الله را نهایت غایت نباشد. پس خداوند خالق است بدلیل اینکه خالق است نه به خاطر چیز دیگر.

شگفت آور است که سید جمال الدین افغان، بر تمام روش های مدارس فکری، طبیعی و اجتماعی که در خلال دو قرن (هفده و هجده) در اروپا موجود بوده و به عصر حاضر پا نهاده است آگاهی داشته روح و جوهر آن را به خوبی دریافته بود. سید جمال الدین افغان به فراگیری علوم طبیعی، بیولوژی، تاریخ طبیعی جدید و نشوء و ارتقا (یعنی تکامل) مجدانه پرداخت و درست پرداخت، همان طوری که بر موضوعات قابل تدریس در مکاتب مختلف سیاسی همچون دیموکراسی، سوسیالیسم و کمونیزم وارد شده و آگاهی کامل یافت. جرح و تعدیل و نقد و رد سید جمال الدین افغان بر اندیشه و فکر اجتماعی استوار بود، آنگونه اندیشه اجتماعی که از دین منشاء می گیرد، عقل آن را سیر می دهد و کمال انسانی آن را به پیش میراند و رهبری اش می کند.

پس برای مثال باید گفت: هر گاه ما معتقد باشیم که انسان، ناشی از «روح الله» است، این عقیده یک نوع کرامت و شرف را، برای ما خلق می کند که ما را به سوی عزت و مجد رهبری می نماید و تا درجه عالی جمال اخلاق و کمال ذات بلند می برد، و هر گاه ما به دنبال این گمان به راه افتیم که در سلسله نسل «بوزینه» جا داریم، در آن صورت جز پیروی از قانون جنگل و منحط شدن تا درجه چهار پایان، راهی دیگر نخواهیم داشت.

سید جمال الدین افغان این طرز گمان را، به عین سلاح مورد استعمال «داروین» بدین گونه رد می نماید: هر گاه بریدن گوش سگ ها در جزیره «مدغاسکر» سبب شده باشد که نسل این سگ ها به مرور زمان بنا بر عقیده «داروین» تغییر شکل داده بدون گوش به دنیا بیایند، پس چرا این قاعده و فورمول، در مورد مللی که طی هزاران سال، اولاد خویش را ختنه (سنت) می کنند، تطبیق نشده فرزندان نسل بعد تر ایشان به شکل ختنه شده (سنت شده) از مادر تولد نمی شوند؟

سید جمال الدین افغان در دین خود موحد بود و در سیاست خود مردم را به سوی وحدت و همبستگی می خواند و اجزای کائنات را به اساس عقیده وجود خدا (ج) که اصل وجود، منبع شعور و مصدر اراده است، باهم ربط و پیوند می داد و این طرز بینش، فکر صوفیانه اش بود و بر اساس چنین عقیده ای میان روح و جسم، ماده و معنی و هم بین نظام طبیعی و نظام ادبی ارتباط قایم می کرد.

صوفی به طریقه «وحدت الوجود» که سید جمال الدین افغان بدان سلوک می کرده، وجود حقیقی را در خداوند میبیند و ماده و قوه و شعور را در همه صفات او تعالی مشاهده می کند که موجودات آئینه وجود او و اجزای کائنات مظاهری از «اسماء الحسنی» اوست. پس ایجاد طبیعت زاده پهنای الهی اش و پیدایش شعور، تراویده علم آفریده گاری اش میباشد. چنانچه «سپینوزا» عین همین عقیده را دارد.

این بود اساس تأملات سید جمال الدین افغان که آن را در دیار خودش (افغانستان) کسب کرده بود. از ابتدای شش قرن در افغانستان، شمال هند و جنوب فارس مدرسه یا مذهب یا مشربی عرض وجود کرد که به نام «عرفان» مسما میگردد. و این کلمه (عرفان) از فهوایش قریب به کلمه «اشراق» است.

بعد از «شیخ شهاب الدین سهروردی» این مدرسه به دو قسم منشعب گردید، که یکی به نام مدرسه «مشائین» یعنی مدرسه استدلال منطقی ارسطو طالیزی متکی بر فکر خالص و دومی مدرسه «اشراق - بین» یعنی گروهی که قلب را با مغز یکجا می کردند و عقل را با سلاح حدس و الهام مجهز می نمودند و محبت را با وظیفه و جمال را با حق مخلوط می کردند، و علم، خاصه علم کلام در نظر ایشان مجموعه ای بود از بیداری، عقل، تصوف، منطق و ادب.

فرق میان «اشراق» و «عرفان» از اینگونه است که اشراق را بر جنبه علمی و عرفان را در جانب ادبی این مذهب اطلاق و استعمال می نمایند.

این نوع تصوف (وحدت الوجود) با فکر و اندیشه ذره و دیمقراطیه که دین اسلام را تأیید می کند، تناقض نداشته و بکلی مؤید آن به شمار می رود، زیرا اهل کلام از فکر و نظر ارسطو در مورد هیولا و صورت برگشته و به نظریه دیمقراطیس در باره ذره گراییده اند.

به کثرت شنیده ام که سید جمال الدین افغان گاهگاهی این ابیات معروف «عراقی» شاعر صوفی مشرب را زمزمه میکرد:

ز چشم مست ساقی وام کردند
نخستین باده کاندز جام کردند

«عراقی» را چرا بدنام کردند
چو خود کردند سیر خویشتن فاش

این عقیده صوفی هاست که منبع عشق و محبت، به ذات خود قدسی و آسمانی بوده، مأخوذ از جمال مطلق می باشد، بنابراین آن جمال در نظر ایشان جمالی است نمونه که از مشرق الهی طلوع کرده است.

این صوفی ها در قضیه «حسین بن منصور حلاج» نیز عین همین عقیده خویش را دارند. «شیخ محمود شبستری» میگوید: کلمه «انالحق» که «حسین بن منصور» بر زبان آورد در حقیقت کشف مطلق اسرار است و به جز خود «حق» چه کسی این جسارت را خواهد داشت که «انالحق» بگوید. از فحواي گفته شیخ شبستری بر می آید آنکه «انالحق» گفت خود ذات حق بود، نه منصور حلاج، زیرا او شخصی بود فانی در «حق» نه گوینده «انالحق». این دو بیت که از بلندترین قله تصوف به شمار می روند، سید جمال الدین افغان را شیفته خود ساخته بود، و این واقعه دلیل واضحی است بر اینکه سید جمال الدین افغان علاوه از محیط و اجتماع علمی، عرفانی و اشراقی اش، دارای کشش عمیق در تصوف نیز بود.

قراری که از سید جمال الدین افغان روایت می کنند، او می کوشید مسئله «اقانیم ثلاثه» (اقانیم ثلاثه یا اقوم های سهگانه) مسیحیان، یعنی «آب، وین و روح القدس» (آب یعنی پدر یا خدا، ابن یعنی پسر یا عیسی و روح القدس یا جبریل) را بروی نظریه «وحدت الوجود»، حل نماید، بدین معنی که «ثلاثه» (عدد سه) به مثابه سه مظهر برای حقیقت واحد است، چنانچه «سقراط» می گوید: «خیر، حق و جمال مظاهر سه گانه برای یک حقیقت شمرده می شوند»، ضمن این موضوع مسئله دیگری نیز به خاطر می رسد که سید جمال الدین افغان می کوشید با این کار خود وحدت و هم آهنگی در بین مسلمانان و مسیحیان را توسعه بخشد، بین دو ملتی که از آغاز طلوع فجر اسلام، پیوند و تعارف دیرینه میان ایشان برقرار بود.

سید جمال الدین افغان نه کتابی تألیف و نه مدرسه ای تأسیس کرده بود و این آثار محاضراتی که از وی موجود است ناشی از ضروریات دفاعی و ناگهانی ایست که سید افغان بر آن مواجه شده بود. پس سید افغان سقراط عصر خودش و سقراط نهضت فکری در شرق شناخته میشد، مزید بر آن، او شخصیت نو آور و بر انگیزنده و انقلابی بود که در عقب هر حرکت و انقلاب و نو آوری قرار داشت، و از اینها که بگذریم او از شجاع ترین انسانها به حساب می رفت.

کارلایل «مارتین لوتر» را راهب شجاع نام میدهد، لیکن سید افغان فیلسوفی است مبارز و شجاع و از صفات برانزده و درخشان او ای نبود که با تقلید سر و کار نداشت، بلکه پیوسته برای درهم شکستن قفل تقلید مجاهدت می ورزید.

از اسباب نخست نبوغ سید جمال الدین افغان داشتن قدرت شنوایی ممتاز و انهماک در مطالعه دایمی بود. پس از آن که سلسله تعلیمات شرقی اسلامی خود را به اتمام رسانید آگاهی کامل بر ثقافت و فرهنگ غرب به دست آورد. هنگامی که با علم، بحث و یا مسئله ای، مواجه می گردید، آنرا در دیگی که بالای سه پایه ای (عقل، وحی و کمال) گذاشته شده بود، می انداخت و نوب م ی کرد تا در نتیجه، آنچه به نفع انسان ها باشد از آن بردارد و آن دیگر را دور اندازد.

این بحث را به کلماتی چند از سید جمال الدین افغان که در محاضره خود به نام (رد بر دهری ها) ایراد کرده پایان می بخشیم و معتقدیم که این کلمات جز از فیلسوف بزرگ، مرشد مؤقر دینی و صوفی پارسا و پاک نهاد سر نمی زند.

«..... با آنکه عقل مشرق ایمان است، هر کس از عقل برگردد، یقیناً پشت به ایمان کرده است و با وجود اینکه در میان آنچه عقل به کنه و اصل آن ره نمی یابد و بین آنچه عقل استحاله و عدم امکان آنرا حکم می کند، تفاوت است باز هم قسم اول نزد عقل معروف و مورد شناخت بوده و عقل به وجود آن اعتراف می نماید. اما قسم دوم از نگاه عقل مطرود و فاقد اعتبار می باشد و در قسم اول هرچند عقل به کنه و حقیقت پی نه می برد، ولی از روی آثار آن معرفتی حاصل می نماید».

استاد سلجوقی میگوید: «من در روزگار اخیر سید جمال الدین افغان به دنیا آمدم و خدای را شکر و سپاس گذارم که نهضت و بیداری را از بدو شعور خویش تا امروز، به صورت متزاید مشاهده می کنم. هنگامیکه خداوند (ج) را شکر می گزاریم، بر ماست از شخصی که محرک و بر انگیزنده اول این نهضت به شمار می رود نیز اظهار شکران و سپاس بنمائیم. هنوز ربع قرن از زمان سید جمال الدین افغان سپری نشده بود که افغانستان از دست درازی های بیگانگان،

رہایی حاصل کرد و استقلال و خود ارادیت خویش را به دست آورد و این کشور در پی اصلاحات مورد نیاز، اقدام نمود، و بعد از این نهضت و بیداری عمومیت یافت و در یمن (؟؟) انحاء شرق توسعه یافت.

شک نیست که در میان مسلمان ها زعمای عسکری و شخصیت های مجاهد همچون «صلاح الدین ایوبی» و «سلطان محمود غزنوی» عرض وجود کردند، اما در میان طبقات علما و فلاسفه و متفکرین شخصیتی مانند سید جمال الدین افغان وجود نداشت. این امتیاز و برانندگی سید افغان تنها و منحصر به عالم اسلام نبود، بلکه در سایر ادیان نیز شخصیتی همچون وی سراغ نمی گردید. جز او کسی به نظر نمی خورد که در اطراف هر چیز فکر کند، اصلاح آورد و ترمیم نماید. بلی سید جمال الدین افغان نه تخریب می کرد و نه انهدام می نمود. در هیچ امری تعلل را روا نمی داشت. پس او نخستین معماری ب ه شمار می رود که بدون اندک تغییر یا تخریب، معبد را تجدید و ترمیم می نماید .

سید افغان نخستین زعیم دینی و روحی شمرده می شود، زعیمی که جهت از بین بردن گرد و خاک ناشی از خرافات و عادات وارد شده و کسالت و جمود که بر روی میانی مبادی ما تراکم کرده است همت گماشت و از ما تقاضا کرد که جنبش و قیام را به سوی نمونهٔ عالی انسانی و به سوی وطن و برادران ما، در سایهٔ دین و روشنی اخلاق، از دست ندهیم و رابطهٔ (حبل الله) را که تمام وطن اسلامی را بدون آنکه تغییری در موجودیت آن، وارد شود باهم جمع و مرتبط می سازد، محور کار های خود بشناسیم .

سید جمال الدین افغان اولین رهبر انقلابی مؤثر به شمار می آید، وی مخالف تبعیض بوده هیچ نوع روح گروهی و قبیلوی را، چه در دین، چه در وطن و چه در سیاست به وجود نیاورد. پس او از این ناحیه نسبت به «مارتین لوتر» و سایر زعمای دینی و اخلاقی در هر وطن و سرزمینی که باشند، دارای عظمت ممتازی بود .

سید افغان (رحمت الله علیه) علماً و عملاً زعیم موحد و بی رقیب دینی، اخلاقی و سیاسی ما بود. زعیمی که اصلاح کرد نه تخریب، ترمیم کرد نه انهدام، جمع کرد نه تفریق، تدین ورزید و دنیا را از کف نداد. استغنی کرد و به رهبانیت نزدیک نشد، متواضع بود نه در شکل دنائت. حکمروایان و سلاطین را با شهادت و شدت، در قصرهای شان مقابله کرد و با رفقای نیازمند و فقیر خود در رستوران های عامه در کمال تواضع و مناعت می نشست. در دشوار ترین و ضیق ترین حالات هم از قبول هدیه ابا ورزید، هر چند هزاران پوند بود .

سید جمال الدین افغان ترجیح می داد نان سیاهی را با پیالهٔ چایی و با جام آبی با رفقای اخلاص مند خویش صرف نماید و در اندیشهٔ طعام های متنوع و رنگارنگ نباشد .



«علامه صالح الدین سلجوقی» یک نو اندیش مسلمان بود. افکار او بیشتر تحت تاثیر مکتب ماندگار «سید جمال الدین افغان» میبانشد، بخصوص بعد از اینکه به سفارت مصر گمارده شد بیش از پیش تحت تاثیر آثار و افکار سید قرار گرفته بود. پیروان مکتب سید جمال الدین قائل به اقتباس از غرب بودند و غرب را به طور کامل رد نمی کردند بلکه فراگیری علوم و فنون غربی را الزمه پیشرفت جامعه اسلامی می دانستند و سلجوقی نیز بر همین عقیده بود.

«سلجوقی»، پسر ارشد و دانشمند «مفتی سراج الدین سلجوقی» و از علم برداران فلسفه، ادب و تصوف نیمهٔ اول قرن چهاردهم هجری خورشیدی در افغانستان است.

در باره زندگینامهٔ علامه سلجوقی مراجعه فرمائید به کتاب ارشمنند فضل الرحمن فاضل (سفیران افغانستان در مصر) که من به اجازه شان کاپی آنرا در سایت افغان جرمن دوباره نشر نمودم:

afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/fazel_lemar_saljuqi.pd



بعد از نشر مضامین نویسنده این سطور در سایت افغان جرمن آنلاین عده از بزرگوارن سر فرازم ساخته مطالبی در رابطه تحریر نمودند که ممنون و مشکور شان هستم و شما آنرا در ذیل ملاحظه می فرمائید.

جناب غ. حضرت

۲۰۱۶/۰۷/۱۳

زیارت دیجتالی سید جمال الدین افغان

چند روز پیش در این سایت مشهورت نهایت خواندنی و آموزنده با انگلستان دراز و هنر افشان جناب آقای احسان لمر زیر عنوان بنیان گذاران مشروطیت و دموکراسی در افغانستان زیب نمائی نمود که البته به نظر میرسد این نوشته در چندین قسمت به نشر خود ادامه خواهد داد که احتمالاً در قسمت یا قسمت های بعدی آن شخصیت های دیگری فرهنگی - سیاسی - اجتماعی مورد بررسی قرار خواهند گرفت که مطمئناً قسمت های بعدی نیز همچو این سه قسمت نشر شده، از جذابیت و توجه برخوردار خواهند بود.

از آنجائیکه قسمت سوم نوشته لمر صاحب غالباً بر محور بررسی شخصیت والا مقام سید جمال الدین [رح] میچرخد، بنده نیز میخواهم با ادبیات سطح پائین و سواد کمی که دارم در برابر این مرد بزرگ ادای دین نمایم.

بنده درباره فرهنگ و هنر دو تا مقوله بسیار زیبا و بسیار زشت خوانده یا شنیده ام که مقوله زیبا ازین قرار است:

"هر جامعه خودش مسئول و مکلف حفظ و پویا نگهداشتن فرهنگ خود میباشد"، البته با مضاف این مقوله که مرغ ات را نگهدار و همسایه را دزد مگیر.

مقوله بسیار ناپسند و نازیبا و نامناسب و تخریش کننده این میباشد:

"هنر فقط نزد ایرانی ها می باشد و بس"

البته بنده دشمن و حریف و رقیب ایرانی ها نمی باشم و نه هم منحنیت یک همسایه حق دارم یا داریم که خویشتن را مجهز به دشمن ورزی با آنها نمائیم ولی این حق را منحنیت یک انسان [مهم نیست که اهل کدام کشور باشم یا باشیم] داریم که به این گفته ایرانی ها [که فکر نمیکنم هر ایرانی نسبت به این مقوله مؤمن باشد] به دیده غیر دوستانه بنگریم زیرا این مقوله و تعمیم و تحمیل آن یک نوع حقیر شمردن بشریت فرهنگ دوست محسوب میشود بخصوص اینکه خود مروجین این مقوله بخوبی میدانند که در تکوین و ایجاد فرهنگ بزرگ انسانی و جهانی همه جوامع بشری به نوع از انواع سهم و شریک بوده اند پس جمله هنر فقط نزد ایرانیها می باشد و بس، یاهو گوئی بچه گانه بیش نیست و بس، البته به فرض اینکه این مقوله درست هم باشد [که نیست] به حکم این مقوله، اقتضای "هنر و هنرمند بودن" این می باشد که با همسایه ضعیف و محتاج خود در کاستن مشکلات سهم گرفته شود و از هیچ کمک مادی و معنوی دریغ نکرده.

این به اصطلاح بوربای کلمات را بخاط این بافتم که به تائید گفته جناب آقای لمر، ایرانیها همواره کوشیده اند که سید جمال الدین افغان را ایرانی جلوه دهد در حالیکه با صرف نظر از تفاخر و عدم تفاخر، ایشان یک افغان تمام عیار بود. البته این نکته ظریف را نیز نباید از نظر داشت که اگر یک تابلوی نفیس و منقوش و زیبا و با ارزش را بر اثر عدم دقت و یا هر علت دیگر از خانه و کاشانه خویش بیرون خانه پرتاب کنیم و همسایه و یا کسی دیگری آنرا پیدا و دوباره ترمیم و مرتب و منقوش کند و باز دوباره به علل و دلایل آنرا از دیوال خانه خود کنده و دور کند و کسی دیگری به ارزش آن پی ببرد و آنرا زینت بخش خانه و محله خویش قرار بدهد، نباید صاحبان اصلی و دست دوم در مورد تصاحب آن تابلوی زیبا از احساسات افراطی کار بگیرد بلکه مهم اینست که به پیام رسانی و الهام گیری آن تابلو توجه عمیق صورت بگیرد.

بهر حال با اجازه خوانندگان عزیز میخواهم از راه دور یک زیارت نامه دیجتالی یا همان نجوا و درد دل را تقدیم این سید بزرگ کرده باشم. - سید بزرگوار! سلام و درود بر روح بلند و بزرگت، چه ارمان بزرگ داشتی؛

بزرگی ارمانت در پهنای جغرافیا و تاریخ نه می گنجید ولی متأسفانه امروز به علت عدم اعتناء و به علت ترس دشمنان از تحقق ارمانت، بزرگی ارمانت حتی در سطح یک محله کوچک به چشم نه می آید.

سید بزرگوار! مرگ برای ما آدم های کوچک نا خوش آیند می نماید ولی برای آدم های بزرگ یک نعمت محسوب میشود، زیرا با توجه به اینکه " مرگ همانا ادامه حیات است و اگر مرگ برای اجداد ما وجود نمی داشت، مشکل بود که ما امروز حیات میداشتیم " اگر آدم های بزرگ همچو شما زنده می بودید و حال و وضعیت فلاکت بار ما مشاهده میکردید مطمئناً از فرط غصه و غم در سیل اشک های خود غرق می شدید، پس بهتر است که فقط با دیده حال، به حال ما نگاه کنید، چه بسا میدانیم که فاقد قدرت اید.

سید عزیز و بزرگوار! تو در زیر درخت بزرگ ارمان های شیرین ات می کوشیدی که ممالک مختلف چه که حتی منطقه وسیع [جغرافیای بزرگ فرهنگی] را منسجم و متفق بسازی تا به زندگی آبرومندانه توأم با جلال و عظمت دست یابند ولی امروز متأسفانه در دو صد متری زادگاه ات و یکصد متری آرامگاه ات، فرزندان قسماً جاهل شده سرزمین مادری ات نه تنها از چیدن میوه شیرین درخت ارمان تو محروم شده اند بلکه از برگ های خزانی و شاخه های خشک شده و به زمین افتاده این درخت آتش را به وجود آورده اند که دود ناشی از آن باعث ضعف بصیرت و گرمای شعله های آن باعث سوختگی مرئی و نا مرئی همه باشندگان این سرزمین شده که کمترین ضرر و آسیب آن در عدم توافق با اصالت اذان و ترانه و بیشترین ضرر و آسیب آن از هم دور نگهداشتن قلبهای اقوام و فرهنگ ها و مذاهب و سمت های مختلف میباشد.

بنابر این وضع ناخوش آیند فعلی و خلاف ارمان بزرگ تو، این مخلص کوچک ات همواره با خود این شعر سفید! را زمزمه می کنم که یا سید، کاشک در همان سرزمین عثمانی به خفتن خود ادامه میدادی و اجازه نمیدادی که تابوت خسته و درمانده ات به پرواز در آید تا حد اقل از یکطرف با برادر بزرگ و گرامی ات [مولانای عزیز] هم آغوش میبودی و از طرف دیگر تابوت نازنین ات شاهد اینهمه جفاکاری های فرزندان نا اهل و نا صالح ات، که در یکصد متری آرامگاه ات به وقوع پیوست و یا می پیوندند، نمی بودی.

سید بزرگوار! بنظر میرسد که قرار نیست همه قافله سالاران بزرگ قافله انسانیت موفق به مشاهده محصول مبارزه انسانی خود باشند که یکی از آنها تو ای ولی این را باید بدانی و میدانی که:

تو " سید " هستی، یعنی اقا و سرور و صدرنشین؛

وطن مادری ات و مردمش نیز تا همین چندی پیش " سید " بود، و اگر به حال خود وا گذاشته میشد امروز نیز " سید " می بود، وطن مادری ات تاج آسیا بود و هست، همین داشتن تاج موجب توجه دزدان بزرگ تاریخ گردیده.

تو " جمال " هستی، یعنی زیبایی تام؛

وطن مادری ات و مردمش نیز همواره از " جمال " و زیبایی فوق العاده برخوردار میبوده، همین زیبایی فوق العاده وطن ات موجب تحریک غریضه شیطانی اربابان شرق و غرب گردیده که با به عقد در آوردن زورمندان و جابرانه آن موجب تغییر اخلاقی و روحی بعضی ازین فرزندان این وطن نیز گردید.

تو " الدین " هستی، یعنی روش معقول زندگی، یعنی آشتی بین مسجد و سنگر مبارزه سیاسی؛ جهانیان خواه قبول دارد خواه قبول نه دارد، بشریت دو راه بیشتر در پیش روی خود ندارد،

یا اینکه با توجه به موجودیت ذخائر بزرگ تسلیحات مرگبار و موجودیت کوه های سرشار از نفرت ها و عقده های گوناگون، بر اثر استعمال این تسلیحات علیه یکدیگر در ظرف دوازده دقیقه نابود خواهد شد یا اینکه در نتیجه یک عملیه نا محسوس و متافزیک [که ماهیتش قابل بحث نیست] از همه بدبختی ها نجات خواهد یافت و مبدأ این عملیه نجات بخش همانا سرزمین تو سید بزرگوار خواهد بود.

به خوانندگان عزیز خود عرض کنم که به فکر ناقص بنده، انتخاب لقب " افغانی " برای سید جمال دین بزرگوار از سوی مصری های آن زمان صورت گرفته، اینان به علت نا آشنا بودن با دستور و گرامر زبان ما کلمه " افغانی " را بکار بسته، در حالیکه کلمه درست آن " افغان " میباشد، یعنی سید جمال الدین افغان باید نوشته و خوانده شود نه افغانی.

افغان یک اسم صفت میباشد، به نظر این حقیر برای اشیاء میتوانیم که " ی " نسبی بکار ببریم، مثلاً دوغ افغانی، قالین افغانی یا نصور افغانی، ولی برای شخص یا اشخاص نمی توان از این قاعده کار گرفت، یعنی نمی توانیم بگوئیم که مثلاً کاکو جان افغانی، بلکه کاکو جان افغان، کما اینکه مثلاً میتوانیم بگوئیم که گُلاه تاجکی ولی نمیتوانیم بگوئیم که محمود تاجکی بلکه می گوئیم محمود تاجک، البته میتوان گفت که مثلاً مجید زابلی یا محمد ابراهیم کندهاری یا شیر جان کابلی، زیرا زابل یا کندهار یا کابل یک اسم خاص میباشد نه اسم صفت بناً " ی " نسبی یا منسوب ایجاد مشکل نمیکند.

من درین مورد به دانستگی های خود مطمئن نیستم و نه هم بر صحت ادعای خود تأکید می ورزم و نه هم زیاد میدانم البته این قدر میدانم که عرضم به پایان رسید.

پاسخ من به جناب غلام حضرت

اجازه دهید قبل از همه سلام ها بهترین احترامات و سپاسگذاری خویش را از عطف توجه تان به نبشته های این قلم ابراز نمایم. سطور عالی و نهایت زیبا شما را [زیارت دیجیتالی سید جمال الدین افغان] مورخ 2016/07/13 در سایت خود ما و سلطان قلبها [افغان جرمن] خواندم باز هم از لطف تان جهانی ممنون.

این سطور را که ملاحظه نمودید نتیجه تحقیق و تدقیق یک نیم و یا دو دهه اخیر بنده میباشد، که هر آن مطالب پر غنا تر را در مورد می یافتم، اکنون ضرورت این را بیش تر می بینم که این گوشه مکتوم تاریخ وطنم را در مجموعه ای به نشر رسانم تا دوستداران تاریخ وطن را رس رسانیده باشم. متأسفانه در طول دهه ها ما جز قهر و غضب دیکتاتور و ظالم، کمتر مروت آرامی و آزادی فردی و دموکراسی را دیدیم در حالی که دریافتم که سید افغان در همه شئون در تلاش بیداری مشرق زمین بود و او دعوت به بیداری، آموزش و آزادی و دموکراسی و... می نمود و در این مسیر نزد او دین مذهب و زبان قوم و نژاد مطرح نبود. شاگردان و رهروان سید هم همین راه را ادامه داده، و شهادت و سرکوب، زندان و زنجیر و زو لانه را پذیرفتند ولی مشعل فروزان معرفت، آزادی و اتحاد برابری و برادری را نورانی نگه داشتند. سید افغان خودش توسط زهر شهید شد، مولوی و اصف ما قبل از شهادت [توب پراندن] نوشت:

ترک جان ترک مال و ترک سر
در ره مشروط اول منزل است

و یا محمد عثمان خان پروانی لحظه قبل از شهادت به امیر غضبناک وقت گفت: "شکنجه مرگ ما چند لحظه بیش نیست و اما محاسبه ملت با شما شکنجه ای است ابدی" به این سلسله استعمار و دست نشانده گان شان تا توانستند نهضت سید افغان را سرکوب نمودند چون به منافع شان در تضاد بود، که کشور ما هم از آن مستثنی نیست. ملاحظه خواهید فرمود که از «عروة الوثقی» تا «المنار» و «سراج الاخبار» شلاق استعماریون را خوردند و بار بار ممنوع الورد شده و حتی مطالعه آن ها منع شد و مردمانی در این مورد مجازات و جریمه شدند.

روی این دلایل خلاف آنچه متأسفانه امروز از اسلام و مسلمانی به نمایش گذاشته می شود و جبر و زور و خشن جای همه چیز را گرفته میخوام مکتب سید را در آموزش و آزادی و عدالت و مساوات و دموکراسی و حقوق واقعی زن ارزیاب نمایم البته نه می خواهم در این راه تنها باشم کاش فرزانه گان ما مرا راهنما و رهبر باشند.

در این مقالات اگر اقبال نشر یابد 11 عنوان مرتبط به سید جمال افغان است. در باره مشروطیت اول افغانستان و در ادامه معرفی 19 تن از نه صد مبارز سترگ این ستاره های فروزان تاریخ را ادامه خواهم داد، چهار مخالف برجسته و ضربه زننده نهضت را مثال گونه معرفی میکنم، البته این نوشته ها هرگز و هرگز هدف توهین، تحقیر و هتک حرمت به شخص و فامیلها را ندارد حقایق تلخی است که اگر بیان نشود خاموشی آن گناه ماست. با احترام به کرامت انسانی و حیثیت فامیلی فرزندان و باز ماندگان اشخاصی که نام می برم، تا نهایت کوشش می نمایم واقعیت ها را به رویت اسناد و دلایل مستند بنویسم نه بروی حدس و گمان، آوازه ها، قرینه سازی یا تخیلات ذهنی، عقده های شخصی، دشنام های رکیک و ناسزا و توهین تحقیر و عدم مراعات عفت کلام و منافی اخلاق و کرامت انسانی توهین و دشنام، گزافه گوئی، بهتان و غیره و غیره که متأسفانه امروز جز سیاهی روی کاغذ شده امتناع نموده در ادامه محمود طرزی پدر مطبوعات نوین و روشنگری کشور و سپس محی الدین انیس عاشق شوریده دل بیداری هم وطنشان را معرفی میکنم و هم نهضت مشروطیت افغانستان را از دید اقبال لاهوری می بینیم.

که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

همتم بدرقه ره کن ای ظاهر قدس



فضل الرحمن فاضل

تاریخ بیانیه سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکته

در ادامه سلسله مقالات این قلم در باره حضرت سید افغان، در سایت وزین افغان جرمن انلاین، نامه دریافتیم از فرهنگی و محقق فرزانه و دانشمند، مترجم نستوه و نویسنده خبیر وطن دوست نهایت گرامی من جناب فضل احمد فاضل که تدقیق و پژوهش نهایت عالی در مورد سید افغان دارند برای تصحیح یک اشتباه در تاریخ بیانیه سید گرامی در البرت هال کلکته، که اینک با اظهار عمیق ترین سپاسگذاری از فاضل گرامی ما، آن سطور نهایت ارزشمند را با شما هم شریک می نمایم.

تا حد امکان آنچه راجع به سید جمال الدین الأفغانی [1838-1897م] به زبان هایی که من می توانم استفاده کنم، به نشر برسد، به دست آورده، از مطالعه آن ها بهره می برم و کاستی های پژوهشی خویش را اصلاح می کنم. همچنان دوستان ارجمندی دارم که مقاله ای اگر پیرامون سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان یا مطبوعات برون مرزی به نشر برسد، چون از علاقمندی و پژوهش های من در مورد سید افغانی اطلاع دارند، مرا در جریان قرار می دهند و یا مقاله مورد نظر را برایم می فرستند و من هم در مورد سید اگر اطلاع یابم کتابی به نشر رسیده است، تلاش می کنم تا آن را به دست بیاورم و مطالعه کنم.

یک تن از پژوهشگران وفا کیش در مورد سید بزرگوار، هموطن عزیز آقای «احسان لمر» می باشد که بیش از یک دهه به این سو، نبشته های ایشان را در مورد سید جمال الدین افغانی مطالعه می کنم و رساله ای که سال ها قبل در فرانسه به چاپ رسانده بودند؛ آن را نیز لطف نموده برایم فرستادند و از مطالعه آن استفاده فراوان کردم، چند مقاله ایشان را در صفحه فیس بوک شان مطالعه کرده ام و جدید ترین مقاله شان را در پورتال افغان جرمن آنلاین تحت عنوان «نظریات سید جمال الدین افغان درباره علوم، فلسفه و تمدن» به نشر رسیده است، با علاقمندی مطالعه کردم و از آن استفاده نمودم، در سراسر مقاله موضع قابل بحث بیانیه سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکته راجع به تعلیم و تعلم است که روی آن عالمانه بحث شده است؛ اما تاریخ ایراد آن 8 نوامبر سال 1872 م گفته شده است؛ از آنجایی که من در این مورد قبلاً تحقیقاتی انجام داده ام و بسا از بزرگان دیگر هم در تاریخ ایراد این بیانیه، نظرات اشتباه آمیز دارند، از همین رو خواستم برای روشن شدن تاریخ دقیق ایراد این بیانیه به بزرگان دیگری که در این مورد سخن گفته اند اشاراتی داشته باشم تا به تاریخ دقیق ایراد بیانیه دست یابیم.

از نخبه گان افغانستان، شادروان اکادمیسین پوهاند عبدالاحمد جاوید [1927-2002م]، در مورد سید جمال الدین افغانی، در مقاله ای که تحت عنوان «چند نکته تازه در باره سید جمال الدین افغانی» در شماره سوم فصل نامه آریانای برون مرزی، که در خزان سال 1379 هجری خورشیدی، به چاپ رسیده، در آن نگاشته است: «... و بالاخره در 1879 مصر را ترک گفت و دوباره به هند آمد، انگلیس ها مراقب احوال او بودند، در کلکته در «البرت هال» حینی که نطق می کرد، رشته کلامش به اشاره پلیس قطع گردید، در این زمان مولانا ابو الکلام آزاد از محصلان جوانی بود که به خطابه سید گوش می داد، چنانچه او در نوشته های خود از تاثیر افکار سید در بیداری مردم هند کراراً می برد.» [1]

در این شکی نیست که سید جمال الدین در سال 1879 میلادی، مصر را ترک گفت و دقیق تر به امر توفیق پاشا خدیو آن دیار، از مصر اخراج گردید و دوباره به هند آمد، آن هم از طریق بندر کراچی و مقارن ایامی که «کیوناری Louis Napoleon Cavagnari 1841-1879» در کابل کشته شد و طوری که شادروان پوهاند جاوید تذکر داده است، سید در کلکته در «البرت هال» نطق کرد. با مراجعه به آثار موجود باقی مانده از سید جمال الدین الافغانی در می یابیم که سخنرانی سید د مورد «تعلیم و تعلم» بوده است.

استاد سید هادی خسرو شاهی سفیر سابق ایران در واتیکان و قاهره، در کتاب مجموعه «رسائل و مقالات» صفحه 127 می نگارد که سخنرانی سید به تاریخ پنجشنبه 8 نوامبر 1872 میلادی در «البرت هال» کلکته ایراد شده است. مثلی که هموطن عزیز آقای احسان لمر نوشته است؛ اما به نظر من حرف استاد خسرو شاهی اشتباه می باشد، زیرا سید جمال الدین در سال 1872 م در قاهره بود؛ نه در کلکته و به رویت کتاب مفید «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله

هجری قمری و میلادی» 8 نوامبر سال 1872 م مصادف به روز جمعه است نه ، پنجشنبه. [2]، و همچنان احتمال کمی می رود که بیانیه سید جمال الدین در سال 1879 م طوری که استاد جاوید نوشته ، صورت گرفته باشد .

دکتر سید مخدوم رهین در صفحه 6 کتابش « آثار گزیده سید جمال الدین افغانی» نیز تاریخ ایراد سخنرانی سید را در « البرت هال» کلکته ، هشتم نوامبر سال 1872 میلادی می نگارد که آنها اشتباه است و شاید داکتر سید مخدوم رهین و استاد خسرو شاهی این معلومات را از یک منبع و یا مأخذ گرفته باشند. آقای محسن عدوان نویسنده کتاب «یاد واره سید جمال- میرزا رضای کرمانی» [1857-1896م] عین همین اشتباه را در صفحه 92 کتابش تکرار می کند. خلاصه تکرار نبشته های قبلی، تکرار اشتباهات بعدی را بار آورده است.

آمدن سید در ماه سپتامبر 1879 م به کراچی به نبشته خود سید استوار است ، اما پوهاند عبدالحی حبیبی [1910-1984م] در بخش کرونولوژی کتاب پژوهشی اش « نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی»، بیانیه سید را در البرت هال کلکته به تاریخ 8 نوامبر 1883م [7 محرم 1301ق] درج می کند ، ولی موضوع سخنرانی را تعلیم و معلم می نویسد که شاید اشتباه چاپی باشد ، درحالی که متن سخنرانی سید که در دسترس قرار دارد، عنوان آن «تعلیم و تعلم» میباشد. [3]

با مراجعه به تقویم یادشده ، به وضوح فهمیده میشود که پنج شنبه 8 نوامبر 1883 میلادی برابر است با 7 محرم الحرام 1301 قمری . زیرا جمعه دوم نوامبر سال 1883 میلادی برابر است با اول محرم الحرام 1301 قمری [4] و با در نظر داشت قرینه روز پنجشنبه و 8 نوامبر در نبشته استاد خسرو شاهی، نظر پوهاند عبدالحی حبیبی، در تاریخ ایراد آن سخنرانی ، قرین صواب معلوم می شود.

قرین صواب به جهتی می گویم که سید جمال الدین ، مقارن همین ایام ، یعنی اواخر سال 1882 م ، استوار بر برخی منابع ، سفری به امریکا داشته است و بعدا به لندن رفته است و شاید مجددا به هند برگشته باشد و مدت اندکی را در آن سرزمین سپری کرده باشد . یکی از کارنامه هایش در آن زمان ، همین سخنرانی در البرت هال کلکته باشد؛ یا اینکه در این روزگار اقامت در هند، حین که از حیدر آباد به کلکته، تبعید می گردد در نوامبر سال 1882 میلادی، بیانیه اش را راجع به «تعلیم و تعلم» ایراد نموده باشد.

زیرا منطقی نیست که سید در آغاز ورود از مصر به هند، آن قدر مشهور شده باشد که در 1879م در البرت هال کلکته، از او دعوت به سخنرانی گردد. سال های 1882 و یا 1883 م به این دلیل منطقی تر است که سید جمال الدین افغانی ، قبل از آن سخنرانی، رساله «نیچریه» یا «الرد علی الدهرین» را می نگارد و در دسمبر 1880 م آن را در حیدر آباد دکن به چاپ می رساند و در مجله معلم شفیق ، مقاله هایش نشر می گردد و اگر نظر ولفرد سکاون بلنت Wilfrid Scawen Blunt صحیح باشد، 6 ماه قبل از آن بیانیه، سید سفری به امریکا داشته است و از طریق لندن ، دوباره به هند آمده و به خاطر انقلاب «عربی پاشا» [1841-1911م] در سال قبل از آن تاریخ [1882م] به کلکته هم احضار شده است، با در نظر داشت این دلایل ، سید در سال های اخیر حضورش در آن دیار، به چهره مشهوری در هند تبدیل شده است ، به مقایسه سال 1879میلادی که وی بعد از اقامت 8 ساله در مصر، به هند عودت میکند.

اما نظر شخصی اینجانب با مطالعاتی که در این مورد انجام داده ام ، با همه نظریات یاد شده تفاوت دارد. به باور من سید در نوامبر سال 1882 م در « البرت هال» کلکته، بیانیه اش را ایراد نموده است. زیرا در هنگام شورش یا انقلاب احمد عربی پاشا ، سید جمال الدین افغانی، مشغول فعالیت های فکری و فرهنگی در حیدر آباد دکن بود. دکن در هند؛ منطقه مسلمان نشین به حساب می رود.

حیدر آباد در جنوب هند موقعیت دارد و در همسایگی ایالت «تامل نادو» و «کرناتکه» و آن دو در جوار سر اندیپ آن زمان، یا سیلون بعدی و سریلانکای امروزی.

قیام احمد عربی پاشا در سپتمبر سال 1881 م در قاهره آغاز شده بود، با حریق و خونریزی در اسکندریه و مداخله انگلیس ، آثار شکست آن پدیدار. و با عزل عربی پاشا از وزارت حربیه در 20 جولای 1882 م شکست قیام احمد عربی ، قطعی می گردد و به تاریخ 15 سپتمبر 1882 م عربی پاشا ، به تسلیم نیرو های اشغالگر انگلیسی وا داشته می شود.

مقارن همین ایام ، انگلیس در قاهره تصمیم گرفته است تا احمد عربی و یارانش را محاکمه کند و به خاطر جلوگیری از شورش های احتمالی مسلمانان در هند ، سید جمال الدین افغانی به مثابه کسی نگریسته میشود که در سازماندهی شورش عربی پاشا نقش دارد و احمد عربی از پیروان او به حساب می رود و حتی محمد عبده [1849-1905م] هم در همین ایام ، زندانی میگردد که یکی از دلایل زندانی شدنش در پهلوی همسویی با قیام عربی پاشا، وجود فوتوی سید جمال الدین

افغانی در محل اقامت او است. از همین رو سید جمال الدین به شمال شرق هند یا کلکته که در آن زمان پایتخت هند بریتانوی و مرکز قدرت انگلیس ها بود، تبعید می گردد تا همه حرکات سید، زیر نظر باشد.

بناء متصدیان «البرت هال» کلکته، وجود او را در شهر خویش، مغتنم شمرده از او دعوت به سخنرانی میکنند و قطع سخنرانی او توسط انگلیس ها طوری که پوهاند جاوید می نویسد، دور از احتمال نیست.

پس از سرکوب قطعی شورش عربی پاشا، به سید جمال الدین افغانی اجازه خروج از هند داده می شود تا هر کشوری را که می پسندید، انتخاب کند و او نیز سفر به غرب را اختیار می کند و از طریق کانال سویس رهسپار لندن میگردد و در توقف گاه کانال سویس در دسمبر 1882 م نامه مفصل و سراسر یأس و نومیدی خویش را به ریاض پاشا [1834-1911م] صدراعظم سابق مصر، می فرستد و در آن، راجع به سازمان فراموسونی، عدم توجه توفیق پاشا [1852-1892م] خدیو مصر به وی، و مشکلاتی که حین تبعید از مصر متحمل شده، همراه با مشکلاتی که در بندر کراچی، در سپتمبر 1879م به خاطر کشته شدن «کیوناری» در کابل، دست و گریبان شده، همه را با تفصیل بیان می دارد و اینکه چرا به غرب می رود و به وطن خویش «افغانستان» بر نمی گردد چنین مینویسد:

«وترویت فی امری و علمت انی لو اذهب الی بلدی، وفی العین قذی وفی الحلق شجی و فی الکبد آوار وفی القلب نار مما أصابنی، لا أجد فیه بین أهله وکلهم مسلمون، من إذا قصصت قصتی وکشفتم عن غصتی، بیئن علی ویتوجع لی و یأسف علی مصابی... فعمت أن أذهب وان كنت صفر الیدین خالی الراحاتین الی بلاد فیها عقول صافیة وأذان واعیة وقلوب شفیقة وافئدة رقیقة حتی أقص علیهم مایجری علی ابن آدم فی المشرق و هدا هو سبب ذهابی الی بلد الافرنج...» [5]

«با خود اندیشیدم می دانستم که اگر به وطن خود بر گردم - با چشمان اشک آلود و صدای پر از شکایت و قلب سوزان - در آنجا با وجودی که همه مسلمان اند، اگر من این داستانهای خود را برای شان بازگو کنم، باز هم کسی را نخواهم یافت که نسبت به من ابراز همدردی بکند، بناء حتی بدون داشتن پول و دست خالی تصمیم گرفتم به سرزمین هایی مسافرت کنم که مردم آن افکاری سالم و گوشه های شنوا و دل های پر از محبتی دارند تا من به آنها داستان خودم را باز گو نمایم و به آنها بگویم که در شرق چگونه با انسانها رفتار می شود و حقوق بشر چگونه پامال میگردد و این است سبب رفتن من به بلاد فرنگ...»

به هر ترتیب با دلایل بالا، نظر اینجانب این است که سید بیانیه اش را در «البرت هال» کلکته در نوامبر سال 1882 م ایراد کرده است، نه آن طوری که برادر عزیز احسان لمر، استاد خسرو شاهی و داکتر سید مخدوم رهین سال 1872 می گویند و نه آن گونه که پوهاند جاوید و مرحوم سید قاسم رشتیا 1879 م تسجیل می کنند و نه آن گونه که علامه حبیبی سال 1883 م می نویسد.

در نبشته شادروان پوهاند جاوید، یک نقطه قابل بحث دیگر، حضور مولانا ابوالکلام آزاد، در میان شنونده گان سخنرانی سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکته است که با در نظر داشت هر چهار نظر 1872م [احسان لمر، استاد خسرو شاهی و داکتر سید مخدوم رهین] 1879م [پوهاند جاوید و سید قاسم رشتیا] 1883م [علامه حبیبی] و نظر اینجانب [1882م] دقیق نمیباشد.

به این دلیل دقیق نمی باشد که ابو الکلام آزاد، به قلم خودش نگاشته است که در ذوالحجه سال 1305 قمری یعنی 1888 میلادی تولد یافته است، بناء با در نظر داشت هر چهار روایت، ابو الکلام آزاد [1888-1958م]، اصلا در آن تاریخ، تولد نیافته است؛ چه جای که نوجوان باشد و محصل و به سخنرانی سید هم گوش فرا دهد.

به خصوص اگر این معلومات را نیز بیفزایم که ابوالکلام آزاد، در سال 1888 میلادی، در مکه مکرمه تولد شده است، نه در سرزمین هند و در سال 1898 میلادی یعنی یک سال بعد از وفات سید جمال الدین، همراه پدر دانشمندش مولوی خیرالدین، به هندوستان آمده است، فقط همین مسأله صحت دارد که ابو الکلام بعد از عودت از مکه مکرمه، در حالی که ده - یازده ساله بود، همراه با پدر در کلکته، رحل اقامت افگندند و سید جمال الدین هم یک سال قبل از آن رویداد، در 1897 م در استانبول وفات یافته بود.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد که مولانا آزاد، در ماهنامه هایی که مسئولیت آنرا بر عهده داشت، مثل «الهلال» و «البلاغ» چاپ هند، آثار و افکار سید جمال الدین را به نشر، می سپرد.

شادروان سید قاسم رشتیا کتاب ارزشمندی نگاشته است تحت عنوان «سید جمال الدین افغانی و افغانستان» که از طرف مؤسسه بیهقی در سال 1355 هجری شمسی، به چاپ رسیده است. من با مطالعه آن کتاب؛ متوجه شدم که شادروان

رشتیا هم در صفحه 51 اثر یاد شده اش به حضور ابوالکلام آزاد، در میان شنوندگان سخنرانی سید در البرت هال کلکته اشاره نموده و خوشبختانه مأخذ این نقل قول را در صفحه 124 کتابش در بخش « فهرست حواشی و مأخذ » مجله معارف و مجله الهلال - سال 1922 چاپ دهلی صفحه 140-، ذکر کرده است و شاید شادروان استاد جاوید، از اثر شادروان سید قاشم رشتیا [1913-1998م]، استفاده کرده باشد. به هر ترتیب با دلایلی که در متن ارائه گردید، خواننده گان به آن اشتباه، پی خواهند برد، یعنی در مورد حضور مولانا آزاد در جمله شنوندگان سخنرانی سید جمال الدین افغانی، در البرت هال کلکته، حرف استاد جاوید، مرحوم رشتیا و هر کسی همچو ادعا داشته باشد، صحت ندارد.

برای اینکه به ایراد بیانیه سید در البرت هال کلکته، یقین بیشتر خوانندگان را جلب کرده باشم، به چهل رویداد مهم در کرونولوژی یا روز شمار زندگی سید جمال الدین افغانی قبل از بیانیه در البرت هال کلکته و بعد از آن که فعالیت های فکری و سیاسی سید را نیز برجسته می سازد، به عنوان حسن ختام این مقاله، در پایان اشاره می کنم:

1- نشر مقاله An Afghan on the English در شماره 13 جلد دوم نشریه « النحلة »

{15 دسمبر 1878 م [24 قوس 1257 هجری خورشیدی]} ترجمه یکی از مقالات عربی سید چاپ مصر که به زبان انگلیسی ترجمه گردیده است.

2- سفر به اسکندریه و ایراد خطابه به جوانان و بزرگان اسکندریه. {جمعه 23 می 1879 م 3 جمادی الاخری 1296 ق}

3- نشر خطابه سید در شماره 47 جریده « مصر » {24 می 1879 م 4 جمادی الاخری 1296 ق}

4- اخراج از مصر {6 رمضان 1296 هجری قمری [24 اگست 1879 م]}

5- رسیدن به بندر کراچی {رمضان 1296 هجری قمری [3 سپتمبر 1879 م]}

6- بازداشت کوتاه مدت در شهر کراچی، مقارن کشته شدن کیوناری در کابل

{رمضان 1296 هجری قمری [سپتمبر 1879 م]}

کیوناری Louis Napoleon Cavagnari در سوم سپتمبر 1879 م در کابل کشته شد.

7- رفتن به هند {شوال 1296 هجری قمری [اکتوبر 1879 م]}

8- اقامت در حیدر آباد دکن {ربیع الثانی 1297 هجری قمری [مارچ 1880 م]}

9- نگارش رساله نیچریه به زبان فارسی {محرم الحرام 1298 هجری قمری [دسمبر 1880 م]}

10- نشر مقالات به فارسی، در مجله معلم شفیق در حیدر آباد

{محرم - ذوالحجه 1298 قمری [دسمبر 1880- اکتوبر 1881]}

11- چاپ نخست « نیچریه » به زبان فارسی در حیدر آباد دکن {1298 هجری قمری [1881 م]}

12- نشر مجدد رساله نیچریه توسط حاجی محمد حسن تاجر کازرونی در بمبئی .

{1298 هجری قمری [1881 م]}

13- آغاز شورش احمد عربی پاشا در مصر. {14 شوال 1298 [9 سپتمبر 1881 م]}

14- نشر مقاله " العلم و تأثیره فی الارادة و الاختیار " در جریده " الوقائع " چاپ مصر

{ذوالقعدة 1298 هجری قمری [سپتمبر 1881 م]}

15- سرکوب شورش احمد عربی پاشا توسط انگلیس در مصر {29 شوال 1299 ق 13 سپتمبر 1882 م}

16- تبعید سید جمال الدین از حیدر آباد دکن به کلکته {ذوالقعدة 1299 ق اکتوبر 1882 م}

17- بیانیه سید در البرت هال کلکته در مورد « تعیم و تعلم » {8 نوامبر 1882 م 26 ذوالحجه 1299 ق}

- 18- ترک هند { صفر المظفر 1300 هجری قمری [نوامبر 1882 م]}
- 19- توقف مختصر کانال سویس در راه سفر از هند به لندن و نبشتن نامه به ریاض پاشا و فکری پاشا و محمد عبده و دیگران { صفر 1300 هجری قمری [دسمبر 1882 م]}
- 20- تکمیل مراحل تبعید و رسیدن احمد عربی پاشا وزیر حربیه و محمود سامی البارودی صدر اعظم مصر ، به سرانندیپ [سر بلانکای امروزی]
- 21- سفر نخست سید به لندن و ملاقات با ویلفرد بلنت {ربیع الاول 1300 هجری قمری [جنوری 1883 م]}
- 22- وفات سید صفدر پدر سید در اسد آباد همدان { 1301 هجری قمری [1883 م]}
- 23- سفر نخست سید به پاریس و اقامت در آن {1300-1302 هجری قمری [1883-1885 م]}
- 24- پذیرایی یعقوب صنوع روزنامه نگار یهودی مصری و از دوستان سید و ناشر جریده طنزی " ابونظارة " از سید در پاریس { اول ربیع الاول 1300 هجری قمری [10 جنوری 1883 م]}
- 25- نشر خبر ورود سید به پاریس، در جریده ابونظاره {9 ربیع الاول 1300 هجری قمری [19 جنوری 1883 م]}
- 26- خلیل غانم در جریده " البصیر " چاپ پاریس، خبر آمدن سید را به پاریس ، نشر کرد. {15 ربیع الاول 1300 هجری قمری [25 جنوری 1883 م]}
- 27- نگارش مقاله " الشرق و الشرقیین" سید در نشریه ابونظاره، چاپ پاریس {اول ربیع الثانی 1300 هجری قمری [فبروری 1883 م]}
- 28- پاسخ به ارنست رنان فیلسوف فرانسوی { 10 رجب 1300 هجری قمری [18 می 1883 م]}
- 29- نشر العروة الوثقی در پاریس {جمادی الاولى 1301 هجری قمری [13 مارچ 1884 م]}
- 30- ترجمه و نشر «نیچریه» به زبان اردو توسط سید عبد الغفار شهباز عظیم آبادی در کلکته هند {1883 میلادی}
- 31- چاپ سوم رساله نیچریه به زبان فارسی توسط عبد الوهاب شیرازی در بمبئی. { رجب 1300 هجری قمری}
- 32- ممنوع الورد شدن جریده عروة الوثقی به مصر به اساس تصویب مجلس نظار یا شورای وزیران مصر {21 جولای 1884 م}
- 33 - چاپ مجموعه مقالات فارسی سید جمال الدین برای نخستین بار در یک مجموعه به نام «مقالات جمالیه» توسط مولوی عبد الغفار شهباز عظیم آبادی در کلکته هند { 15 اگست 1884 م}
- 34- نشر آخرین شماره العروة الوثقی در پاریس { ذوالحجه 1301 هجری قمری [اکتوبر 1884 م]}
- 35- آشنایی با نویسنده مشهور ویکتور هوگو در پاریس {1301 هجری قمری [22 جولای 1885 م]}
- 36- ورود از پاریس به لندن به دعوت ولفرد بلنت { 23 جولای 1885 }
- 37- ملاقات با لارد [لرد] راندولف چرچیل وزیر امور هندوستان [پدر سر وینستون چرچیل] {جولای 1885}
- 38- اقامت سه ماهه در لندن، در منزل ولفرد بلنت { اواخر 1302 هجری قمری [جولای- نوامبر 1885 م]}
- 39- سفر به وینا پایتخت اتریش { 1302 هجری قمری [1885 م]}
- 40- سفر سوم به استانبول { 1302 هجری قمری [1885 م] } [6]

- I. شماره خزان 1379 مجله آریانای برونمرزی، صفحه 7
- II. تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هـ. قمری و میلادی، ص 258
- III. نسب و زادگاه سید جمال الدین الأفغانی، ص 70
- IV. تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، ص 261
- V. نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، ص 126.
- VI. سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان، بخش کروئولوژی صفحات 99-104



پروفیسور عبدالخالق رشید - نهر پوهنتون

۲۰۱۶/۱۲/۰۹

البرت هال، در زمان که سید افغانی در آنجا بیانیه ها ارایه می کرد موجود بود؟

مقاله ی دوست عزیزم جناب فاضل صاحب را خواندم به گفته فارسیان لذت بردم و نکته ای جالبی را که شماری زیادی از بزرگان ما درباره بیانیه سید السادات افغانی به اشتباه نوشته بودند آنرا تصحیح و تشریح کرد که بدون شک تصحیحی است درخور ستایش و به ترازوی تحقیق برابر. چون موضوع به هندوستان و کلکته ارتباط داشت مارانیز و داشت که چند سطری درباره ای موضوع مورد نظر [بیانیه علامه افغانی در البرت هال کلکته] از لای پاداشت هایم خدمت دو دوست نویسنده ام فاضل عزیز و لمرگرامی و دوستان علاقمند به موضوع عرض نمایم:

اول: نظریات گوناگون وجود دارد که گویا سید به هندوستان پنج بار که در آن مرحله تحصیل ابتدایی اش که در ایام نوجوانی از افغانستان آمده بود نیز شامل می گردد. ولی آنچه آشکار است و اسناد نیز نشان می دهد سید به شهر کلکته دوبار سفر نموده است که سال یکی از سفر هاش نوامبر 1882 آن دقیق بوده است طوری که جناب فاضل و شماری دیگر از دانشمندان هندی نیز به همین باوراند که بیانیه مدرسه عالی [البرت هال] سید نیز در همین سال از طرف سید ارایه شده است. بنابر تحقیقات چاپ شده در هندوستان نیز همین تاریخ دقیق بوده است، آخرین کتاب که درباره سید در هندوستان در سال های اخیر بچاپ رسیده و توجه شماری را بخود جلب نمود؛ عبارت از [سید جمال الدین افغانی و غرب] می باشد که بزبان انگلیسی نوشته شده است. درین کتاب نیز در رابطه به بیانیه علامه سید افغانی آمده است:

the article as [comment on the Commentator] and a [lecture on teaching and learning] " in Calcutta at Albert Hall, was 1882 of Jamal al - Din which he delivered on November in Maqalat 1884 then collected and published by Adadal-Ghafur Shahbaz in Calcutta in -i- Jamaliyyah [Jamal's articles]" [SAYYID JAMAL AL- DIN AL AFGHANI AND THE]20 P 2002 WEST by Sheikh Jameil Ali New Delhi

باید یاد آور شد که این تصادف در زمانی اتفاق افتاد که سید را انگلیسها از دکن - حیدرآباد به کلکته خواستند. سید در حیدرآباد مصروف اصلاح سستم تدرسی مسلمانان بود، و برای شان اعلام داشت که مسلمانان علاوه بر آنکه متوجه سستم تعلیمی خود گردند باید متوجه حفظ و حراست از زبان هندوستانی یا زبان اردو دکنی نیز باشند تا آنرا مانند زبان فارسی با لایثر تحریکات و توطیه های انگلیسها از دست ندهند. سید درک کرده بود که انگلیسها باچه نیرنگ نخست زبان فارسی را که گویا زبان هندوستانی جانشین آن می گردد در دهه سی قرن نوزده ملغی اعلان کردند، وی میدانست که اکنون انگلیسها در پی این استند تا زبان هندوستانی را که با رسم الخط عربی نوشته می شد نیز به یک زبان دیگر چون انگلیسی و یا هم هندی با رسم الخط دیوناگری تعویض نمایند. طوریکه در آخر کار با تقسیم هند چنین هم شد. ولی سید افغانی در همه نوشته ها و دیدارها با مسلمانان هند روی این مساله بحث های جدی را در زمان که در شهر حیدرآباد بسر می برد انجام داد. نویسنده یاد شده در همان اثر خود به موضوع احضار سید به کلکته نیز اشاره ی دارد و می نویسد:

In Hyderabad , [Deccan] Jamal al – Din did not participate in political activities, but " tried to reform religious, social and Educational conditions of Indian Muslims

However he continue to propagate his "Anti- western " revolutionary ideas through his pen and speeches. And as development in the Egypt took a serious turn, Jamal al –Din was kept under surveillance by the British Government of India and then summoned from Hyderabad to Calcutta and detained or kept house arrest for sometimes . In Calcutta too, he formed a small circle of dimers; wrote some articles and delivered a lecture at Albert Hall , Madrasa – e- Aliya. The Government in Calcutta until war was over and Egyptian nationalist [Urabi Movement] were defeated and English occupied , Jamal al Din was permitted to leave for a 1882 Egypt. Subsequent to this in and after a travel to England 1882 destination of his own choice. He left Calcutta in late "1883 reached and stayed at Paris in January

[20] SAYYID JAMAL AL- DIN AL AFGHANI AND THE WEST P

دوم: آیا جایی بنام [البرت هال] در زمانی که علامه سید در کلکته بسر می برد وجود داشت؟ باید به عرض رسانید که جایی به این نام در زمان سید جمال الدین افغانی وجود نداشت. آنچه بنام البرت هال معروف گشته است

اصلاً این منطقه اکنون در جوار پوهنتون کلکته موقعیت دارد که سالهای اخیر بیشتر بنام کوچه [اندین کافی هوز] معروف بوده است که تا کنون نیز این نام را از دست نداده است. نویسنده بنگالی کرشنا دتتا در اثر خود [شهرهای خیالی] درباره یادآوری دارد و می نویسد:

The place was originally built to commemorate the prince consort's visit to Calcutta in " , and named , without apparent irony, the Albert Hall. During the 1890 nationalist period , it became a meeting place for patriots..." [Cities of the

[45] P 2003 Imagination / Calcutta by Krishna Dutta , Calcutta

در محلی که سید خطابه هاش در دوده ی آخرین قرن نوزدهم ارائه کرده است بنام [مدرسه عالییه - , Madrasa e- Aliy] - [یاد می شد این مدرسه انگلیسی را Warren Hasting گورنر جنرال فورت ویلیام در سال ۱۷۸۰م در بنگال اساس گذاشت تمام دروس و قوانین و اصول آن بزبان فارسی که تا آن دم این زبان از موقف رسمیت اش در هندوستان باز نمانده بود نشروپخش می شد. زبان عربی نیز بخاطر که با تدریس علوم اسلامی رابطه ی نزدیک داشت در سستم تدرسی این مدرسه جایگاه دومی خود را داشت. حکومت کمپنی شرقی در آن زمان به کسانی که با زبان های فارسی ، عربی و انگلیسی آشنا بودند و یا یاد می داشتند بخاطر اجرای اهداف استعماری خود اشد ضرورت داشت. درین مدرسه علاوه بر آن که مسایل اسلامی را تدریس می شد شماری از مضامین سکولر را نیز در مفردات تدرسی جاه داده بودند. فارغان این مدرسه که اکثریت شان به درجه مولویان و مفتیان می بودند بعد از تکمیل آن در بخش های مختلف بر کارهای گوناگون در حکومت کمپنی گماشته می شدند. در پروگرام تدرسی این مدرسه تدریس و آموزش زبان فارسی [البته به شیوه و لهجه دری افغانی نه فارسی ایرانی] نسبت به زبان عربی اهمیت داشت. باید یاد آوری شد که این مدرسه از هر لحاظ یک مدرسه انگلیسی بود که بخاطر انجام وظایف خاص از آن استفاده می گردید تا ثیرات موثر همین مدرسه بود که بعداً انگلیسها خوشبینانه تلاش

کردند تا در نقاط دیگر هند شمالی نیز دست به ایجاد چنین بنیادهای مذهبی مانند دیوبند و غیره برند که تا اندازه ی درین کار خود موفق نیز گردیدند ولی دیری نگذشته بود که همین مدارس به کانون های انقلابی و مقاومت علیه خودشان تبدیل گردیدند.

by 1780 Aliah or Calcutta Madrasah, the first educational institution set up in India in Warren Hastings

اولین مدیر این مدرسه مرد عیسوی مذهب بنام [Dr. A. Sprenger] بود که کار سرپرستی و سمت دهی این نهاد را تا سال ۱۹۲۷ به عهده داشت. با در نظر داشت موثریت مدرسه ها و ایجاد سستم جدید تعلیمی برای هند پروگرامهای گسترده ی حکومت هند بریتانوی بخاطر تقویه پایه های نظام اسعمراری شان در همین موقع زیر کار گرفته شده است طوریکه درباره نوشته اند:

However once the Company became a political power, it decided to ban missionary " education entirely and did everything to keep missionaries out of Bengal. Instead it introduced a policy of Orientalism in order to strength and pacify the traditional Indian elites. The purpose was to perpetuate British political power at a time when it was weak. Education was provided for native elite in their own language and largely under their control. Warren Hastings codified the Indian law for British administrative

and the Muslim their Mohammedan 1776 use. Thus the Hindus got the Gentoo Code . He also founded the Calcutta Madrassah to conciliate Mohamedan of 1781 Code in Calcutta so that the sons of Muslim gentlemen could qualify for responsible and ... 1791 lucrative offices of the state. Soon to follow as the Benares Sanskrit College in 127P 2002 "[colonialism and Nationalism in India by R.C.Vermani Delhi

داکتر سپرنگر [جر] برای مدت مدیدی در راس مدرسه عالییه مانند خدمات قابل ملاحظه ای برای تحکیم حاکمیت بریتانوی ازین طریق در قدم اول در بنگال انجام داد. کارکرد ها و تلاش های مداوم این مرد اگر برای استحکام قدرت بریتانوی مهم بود در عین زمان همین پالیسی حکومت فورت ویلیام بود که دو گروه عنعنه پسندان و تحول طلبان را بیار آوردند و بعداً به اختلافات شدیدی میان این تحول طلبان و و عنعنه پسندان مربوط به تمام مذاهب موجود در هند دامن زدند. این دوگرایش نووکهنه در یک زمان میان هندوان، مسلمانان و بودیستان بوجود آمدند و جنگ جدید میان عنعنه پسندان و عصری گرایان در سراسر هندوستان هنگامه ی را برپا کرد. میان مسلمانان نیز بالاثر همین پالیسی دو گروه رقیب ایجاد شدند که سرخ یکی شان بانام و هواخواهان علامه سید افغانی و دیگری هم بانام سر سید احمد خان ارتباط میگرفت. سید افغانی چنانکه در لای این مقاله نیز یاد آوری شد بر این تاکید می کرد که سستم تعلیمی موجود را باید مطابق خواسته های عصر اصلاح کرد تا شرق از شر استعمار که اکنون به این بهانه ساحه نفوذ و قدرت خود را دوام ببخشد رهایی یابد، اما در مقابل سرسید باین طرح افغانی در تقابل قرار گرفت و عملاً در جستجوی و جابجا سازی نظام جدیدی تعلیمی غرب در هندوستان گردید. سید احمد خان در ضمن این اقدام خود اصل مخالفت با انگلیسها را نیز کنار گذاشت و آن مبارزه که بنام مقاومت علیه انگلیسها و بنام آزادی هند و در مجموع شرق براه افتاده بود آنرا نیز رد کرد:

“ what is important to remember is that Syed Ahmad always stressed the need to impart western education to upper class Muslims. The promotion of western education remained frist and foremost task throughout his life. At the political level, he was a staunch loyalist of British government because he believed that the Britih government could not be easily dislodged. On the other hand, any hostility of British government might prove dangerous to educational efforts. He, therefore, advised all the educationally backward Muslims to remain aloof from politics. Also, he advised Muslims to remain aloof from the Indian National Congress when it was founded in . His opposition to the Congress was because of the fear that a system of 1885 representative government, ' if introduced in india, would lead to Hindu mojoyrty '. In spite of bitter memories of treatment of the Muslim at the hand of the British, he preferred

British rule to Hindu hegemony. Though attitude of the Muslim towards British rule change after Syed.sdeath. Their misgivings about the Hindu majority remained. In this context, he laid the foundation of Muslim separation..." [colonialism and Nationalism in 163India p

و اما سید افغانی و هواخواهان اش علیه این نظر سید احمدخان قرار گرفتند و هر نوع همکاری و تبعیت فرهنگی و سیاسی غرب را تا سپیده دم آزادی شرق مردود شمردند. و این سلسله سالها حتی بعد از وفات سید افغانی نیز در هند با استقبال پیگری می شد. ولی در ضمن اینکه هواخواهان خود را داشت مخالفان خود را نیز داشت و حتی شماری از مسلمانان هند در حال حاضر موضعگری سید و هواخواهان اش را بخاطر ارایه همین نظر زیر ذره بین انتقاد قرار می دهند و می گویند که سید با آنکه خلاف تمدن نبود باید مانند سرسید احمدخان علیه غرب و تعلیم تربیه غرب قد علم نمی کرد اگر سید افغانی سید احمدخان را همراهی و تشویق می کرد اکنون مسلمانان شرق باین روز بدی که با عدم درک اهمیت تعلیم و تحصیل علوم دست گریوان شده اند نمی شدند .

به هر صورت کار مدرسه عالییه ادامه داشت بعد از سپرنگر شمس العلماء خواجه کمال الدین احمد کارش را بحیث اولین سرپرست مسلمان این مدرسه آغاز کرد که طبق معمول کادرهای اسلامی را برای ضرورت نظام بریتانوی را نیز تربیه می کرد. مدرسه عالییه یا ستیج بیانیه های سید افغانی که در اکثر نوشته های نویسندگان افغان و غیره بنام [البرت هال] رقم یافته است بعد از تجزیه هند از شهر کلکته به شهر داکه انتقال گردید و در آنوالا نیز همان پروگرام تعلیمی خود را ادامه داد که تا کنون نیز دوام دارد . شماری زیادی از سرشناسان و دولتمردان بنگله دیش و پاکستان از جمع فارغین این بنیاد اسلامی بوده اند. [بخاطر معلومات زیاد میتوانید به سایت این مدرسه که اکنون بنام مدرسه عالییه داکه شهرت دارد مراجعه کنید]

پایان



پوهنتون جواهر لعل نهرو یکی از دانشگاه‌های دولتی در دهلی نو است. این موسسه علمی در سال ۱۹۶۹ تأسیس شده و از لحاظ سطح کته گوری رتبه دوم را در میان پوهنتون های دولتی هند دارد.



جرجی زیدان {جریده الهلال}

سلسله مشاهیر افغانستان «سراج الاخبار»

شماره سوم، سال ششم [22 سنبله 1295 هجری خورشیدی] [13 سپتمبر 1916 م]

{السید جمال الدین}

ترجمه سلطان محمد کابلی

اعصار بر اعصار همی گذرد و حضرت انسان برحالت و کیفیت خود مبتلا و هرمتنفس برکار و باری و هرشخص بر ضروریات و محتاج الیه خویش منعم و مشغول می باشد. کسی خبری نمی دارد که در پس پرده دنیا، چیزی دیگر هم است یا نی! حتی که به مقتضای وقت و تداول ایام اشخاصی که درگذردن لفافه سر به مهر فطرت و افشاکردن سرهای مخفی قدرت دستگاه، قدرت و ودیعت یافته اند، از قفای پرده برصفحه تماشاگاه فطرت ظهور نموده، مخلوقات خدا را از خواب غفلت بیدار و محو حیرت می سازند، بعد از آن چشمان مردمان واز می شود و می دانند که ساتحات و واقعات فطرت را که هیچ و سرسری می پنداشتند، بیکار و رایگان نی - بلکه هر یک برحقیقتی مقصور - و درسیک سلسله علت و معلول منسلک و مفظور می باشد. به طوری که هیچ یکی را نه زیانیست و نه نقصانی. همچنین مردمان قطب علم و نور عالم می نامند، از ایشان بعضی جانب علم طبیعی توجه می رانند و پرده های جهالت و کسالت را دریده، در قعر دریای حکمتها، غوطه زنان راه ایجادات و انکشافات را صاف و وسیع می کنند.

بعضی از آنان طرف علوم عقلیه عنان عاطفت را می گردانند و قواعد صحیحه و دلائل ساطعه و براهین قاطعه آن را منضبط می کنند تا که از برای کاری که آفریده و خلق شده است کاریگر و موثر آید، باید دانست اشخاصی که ذکر شان در بالا رفت بعد از عصرها، ظهور می یابند، قدرت خداوندی گاهی چنین فیاضی و بخشش نکرده است که چنان مردمان عجیب و غریب را در هر عصر و هر ملک بر سبیل تواتر و پیهم پیدا کند.

وقتی که شخصی متصف به صفات بالا پیدا می شود، تا مدت مدید و زمان بعید، امت ها و گروه ها برنقش قدمش، قدم می زنند تا آنکه به سبب امتداد زمانه و جذبات و خواهشات نفس پرورانه باز از شهره معرفت و جاده طریقت منحرف شده، به وادی عطالت و میادین بطالت، هائم و سرگردان برایشان و بدسامان می شوند که باز یک مرد خدا ظاهر می گردد که در لاشه های بیجان و کالبدهای تعفن نشان انسان، روح حیات و نماد عیش و انبساط می دمد و چشمان خواب پیمایان را به ترشح آب رحمت واز می نماید. همچنین علی سبیل التراخی هنگامی که گمراهی و کجروی را مردمان باز اختیار کنند و عفونت و افسردگی در اجزا و اعضا شان پدیدار گردد، یک مرد دیگر می آید و علاج و معالجه امراض فاسده ایشان را کرده برخیاالات خزعیلات ایشان، آب سرد می ریزد و عندیات و مظنونات ایشان را که باعث اختلال انتظام مواد سیاسی و روحانی ایشان است، مانند خط باطل گل می کند، من ابتداء الی یومنا هذا همین سلسله بلا تغیر و تبدل به یکسان و یک قرار جاری و ساری است

حکمای نامی خطه یونان مثال سقراط و افلاطون و ارسطو و غیرهم و نیز از خطه عرب و فارس و روم خیلی فلاسفه را که در فضیلت و عظمت مستغنی از شهرت بودند، هویدا گردیدند، قضایای معقولی و روایات منقولی را با حسن وجوه پالیده و مالیده، ثمین را از غثین و رزین را از کھین جدا کردند. همین مردان خدا بودند که از چراغ شان تا این دم چراغها روشن گردید؛ لیکن رضا و اراده ذات حق سبحانه و تعالی را ادراک کردن از بس مشکل و با اندازه و معلوماتش واقف گشتن عقده است لاینحل. احیاناً چنان مردمان روشن ضمیر و عالی خیال ذکی و فهیم پیدا می شوند که به خیال می رسد که هر چه بخواهند خواهند کرد و هر اراده که ببینند به تمام خواهند رسانید و هیچ کدام موانع و عوایق ایشان را از مقصد شان مانع و حائل نخواهد بود، مگر چند اسباب این چنین مجتمع می گردد که تخمی که می خواهند بکارند، نمی گذارد که سرسبز و نهال گردد. بالفرض اگر نهال گشت درخت و اگر درخت شد ثمردار گشتن ممکن نخواهد بود، چون که اندازه کار هر شخص به آن فواید و بهبودی هایی ملحوظ است که از آن کار منتج و اخذ می شود؛ لذلک بسیار مردمان پیدا شدند که زمانه بنا بر کمالات و احساناتی که داشتند با ایشان به مروت و مواسات پیش نیامد و نه کماحقه تعظیم و تکریم در حق شان ادا کرد. همچنان اوراق تواریخ از تذکره و محامد ایشان چون بیاض بی نمک، سفید و خالی ماند، پس بجنسه همین کیفیت به آن شهرتترین فلسفه دان و خطیب و فیلسوف افغانستان ملحق گردید که اسم مبارکش علامه سید جمال الدین افغانی بود، مادامی که این نامور زنده و به قید حیات بود، بطل فلسفه و رکن اعظم سیاست دانسته می شد، زمانی که وفات نمود، نه کارش با انجام رسیده بود و نه تصنیفی به طریق یادگاری از خود گذاشته، با این همه در عظمت و شوکت

و جلالت این مرد بادیه پیمای طریقت این وجه که تصنیفی و تألیفی نگذاشت، کسری یا خللی نرسانیده است؛ زیرا که سقراط که قدوه فلسفه دان یونان زمین بود، هم کتابی و یادداشتی نگذاشته بود، لیکن تلامذه و خوشه چینانش فلسفه و خیالاتش را حفظ و صیانت نموده، کتابهای بسیاری بر آن تصنیف و تألیف نمودند که تا این دم به طریق تذکار ادبی و یادگار علمی نسل بعد نسل موجود و در دست های مردمان متداول است. پس تعجب ندارد که شاگردان علامه دهر سیدجمال الدین افغانی نیز همچین کنند، خیالات و مقولاتش را به صورت کتاب تدوین داده، ابنای جنس خود را عموماً و افغانستان را خصوصاً موقع تشکر دهند.

نسب و پیدایش و تعلیم علامه: نام پدرسید جمال الدین، سید صفر بود، در سنه (1254 هجری مطابق سنه 1839 ع)¹⁵ در قصبه اسعدآباد که از دایره کمر است تولد گشت، سلسله نسبش تا محدث شهیر ترمذی رسیده، در حضرت امام حسین ختم می گردد. خاندانش در مضافات کمر آباد است، خیلی معتقدبه و موثوق علیه افغانان می باشد.

تسلط این خاندان تا زمان دراز بر جایداد بزرگی وسیع بود، مگر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مغفور آن جایداد را ضبط کرد و سید صفر و برادرانش را حکم داد که در دارالسلطنت کابل جنت تقابل، سکونت اختیار کنند. در آن وقت عمر علامه سیدجمال الدین هشت ساله بود. سید صفر در تعلیم و تربیت اش جد و جهد بلیغ نمود چون که علامه از آوان صباوت ذوق سلیم و ذهن رسا داشت از علوم متداوله و مروجه افغانستان در سن هژده ساله گی عبور کرده، فراغت گرفت در صرف و نحو، تاریخ و جغرافیه، تفسیر و حدیث، فقه و کلام، تصوف و سلوک، منطق و فلسفه، طبیعیات و الهیات، حساب و جبر و مقابله، ریاضی و هیئت، طب و تشریح باهر و ماهر و به درجه کمال رسیده بود.

سفر هندوستان و حجاز: بعد از فراغت علوم جانب ملک هند راهی شد. سید یک سال و چند ماه در این ملک بماند و علوم ریاضی را از سر دوباره به طرز یورپ آموخت بعد از آن با اراده حج بادیه پیمای حجاز گردید، هنگامی که در مکه رسید، در هندوستان در سنه 1857 عیسوی غدر برپا شد در این سفر از هرجائی که مگذشت از حالات و کوائف آن، کمابینگی خود را واقف می گردانید.

کوائف سیاسی: چون سید جمال الدین از سفر رجعت نموده در خاک افغانستان رسید، اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مغفور در شمول اراکین سلطنت منسلک گردانیدش، بعد چندی امیر بر هرات فوج کشی کرد و علامه همراکش بود تا محاصره هرات در قلعه همراه امیر بود، تا آنکه امیر انتقال نمود و هرات هم فتح گردید بعد از انتقال اعلیحضرت امیر دوست محمدخان در سنه 1280 - 16¹⁶ موافق سنه 1864 ع اعلیحضرت امیرشیر علی خان بر تخت حکومت جلوس نمود وزیر امیر شیرعلی خان مسمی به محمد رفیق خان خیلی حیل اندیش و فتنه انگیز شخص بود؛ امیر شیر علی خان را آماده ساخت که برادران خود را قید کند؛ ورنه با اطمینان بر تخت نخواهدماند؛ زیرا که برادرانش نیز به چنگ آوردن

¹⁵ - شمار زیادی از نویسندگان اعم از افغانی، ایرانی، مصری، ترکی و سایر کشورها از جمله جرجی زیدان، در حالی که سال تولد سید را به حساب قمری 1254 می نگارند؛ اما سال میلادی آن را 1839 م درج میکنند. با در نظر داشت اینکه سید در شعبان 1254 قمری تولد شده است، بناء به صورت یقین سال 1838 م، سال تولد موصوف است.

قابل یادآوری است که روز شنبه اول شعبان سال 1254 قمری برابر است با 20 اکتوبر 1838 م و 29 شعبان آن سال برابر است با روز شنبه 17 نوامبر 1838 م که این زمان با برج های عقرب و قوس سال 1217 هجری خورشیدی برابری می کند. فاضل

¹⁶ - دقیق 1863 م است؛ زیرا امیر دوست محمد خان طوری که بر لوح قبر او چنین حک گردیده است: «یا معاشر الاشراف قد شرف علی نیر السلطنة الإنکشاف حیث وجه عنان التوجه من دار الغرور الی فضاء عالم النور الامیر الاعظم والمولی الاکرم الافخم مالک سریر الحکومة بالسيف و السنان قامع اساس الظلم والبغي و العدوان، عمدة الملوك وزبدة السلاطين والخواقین ناظم قواعد الجمهور بالرأي الصائب کافل مهام الانام بالفکر الثاقب مروج الملة الحنفية البيضاء مؤسس معاهد الشريعة الغراء، ناصر عباد الله، حامی بلاد الله الامیر بن الامیر، امیر دوست محمد خان، طیب الله بنسائم السعادة ثراه و... بسحاب المغفرة مثواه وکان انتقاله الی مسارج الجنان و خروجه من الجب العنصری الی مصر لقاء الرحمن، فی الثالث و العشرین من شهر ذی الحجة الحرام شهور سنة تسع و سبعین و مائین بعد الف من هجرة النبوية» در 23 ذوالحجه سال 1279 هجری قمری وفات نموده است که برابر است با 11 جون 1863 م، بناء تاریخ درج شده 1864 م درست نمی باشد. فاضل

تخت حکومت سعی بلیغ خواهند نمود. در آن روزها سه برادران امیر، محمد اعظم خان، محمداسلم خان و محمدامین خان در هرات بودند. علامه سیدجمال الدین سیاست پرمضرت وزیر بدتدبیر را حس نموده به رفاقت و پشتی محمد اعظم خان برخاست که دفعتهاً شاهزاده گان را معلوم گشت که امیر شیرعلی خان و وزیرش در پی گرفتاری مایان می کوشند همه گی ایشان از آنجا گریخته در علاقجاتی که درحیات پدر، حکمران بودند، آمدند پس در تمام ملک آتش حرب و ضرب درگردی د و شراره های فتنه و فساد به دستگیری هوای وزیر دیو مرید، در چارسوی مملکت افغانستان مشتعل گردید. بعد از جنگ بسیار شهزاده محمداعظم خان و برادرزاده اش شهزاده عبدالرحمن خان [فرمان فرمای دولت خداداد افغانستان جنت آشیان] مظفر و منصور آمده برکابل قبضه کردند، بعد از این پدر شهزاده عبدالرحمن خان را که در غزنین بندی بود، رها کرده امیر افغانستانش ساختند؛ لیکن غالباً بعد از یک سال رخت رحلت بریست. بعد از وفات اعلیحضرت امیر محمد افضل خان، برادرش محمد اعظم خان بر مسند امارت افغانستان جلوس نمود. ¹⁷ چون که علامه سید جمال الدین از ابتداء درپشتی و تائید محمد اعظم خان می بود از این سبب در دربار امیر محمد اعظم خان، خیلی رسوخ و جایگاه یافت، حتی که برعهده وزارت عظمی ممتاز گردید و بسیار برایش اعتماد و ثوق می داشت و امور معضلات سیاسیه و ملکیه بر رأی متینش فیصل و انقضا می یافت. اگر تا آخر، همین وتیره جاری می بود، لاریب از برکت رای عاقلانه و حکیمانه علامه سیدجمال الدین، امیر محمد اعظم خان یک پادشاه مستقل و محکم می گردید، ولی به مصداق «تدبیرکننده، تقدیر کند خنده» در دل امیر از سوی اقارب و اعزّه علامه یک سوء ظن و گمان بد نشو و نما یافت و انجامش با این جا رسید که عنان امور سلطنت را از دست اقتدار علامه رها کرده، به دست پسران جوان ناتجربه کار خود داد که از امور خفایا و انتظام زوایای سلطنت یک لخت نا بلد و سراسر ناآشنا بودند. مثلاً شهزاده که حاکم قندهار بود بدین خیال ناپخته که به جز هرات دگر چیزی در قبضه شیرعلی خان نمانده است، چه عجب که فتحیاب کردم و در نظر پدر، به نسبت برادران دیگر سرخ روی و سرفراز کردم و شیر علی خان هم در هرات است یکایک بر شیرعلی خان تاخت و حمله کرد، هنگامی که شهزاده در هرات رسید، دلش از شجاعت و بسالت لایعنی در جوش آمد و چند نفر از فوج خود علیحده کرده، خواست که به معیت این چندی، خود را در صف شیرعلی خان بزند و همچنین کرد. از جرأت و شهامت و دلیری اش در صف لشکر شیرعلی خان، خلل و رخنه ره یافت، نزدیک بود که رو به گریز نهند که ناگاه نظر سردار یعقوب خان که سپه سالار فوج پدر خود بود، بر او بیفتاد و به فراست دانست که شهزاده از فوج خود جدا مانده است، از ناتجربه کاری و خام کاری شهزاده فائده اخذ کردن مناسب دید و با جمع کثیر بر شهزاده حمله آورد و شهزاده خام رأی گرفتار گشت. پس گرفتاری شهزاده همان بود و گریخت فوج قندهاری همان، ازین فتحیابی غیرمتوقع امیرشیرعلی خان شیر شد و بر قندهار فوج گشی نموده، آخرش برآن قبضه کرد پس از نار حرب و ضرب که در چهار اقطار ملک مشتعل گشته، به خانه جنگی ها مبدل گردید، هیچ می پرس ؟ دولت انگریزی برحمایت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان برخاست، تمام امرا و وزراء و اراکین اعلیحضرت امیر محمداعظم خان را جدا کرده گمنام کردند، بالاخر بعد از کشت و خون بسیار امیر شیر علی خان برتمام افغانستان تسلط یافت و حکمران مستقل نامزد گردید.

امیرمحمداعظم خان و برادرزاده اش شاهزاده عبدالرحمن خان ترک وطن گفتند. شاهزاده جانب بخارا و امیر جانب ایران شهرکابل موجود بود. لیکن امیر شیرعلی خان یک به یک، بر او دست تعدی دراز کردن نمی توانست؛ زیرا که خاندان علامه را تمام مردمان افغان ذی حرمت و عزت و بسیار بزرگ می دانستند. امیر شیرعلی خان را این اندیشه دامنگیر بود که اگر علامه را در معرض عتاب و تادیب آرد، مبدا که مردم افغانستان سرکشی و غدر انگیزند؛ ولی خار این خیال در دل امیر هر وقت می خلید که به هر حیل و فریبی که دست دهد، علامه را به زودی ته تیغ خون آشام خود غلطاند، به طریقی که افغانان به هیچ نوع از سبب و علت این کار آگاهی نیابند. علامه نیز این خیال محال امیر شیرعلی خان را پی برد و سلامتی خود را در این دید که وطن عزیز خود را که خیلی انیس و دوست می داشت وداع گوید. چنانچه به قصد حج اجازت طلب کرد، امیر بدین شرط که از راه ایران نرود، زیرا که در آن وقت امیر محمداعظم خان در ایران زنده بود اجازت داد، علاوه این شرط را قبول کرد و در سنه 1285 هجری مطابق سنه 1869 ع طرف هندوستان رجعت نمود.

قیام هندوستان و مصر: چون علامه سید جمال الدین وارد هند گشت، انگریزان در احترام و خیر مقدمش فرو گذاشت نکردند، ولی در هندوستان درنگ قیامش را به نظر استحسان ندیدند و اجازت ندادند که تا عرصه دراز در هندوستان سکونت پذیرد. مادامی که در هندوستان بود علما را نیز بلاکسی که از جانب انگریز مقرر بود رخصت نبود، تنها با او

17 - حینی که جرجی زیدان مقاله اش را دراول اپریل 1897 م در قاهره به چاپ می رساند، امیر عبد الرحمن خان پادشاه افغانستان بود. فاضل

ملاقات کنند. به سبب این مشکلات از یک ماه زیاده، قیام نتوانست و بریک آب گوت سرکاری از ساحل هند در بندرگاه سویز رسانیدندش. در مصر بیشتر از چهل روز قیام نکرد، در این اثناء جامع از هر را نیز به نظر نقادانه دید که در قاهره یک دارالعلوم بسیار با تزک و احتشام و قشنگ و قدیم است و از زمان قدیم درسگاه علوم عربیه بوده آمده است. طلبای شامی که در آن ایام برای تحصیل علوم، گرد آمده بودند، با علامه خیلی اظهار مودت و موافقت کردند و در مکان علامه برای تحصیل علوم می آمدند. بالاخر اراده حج و سیرحجاز را ملتوی کرده، جانب قسطنطنیه روانه شد. خاطر و مداراتش با وزیر اعظم: چون در قسطنطنیه 18 رسید، بعد از چندروز در قسطنطنیه با وزیر اعظم سلطنت عثمانیه ملاقی شد، وزیر اعظم علم و فضل ابن صاحب کمال را دیدند در پیش او گرویده و حتی الوسع در نواز شات و خاطر و مداراتش کوتاهی نکرد، همچنین وزرا و امرای دیگر نیز در تعظیم و اکرامش سعی بلیغ و جهد مستطیع را اظهار کردند. صیت علم و کمالاتش در اندکی در تمام دار الخلافه منتشر گردید، تا وقتی که در قسطنطنیه بود، نه طرز معاشرت ملکی خود را و نه پوشاک قومی خود را بدل کرد، گویا که زبان و عاداتش از زبان و عادات ترکان اجنبی بود. لیکن ترکان در ستایش لیاقت علمی و شرافت اخلاقیش به حد رطب اللسان می بودند و در طول لیالی و ایام مانند یک پروانه سراپا سوخته در ضیای علم او مجتمع گردیده، از صحبت با برکتش فیض های می بردند. هنوز شش ماه تیر نشده بود که رکن مجلس تعلیمات مقررگشت، حق رکنیتی را نهایت به دیانت داری و طمانیت و آزادی ادا کرد، چونکه خیالاتش نسبتاً با رأی ترکان غایت بلند و ارفع بود، بناء علیه ترکان رأی و ایراداتش را به نظر پسندیدگی می دیدند تا هم هر رأیی که در مجلس پیش می کرد، بر آن با استقلال و ثابت قدمی قیام می بود. علاوه می خواست که در صیغه تعلیم ترکان، دایره مضامین را زیاده وسیع و گشاده گرداند، چنانکه از برای این مقصد طریق چند نیز پیش کرد، لیکن دوستانش به رأی او اتفاق نکردند و شیخ الاسلام هم چیزی ناخوش شد. مهتم انتظامیه دارالفنون در ماه رمضان سنه 1287 هجری مطابق سنه 1871 ع (19) درخواست کرد که در مدرسه مزبوره برای ترغیب صنعت و حرفت یک لکچر، دهد. علامه خیلی عذرها پیش کرد که من از زبان ترکی نابلد و تحریری یا تقریری نمی توانم،

مگر عذرش را قبول نکردند. افسر اعلا دارالفنون و احبابش به حدی اصرار بر اصرار کردند که آخر کار یک لکچر از برای ترغیب صنعت و حرفت تیار کرد و بیشتر از این که لکچر دهد از نظر چند عاقلان و افسران اعلا، لکچر خود را گذراند، آن را خوب پسند کردند و بسیار تعریف و توصیف علامه را ستایند. وقتی که از برای سماعت لکچر مقرر بود هزارها نفر جانب دارالفنون روان و دوان به نظر می آمدند. چنان ازدحام و هجوم شد که جای موی گذاشتن نمی یافتند. درین مجلس یک جم غفیر از علماء و وزراء و امراء موجود بودند و وزیر اعظم دولت علیه عثمانیه نیز نشسته بود و تمام ادبیران و نامه نگاران اخبارها موجود بودند که دعوتاً علامه سیدجمال الدین افغانی برای لکچر بر استک [استیج] برآمده به آواز بلند، لهجه پر رعب لکچر دادن شروع کرد. در آن وقت از این جانب تا آن جانب هر قدر حاضرین و سامعینی که موجود بودند، چنان خاموش و بیحس و حرکت بودند که گویی بر سرایشان ابابیل آشیان نهاده است. این لکچر این قدر فصیح و مدلل و پر اثر بود که از هر دهنی، صدای شادباش و خوش باش بر می آمد، هر چند که علامه لکچر خود را دیر ختم کرد، لیکن کسی نبود که دل برداشته و مانده شده باشد؛ زیرا که آواز پر جوش مستریحان خواب غفلت را بیدارکننده و بلاغتش در قالب مردگان، روح دمنده بود، وقتی که مدیران اخبارات کیفیت این جلسه را چاپ کرده شایع کردند نوشته بودند که: "علامه سید جمال الدین از لکچر پر اثر خود و از آواز سحر پرور خود هر یک عالم و جاهل

18 - قسطنطنیه به لاتین Constantinopolis؛ واژه معرب Constantinople می باشد که از نام فرمانروا یا قیصر روم «کنستانتین» مؤسس این شهر اخذ شده است. قسطنطین یا کنستانتین، نخستین امپراتور روم شرقی است که آیین مسیحیت را می پذیرد و پایتخت خود را به این شهر انتقال داد و نام خویش را بر آن اطلاق کرد و قرن ها پایتخت روم شرقی یا امپراتوری بیزانس بود، مسلمانان بارها بر این شهر به قصد فتح آن یورش بردند، اما پیشرفتی نداشتند، حتی ابو ایوب انصاری از اصحاب پیامبر بزرگ اسلام در پای دیوار این شهر شهید شد و آرامگاهش در استانبول امروزی قرار دارد تا این که محمد فاتح امپراتور عثمانی این شهر را در سال 1453 م فتح کرد و جزء امپراتوری عثمانی و یکی از شهر ای جهان اسلام گردید و حتی نامش هم اسلامبول یعنی اسلام گذاشته شد و کلیسای مشهور ایاصوفیای آن به مسجد بزرگ جامع با افزودن مناره ها تغییر یافت. در جمله اصلاحاتی که مصطفی کمال اتاترک مؤسس ترکیه نوین انجام داد؛ تغییر نام این شهر در سال 1930 م از اسلامبول به استانبول بود.

19 - رمضان 1287 برابر است با دسمبر 1870 م، درج دقیق تاریخ میلادی، از نزد جرجی زیدان فقید اشتباه شده است. فاضل

را که در آنجا موجود بودند، مبهوت و مسکوت ساخته بود هر متنفس سحر بیانی و آتش زبانی او را ثنا و تعریف می گفتند . حضار جلسه چون از مجلس بر می خاستند، اثر دلایل متین او را در دل خود محسوس می کردند، ولی نفری چندی این چنین هم موجود بودند که خیالاتش را مرغوب نمی داشتند ؛ زیرا که خیالات علامه از خیال های عامی ایشان اعلی و ارفع بود. نرم نرم خیالات او به طور تذکره پیش شیخ الاسلام که از اول امر برخلاف سید جمال الدین کمر بسته بود نیز رسید. این شخص باب عالی را آماده کرد که علامه را از ملک جلا و نفی کند پس باب عالی یک فرمان به نام علامه بدین منوال جاری ساخت که از برای چندماه از بلاد عثمانیه بیرون رود تا که تلاطمی که از خیالات و مقولاتش در میان عوام، پیدا شده است ، ساکن شود و مردمان نکر آن را فراموش کنند. بعد از این اگر خواهد می تواند که پس بیاید .

بنابراین علامه به تاریخ یکم محرم سنه 1288 هـ مطابق 22 مارچ سنه 1871 ع بر جهاز سوار شده جانب مصر راهی گردید.

قیام دوباره در مصر : این دفعه علامه صرف از برای تفریح و سیر و سیاحت به مصر آمد و هیچ اراده قیام نداشت. از اتفاقات با ریاض پاشا (20) ملاقات رو داد . پاشای ممدوح در دل سائی و اطمینان کلی علامه یک کوشش فوق العاده را آشکار نموده و مبلغ یک هزار قرش ماهانه از برای علامه مقرر کنانید و به عوض این موجب هیچ کار و خدمتی از علامه گرفته نمی شد . به سبب رسیدن وظیفه سرکاری از برایش قیام مصر لایبی گردید . یک جمع زیادی از طلباء برای اکتساب علم به درگاهش حاضر می شدند و علم کلام، تصوف، فقه و فلسفه از علامه می آموختند.

تمام طلباء، طریقه تدریس علامه را خیلی پسند می کردند و حسن لیاقت و مهارت خدادادش را تعریف و توصیف می گفتند، رفته رفته یک انبوه کثیر طلباء در حلقه تعلیمش شرکت کردند و در چهار سمت مصر شهرتش منتشر یافت . علامه محض ترقی ذهنی و عقلی متعلمین خود را مرعی نمی داشت ؛ بلکه می خواست که طلبای مصر در انشاء پردازی عربی و مضمون نگاری دستگاه کامل را مالک گرداند تا که بر سر سخنی و مسئله های (که پیش آید به غایت کمالیت مضمون نویسند و ملکه قادر الکلامی یابند. در این ایام هر قدر مضمون نویس و انشاء پردازی که در احاطه مصر موجود اند و مصنفین که تصانیف شان قبولیت خواص و عوام را مالک گردیده است و مضامین نگار اخبارها که مایه عزت و شهرت یافتند ، به ذات خودشان یا بالواسطه تلمیذ و شاگرد علامه اند. این یک امر عجیب در عجیب است که یک شخص افغان از سرزمین افغانستان که عربی زبان مادری او نیست، در مصر آمده کسانی را که زبان مادری ایشان عربی می باشد، مضمون آفرینی و انشاء پردازی عربی آموخت و در کالبد مرده ایشان روح فصاحت و بلاغت نفخ نمود. وقتی که شهرت علامه در مصر و اقطارش بلند گردید هر طرف شاگردانش به نظر می آمدند. بعضی از علمای تنگ ظرف و سبک خیال که همیشه پابند اقدام بنده گان خدا گردیده آمده اند، در دل شان بار حسد و عداوت درگردید و این الزام بر او بستند که علامه کتب فلسفه را سبق می دهد حالانکه بعض فقهاء تدریس فلسفه را حرام گردانیده و نیز این که عقاندش از شریعت مقدسه میل و انحراف دارد، این اصطخايات و زماجر را عموماً جهال برداشتند، لیکن کسانی که از عقائد علامه به خوبی آگاه بودند و خیالش را خوب می شناختند، از این چنین افواه و واویلهای جهال، هیچ متأثر نگشتند و نه عزت علامه از نظر ایشان چیزی کم گشت . اگر چه این عمارات علامه را هیچ نقصانی نرسانید، مگر یک علت دیگر چنان ظاهر گردید که مجبوراً علامه به ترک و واگذاشت مصر مجبور گردید، کیفیت این سانحه چنین است که علاوه از این که طبیعتش جانب علم و صنعت و حرفت میلان بسیار داشت، جانب امور ملکی و سیاسی نیز رجحان تمام داشت. علامه هرگز روادار این نبود که حکومت اجنبی را در مملکت مصر مداخلت یا تصرفی باشد، چرا که می دید یک سلطنت اجنبی و بیگانه از فرنگستان آمده در امور سیاسی مصر، قبضه و اختیار خود را می نشاند ؛ لهذا این چنین معاملات را برای مصر مفید نمی دانست، پس می خواست که در امور سیاسی و ملکی مصر یک انقلاب نو پیدا کند و حتی الوسع مداخلت و این قدر ترقی کرد که آخرکار یکی از افسران فرامیوش گردید . بعد از این شراکیه نو تیار کرد و در این شراکیه عام علما و امرایی که همراه او بودند داخل کرد، حتی که ممبران شراکیه مذکور به عدد سه صد نفر رسید و این ظاهر کرد که مقصد این شراکیه از برای خدمت ملک است. ما ذکر کرده آمدیم که علامه موصوف یکی از دوستان محمد اعظم خان

20 - مصطفی ریاض پاشا از جمله دولتمداران مشهور مصری است که در سال 1834 تولد یافته و در 1911 وفات کرده و سه بار به مقام ریاست الوزرای یا نخست وزیری مصر رسیده است، و حین ملاقات نخستین با سید جمال الدین افغانی، از مقربان دربار مصر به شمار میرفت. اما تصادف روز گار این است که با وجود دوستی صمیمی با سید او وقتی برای نخستین بار در سپتمبر 1879 م به ریاست الوزرای مصر می رسد که سید را چند هفته قبل از مصر اخراج کرده اند. فاضل

بود و حکومت شیرعلی خان را رد می نمود و به نظر استحسان نمی دید و هنگامی که انگریزان شیرعلی خان را مدد داده، دستگیری کردند پس این یک امر قدرتی و فطرتی بود که رفیق و خیر خواه امیر محمداظم خان را این کار مکر

بیگانه گان را از ملک مصر دور کند. بدین خیال در یک شراکیه مخفی که او را «فرامیسن»²¹ می گویند، داخل شد و قابل نفرت محسوس گرداند، این تخرمی که در دل علامه کاشته شده بود، وقتی که در مصر رسید سرسبز و بارآور گردید. چند مرتبه مضامینی که برخلاف انگریزان نوشته بود، در اخبارات شایع گردید و از عربی به انگریزی ترجمه

21 [فرامیسن که در زبان فرانسه آن را Franc-maçonnerie و در زبان انگلیسی Freemasonry و عرب ها آن را « الماسونیه » می خوانند یکی از سازمان پیچیده ، با تشکیلات رازآلود و پنهان کارانه که خاستگاه اصلی آن انگلستان و فرانسه است. واژه فراماسونری از free stonemason در انگلیسی به معنی سنگ تراش آزاد یا بنای سنگتراش آزاد و از franc-maçonnerie در فرانسوی به معنی سنگ تراش درستکار گرفته شده است. به عضو فراماسونری، فراماسون یا ماسون مینگویند که به صورت Mason نوشته میشود. تاسیس تشکیلات فراماسونری در ایران به دوران ناصرالدین شاه قاجار برمیگردد که میرزا ملکم خان دوست سید جمال الدین آن را بنیاد نهاده و اسمش را «فراموشخانه» گذاشته بود و ریاست افتخاری آن را ناصرالدین شاه قاجار بر عهده داشت. و شماری زیادی از نخبگان ایران عضویت آن را گرفتند که تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران انجمن های ماسونی با نام های گوناگون در سراسر ایران فعال بود و در مورد اعضا و تشکیلات آن آقای اسماعیل رائین پژوهشگر ایرانی کتاب معلوماتی قطوری نوشته است. سید جمال الدین افغانی هم در ایامی که در مصر به سر میبرد، شعار « آزادی ، برابری و برادری » آن سازمان، او را جلب کرد و در 37 سالگی تقاضای عضویت آن را نموده بود و حتی به استادی در یکی از لژ های آن هم رسید که بعد ا به قولی از آن استعفا داد و به قولی از آن اخراج شد.

در جهان اسلام به ویژه در نزد مبارزان مسلمان ، سازمان فراماسونی یک تشکیلات صهیونیستی و در خدمت صهیونیزم شناخته می شود و مجمع فقهی رابطه العالم اسلامی طی قطعنامه ای در مورد آن چنین حکم صادر کرده است : « این الماسونیه فی أصلها و أساس تنظیمها یهودیه الجذور و یهودیه الإدارة ... و صهیونیه النشاط. » یعنی فراماسونی در بنیاد یک سازمان دارای ریشه های یهودی و ادراة آن هم یهودی... و دارای فعالیت های صهیونیستی است. »

جامعه عرب هم در مصوبه شماره 2309 جلسه سال 1979 خویشتن تصویب به عمل آورد که فراموسونی یک جریان صهیونیستی است و در راه تمویل مالی اسرائیل تلاش دارد و اسرائیل را در برابر جهان عرب یاری می رساند .

دانشگاه از هر در 28 نوامبر سال 1984 م صریحا فتوا داده است که : «أن المسلم لا یمكن أن یكون ماسونیا. » مسلمان ممکن نیست که فراموسونی باشد و دلیلش هم اینکه ارتباط با ماسونیت به دوری تدریجی مسلمان ، از شعایر دینی انجامیده و شخص را به ارتداد کامل از دین خدا می کشاند.

قابل یادآوری می دانند که پرگار و گونیا دو ابزار هندسی، و وسیله مهم بنایان و معماران ، دو سمبول مشهور این سازمان معرفی شده است .

برای آشنایی بیشتر با این سازمان به ویکی پدیا، [Wikipedia] یا دانشنامه آزاد مراجعه شود که در این مورد مقاله مفصلی به زبان های فارسی ، انگلیسی و عربی دارد.

این شراکیه یا انجمن ، یک محفل ماسونی بود که سید جمال الدین افغانی مؤسس آن به شمار می رفت و اعضای آن را مسلمانان ، عیسویان و یهودیان تشکیل می دادند، اما اکثریت اعضای آن از جمله مسلمانان بودند. برخی به خاطر اینکه ماسونیت را وسیله ای در دست استعمار می دانند و یا طوری که اکنون هویدا گردیده است در عقب آن صهیونیزم قرار دارد، می خواهند سید جمال الدین افغانی را از آن بری بدانند و این محفل ماسونی تشکیل شده توسط سید افغانی را یک حزب یا سازمان اسلامی معرفی دارند . از نظر من همچو افراد معلومات جدیدی که از ماسونیت دارند ، آن را میخوانند در عهد سید جمال الدین هم تطبیق دارند، در حالی که این شناختی را که اکنون ما از فراموسونی داریم، سید جمال الدین نداشت ، بلکه ماسونیت در نزد او ابزاری بود برای ترویج اندیشه های انقلابی و شعارهای «آزادی، برابری و برادری» آن را وسیله مهمی برای مقاومت در برابر استعمارگران می دانست. در آن دوران فراماسونی یک جنبش ملی به شمار می رفت که به اثر زعامت سید افغانی عناصر آگاه ملت مصر زیر لوای آن گرد آمده بودند ، محمد عبده مسلمان بود و ادیب اسحاق عیسوی و یقوب صنوع هم یهودی و همه به خاطر هدف واحد مبارزه برای عدالت و شکست استبداد و استعمار و نجات ملت کبیر مصر با هم جمع شده بودند. فاضل

شده، در اخبارات انگلستان توزیع یافت، این مضامین چنان زوردار و پر اثر بود که مستر گلداستون وزیر اعظم انگلستان 22 به ذات خود تردید این مضامین را واجب گردانید با جمله شراکیه علامه، یوماً فیوماً ترقی می گرفت تا که سفیر انگلشیه که در مصر متعین بود، نظر عاطفت به جانب علامه گردانید. در آن وقت فرمانروای مصر خدیو محمد توفیق پاشا 23 بود و حالت سیاسیه مصر خیلی کم زور گشته بود از یک طرف حاسدان نادان علامه و از طرف دیگر سفیر انگلشیه چنان کوشش کردند که خدیو فی الحال یک فرمان به نام علامه بدین مضمون اجرا کرد که علامه از مصر بیرون می رود این واقعه 1296 هجری مطابق 1879 ع وقوع یافت. از سرنو علامه از مصر راهی شده در هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن قیام کرد، در این جا یک رساله در رد نیچریان به زبان فارسی نوشت این رساله در بمبئی چاپ شد.

قیام هندوستان : در این اثنا در مصر یک به یک خانه جنگی رو داد و از برای چشم نمایی عربی پاشا 24 برای انگریزان فوج فرستادن لازم گردید بنا بر مصلحت دولت انگلشیه علامه را از حیدرآباد در کلکته طلب کرده حکم داد که تا وقتی که فتنه مصر فرو نشود، در کلکته بماند بعد از فرو شدن هنگامه مصر، اجازت دادند که هر جاکه خواهد می تواند که برود و هر جا که خواهد، قیام پذیرد .

سفر یورپا :

بعد از اجازت یافتن، علامه سفر یورپا اختیار کرد و در شهر لندن قیام کرد، لیکن در اینجا یک مدت قلیل مانده جانب پیرس روانه شد . در این شهر با شاکرد رشید و دوست قدیم خود علامه شیخ محمد عبده دوچار گردید در آن وقت یک اخبار از پیرس اجرا کنند و مقصدش این باشد که در تمام عوالم اسلامی روح اتحاد و اتفاق را نفخ کند و تمام مسلمانان را در یک نقطه جمع کند. علامه این درخواست را منظور کرده یک اخبار به نام «عروة الوثقی» در پیرس جاری کرد . در این اخبار گاهی خود، گاهی شاگردش مضمون می نوشت. شهرت این اخبار در تمام اقصای عوالم اسلامی رسید، افسوس که صرف هژده شماره این اخبار برآمده بود که بند شد؛ زیرا که دولت انگلشیه درآمد این اخبار را در هندوستان و گورنمنت فرانس در مراکو و الجزائر و گورنمنت دچ در سماترا و جاوا بند کردند . علامه موصوف تا سه سال در پیرس

22 -- William Ewart Gladstone ولیام اوارت گلاستون 1809 - 1898، سیاستمدار مشهور انگلیسی است که چند بار به حیث نخست وزیر بریتانیا انتخاب گردید که نخستین بار آن سالهای 1868-1874 م بود. فاضل

23 - توفیق پاشا پسر اسماعیل پاشا از خانواده محمد علی پاشا در سال 1852 م متولد و در سال 1879 م به حیث خدیو یا فرمانروای مصر تعیین گردید و در حالی کمتر از 40 سال عمر داشت در سال 1892 م وفات یافت . او همان کسی است که فرمان اخراج سید جمال الدین افغانی را از مصر صادر کرد . فاضل

24 - هدف از قیام عربی پاشا همان قیامی است که ارتش مصر به رهبری احمد عربی پاشا در برابر تصرفات خارجیان در مصر به تاریخ 9 سپتمبر 1881 م و در مخالفت با توفیق پاشا خدیو مصر ، به راه انداختند . رهبر قیام عربی پاشا از دوستان سید جمال الدین بود، او متولد سال 1882 م در منطقه زقازیق مصر است و نسبش مثل سید جمال الدین به سادات حسینی می رسد . قیام پیروز شد ، خدیو توفیق پاشا با اکراه به برخی از خواسته های انقلابیون لبیک گفت ، ریاض پاشا که صدراعظم بود از کار برکنار شد و در عوض محمد شریف پاشا به نخست وزیری رسید، اما حکومت او کمتر از 5 ماه دوام آورد ، سپس محمود سامی البارودی شاعر بزرگ مصری و در عین حال ارتشی نیرومند و ملقب به « رب السیف والقلم» که از دوستان سید جمال الدین و از همفکران عربی پاشا بود، در 4 فبروی 1882 مامور تشکیل کابینه گردید. در این کابینه عربی پاشا ناظر الجهادیه یا وزیر جنگ بود و سامی البارودی افزون بر نخست وزیری ناظر یا وزیر داخله و فکری پاشا یکی از دوستان سید ، به حیث ناظر معارف تعیین گردید ، این حکومت تا 17 جون 1882 ادامه یافت . انگلیس ها که در پی بهانه بودند، به بهانه حمایت اتباع خارجی در اسکندریه، دست به حمله زدند و در قاهره توفیق پاشا که نیز می خواست خود را از حکومت انقلابیون نجات پیدا کند ، با انگلیس ها همکاری کرد ، همان است که عربی پاشا و شماری از همفکرانش از جمله عبد الله ندیم و سامی بارودی دستگیر و به اتهام شورش محاکمه میگرددند و حکم اعدام شان صادر می گردد ، این حکم بعد ها به تبعید از مصر ، تخفیف می یابد و همه در 3 دسمبر 1882 م به یکی از جزایر تحت حاکمیت انگلیس یعنی سراندیب تبعید می گردند . در سراندیب یا سریلانکای امروزی عربی پاشا 20 سال و محمود سامی بارودی 18 سال را در حالت تبعید سپری می کنند و بعد از سپری شدن این مدت مدید ، به دلیل کبر سن و بیماری برای شان اجازه داده می شود تا دوباره به مصر بیایند . گفته می شود که احمد عربی پاشا از سریلانکا با خود درخت «آم» [انبه] یا منگو mango را می آورد ، که امروز از یکی از پیداوار مهم مصر به شمار میرود. فاضل

قیام کرد. در این عرصه خیلی مضامین سیاسی در اخبارات فرانسوی نوشت و در معاملات ملکی روس و ترکی و مصری و انگریزی بحث می کرد. از اینها بسیاری به زبان انگریزی ترجمه شده در اخبارات انگلستان شایع گردید. همراه یک

انجمن مسلمانان به نام « جمعیه العروة الوثقی »²⁵ در مصر منعقد شده بود، این انجمن از علامه التماس کرد که یک عالم بسیار نامدار پروفیسور «رنان»²⁶ فرانسوی در این مضمون مباحثه و مناظره اش جاری بود که آیا اسلام با ساینس مطابق است یا نی؟ با جمله پروفیسور رینان دلایل ساطعه و براهین قاطعه او را تسلیم کرد. بعد از این دو باره در انگلستان داخل شد؛ زیرا که لارڈ سالسبری²⁷ و لارڈ چرچل²⁸ طلب کرده بودند این دو لارڈ موصوف با ایشان در بابت مهدی موعود خیالاتش را دریافت کردند از این جا باز در فرانس آمده قیام کرد، اعظم علمای فرانس و اکمل مستعدان پیرس دوستی علامه را باعث فخر خود می پنداشتند و در تعظیمش فرو گذاشت روا نمی داشتند.

سفر ایران :

ناگاه یک تار از جانب ناصرالدین شاه قاجار²⁹ به نامش وصول گشت که در ایران آیند. چنانچه فی الفور جانب ایران

²⁵ العروة الوثقی، همان جریده ایست که در 13 مارچ 1884 میلادی در پاریس به نشر آغاز کرد و بعد از نشر شماره هژدهم آن، در اکتوبر 1884 میلادی، از نشر باز ماند. کلیشه " العروة الوثقی لا انفصام لها" به خط نستعلیق، خطاطی شده است و در طرف راست آن نگاشته شده است : مدیر السیاسة- جمال الدین الحسینی الافغانی و در سمت چپ کلیشه آمده است : المحرر الاول- الشیخ محمد عبده. مجموعه کامل این جریده بارها در جهان عرب، تجدید چاپ شده است ، شادروان شهید مولوی عبید الله صافی آن را به زبان پشتو و استاد عبد الله سمندر غوریانی آن را به فارسی ترجمه کرده اند ، این هر دو ترجمه در حوت سال 1355 هجری خورشیدی به مناسبت هشتمین سالگرد وفات سید جمال الدین افغانی در کابل، به چاپ رسیده است. فاضل

²⁶ هدف دانشمند و فیلسوف مشهور فرانسوی ارنست رنان [Ernest Renan] 1823 - 1892 م، است که مناقشه او با سید جمال الدین افغانی در مورد رابطه اسلام و علم مشهور است که در نشرات چاپ پاریس هنگام اقامت سید در فرانسه، در 1883 م بازتاب گسترده ای داشته است. این گفت و شنودها در رساله ای به نام «اسلام و علم» توسط استاد سید هادی خسروشاهی گرد آوری و به فارسی ترجمه شده است. فاضل

²⁷ لارڈ سالسبری از دولتمردان مشهور انگلیسی است که نام اصلی اش رابرت آرتور تالبوت گسکوین-سیسل [-] Robert Arthur Talbot Gascoyne Cecil می باشد که لقب مارکیز سالزبری یا لارڈ سالسبری Salisbury بر نام او غلبه کرده است ، در تاریخ معاصر انگلستان او را به نام های لارڈ رابرت سیسل یا ویسکنت کرانبورن نیز می شناسند. او سه بار بر کرسی نخست وزیری انگلستان تکیه زده است و نخستین صدراعظم انگلستان در قرن بیستم به شمار می رود. سید جمال الدین با وساطت دوستش « مستر بلنت » با موصوف در موضوع معضله مهدی سودانی بحث کرده است . لارڈ سالسبری متولد سال 1830 م است و در سال 1903 م وفات یافته است. برای خوانندگان نیز مهم است تا یاد آور شوم که لارڈ آرتور بالفور وزیر خارجه انگلیس که بعدها صدر اعظم آن کشور گردید و اکثر کتاب خوانان میهن ما با نام اعلامیه بالفور Balfour Declaration ، آشنا هستند ، خواهر زاده همین لارڈ سالسبری بود. برای توضیح بیشتر بایست یادآور شد که Balfour Declaration به همان نامه ای تاریخی ای اطلاق می گردد که به تاریخ 2 نوامبر 1917 میلادی، توسط آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلستان عنوانی والتز روتشیلد، از جمله یهودیان پارلمان انگلیس نگاشته شده است و در آن نظر مثبت و رسمی انگلستان برای ایجاد سرزمینی برای یهودیان بازتاب یافته است . پیامد آن نامه ، منجر به تشکیل دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام گردید. فاضل.

²⁸ هدف لارڈ راندولف چرچیل سیاستمدار انگلیسی است همان شخصی که بعدها پسرش وینستون چرچیل Winston Churchill] به مثابه سیاستمدار برجسته در جنگ دوم جهانی شهرت یافت ، مدتی وزیر دفاع و بعد ها مشهورترین صدراعظم تاریخ بریتانیا شد . فاضل

²⁹ ناصرالدین شاه قاجار پسر محمد شاه قاجار است که در 1210 هجری خورشیدی تولد یافته و به تاریخ 12 ثور 1275 هجری خورشیدی توسط رضای کرمانی از دوستان سید جمال الدین افغانی در زیارت شاه عبد العظیم به قتل رسیده است. او به زنیارگی شهرت داشت و گفته می شود که دارای بیش از 80 همسر نکاحی و صیغه ای بود و همان کسی

روانه گشت اول در اصفهان رسیده و با ظل السلطان ³⁰ ملاقات کرد. ظل السلطان خیلی خیلی ملاطفت و معافیت نموده، کسری در تعظیمش نگذاشت. از اصفهان به راه راست در طهران رسید و شاه ایران از ملاقات و دیدارش خیلی خوش و خورسند گشت و بسیار تعریف نمود و به عهده وزیر حرب ³¹ مقرر کرد و نیز وعده کرد که عنقریب به عهده وزیر اعظم خواهد رسید. چونکه علامه موصوف طبائع مختلف و طبقات انام را خوب ملاحظه کرده و تواریخ مختلف ممالک عالم را به نظر غائر مطالعه کرده بود و از «من و عن» سیاست سلطنت های دنیا باخبر بود و طرفه این که تقریرش دلپذیر و از فصاحت و بلاغت مملو بود و هرچه که می گفت مدلل مگفت ازین جا تمام علماء و امرای ایران به نظر عظمت و مکرمت می دیدندش و دوستی و موافقتش را باعث افتخار خود می پنداشتند. نامداران طهران به دروازه اش آمده استفاده می کردند و از صحبت پراثرش فیض ها می یافتند. همیشه در سراچه اش یک جم غفیر و انبوهی کثیر از اکابر و اعظم می بودند. چون شاه کج کلاه را از این گونه حالات و معاملات آگاه کردند در دل شاه شک و شبهه پیدا گشت و خیالش از جانب علامه متغیر گشت، علامه نیز از گوشه چشمش رسیده، فوراً درخواست کرد که از برای تبدیل آب و هوا می خواهم که از ایران بیرون بروم. شاه این درخواست را منظور کرد و علامه جانب روس رخ کرد.



سفر دوباره ایران: چون شهرت علامه قبل از ورودش در روس رسیده و منتشر گشته بود، لهذا روسیان مردم شناس خاطر و مدارات علامه را تا قدری که می توانستند کردند. علامه اول در ماسکو فرو گشت. اعظم و افاضل آنجا به طریقه پسندیده به استقبال و تعظیم علامه آمدند. بعد از اینجا، جانب سنیت پیترس بورغ ³² که دار السلطنت روس است برفت. در آنجا با همه مشاهیر و مدبرین روس ملاقات کرد و همگان به تعریف و توصیف علامه رطب اللسان بودند، در اخبارات پیترس بورغ مضامینی طویل و پرمغز در باره وطن عزیز خود افغانستان و ایران و ترکی و روس و انگلستان می نگاشت. چنانچه تا مدت مدید در ممالک یورپ بر این مضامین چه می گویی ها و بحث و مباحثه جاری می بود. هنگامی که در سنه 1889 در پیرس یک نمایش بسیار کلان با تزک و احتشام قرار یافت،

است که سید جمال الدین را به تهران دعوت کرد و سپس تلاش های اصلاحگرانه او را تحمل - نکرده در 1308 هجری قمری برابر با جنوری 1891 دستور اخراج او را به گونه اهانتبار، از ایران صادر کرد. فاضل

³⁰ - ظل السلطان همان شهزاده سلطان مسعود میرزا پسر بزرگ ناصر الدین شاه قاجار و از مدعیان تاج و تخت در ایران بود که در 1228 هجری خورشیدی در تبریز تولد یافت و در سال 1297 هجری خورشیدی در اصفهان محل فرمانروایی اش در گذشت. او به کتاب خوانی علاقه داشت و سید جمال الدین در راه سفر به تهران چند روز در اصفهان مهمان او بود. بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه با وجود اینکه بزرگترین پسر ناصر الدین شاه قاجار بود و هنگام مرگ پدر 43 سال عمر داشت؛ اما به دلیل اینکه مادرش عفت السلطنه از جمله شاهدخت های قاجاری مثل مادر مظفرالدین شاه [1232 - 1285 هجری خورشیدی] نبود، از سلطنت محروم شد. فاضل

³¹ - در تاریخ رسمی ایران و منابع مکتوب دوران قاجار، اینجانب به منبعی بر نخورده ام که صحت ادعای یادشده را ثابت سازد؛ یعنی اینکه سید جمال الدین افغانی، به حیث وزیر حرب ایران مقرر شده باشد و یا ناصر الدین شاه قاجار برایش وعده داده باشد که وزیر اعظم ایران مقرر می گردد. همچنان به نظر اینجانب وزیر اول بودن سید افغانی هم در عهد امیر محمد اعظم خان، ادعایی است غیر مستند. فاضل

³² - هدف شهر مشهور سن پترزبورگ، بزرگترین شهر جمهوری فدرال روسیه بعد از مسکو است که در آغاز قرن 18 م به دستور پتر کبیر اعمار گردید و تا سال 1918 م پایتخت روسیه بود، و به یاد پتر کبیر در سال 1914 م و همچنان در مخالفت با جرمن ها که پسوند «بورگ» آن یک واژه آلمانی است، آخرین تزار نام آن را به پتر وگراد تغییر داد، با پیروزی انقلاب اکتوبر کمونیست های حاکم نام آن را با نام رهبر انقلاب اکتوبر ولادیمیر ایلیچ لنین گره زدند و آن را لنینگراد خواندند که بیش از شش دهه این نام را حمل می کرد، سر انجام بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر دوباره تغییر کرد.

اتفاقاً در اینجا ملاقات علامه ما با شاه کج کلاه که از پیرس جانب جرمن می آمد در مونیخ ³³

که دارالسلطنت بریا ³⁴ باشد، دست داد. شاه ایران علامه را مجبور کرد که همراه شاه جانب ایران رود. علامه این را منظور کرد و همچنان جانب ایران آمد. هنوز در ایران آمده عرصه دراز نگذشته بود که نزد علامه مجمع رؤسا و امراء همچنان گرم گردید که قبل ازین گرم شده بود و لیکن این کرت در دل شاه از جانب او هیچ گونه شک و شبهه راه نیافت، تعجب نیست که سفر یورپا از دل شاه ظنونات فاسده را دور کرده باشد، چنانچه اکثر در امور ملکی و انتظامی از علامه موصوف مشوره و صلاح می گرفت و در وضع قوانین از او مدد می خواست.

این اقتدار و احترام علامه را دیده در دل بسیاری از امراء و اراکین سلطنت خصوصاً در دل وزیر اعظم آتش رشک و عناد مشتعل گردید که چرا علامه موصوف نزد شاه این قدر رسوخ و احترام دارد. یک روز وزیر درتتهائی به عرض شاه رسانید که قوانینی که سید جمال الدین افغانی برای مملکت ایران طرح داده است، در مفید بودنش شبهه نیست، لیکن دو نقص در او مضمراست: اول اینکه این قوانین

مطابق حالت مملکت نیست دوم اینکه از اجرای این قوانین در اختیارات خداوند فرق پدیدار خواهد گردید و عنان اختیار حکومت به دست دیگر کسان خواهد رفت. در دل شاه، این سخن وزیر، نشست و علامتش از چهره شاه، نمودار گشت. علامه از فراستی که داشت از نظر شاه، دل شاه را خواند، پس عرض کرد که اگر حضور اجازه دهند که در شاه عبدالعظیم که چند کرور از طهران دور است سکونت اختیار کند. شاه اجازت داد و علامه آن را قیام کرد. آن تمام امراء و سرداران ایران که نخستین در مکانش فراهم گشته اند حالی درشاه عبدالعظیم آمده و یکجا می شدند تا مدت بیست ماه، علامه ایشان را در اصلاح حکومت تحریص و ترغیب می داد و بر آن تمام خرابی هایی که در آن وقت در سلطنت ایران پیدا شده بود، ایران را مطلع می ساخت. در این اثنا، شهرت علامه از یک طرف تا دیگر طرف در اقطار ایران افتاده و همه ایرانیان را معلوم گشت که علامه در اصلاح کردن سلطنت آمده است خیل خیل ایرانیان برای شنفتن تقریر پر زور و ملاقاتش می آمدند و همه چه از علماء و چه از امراء و چه خواص ثنا خوان او خود را ظاهر می کردند. وقتی که شاه کج کلاه این معامله را دید و شنید از جانب سلطنت و رعایا در دلش یک خوف و هیبت طاری شد، چنانچه یک دسته رساله که از پانصد نفر تشکیل یافته بود، بدین غرض که علامه را گرفتار کنند، جانب شاه عبدالعظیم فرستاد. در آن وقت علامه رنجور بود و بر فراش مرض افتاده، سواران ایران از فراش مرض، علامه را گرفتار کرده در طهران آوردند و ازین جا، پنجاه نفر از سواران علامه را در سرحد به ممالک محروسه عثمانیه گسیل کردند. این معامله ناگفته به شاه، پیروان و شاگردان علامه را خیلی ناپسند و غیرمانوس آمد. ایشان آن قدر غوغا و ضوضا کردند که شاه از زوال حکومت خود متفکر گشت و یقین کرد که یک بلوای عمومی را سردو چارخواهیم گشت.

بارسوم سفر انگلستان: علامه سیدجمال الدین از ایران بدر شده تا چند ماه در شهر بصره قیام کرد تا آنکه چاق و تندرست گشت و جانب انگلستان روانه شد، این مرتبه مردمان آدم شناس انگریزان از همه مرتبه ها خیلی تعظیم و تکریم علامه موصوف را به جا آوردند و در جلسه های ملکی و علمیش مدعو می کردند و التجا می کردند که در امور ملکی و سیاسی که باشد خیالات خود را ظاهر کنند در جلسه های ملکی و بسا اوقات بابت امور ملکی و سیاسیات ایران تقریر می کرد و انگریزان را مشتعل میساخت که شاه کج کلاه را از تخت حکومت معزول کنند.

بار دوم سفر قسطنطنیه: علامه هنوز در انگلستان بود که یک فرمان از باب عالی به معرفت رستم پاشا سفیردولت عثمانیه متعینه لندن نزدش رسید. مضمون فرمان این بود که سلطان المعظم در قسطنطنیه با او ملاقات کردن می خواهند. علامه یک معذرت نامه بدین مضمون نوشته فرستاد که من در اصلاح وطن عزیز خود منهمک ام و شب و روز درین

³³ - مونیخ [München] یا مونشن از شهرهای مشهور آلمان و مرکز ایالت بایرن [Bayern] یکی از شانزده ایالت جمهوری فدرال آلمان می باشد. فاضل

³⁴ - هدف ایالت بایرن [Bayern] می باشد که در انگلیسی آن را Bavaria می گویند و در متن اصلی عربی مقاله جرجی زیدان «بافاریا» آمده است و برخی نویسندگان در افغانستان این نام را در آثار خویش به اشتباه درج کرده اند و برخی آن را جمهوری باوریا خوانده اند، در حالی که هدف از آن همانا ایالت بایرن در جنوب آلمان است. فاضل

ورطه مستغرق، بنا بر این از قدم بوسی اعلیحضرت معزورم. لیکن سلطان المعظم³⁵ یک فرمان دیگر فرستاده بسیار تشویقات و ترغیبات داده که هر طوری که توانند در قسطنطنیه ضرور آیند، مجبوراً جواب فرمان دومین را داد که من حاضر خدمت می شوم، لیکن بعد از قدم بوسی فی الفور واپس راهی خواهم شد. این کورت سنه 4310 ع جانب قسطنطنیه روانه گشت. این بار سلطان المعظم و نیز تمام علماء و وزراء ترکی از اول مرتبه زیاده دلجویی و اکرام و احترام ظاهر کردند. پس علامه این خاطر و مدارات را یک شگون نیک پنداشته، اراده رفتن انگلستان را ترک کرد و یک معقول وظیفه را از جانب سلطان مالک گردید و به غایت عزت و احترام و آسایش روزگارش به سر می شد که دفعاً در گلوی مبارکش سرطان نمودار شد، دکتوران خیلی عمل جراحی و علاج و معالجه کردند، لیکن مرض ترقی کرده می رفت تا اینجای که حلقش ورمناک گردیده، راه آمد و شد نفس مسدودگشت و در 1 ماه مارچ سنه 4311 ع از این جهان فانی، به ملک جاویدانی رخت بر بست. همراه جنازه اش چنان هجوم و کثرت و ازدحام امراء و علماء و فضلاء و چه از عام و چه از خاص بود که از اندازه شماره بیرون بود، در قبرستان محله «نشان تاش» که به نام «شیخلر مزار لغی» مشهور و معروف است مدفون گردید. هیچ کدام اخباری در یورپ و ایشیا نبود که بر وفات حسرت آیتش افسوس ظاهر نکرده باشد و خود ذات همایون سلطان را حسرت و افسوس و یک کلفت المناک لاحق گردید.

حلیه علامه سیدجمال الدین: رنگش مانند اهل حجاز گندمی، قد میانه، شانه کشاده، سر کلان، پیشانی وسیع، چشمانش کلان و تیز مردمکش سیاه بود، مگر به وقت خواندن و مطالعه کردن کتاب را نزدیک چشمان می آوردند، گمان می شود که به سبب کثرت مطالعه، نظرش قدری کوتاه شده بود. با وجود این، چشمک گاه استعمال نمی کرد، رخسارش پر گوشت بود و موی سرش زنجیره دار و پیچدار نبود. خوراک علامه سید جمال الدین: طعام در شبها روز فقط یک مرتبه و آنهم به غایت کم می خورد، لیکن چای به کثرت کرات و مرات می نوشید، گویا که کمی خوراکش را از چای معاوضه می داد. کم خوراک عادت اشخاصی می باشد که از دماغ محنت شاقه می گیرند در زبان عرب یک ضرب المثل است که «البطنه تذهب الفطنة»، یعنی شکم سیری، تیزی و چستی ذهن و طبیعت را می رباید سیگار را خیلی دوست می داشت و آن هم اعلی ترین ساخت یورپ را استعمال می کرد جانب سیگار این قدر طبیعتش مایل و محاط بود که بر خدمتگار اعتبار نکرده به ذات خود از بازار خریده می آورد. به وجه کثرت سیگارکشی و چای نوشی در شب بسیار کم خواب می کرد.

آخرین سکونتش: در اواخر عمر بود و باش در دارالخلافه اختیار کرد. در یک قصر شاندار و قشنگ سکونت می کرد این قصر در محله نشان طاش است که ذات همایون سلطان المعظم مع تمام اثاثه و سامان مرحمت فرموده بودند، نیز یک عرابه دو اسپه با تزک و احتشام، عنایت کرده بودند که سوار شده گاهی گاهی در سیرگاه کوتکل که به نام کاغذ خانه شهرت داشت، می رفت و از جانب باب عالی هفتاد و هفت پوند که مبلغ یک هزار و یک صد و بیست و پنج روبیه کلدان انگریزی می باشد، مشاهره می یافت. از خانه خود بسیار کم بیرون می شد بلکه همیشه در خانه می ماند.

اخلاق و عاداتش: هنگام ملاقات همراه هر کس به خنده پیشانی و خوش اخلاقی پیش می آمد؛ در حفظ آداب مجلس دست گاه خوبی داشت، هر شخص که با او گفتگو می کرد به یک طرز خاص و پیرایه عجیب جانب او متوجه می گشت با هر طبقه انام و مختلف المراتب مردمان راه و رسم داشت، به وقت آمدن هرکسی که باشد تا کفش کن برای استقبال و خیر مقدم برخاسته می رفت و نیز به وقت رخصت همراه هرکس تا کفشکن می آمد. اگر با مردمان صاحب جاه و ذی

35 - هدف از سلطان المعظم همانا سلطان عبد الحمید دوم است، او پسر سلطان عبد المجید امپراتور عثمانی بود که در سال 1842 م تولد گردید، مادرش تیر مژگان سلطان نام داشت. سلطان عبد الحمید در 1842 م خلیفه یا فرمانروای کشور پهنور یا امپراتوری عثمانی گردید. با لقب امیر المؤمنین و خلیفه المسلمین و همچنان خادم الحرمین الشریفین، با وجود استبداد، دوران او، دوران شگوفایی فرهنگی در ترکیه به شمار می رود، شمار زیاد کتب در آن دوران اقبال چاپ یافت و در نشر مجلات، روزنامه ها و جراید دولتی و آزاد، سهولت هایی ایجاد گردید و حتی شماری از جراید به زبان ادامه پاورقی صفحه قبل - فارسی نیز در زمان او در استانبول به چاپ می رسید که جریده «اختر» یکی از آنها است. او خودش افزون بر ترکی با زبان های فارسی و عربی نیز آشنا بود. هم چنان در همین دوران یهودیان و انگلیس ها در توطئه چینی بر ضد او فعالتر شدند و شریف حسین فرمانروای مکه مکرمه را وا داشتند تا علم مخالفت را در برابر او بیفزارد تا جهان عرب از ترکیه عثمانی جدا شود و او در مقابل، خلیفه المسلمین گردد که چنین نشد. سلطان عبد الحمید سر انجام در 27 اپریل 1909 م از سلطنت خلع گردید و برادرش محمد پنجم به سلطنت رسید. سلطان عبد الحمید دوم در 10 فبروی 1918 م در حالت تبعید وفات یافت. فاضل

منصبشسته می بود و مرد غریب کم مایه بی رتبه می آمد هرگز نه از او رو می گردانید و نه به بی تفاوتی و حقارت آمیز نگاه او را می دید ، بلکه امیر و غریب ، شریف و ضعیف به نزدش یکسان می بود . زبانش خیلی فصیح و تقریرش بسیار بلیغ و ملیح بود . هر مسئله که می بود به وضاحت و لیاقت بحث کرده طی می ساخت . اگر کدام مضمونش به فهم کس نمی رسید از سر نو چنان دلچسپ و بی تکان بیان می کرد که نادان ترین مردمان هم می فهمید . با مردمان عام به زبان عام و با خاصان به زبان خاص تکلم می کرد . علامه این چنین ادیب و حکیم یک ذاتی بود که از ممالک مشرق تا حال کس مانند او نه دیده شده است و نه شنیده . مزاج و بذله گوئی و لطیفه پیمایی بسیار کم می کرد . هر روز صد ها نفر نزدش می آمدند، مگر با هرکسی یک مضمون نو در میان آورده بحث می کرد. بر هر معامله یا مسأله که پیش می آمد به غیر خوف و خطر با آزادی رأی می داد ، به قول خود راست ترین و صادق ترین مردمان بود . خلاف عصمت و عفت گاهی هیچ حرکتی از او صادر و سرزد نشده . این قدر مستقل مزاج و بی ترس و بیم بود که اگر جانب مقتل برای قتل و کشتن کسی او را می برد ، چنان با اطمینان و دل جمعی می رفت که گویا یک مرد بهادر و شجاع برای فتح و گشود قلعه دشمن می رود . جانب مال و دولت هیچ رغبت نداشت . این چنین فیاض و دست گشاد بود که دولت اندوختن نمی دانست و نه از تنگدستی و افلاس می ترسید . اسحاق بیگ³⁶ که یک ادیب مشهور و معروف است بیان میکند که وقتی که علامه را از مصر فرار کردند، به دست خالی در سویز آمد، در آن وقت یک حبه و خرمره نداشت. از اتفاقات زمانه یک سفیر ایران در آنجا آمده بود و همراه سفیر چند تاجران ایرانی هم بودند، این سوداگران اول به طور پیشکش و بعد به طور قرض حسنه نقدی بسیار می خواستند که بدهند، علامه گفت که روپیه خود را نزد خودتان بدارید چرا که به نسبت من ، شما خود به این مال محتاجید، شیر هر جا که مرود شکار خود را می گیرد . کسانی که به ملایمیت و ملاطفت با علامه سلوک میکردند، علامه نیز بهتر و عالیتز از این سلوک می کردند و کسانی که به درشتی و زشتی سلوک می کردند، علامه نیز مانند یک شیر ژبان و غضبناک با ایشان سلوک می کرد و گاهی پیش ادنی ترین مردمان سرخم می کرد .

لیاقت علمی و ذهانت علامه : علامه این قدر نکته رس و ذهین بود که اگر از دهان کسی نصف سخن می برآمد او بر همه سخن می رسید و در امور عقلی و ذهنی به طرز عجیب و غریب بحث می کرد . برای امور عقلی و ذهنی یک لباس زیبا از الفاظ تیار کردن حصه علامه بود و بس نسبتاً به هر مضمونی که بحث می راند یقین می گشت که به جز جمال الدین کسی دیگر را خدا نافریده است که برین مضمون بحث کند. هر مسأله و مضمونی که پیشش می آوردند ، این چنین بحث و گفتگو می کرد که گویا بازی دست چپ اوست و به وقت بحث هیچ پهلوی مسأله را ترک نمی کرد و استدلالش چنان دلپذیر و خوش اسلوب می بود که حاضرین به جز سرتسلیم خم کردن، چیزی دیگری نمی توانستند. قوت حافظه اش خیلی مضبوط بود . در عرصه سه ماه اینقدر زبان فرانس به غیر استاد آموخت که به خوبی در آن نوشت و خواند می کرد و هزارها الفاظ فرانسه در این عرصه او را از بر شد . البته در آموختن الف بای فرانسه دو روز صرف کرد که یک شخص اجنبی او را آموخته بود . به زبان فارسی، افغانی، عربی، ترکی و فرانسیسی مهارت کمال و دستگاه وافر داشت . از زبان انگریزی نیز قدری واقف گشته بود . مطالعه کتب بسیاری کرد، از این سبب دائره معلوماتش وسیعتر بود، در علوم عقلی و نقلی و علی الخصوص در فلسفه و تاریخ اسلام استاد کامل بود .

مقصد زندگی علامه چه بود : بهترین و اعلی مقصد و علت غائیة زندگی علامه این بود که در مختلف فرقه ها و طبقات اسلام روح اتفاق و اتحاد را پف کند و بر یک نقطه قومی ایشان را جمع کند و تمام سلطنت های اسلامی را در یک زنجیر ببیاویزد . محور تمام سعی جد و جهد علامه صرف همین یک مسأله بود . در این خیال چنان مستغرق و محو شده بود که تا آخر عمر، شادی نکرد و نه حرفت و صنعت آموخت که باعث جلب معاشش شود، به جز یک کتاب در رد

³⁶ - ادیب اسحاق ، نویسنده و ادیب بزرگ شامی که در سال 1856م در یک خانواده ارمنی در دمشق تولد یافت و در لبنان به تحصیل علوم پرداخت و در 20 سالگی در سال 1876 م به قاهره آمد و به جمع شاگردان سید جمال الدین پیوست و به تشویق سید جمال الدین افغانی جریده « مصر » را در سال 1877 م در اسکندریه و بعدا جریده «التجارة» را تاسیس کرد. ادیب اسحاق از شاعران انقلابی است که بعد از تبعید سید جمال الدین او هم از مصر اخراج گردید و رهسپار فرانسه شد و در آنجا جریده «مصرالقااهرة» را در اواخر سال 1879م تاسیس کرد ؛ اما در پاریس بیشتر ماندگار نگردید و دوباره به لبنان برگشت و در حالی که 29 سال عمر داشت، در سال 1885 م وفات یافت . از آثار باقی مانده از او کتاب « الدرر » یعنی « مرواریدها » است که مجموعه ایست از سروده ها و نیشته های او که توسط دوستانش بعد از وفاتش گردآوری و چاپ گردیده است. فاضل

نیچری ³⁷ دیگر تصنیف و تألیف پس سر نگذاشت. ³⁸ سببش این بود که به خیال خود غرق شده از تألیف و تصنیف بی خبر گشت. با این همه در قالب شاگردان خود چنان روح یک جهتی و همطوری انداخت که به سببش همت‌های ایشان اعلی و بالا و قلم ایشان جاری و ساری گردید. مشرق بسیار افاده و استفاده تحریر از ایشان حاصل کرده است و نیز آینده از ایشان را رجاء و توقع بسیار کرده می شود. پایان

المترجم از زبان عربی به زبان فارسی کمترین سلطان محمد کابلی حالا مقیم شهر فرخ آباد و مدرس عربی و فارسی مشن های اسکول فرخ آباد - یوپی [ممالک متحده] هندوستان محرره جنوری سنه...

جرجی زیدان {Jorge Zaydan} متولد (14 دسمبر 1861 در بیروت متوفا 22 جولای 1914 در قاهره). تاریخ نگار، داستان‌نویس، و روزنامه نگار عرب زبان لبنانی است که برای نوشتن ۲۳ رمان تاریخی و تأسیس نشریه الهلال معروف است. طی شکل‌گیری جنبش النهضة، قصد او از نوشتن رمان‌های تاریخی، آشنا نمودن مردمان عرب با فرهنگ و تاریخ خود بوده‌است. از ۱۲۹۸ رابطه عمیق و استواری بین زیدان و مستشرقانی مانند «نولدکه»، «گولد تسیهر»، «کراچکوفسکی»، «مارگلیو» و «وان دایک» ایجاد شد و دفتر مجله الهلال محل رفت و آمد مستشرقانی بود که به مصر می‌آمدند. زیدان در ۱۹۰۸ به استانبول، در ۱۹۱۲ به کشورهای اروپایی و در ۱۹۱۳ به فلسطین سفر کرد. در ۱۹۱۰، انتخاب یک مسیحی برای تدریس تاریخ اسلام، اعتراض شدید مسلمانان را برانگیخت و زیدان مجبور به کناره‌گیری از این سمت شد.



آثار بسیار مشهور او در تاریخ: العرب قبل الإسلام - تاریخ التمدن الإسلامي - تاریخ مصر الحديث - تاریخ الماسونیه العام - مطبعة الهلال - تراجم مشاهیر الشرق. در ادبیات و لغت: الألفاظ العربیة والفلسفة اللغویة - تاریخ آداب اللغة العربیة - أربعة أجزاء- اللغة العربیة کائن حی - در باره سفر: رحلة إلى أوروبا و در علوم طبیعی علم الفراسة الحديث - و دهها داستان و مقالات در الهلال و دیگر جراید عربی.

³⁷ - نیچریه که عنوان کامل آن « حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان » می باشد سید جمال الدین افغانی آن را در پاسخ مولوی محمد واصل از آموزگاران ساکن حیدر آباد هند، در محرم الحرام 1298 هجری قمری برابر با دسمبر 1880 نگاشته است. این کتاب در همان محرم سال 1298 قمری [1881م] البته چند روز بعد از نگارش در حیدر آباد دکن، زیر نظر شخص سید، نخستین بار در مطبعه سنگی به چاپ رسیده است. و به خاطر اهمیتی که داشته و یا شهرتی که کسب کرده، بار دیگر در همان سال 1881 م یا 1298 ق به همت حاج محمد حسن تاجر کازرونی مجددا در بمبئی، به چاپ رسیده است. چاپ سوم آن نیز دو سال بعد، به همت یک تن ایرانی دیگر به نام فخر الحاج و العمار الشیخ عبد الوهاب شیرازی در رجب المرجب سال 1300 هجری قمری در بمبئی، در مطبعه حسینی جدید، به نشر رسیده است. این کتاب را شیخ محمد عبده به همکاری خادم سید ابوتراب از زبان فارسی به زبان عربی تحت عنوان « الرد علی الدهریین » ترجمه و در سال 1886 م در بیروت به چاپ رسیده است و به مثابه مشهورترین اثر سید به زبان های انگلیسی، ترکی و فرانسوی نیز ترجمه گردیده است و حتی دو سال بعد از نشر، در کلکته هند به زبان اردو ترجمه و به چاپ رسیده است. و آقای میر سعید بریمین آن را در سال 1344 هجری خورشیدی به پشتو ترجمه و در کابل به چاپ رسانده است. اینجانب رساله یادشده را با عکاسی از نسخه چاپ شده 1300 هجری قمری، به مناسبت یک صد و سی و ششمین سالگرد نشر آن، همراه با مقدمه مفصل و متن باز نگاری شده، در قاهره به دست نشر سپردم. فاضل

³⁸ - مجموعه آثار سید را استاد سید هادی خسرو شاهی تحت عنوان « الآثار الکامله » شامل آثار فارسی و عربی، در شش جزء و در بیش از [3000 صفحه] و دکتور محمد عماره آثار عربی سید را در چار جلد و در حدود [2000 صفحه] تحت عنوان «الأعمال الکامله لجمال الدین الأفغانی» گرد آورده اند. فاضل

تذکر محمود طرزی در { سراج الأخبار افغانیه }

این مکتوب قبل از یک سال به ما رسیده بود ، افسوس می کنیم که در بین اوراق وارده در یک گوشه اداره، پنهان مانده بود، اگرچه در باب اصل و نسب سید مشار الیه مرحوم، بعضی روایات مختلفه به وقوع آمده است ؛ ولی چون خود جناب استاد، در یکی از تألیفات خود،³⁹ ترجمه احوال و سوانح عمری خود را به همین ترتیبی که فاضل دانش اسلوب نوشته در قید تحریر آورده اند و مولد خود را اسعد آباد از مضافات «کنر» افغانستان نشان داده اند و در تمام عالم به « سید جمال الدین افغانی» مشهور و معروف می باشند ، در افغانی الأصل و النسل بودن شان ، هیچ شک و شبهه ای نیست. سراج الأخبار افغانیه ، به جناب فاضل هم وطن عزیز خود « سلطان محمد خان کابلی» ایفای شکرگزاری را لازم میدانند که صحایف آن را به ترجمه احوال همچنین یک ذات حکمت سمات وطن مقدس ما تزیین نمودند. در این خصوص ان شاء الله تعالی در آینده ، چیزی که خود سراج الأخبار هم خبر دارد، علاوه معلومات نموده ، عرض انظار قارئین کرام کرده خواهد شد. فقط.

علامه محمود طرزی

علاوه معلومات بر ترجمه احوال

السید جمال الدین افغانی

در شماره [3] سال [6] سراج الأخبار افغانیه، سوانح عمری علامه مشهور شرق [السید جمال الدین افغانی] را از قلم یک فاضل هموطن عزیز خود، درج صحیفه افتخارنموده در آخر وعده کرده بودیم که در شماره آینده چیزی که خود سراج الأخبار افغانیه هم در این خصوص خبر دارد، آن را نیز عرض انظار قارئین کرام خواهد نمود . این است که بر ایفای وعده خود مسارعت ورزیده می گویم که خود این مدیر و سرمحرر عاجز با جناب سید مشارالیه به دو واسطه معارفه و شناسایی دارم : یکی شنیدگی ، دیگری دیده گی اما شنیده گی مرا نیز « شنیده کی بود مانند دیده» نباید انگاشت ! چون که درجه وثوق و اعتبار آن شنیدگی به درجه دیده گی موثوق و معتبر است .

اگر بگویم که این عاجز، نام جناب علامه را از هنگامی که خواندن و نوشتن فارسی را آموخته ام ورد زبان کرده ام، هیچ مبالغه نخواهد بود؛ زیرا بر همه گان معلوم است که کتاب های قرائت ابتدائی وطن عزیز ما چنانچه از اشعار آغاز می کند ، همچنان کتاب های صنف منتهی آن نیز با اشعار انجام می یابد ذوات با برکاتی که این بنده عاصی را به کنیه «محمود طرزی» می شناسند ، البته نسبت محمود را به طرزی از جهت پدری و فرزندی استدراک فرموده باشند . محمود طرزی که گفته شود «محمود ابن طرزی» مراد است که در نظر ارباب عرفان ظاهر و آشکار است . اما این را هم عرض کنیم که این جرأت و گستاخی عاجزانه بر اتخاذ نمودن این عنوان بلند مکان که نسبت اسم بلا مسمای خود را با تخلص ادبی آن بزرگوار عرفان شیم توأم نمایم، الحق که یک جرأت لأبالیانه احترام شکنانه شمرده می شود ! دو برادر بزرگوار معظم و مکرم حقیر که الحمد لله برحیات هستند - طول الله عمرهم- هیچگاه این عنوان را، یعنی تخلص خاص ادبی و شعری والد ماجد مرحوم بزرگوار را با نام خودشان یکجا نکرده اند . زیرا اسم اصلی آن بزرگوار مرحوم «غلام

39 - شاید هدف علامه محمود طرزی همان مقدمه مهمی باشد که شاگرد رشید و مصری سید جمال الدین افغانی، یعنی شیخ محمد عبده در زمان حیات استاد خود بر ترجمه نیچریه «الرد علی الدهریین»، در سال 1886 م به زبان عربی نگاشته و آن را به چاپ رسانده است و جرجی زیدان حین نگارش بیوگرافی سید و نشر آن در «الهلال» به تاریخ اول اپریل 1897 م از آن بهره برده است ؛ اما کتابی که خود سید افغانی در دیباچه آن ترجمه احوال و سوانح عمری خود را تحریر کرده باشد، به نظر من نرسیده است و گمان هم ندارم که این ادعا درست باشد؛ اما به یقین آنچه شاگردش شیخ محمد عبده نگاشته، مورد تایید سید افغانی بوده است . فاضل

محمد خان»⁴⁰ عنوان رسمی شان «سردار» بوده است، اما چون به سن جوانی در قندهار، اول بار یک طرز جدیدی در شعر گرفتند، و در ادبیات یک توغل و اشتغال تامی ورزیدند. در شعر به «طرزی» تخلص فرمودند. پس چگونه جرأت و گستاخیت که تخلص خاص شعری حضرت «طرزی» را نه اسم اصلی آن را که نسبت ابوت و بنوت را در برگیرد، با نام خود یکجا کرده، خود را «محمود طرزی» می نویسد: بلی، درحقیقت امر، این یک چنان جرأت شمرده می شود که جنایت سرقفت را هم در بر می گیرد؛ ولی در این مسأله این حقیر سراسر حق به دست است؛ زیرا این یک لقب و عنوانی است که از طرف خود آن قبیله گاه معظم به این فرزند احقر شان عطا فرموده شده است، و در مهوری با امر خود حک کرده اند و به این عبد احقر خود، هدیه عطا کرده بودند "محمود طرزی" تحریر فرموده اند و در اکثر تحریرات

و مکاتبات عالی خودشان این فرزند احقر خود را «محمود طرزی» خطاب نموده اند، و گرنه بر چنین گستاخی گاهی جرأت نمی ورزیدم، اگر چه در اثبات مدعا، مهر و مکتوب های مذکور را ابراز کرده نمی توانم. چرا که مفقود است. اما یک چند فرد از اشعار آبدار مبارک شان که در تاریخ اتمام یک مجموعه اشعاری که از کلام های استادان جمع کرده بودم، انشاد فرموده اند استشهداً در قید تحریر می آورم تا عذر این جرأت و گستاخی مرا بعضی از معترضین ببیزیند، و آن اینست:

[تاریخ مجموعه صنایع]

قلم چونکه برداشت «محمود طرزی»	سخنهای مرغوب محمود بنوشت
چنین کار کان بود بسیار مشکل	ز بس شوق است زود همزود بنوشت
به باغ خسنجی و ملک کراچی	به وقت خوش و سال مسعود بنوشت
به تاریخ اتمام او کلک {طرزی}	به تعمیمه این حرف مقصود بنوشت
{ورق های بد} را ازو دور افگن	چه مجموعه خوب محمود بنوشت

1300 [از کلیات حضرت طرزی منطبعه کراچی قسم قصاید و قطعات صحیفه 75]

قارئین کرام ما خواهند گفت: این چه؟ ما منتظر شنیدن علاوه معلومات در باب احوال علامه "السید جمال الدین" بودیم و آقای محرر به نوشتن ترجمه احوال خود آغاز نمود. نی نی!، من ترجمه حال خود را نه می نویسم. به همین قدر نوشته از این سبب مجبور شدم که چون گفتم از وقت آموختن و خواندن و نوشتن فارسی، نام جناب علامه را ورد زبان داشته ام و آن از این است که والد ماجد مغفورم [حضرت طرزی صاحب] یک قصیده هدیه غزایی در حق سید مشار علیه انشاد فرموده در کلیات اشعار چون آب حیات شان مسطور است. و چون درجه خوانایی حقیر به درجه کلیات خوانی رسید که آنهم تقریباً سنه 1297 هجری بوده باشد، اول کلیاتی که می خواندم و در گنجینه دماغ اشعار آن را جا می دادم، کلیات حضرت طرزی بود. بلی، یک شاعر زاده، اول شعری که از بر کند، به جز شعر پدر کدام شعر تر خواهد بود؟ بلی، بلبل در آشیانه نی، بلکه هنوز چون در مشیمه بیضه باشد، شاعر زاده گلزار شمرده می شود! انصاف فرمائید آیا این شعر از چنان شعر هایی نیست که یک نوع هوس شعر و شاعری آن را نخواند و از بر نکند؟!]

40 - سردار غلام محمد خان طرزی پسر سردار رحمدل خان [برادر امیر دوست محمد خان] پسر پاینده محمد خان است. سردار رحمدل خان پس از تسلط برادرش امیر دوست محمد خان بر قندهار، رهسپار ایران گردید و در سال 1859م در ایران وفات یافت. غلام محمد خان طرزی در دربار کاکایش امیر دوست محمد خان خدمت میکرد و لقب "ارجمند دانشمند" را کسب نمود، اما در زمان سلطنت عبدالرحمن خان به هندوستان تبعید گردید، سپس به بغداد و از آنجا به استانبول رفت و سرانجام در دمشق رحل اقامت افگند و بالاخره در سال 1900م در دمشق وفات یافت. دیوان اشعارش را پسرش محمود طرزی بنام "دیوان طرزی افغان" در کراچی به چاپ رسانده است. دیوان یاد شده را یکی از نوادگان سردار غلام محمد طرزی یعنی آقای دکتور ننگیالی طرزی دیپلومات پیشین و سفیر سابق افغانستان در پاکستان، هند و سوئیس، نیز در قطع و صحافت اعلا در سال 1381 هجری خورشیدی، در تهران تجدید چاپ کرده است. فاضل

بشنوید قصیده در مدح سیدجمال الدین که از روم 41 آمده بود

[تعریف نسیم صبحدم]

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا عبیر آمیز و عنبربیز و روح انگیز و جان افزا
 طراوت بخش روی گل پریشان از بوی گل موافق همچو خوی گل به طبع مردم دانا
 ازو طبع چمن تازه و زو بر روی گل غازه ازو در گلشن آوازه، وزو در بوستان غوغا
 به سوری رنگ و آب از وی، به سنبل پیچ و تاب از وی
 شده سر مست خواب از وی، دو چشم نرگس شهلا

[گریز به مدح]

به جسم لاله نعمان چنان از لطف بخشد جان که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
 [جمال الدین] نام آور سخن فهم سخن پرور خردمند، هنر گستر، فلک قدر ملک سیما 3
 تویی عالم، تویی عامل تویی عارف، تویی کامل تویی فاضل، تویی باذل، تویی عاقل، تویی دانا
 فصاحت را تو سحباتی، بلاغت را تو حسانی عرب را شیره جانی، عجم را دیده بیانا
 تویی کشف نکو کاری، تویی برهان دینداری تویی فرهنگ هشیاری، تویی قاموس استغنا
 نه ماه روم و شامستی که خورشید تمامستی قبول خاص و عامستی به جابلقا و جابلسا

ترا [طرزی] ثنا گوید، هزاران مرحبا گوید

به صدق دل دعا گوید، چه در سرا، چه در ضرا

[الی آخره: از کلیات حضرت طرزی مطبوعه کراچی از قسم قصاید صحیفه 71، در کلیات مطبوع، اگر چه سید جلال الدین نوشته شده، اما در اصل سیدجمال الدین است.]

این است که به خواندن باریار، و شنیدن بسیار این شعر چون در شهوار که از ایام صباوت در محفظه دماغ حفظ شده آمده است، نام جناب علامه درحسیات عاجزانه محکوک و منقوش شده مانده است.

علاوه معلومات عاجزانه در حق سیدمرحوم بر شنیدگی و دیدگی منحصر است که از این شنیدن و دیدن ما بعضی مسئله های عجیب و اسرار های غریبی در سوانح عمری حضرت سید که جریده «الهلال» در مصر آن را به زبان عربی نشر کرده و سلطان محمدخان کابلی آن را به فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید. مثلاً چون یکی یکبار بگویم که جناب سید در افغانستان به «سید جمال الدین رومی» مشهور و معروف بوده است، نه «سید جمال الدین افغانی»، آیا سراسر مسأله را یک تبدیل ناگهانی نمی دهد؟ چسان نمی دهد! درحالی که در مصر شام، قسطنطنیه، هند، حجاز، اروپا به سید جمال الدین افغانی شهرت داشته باشد، و خود افغانها تنها یک چند سالی آن را دیده باشند، و آن هم به عنوان «سید جمال الدین رومی» دیده و شناخته باشند، و سید رومی گفته، مدحیه ها در حق او سروده باشند، آیا غریب یک واقعه شمرده نمی شود؟ شنیدنی های من عبارت از بعضی فقراتیست که در حق حضرت علامه، از زبان والد بزرگوار مرحوم حضرت طرزی صاحب و استاد مرحوم ملا محمد اکرم و برادر بزرگوارم خازن الکتب صاحب شنیده

41 - «روم» در اصطلاح ملک ما، ممالک ترکیه عثمانیه رامی گویند و رومی تمام مسلمان های آن سر زمین را می گویند. حال آنکه در ممالک عثمانی لفظ روم تنها بر مردم نصارای آن سر زمین اطلاق می شود، نه بر مسلمان.

سراج الأخبار

بودم: می فرمودند که در زمان سلطنت اعلیحضرت " امیر محمد اعظم خان" ⁴² مرحوم یکی از اجله علمای روم از راه کراچی اول به قندهار و باز به کابل آمده بود که در علوم نقلیه و عقلیه صاحب ید طولی و در حکمت و فلسفه بی همتا بود. زئی و قیافتش به زئی و قیافت علمای روم بود، یک خدمتگار بگویم یا شاگرد بگویم هم داشت که عرب مصری بود، و بسیار با تربیه و آداب بود. علامه به زبان عربی با او سخن می گفت.

هرچه که می گفت از خوبی ها و عظمت و شوکت دولت روم بیان می کرد به بسی ادیان باخبر، و از علوم و فنون یک دفتینه توانگری بود. آشنایی و رفاقت بسیار صمیمی در بین حضرت پدر و سید مشار الیه به هم رسیده بود. اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نیز گرویده فضل و کمالات علامه گردیده، مقامش را خیلی محترم می داشت. بعد از انقراض حکومت امیر محمد اعظم خان و استقرار حکومت اعلیحضرت امیر شیر علی خان از کابل به راه پشاور عازم دیار هندوستان گردید.

علاوه معلومات شنیدگی ما در حق علامه سیدجمال الدین همین بود که از زبان والد مرحوم بزرگوار خود در کابل پیش از سنه 1300 شنیده و حفظ کرده ام. در این قدر معلومات ما با معلوماتی که در ترجمه احوال سید ذکر شده، چندان اختلافی نیست. اما چیزی که شایان دقت و جالب نظر اهمیت است این است که جناب علامه مرحوم در افغانستان سید جمال الدین رومی بوده و در بلاد روم سیدجمال الدین افغانی شده است! عجب تر اینکه ایرانیانش سید جمال الدین اسعدآبادی همدانی می شناسند!...

این معلومات زبانی که از زبان مبارک حضرت طرزی صاحب مرحوم در خصوص احوال حضرت سید شنیده ام از روایات موثوقه تاریخیه افغانیه شمرده می شود. زیرا به رأی العین دیده و به گوش خود از زبان شان شنیده و به من حکایه فرموده است. در باب احوال بیشتر از زمان حکومت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان سید مشار الیه، هیچگونه معلوماتی از خود ندارند. البته هر آنچه در ترجمه احوال شان از جریده «الهلل» عربی ترجمه شده و در شماره [3] مذکور گردید، همچنان خواهد بود. اما اینکه در افغانستان به زمان اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان آمده اند و به شهرت و عنوان رومی بوده اند، و همین قصیده را که چند فرد آن در بالا مسطور گردید، حضرت طرزی در مدح خود سید انشاد فرموده اند نیز به قدر ذره، شبهه نباید کرد. در قصیده فوق به این بیت که " نه ماه روم و شامستی ... الخ" ⁴³ رومی بود ن سید را تلمیح فرموده اند. حال آنکه در قصیده دیگری که بنابر تشویق و ترغیب حضرت سید مشار الیه، حضرت طرزی

42 - اینکه مرحوم طرزی می فرماید که در آمدن سید جمال الدین در عهد سلطنت امیر محمد اعظم خان « به قدر ذره شبهه نباید کرد»، احترامانه بایست یاد آور شد که این حرف، استوار بر معلوماتی است که مرحوم طرزی در آن دوران داشت. اینجانب در رساله « سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان» یک دهه قبل، این ادعای طرزی مرحوم را رد کرده بودم، اینک برخی از آن دلایل را در اینجا نخست به خاطر اهمیت آن و دیگر اینکه شاید این رساله به دست کسانی برسد که نبشته های قبلی مرا در این مورد نخوانده اند، مجددا در این پینوشت درج می کنم.

الف- شادروان محمود طرزی مگوید، سید جمال الدین، در زمان امیر محمد اعظم خان، به افغانستان آمد، حتی می افزاید که در این مورد « به قدر ذره شبهه نباید کرد»؛ اما این گفته وی با اسنادی که ما فعلا در اختیار داریم، دقیق نمی باشد. زیرا سید جمال الدین در سال 1283 قمری در زمان حکومت محمد افضل خان، رساله ای را به نام « مرآة العارفین فی ملتسم زین العابدین» در شهر قندهار، کتابت کرده است و همه می دانند که سلطنت امیر محمد افضل خان، قبل از پادشاهی امیر محمد اعظم خان بود.

ب- محمود طرزی می گوید که سید جمال الدین در افغانستان به « رومی» مشهور بود، نه به « افغانی» در حالی که سید جمال الدین در سال 1283 قمری در پایان رساله « مرآة العارفین» نگاشته است که: « کتبه عبدالله جمال الدین الأفغانی الکابلی فی بلدة قندهار فی يوم الأحد 2 شهر ذی الحجة الحرام سنة 1283» - (هفت اپریل 1867م)

ج- محمود طرزی از سندی که به قلم سید نگاشته شده است و خود را « من سادات کثر» گفته، آگاهی نداشته است، ورنه چنان نمی گفته است. زیرا این اسناد در زمان مرحوم طرزی به چاپ نرسیده بود.

43 - اما در مورد بیت « نه ماه روم و شامستی» بایست یادآوری نمایم که در دیوان مرحوم غلام محمد خان طرزی، برخلاف گفته محمود طرزی، عوض بیت یاد شده، این بیت آمده است « نه ماه مصر و شامستی...» کلیات دیوان طرزی، صفحه 676،

در مدح اعلیحضرت سلطان «عبدالعزیز خان»⁴⁴ مرحوم انشاد فرموده اند، از بعضی بیت های آن که احوال سید را تصویر می کند صریح تر و واضح تر رومی بودن مشارالیه، عیان می آید!

بعضی بیت های قصیده مذکور را نیز استشهداً از قرار ذیل می نگارم

قصیده در مدح سلطان عبدالعزیز خان مرحوم به فرموده سیدجمال الدین رومی

[طلوعیه]

زنگی دجال شب رفت سوی قیروان	رایت رومی روز گشت ز مشرق عیان
هندی انجم سپاه شد ز نظر ها نهران	قیصر رومی کلاه ساخت فلک تکیه گاه
گشت ز انجم تهی انجمن کهکشان	مشعلۀ آفتاب تا که بر افروخت صبح
بر نماز سحر شد به فلک ورد خوان	صوفی صبح از صفا با رخ چون آفتاب

بهر صبحی صبح دیده شد از خواب ناز
از چمن آمد به گوش چه چه بلبلان

[از جای گریز به حکایه]

کرده به اندیشه طی منزل هفت آسمان	دوش پی مدح تو از مدد فکر تیز
خالی زاغراق و زرق، عاری ز تهمت بیان	گشته به اندیشه غرق همچو گهرتا به فرق
کامدم از در درون دلبر شیرین زبان	من به چنین بحر ژرف بی سخن و صوت
گاه بیانش رطب ریخته از لب دهان	سید عالی نسب، عالم علم و ادب
از همه ادیان خبر، حرفرس نکته دان	برد یمانی به سر جبهه رومی به بر
خیز و بیا شعر نغز پیش من از بر بخوان	آمد و بنشست و گفت [طرزی افغان] تویی
در صفت شاه ما، صنعت خود کن عیان	چند به مدح خسان طبع تو ریزد گهر

از ره عجز و نیاز رفتم و گفتم به چشم
آنچه تو گویی مرا نیست ترمرد در آن

[از جای گریز به مدح]

"چند به تقسیم من صلح کنی با ددان"	چند بجانم گشی تیغ برون از نیام
ورنه به سلطان برم شکوه این داستان	بگذر از این جور و ظلم ای با ستم خوی گیر
کو شده سلطان به ارث بر همه اسلامیان	پادشهی جم نشان قیصر خسرو غلام

44 - سلطان عبدالعزیز پسر سلطان محمود دوم متولد سال 4182 م در استانبول است که بعد از مرگ برادرش سلطان عبدالمجید، در سال 86 میلادی با او در مسجد ابو ایوب انصاری واقع استانبول، به خلافت بیعت صورت گرفت در این سال امیر دوست محمد خان در افغانستان فرمانروایی داشت، همچنان امیر شیر علی خان، امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان، امیران افغانستان با او معاصر بودند و در سفر سید جمال الدین افغانی به کابل، دوران سلطنت سلطان عبدالعزیز در امپراتوری عثمانی بود. این سلطان سرانجام به تاریخ 31 می 886 میلادی از سلطنت خلع گردید که بعد از او برای یک دوره کوتاه سلطان مراد، سپس سلطان عبد الحمید دوم، خلیفۀ ترکیه عثمانی گردید.

برده به بازوی زور، تخت ز بهرام گور
 ای چون وجودت بود نام شریف عزیز
 برده به شمشیر تیز تاج سر اردوان
 گر چه وجود ترا نیست مثال و نشان
 آمده از نام تو رونق ایمان و دین
 آمده از جام تو تازه رخ رومیان
 گر چه سکندر کشید بر رخ یاجوج سر
 تیغ کجبت سد کشد گرد به گرد جهان

[الی اخره ! از کلیات حضرت طرزی قسم قصاید صحیفه 73]

معلومات قسم شنیدنی ما همین قدر بود که عرض شد. ازین معلومات به همین قدر یک نتیجه دسترس می شود که این سفر افغانستان سید مرحوم، بعد از سفر اول استانبول شان به وقوع آمده باشد.

حالا بیایم بر معلومات قسم دیدنی خویش که اهمیت و موقعیت آن، خیلی افزونتر است، و آن عبارت از ملاقات و صحبت و استفاده و استفاضه ایست که مدت شش هفته یک عمر بسیار با فیض را در استانبول به حضور آن بحر زخار علم و عرفان به سر آورده ام.

غالباً سنه 1314 هجری. ⁴⁵ بود که در اوراق حوادث تشریف آوردن سید جمال الدین افغانی به استانبول دیده شد. در آن اوقات در شام سکونت داشتیم. حضرت پدر به تحقیقات ابتداء کردند. علامه همان علامه بود که در افغانستان دیده شده بود. این را هم دانستند که تذکار ماضی مصلحتاً لزوم ندارد. از آنرو این فرزند احقر خودشان را با تنبیهات و سفارشات لازمه و نصایح و وصایای واجبه به همراه یک مکتوب بسیار ادیبانه و حکیمانه محض به نیت استفاده از فیوضات علمی آن حکیم فرزانه، به سوی استانبول از شام اعزام فرمودند. مدت هفت ماه در مسافر خانه «عقارات همایونی» در محله «بشکطاش» اقامت نمودم. علی الاکثر هر روزه در محفل عرفان منزل حضرت سید که در «نشاناتاش» نام موقع قریب اقامتگاه بود، اثبات وجود می نمودم.

علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس به قدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود از آن معدن به استخراج فضایل کامیاب می آمد. این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت را در بر دارد. مباحث علمیه حکمیه فلسفیه سیاسیه اجتماعیه و غیره که هر روزه در محفل بزم حضور آن علامه دهر، جریان می یافت، هر جمله و هر عباره آن کتاب هایی و رساله هایی تحریر به کار دارد که در اینجا تذکار بیانات آن، خارج حوصله اخبار ماست. تنها در خصوص بیان کردن علاوه معلومات در بعضی نقاط سوانح عمر شان که در اواخر عمرشان در استانبول در پیش چشم خود من جریان یافته و در اصل ترجمه حال شان که جریده «الهلل» نوشته و ترجمه آن در شماره 3 اخبار ما، درج شده، از آن چیزها، بحثی در میان نیامده کوشش می ورزیم:



در 6 اگست 2018، مجسمه سید جمال الدین افغان در پارک آزادی (حدیقه الحریه) در قلب قاهره، پایتخت مصر، رسماً رونمایی شد. در این رستا تلاش و زحمات فرهنگی و نویسنده فرزانه فضل الرحمن فاضل سفیر آن وقت افغانستان در مصر قابل قدر و یاد آور است



45 - سال 1314 هجری قمری مصادف بر 1275 شمسی و 1896 میلادی.

علاوه معلومات در باب اصل و نسب

«علامه سیدجمال الدین»

خاندان جلیل الشان سادات کنر که نسب مبارک شان به صحت مثبت است بالفعل در کنر و دارالسطنه معزز محترم معروف مشهور می باشد. البته سراج الاخبار افغانیه را مطالعه کرده هرگاه در آن سلسله مبارکه «سید صفر» و پسرشان «سیدجمال الدین» موجود باشد، خدمتاً للانسانیه، به یک دو کلمه معلومات تحریری ما را رهین لطف خود خواهند فرمود. اما چیزی که خود من در این خصوص از زبان مبارک خود جناب علامه شنیده ام از قرار ذیل است:

روزی بود که بسیاری از ارباب دانش در دالان بزرگ خانه اقامتگاه سید جمع بودند. در آن روز جناب علامه یک قدری آتشین مزاج بود. شخصی از حاضرین از بعضی اختلافاتی که ارباب جراید و نامه نگاران در باب که و کجایی بودن علامه در میان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود. به راستی که از باز شدن این بحث به دل مسرور شدم که شاید جناب علامه یک چیزی بگویند تا این شبهه که دل مرا نیز همیشه در خلجان می داشت رفع و زایل شود، اما هزار افسوس که این آرزویم به رایگان رفت؛ زیرا از زبان مبارک جناب علامه این چنین یک سخنی نشنیدم که رفع اختلاف و شبهه نماید. نی، بلکه مسأله را سراسر در اغلاق و اشکال انداخت. چونکه فرمودند: "خوبست! افغانی! مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد! اما کدام ملت پدروخته در دنیا خواهد بود جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟!..." این سخن را به چنان جدت و شدتی بیان نمود که طبعاً آن بحث در هم پیچیده شده بر دیگر وادی ها نقل کلام ایجاب کرد.

بلی هیچ فردی آفریده این جرأت را به خیال و خاطر خود آورده نخواهد توانست که علامه را نه تنها از نسل بنی آدم، بلکه در ملت هایی که ملل شرقیه را از نسل بنی آدم تشکیل داده اند، یک وجود نادر الوجودی بشمارند. «سید جمال الدین» سید صحیح النسب افغانی الاصلی بود که افغانستان می بایست بر خود می بالید که همچنین یک وجود نادر الوجودی از این ملت به ظهور رسیده است که همه دولت ها و ملت های دنیا آن را بشناسند و احترام و قدرشناسی کنند و بعضی از او چون بید بر خود بلرزند! اما شایان حیرت این است که در خود ملت افغانستان آن ذات حکمت سمات، مانند یک جواهر بسیار ذی قیمتی که خود کان از آن خبر نباشد، غیر معروف مانده اند! آیا شایان حیرت نیست که نه در کدام صحیفه تاریخ و نه در کدام کتابچه یادداشتی، و نه در السنه عمومی، نه نامی از او به زبان زد باشد و نه کدام نشانی از او مستند شده باشد؟

علاوه معلومات در خصوص سبب بیماری و وفات علامه:

در خصوص سبب بیماری و وفات جناب علامه، علاوه معلومات ما خیلی اهمیت دارد. جریده «الهلال» که ترجمه احوال جناب سید را نوشته و هموطنان عزیز ما سلطان محمد کابلی آن را به فارسی ترجمه کرده، به جریده ما اهدا کرده است، و در خصوص بیماری و وفات جناب علامه، خیلی مختصر گذشته است. حالانکه در این خصوص بعضی اسرارهای بسیار پیچیده و سرپوشیده مضمحل است که یک قدر تفصیل به کار دارد. خود این مدیر عاجز در اثنای صحت قبل المرض و مرض قبل الموت، و عملیات جراحی و یوم وفات علامه حاضر بودم. چیزی که از زبان خود حضرت سید در خصوص سبب بیماری شان شنیده ام، از قرار ذیل است:

"فرمودند: روزی بود که به قرار عادت یومیه به سواری عرابه به دره «کاغذ خانه» رفته بودم. شام تاریک شده بود که عرابه من در پیش دروازه خانه من رسیده توقف نمود. چون از عرابه فرود آمدم دیدم که در یک طرف دروازه یک جسمی بغچه ماندنی پیچیده افتاده است. خدمتگاری را که با من بود امر کردم تا ببیند که این بغچه چیست. مگر آن جسم بغچه نبود، بلکه یک انسانی بود که دفعاً فریاد برآورده گفت: آقای سید! من «رضای کرمانی»⁴⁶ ام. به مرض فالج گرفتارم.

⁴⁶ میرزا رضای کرمانی که پدرش ملاحسین عقدایی یزدی نام داشت، در 1234 هجری خورشیدی [1857م] در کرمان تولد شد، در سال های حضور سید جمال الدین افغانی در تهران، به زیارت او رفت و دلداده افکار و اندیشه های سید شد و اخراج اهانتبار سید از حضرت شاه عبد العظیم توسط حکومت ایران، بر روحیه انقلابی او تاثیر ژرفی کرد و در ضمن ستم هایی که در زندان بر وی رفت، او را در برابر ناصر الدین شاه قاجار، خشمگینتر کرد و آماده انتقام. میرزا رضای کرمانی که در زندان سخت افسرده و رنجور شده بود غرض درمان رهسپار استانبول گردید، سید جمال الدین در استانبول با عطف انسانیت که داشت مزد درمان او را پرداخت و میرزا رضا بعد از بهبودی و برگشت به

امروز وارد این شهر شده همین قدر توانستم که خود را بر پشت یک مزدور انداخته تا به دروازه ات رسانیدم، فقط .

چون صدایش را شنیدم ، همانم شناختم . خدمتگار را امر دادم که او را به خانه درآرند. فردای آن با یک سفارش نامه مخصوصی او را به شفاخانه انگلیزی که در «بیک اوغلی» بود روانه کردم تا تداوی شود بعد از پانزده روز در همین دالان نشسته بودم که رضا ، به پای خود به کمال صحت و تندرستی درآمده سلام داد . تعجب کرده پرسیدم : " که چطوری رضا ؟ " گفت : " به تمام تنومندی و توانایی ! از همت و مرحمت آقای خود ، خوب تداوی شدم و خوب صحت یافتم . حالا برای وداع آمده ام . گفتم: "چه؟ مگر خیال رفتن داری؟" گفت : " بلی ، می روم ! " چون طبیعت و مزاج رضا به من معلوم بود، دانستم که اصرار فایده نمی بخشد. از آن رو مانع نشده، رخصت دادم. او وداع کرده برفت. بعد از آن خبر نشدم که چه شد.

" از این واقعه مدتی گذشته بود که دفعه‌تاً تمام دنیا به ولولۀ سامعه خراش کشته شدن شاه ایران اعلیحضرت ناصر الدین شاه به ضرب گلوله «رضای» کرمانی در درون زیارت شاه عبدالعظیم، برگردید . به مجردی که این خبر تلگرافاً از طهران به سفارت ایران وارد می شود، سفیر بی تدبیر ایران، همانم در عرابه نشسته راه مابین همایون را می گیرد. مگر رضای کرمانی در وقت انداختن گلوله طپانچه را بر سینه شاه گفته بوده است که : "بگیر این گلوله را به انتقام سیدجمال الدین ! " خوب ! این را رضای کرمانی گفت و کرد آیا بر سید جمال الدین افغانی چه گناه؟ الحاصل سفیر بی تدبیر ایران به اصرار تمام حالا از اعلیحضرت سلطان [عبدالحمیدخان] ملاقات می خواهد، و به مجردی که به حضور سلطان بار حضور مییابد قلیاقتش ⁴⁷ را از سر برداشته بر زمین می زند ، و به یک حزن و الم جگرخراشی از واقعه بیان کرده ، مرا به قتل شاه متهم می کند !

از همه عجیتر اینکه به الحاح و اصرار تمام اخذ و گرفت مرا، و به سفارت خانه ایران تسلیم کردن مرا هم طلب نمود ! به به ! از این خسافت عقل!! سلطان عبدالحمید خان چون یک ذات دانایی بود، بر این اوضاع و سخنان سفیر، از زیر لب یک تمسخر پنهانی که خودش بداند و لب هایش کرده و سفیر را به دایرة منطق دعوت نموده فرمودند:

آقای سفیر ! یک قدری خود داری فرمایید. به این خبر کدورت اثر، من هم از شما بیشتر المناک شدم؛ ولی این سخن محال است که من بدون محاکمه حقوق دولیه، یک شخصی را که او در استانبول باشد، شاه در طهران وفات کند، قاتل گفته به شما تسلیم کنم !

چون این جواب منطقی قابل رد نبود، آقای سفیر به جز این که قلیاقتش را به سر کند و راه عرابه خود را پیش گیرد، دیگر کاری برایش نماند؛ اما چون سلطان طبعاً قوه و اهمه اش زیاد بود، از این تهمت ناحق در اندیشه و هراس افتاد. رقیب من «شیخ ابو الهدی» ⁴⁸ نیز فرصت را غنیمت دانسته، افکار و خیالات سلطان را که ذاتاً در احتراز و اهتزاز آمده بود، علیه

ادامه پاورقی قبلی - ایران ، منتظر فرصت بود تا ناصر الدین شاه قاجار را به قتل برساند . ناصر الدین شاه برای شکرانه بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنتش به شاه عبد العظیم رفت و میرزا رضای کرمانی که منتظر فرصت بود ، با تفنگچه دست داشته اش بر او آتش کرد و او را به تاریخ اول می 1896 م [12 ثور 1275 هجری خورشیدی] به قتل رساند. میرزا رضا فرار نکرد و به چنگ محافظان شاه گرفتار شد و سر انجام در دهم اگست 1896 م برابر با 22 اسد 1275 هجری خورشیدی در ملا عام حلق آویز گردید.

47 - قلیاقت یا قالیباقت نوعی کلاه گوشه دار که از پوست ساخته می شود و اقوام ترک آن را به سر کنند. فاضل

48 - محمد بن حسن معروف به شیخ ابو الهدی الصیادی ، در منطقه "خان شیخون" سوریه در سال [1849] تولد یافت و از شیوخ مشهور طریقه صوفیه رفاعیه به شمار می رود. او قبل از سفر به آستانه یا پایتخت امپراتوری عثمانی که پیشینه رهبری سادات را در "حلب" بر دوش داشت ، با دیدار با سلطان عبد الحمید دوم ، اعتماد او را جلب کرد و به مقام شیخ الاسلامی دولت عثمانی رسید. در مورد اینکه چگونه او به این مقام عالی دست یافت برخی به این نظر اند که او مخالف اصلاحگرانی نظیر "سیدجمال الدین افغانی" ، " شیخ محمد عبده" ، و "عبد الرحمن کواکبی" بود ، و سلطان عبد الحمید در مبارزه با آن اصلاحگران به شخصی چون او نیاز داشت و دلیل دیگر مخالفت او در برابر حرکت وهابیت بود که یکی از خطرهای جدی در برابر دولت عثمانی دانسته می شد . از همینرو تا آخر، مورد توجه سلطان عثمانی بود و در تقرر قضات و برخی کارمندان عالیرتبه دولت نقش داشت و با خلع سلطان عبد الحمید، او هم تبعید گردید و سر انجام در سال 1909 م وفات یافت. از او به صفت یک شاعر نازک خیال نام برده می شود و کتاب هایی هم از او به یادگار مانده است

من به بدگمانی زیاد تر حرکت می داد، تا نتیجه همین شد که در اطراف و جوانب اقامتگاه من، خفیه پولیس های زیادی مقرر نمودند و هر حرکات مرا در زیر نظر دقت گرفتند. در هر جا که می رفتم، چندی از این زبانیه های جهنم، مرا تعقیب می کردند. در این اثنا، یک واقعه تصادفی دیگری هم پیش آمد که موجب تشدید تضییقاتم گردید و آن این بود که خدیو مصر جناب پرنس «عباس حلمی پاشا»⁴⁹ به استانبول آمد. چون با خدیو مشارالیه از سابق حقوق آشنایی و مصاحبه به هم رسیده بود و یک چند وقت از من سبق هم خوانده بود، خواهش ملاقات مرا فرمود. چون در عهد عبد الحمید خانی، این گونه ملاقات ها، بدون اجازه و اراده سلطانی، ممکن نمی شد، از حضور شاهانه اجازه ملاقات طلبید، لکن به هر صورتی که بود، آن اجازه و اراده استحصال شده نتوانست. طبعاً ملاقات رسمی هم میسر نشد، اما یک روزی بود که من به قرار عادت همه هفته، به هوا خوری رفته بودم، به تصادف در آن روز، خدیو هم به همان سمت برای هوا خوری آمده بود، به قدر نیم ساعت، یک ملاقات مختصری با هم دست داد که نتیجه این ملاقات همین شد که عدد خفیه ها و پولیس ها، و ژاندرم ها برای ترقب و نگرانی من، افزونی گرفت و کار از خفیه به علانیه کشید. چون این کارهای پرفشار مغایر طبع آزادم بود، از آن سبب، از قهر و اندوه بسیار، سیگار بسیار کشیدن گرفتم. به درجه بی که در روزی قطعی سیگارهای بزرگ فرنگی کفایت نمی کرد و هر آن قدر که تضییق و فشار بر من افزونی می گرفت، سیگار کشی من نیز به همان سبب تزیاید می کرد. نهایت کار به درجه ای رسید که این ذلت و اهانت را خارج تحمل دیده، به سفارت خانه انگلیز داخل شدم؛ اما سلطان را این حرکت من به درجه ای در اندیشه و هراس انداخت که همه روزه، بعضی از وزراء و مقربین حضور همایونی را در نزد من می فرستاد. الحاصل به شرطی که منبعد این چنین اهانت ها و ذلت ها در حق من روا ندارند بعد از ده روز، واپس به خانه، آمدم. اما کثرت غصه ها و اندوه ها که موجب افراط سگریت کشی من شده بود زهر نیقوتین «نیکوتین» آن تاثیر کرده این مرض را بر من مستولی نمود. "این بود بیانات و افاداتی که از زبان خود علامه سید جمال الدین افغانی به گوش خود شنیده ام. مرض حضرت سید «سرطان» بود که در منتهای «فک اسفل دهن» یعنی در جایی که حدود دندان های زیرین در قرب بناگوش چپ تمام می شد، ظهور یافته بود. این مرض خیلی دهشتناک بود. اگرچه در اوایل ظهور آن، جناب سید از دردهای شدید خود هیچ اظهار تألم نمی کردند، و مخلصان و شاگردان شان نیز از آن آگاه نبودند. اما رفته رفته درد و آلم به درجه ای رسید که هر کس به یک دیدن درد و آلم را از جبهه شان حس می کرد. تا به آن وقت به داکتر هم اظهار نکرده بودند، شدت مرض، بعد از آمدنش از سفارتخانه رخ نمود. بعد از آنکه داکترها معاینه کرده مرض را کشف نمودند به اتفاق آرا عملیات جراحی را قرار دادند. همه دوستان و مخلصان جناب علامه همین مشورت را تجویز نمودند که عملیات باید در اوروپا اجرا شود. از این بود که از حضور همایون رخصت رفتن اوروپا را طلب نمود. کسانی که عصر اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان را دیده و از مسلک پر اسرار بسیار عمیق آن ذات معظم، شمه ای آگاهی داشته باشند، البته خواهند فهمید که این رخصت داده نخواهد شد. بلی،

ادامه پاورقی قبلی - که اسمای برخی عبارت است از: 1 - ضوء الشمس و بنی الإسلام علی خمس، 2- الجوهر الشفاف فی طبقات السادة الأشراف، 3- السهم الصائب لمن أدى أبا طالب، 4- الفجر المنیر. 5- الواعظ المعرب عن حقیقة المسلم المتأدب، 6- قلادة الجواهر فی ذکر الغوث الرفاعي وأتباعه الأکابر 7- الفیض المحمدی و المدد الأحمدی [دیوان شعر]

⁴⁹ - در تاریخ معاصر مصر، سه نفر به نام عباس حلمی مشهور هستند. عباس حلمی اول [1813 - 1854م] که والی مصر بود، عباس حلمی دوم [1874 - 1944م] و عباس حلمی سوم که فعلاً زنده است و مشغول تجارت و متولد سال 1941 و 75 سال عمر دارد و نوه عباس حلمی دوم می باشد. از تذکر سید چنین بر می آید که هدف سید همانا عباس حلمی دوم بزرگترین پسر توفیق پاشا خدیو مصر است. عباس حلمی دوم متولد سال 11874 در اسکندریه است. دروس ابتدایی را در مدرسه ای که پدرش در کاخ عابدین ایجاد کرد بود، آغاز کرد و سپس جهت تحصیلات عالی و آموزش علوم نظامی و سیاسی به سویس و اتریش رفت. به تاریخ هشتم جنوری 1892، در حالی که در ویانا به سر می برد، از وفات پدر اطلاع حاصل کرد و به حیث خدیو مصر تعیین می گردد. او هفتمین فرمانروا از جمله خاندان محمد علی پاشا است تا اینکه به تاریخ 19 دسمبر 1914، از قدرت عزل گردید، او در حین فرمانروایی لقب خدیو مصر و سودان را دارا بود. اگرچه به نقل از محمود طرزی، سید جمال الدین افغانی ادعا دارد که عباس حلمی در نزدش درس خوانده است، شاید آموزش های بسیار ابتدایی باشد؛ زیرا سید در سال 1879 از مصر اخراج گردید که در آن دوران، عباس حلمی 5 سال عمر داشت و از امکان بعید به نظر می آید که سید، عباس حلمی را در ویانا و سویس تدریس نموده باشد. از تصادف روزگار همین که حلمی عباس بعد از 30 سال در همان روزی که از قدرت برکنار شده بود یعنی 19 دسمبر سال 1944م در سویس وفات یافت.

نشد! چونکه این چنین صید به دام آورده را آن چنان صیاد ماهر که بعد از هزارها افسانه و افسون و صدها حکمت و فنون از استانبول تا پاریس دام انداخته، به دست آورده باشد، آیا چسان خواهد شد که به رایگانش از دست بدهد!!!...

به مجردی که اعلیحضرت سلطان از بیماری مدهش علامه خیر می شود، گویا خیلی از خیلی متأثر می شود و همان دم برای تلطیف و نوازش خاطر حضرت سید دو سه نفر مقرب ترین بارگاه حضور را برای احوال پرسی می فرستد، و این احوال پرسی را با یک مبلغ گزافی از زرهای سرخ عثمانی برای مخارج مداوا و عملیات شان رنگین تر و سنگین تر نموده، اشهر مشاهیر اطبای اجنبی و بومی پایتخت سنیه استانبول را برای عملیات جراحی سید تعیین می فرماید، و به هیچ صورت راضی نبودن شاهانه را به رفتن علامه از قسطنطنیه بیان و به عملیات جراحی آغاز می شود! الحق به روز عملیات خیلی دهشتناک یک روزی بر دوستان و شاگردان و مخلصان سید بود. هرکس به یک گرداب نایاب حسرت و غم ساکت نشسته، نتیجه را انتظار داشتند. عملیات دو ساعت کامل دوام نمود که به درجه انتظار دو ساله یک سوزش و شورش در دل ها القا می نمود. تا آن که مژده به کامیابی نتیجه پذیرش عملیات یک نور تسلی و امیدی در دل ها دمید، تقریباً دوازده دندان و یک قسمتی از استخوان فک اسفل را کشیدند و بریدند. مدت سه روز قطعاً از اختلاط و دید و بازدید هرکس که باشد ممنوع بودند. بعد از سه روز بعضی دوستان به دیدن سید کامیاب آمدند. غیر از دو چشم شان که انوار نکاء و حکمت از آن می درخشید، دیگر همه اقسام وجهیه شان با پنبه ها و رابطه ها مربوط و مستور بود. روز به روز مرض رو به بهبودی و دل ها درخشندی افتد بعد از یک هفته جناب علامه، به یک حالی دیده شد که بعد از یک هفته دیگر هیچ آثار مرض در وجود شان باقی نماند. اما هزار افسوس که این چنین نشد. ده یازده روز بعد، در حالی که اطبا اجازه داده بودند که به دالان رسم قبول خود فرو آیند و کم کم تکلم هم می توانستند، دفعاتاً باز همان مرض عود نموده موجب اضطراب و پیچ و تاب خود سید و احبابش گردید. هر کس و بعضی از اطبا حیران ماندند که این از چه پیش آمد!

الحاصل بعد از دوسه روز عذاب و اضطراب باز رو بر بهبودی نهاده و باز بعد از چند روز صحت و باز مضطرب می شدند، تا آنکه اطبا به جز این که این حال را از باقی ماندن بعضی ریشه های سرطان حکم کنند، دیگر چاره نیافتند، و با اراده سنیه دوم بار، باز به عملیات مباشرت ورزیدند. در این عملیات جراحی دوم، نصف زبان حکمت بیان شرر افشان حضرت سید را نیز بریدند. نتیجه همین شد که تقریباً سه چهار روز بعد از این عملیات دوم، عملیات حیات سید نیز به انجام رسیده، مانند یک گنج شایگان حکمت و عرفان در خاک نماند! علاوه معلومات دیدنی ما درخصوص سبب مرض و وفات علامه همین بود که در قید تحریر آمد. حالا از بعضی حالات و روایات این معلومات دیدنی خود نیز چیزی که به خاطر فاتر باقی مانده، انظار قارئین کرام خود می نمایم:

بعضی حالات و روایات دیدنی و شنیدنی: مهمترین این حالات عبارت از واقعاتیست در مابین «شیخ ابو الهدا» و جناب علامه جریان یافته است. در این خصوص می باید که یک قدر از سوانح عمر این شخص که آقای سید ما او را هیچگاه ابو الهدا نگفته، ابو الضلالش می نامید، نیز بیان نمایم: در تمام حلب و شام و استانبول از بسیار مردم ثقات روایت ذیل بیان می شد که ابوالهدا یک درویشی بود از درویش های طریقه رفاعیه. طریقه رفاعیه یکی از طریقه های معروف و مشهور روحانیست که در اراضی شامات و مصر و روم بسیار خانقاها و به هزارها مریدها و به صدها شیخ های طریقت دارند. درویش های رفاعی جبه سبزی در بر دارند، و یک کلاه رومی سفید بر سر، و بر آن کلاه در حد پیشانی خود یک عمامه گک سبز پیچیده دارند. و این طریقه به زدن دَف های کلان کلانی که حلقه های نالیکی ماندنی برنجی نازک درکنار آن دَف هاست به جهر بلند «حی» گفته ذکر می کنند. این طریقه بسیار عجایبات و غرایبات دارد. مثلاً گرفتن مارهای زهردار و خوردن گزدم ها را به مع نیشش، و خوردن آتش و لیسیدن آهن های سرخ شده، و فرو بردن اسلحه جارحه را در شکم، و فرو بردن سیخ های سرخ شده را در چشم و غیره اعضای خودشان و غیره چیزهای خارق العاده از کارهایی است که هر یک از درویش های این طریقه، یکی از آن ها را ضرور به روی کار آورده می توانند. این است که ابوالهدا یکی از درویش های این طریقت است و اصل اش از قریه «معره» است که در مابین «حما» و «حمص» واقع است. سنت او دَف زدن و تشبیه ها و قصیده ها خواندن بود، در اثنای ذکرها در خانقاها؛ در شام، حما، حلب، بیروت، استانبول بسیار مردمان معتبر که در اثنای ترقیها خارق العاده نام برده در قیدحیات بودند، و نامبرده را به همان قیافت و حرفت دیده بودند، خودشان به من به همین رنگ که در فوق گذشت حکایت کرده اند. این درویش دلریش از شهری به شهری و از دهی به دهی رفته رفته به استانبول که یک نمایشگاه اجناس مختلفه امم و ملل شمرده می شود، و در اثنای سلطنت خاقان سابق عادتاً یک تجربه گاه بخت و طالع بود، می رسد. رسیدن همان، و بعد از یک مدتی کمی مقرب الخاقان شدن همان! در رتبه ها تا به درجه وزارت، و در نشان ها تا نخستین درجه نشان مرصع عثمانی واصل می شود. نفوذ و اقتدار، ثروت و سامان، دبدبه و طنطنه که این درویش دَف به دوش آن را در حضور سلطان مالک بود، کمتر کسی را نصیب گردیده بود. اما اگر سؤال شود که آیا به چه سان، و چه واسطه؛ و کدام مدعا؟ این است که جواب این مسأله به این موقوفست که انسان تاریخ حیات عصر عبدالحمید خانی را مطالعه کند و به اسرار روحیه و مقاصد و نوایای پولیتیک آن

ذات پر اسرار باخبر گردد. حال آنکه آن چیزی نیست که به یک صحیفه دو صحیفه نوشتن تمام آید! لهذا در این خصوص روایت های مختلف بیان شده است که تحفه ترین آنها از قرار ذیل است: " می گویند که شبی سلطان به خواب می بیند که در حوض بزرگ سرای همایون خود در آب می افتد، و هر چه می کند از آن بیرون برآمده نمی تواند، و از غرق اش هیچ چیزی نمی ماند، در این اثنا یک درویش جوان خوش چهره پیدا شده و دست اش را گرفته از آب بیرون می برارد! فردای آن چون این خواب خود را به بعضی خاصان حرم همایون نقل می کند، و چون شکل و قیافت درویش دست گیرنده خود را بیان می کند، دفعتاً یکی از خواجه سرایان معتبر همایون، به عرض می رساند که به همین شکل و قیافت که ذات شاهانه می فرمایند، من یک درویشی را می شناسم که خیلی آتشین نفس و بزرگواری یک شخصی است. پادشاه همان دم به احضار آن اراده می فرماید. چون به حضور داخل می شود، گویا ذات شاهانه او را می شناسد که همان دست گیرنده اوست !!!...

از این قبیل روایات چند رقم آن شنیده شده است که وقس علی هذا گفته به همین یک مثال اکتفا ورزیده شد! حال آنکه سلطان عبدالحمید خان را کسی که تا یک درجه به خوبی می شناسد، می داند که او چنان یک ذات حکمت سماتی بود که از تارهای عنکبوتی افکار سیاسی و خیالات دسیسه پردازی او هیچ گوشه از گوشه های دنیا، رهایی نداشت. در تمام جمعیت های بزرگ «فرامیشنی» اروپا و آسیا و امریکا رتبه بزرگ ریاست را حایز بود، چنان نكاء و ده های خارق العاده را مالک بود که همه سیاسیون دهر او را ز اعظم سیاسیون می شناختند. اصل مسئله این است که نقیب های بغداد شریف که از ذریت اولاد حضرت «غوٹ الأعظم پیر پیران شیخ عبدالقادر جیلانی» قدس الله سره العزیز می باشد، یک شهرت و عظمت و نفوذ و اعتبار عظیمی را حاصل کرده بودند. حالآنکه به مقابل آن نفوذ و اعتبار یک سرشکنی پیدا کردن از جمله لوازمات حکمت های عملی عبدالحمید خانی شمرده می شد چون به تاریخ ترقی شیخ ابوالهدا و تنزل سطوت و اعتبار «سید سلمان» افندی نقیب بغداد نظر کرده شود، هر دو را در یک وقت و زمان می یابد که به این صورت حقیقت مسأله، خود به خود به میدان می برآید!

حضرت سید سلمان افندی و شیخ ابوالهدا آن قدر با هم ضد و معاند شدند که بر علیه همدیگر خود شان کتاب ها تألیف و تصنیف کرده، طبع و نشر نمودند. اما جای افسوس این است که این اغراض شخصی دو شخص، موجب منافرت این دو طریقت به طور عمومی گردید، از همه بدتر اینکه آن ابوالهدای که جناب علامه سید جمال الدین افغانی به حق او را «ابو الضلال» می خواند، در تصنیفات پر خرافات منتشره خویش بر انواع گستاخی ها و بی ادبی ها در حق خود حضرت غوٹ الأعظم قدس الله سره العزیز نیز جرأت نمود که به این صورت یک لعنت ابدی برای خود کمای کرد.

اعلیحضرت سلطان این هنگامه ها را از پشت پرده، به کمال لذت تماشا می کرد! و چون دید که ابوالضلال بر نیرنگ خود کامیاب آمد، بعد از چند سال از این واقعه بر جلب نمودن سید جمال الدین افغانی را از اروپا به استانبول مأمورش نمود و در باب ترویج مدعا یک اختیارات واسعی به او بخشید. ابو الضلال یک ساحر ماهر افسونگری بود که در پیش جزیره نطقیه او انسان حیران می ماند. در برانگیختن حیل و دسایس به درجه شیطان مخترع و موجد شمرده می شد. علامه سیدجمال الدین افغانی در آن وقت جریده «عروة الوثقی» را در پاریس نشر می داد و بر استبداد و ظلم آتش ها می بارانید، و عموم دول و ملل اسلامی را به اتحاد و ترقی و تعالی و پس به دست آوردن اسلحه گم شده شان را که عبارت از حکمت و عرفان است، به چنان زبان حکمت بیانی به زبان عربی و فرانسوی نشر می داد که ولوله انداز جهان می گردید و نسخه های آن مانند حرز جان به پرزه های زر خرید و حفظ می شد. آقای سید ما با وجود این همه فضل و عرفانی که داشتند به لطایف الحیل شیخ ابوالهدای ابوالضلال فریفته شده به استانبول آمد و شد هر آنچه شد کما سبق مخابرات و مکاتباتی را که به تعلیم مضمون سلطان و اصول ترکیب عبارات بسیار شیرین و کلمات رنگین سحرآگین که مخصوص خود آن شیخ نحس بود در مابین علامه و قتانه از استانبول تا به پاریس جریان یافته است، از آن مکاتبات یک رساله گک مستقله ساخته اند که مطالعه آن یک آدم با فکر را درپیش جدیت و صفوت ساده مسلمانی افغانی سیدجمال الدین، و حیل برحیل و دسیسه به دسیسه ابوالضلال فساد کمین حیران و سرگردان می سازد!

[پس به هر دستی نباید داد دست]

[ای بسا ابلیس آدم روی هست]

سیدجمال الدین سودای نادیده کرده به مخابره و مکاتبه تحریری افسون پروری ابوالضلال گرویده شده به او دست داد! او دید هر آنچه دید! فانتبه!

آیا جلاّد سیدجمال الدین افغانی که شد؟

می گویند که جلاّد تیغ برگلو نهنده سید، یک داکتر یهودی بود. خود این عاجز، آن داکتر یهودی را از وقتی که اول به خانه سید رفته بودم تا به وقت وفات شان همیشه درخانه شان دیده بودم. این شخص تنها نه داکتر خصوصی سید بود،

بلکه همه امور اداره و وجه نقدی و غیره به دست او بود. اکثر مشاهیر حکماء و ادبا را بعضی غرایب عادات بوده است که چون انسان آن را می خواند با حکمت و عرفان آن ذات آن قدر مغایر و مصاد می بیند که به جز حیرت دیگر چیزی به دانش نمی رسد، از آن جمله یکی همین اشهر مشاهیر عالم است که گرویده شدن به دام تزویر آن ابوالضلالش کافی نبود که مانند یک گوسفندی خود را به دست آن جلاد جفا بنیاد یهودی نیز تسلیم نموده بود. !

بعضی از دوستان و مخلصان سید، یهودی مذکور را یک وقتی دیده بود که از سفارتخانه ایران می برآمد چون از او پرسید که ترا سید به سفارت خانه فرستاده بود؟ گفت نی! از این سخن به شبهه افتاده به تحقیقات آغاز کرد. معلوم گردید که این یهودی هر وقت گاه به تبدیل قیافت، و گاهی آشکار در سفارتخانه ایران می رود، و با سفیر تنها به تنها به قدر نیم ساعت یا یک ساعت ملاقات کرده می رود. حتی همچنین رفت و آمد او به خانه ابوالضلال نیز دیده شده بود. و این اوقاتی بود که اول بار عملیات جراحی سید اجزای شده بود، پرستاری بیماری علامه بر عهده این داکتر یهودی خصوصی خودش محول بود. هر آنقدر جهد و جدی که از دست مخلصان می آمد صرف کردند که یهودی را از سید دور کنند ممکن نشد. زیرا سید آن قدر اعتماد و توجه بر او حاصل کرده بود که سخن هیچ کسی را در حق او نمی شنید. آیا اینهم از غرایب اطوار و عجایب افکار شمرده نمی شود؟ اگر چه این سخن به چنان دلایل و اثبات های که در محکمه دلیل دعوا شود، ثابت نشده است، و لکن در پیش عموم دوستان مخلص سید؛ آن داکتر یهودی با هیچ گاه از تهمت قتل سید تیرئه ذمت کرده نه می تواند. این ملعون وجدان فروش، به مقابل یک مبلغ جسیمی که از سفارتخانه ایران به او رسیده بود، حیات قیمت دار آن علامه دهر را که دینارها می ارزید سودا و فدا نمود. این کافر وجدان فروش در آبی که روز دو سه بار با پیچکاری دهن سید را با آن می شستند یک زهر قاتلی را که موجب التهاب زخم ها شود تدریجاً می انداخت و همین که التهاب و اضطراب زیاده می شد باز کار را توقف می داد، و چون یک دو سه روز به راحت و آرامی می گذشت، باز بیشتر از بیشتر زهر به کار می برد تا آنکه کارش را تمام نمود. !

6 علاوه معلومات ما در خصوص احوال سیدجمال الدین افغانی همین بود که به طور اختصار نوشتیم، و اگر بخواهیم که جزئیات و تفرعات همه دیدنی های هفت ماه خود را که در استانبول در سنه 1314 هجری دیده و شنیده و تحصیل کرده ام در قیدتحریر آرام، لااقل هفتصد صحیفه یک کتابی باید تحریر کنم که با کثرت کارهای جریده نویسی موجوده من، هیچ سر نمی خورد. به طور اختصار این را هم بگویم که سید جمال الدین افغانی به سببی که دلش به عشق زنده شده بود، هرگز نخواهد مرد. تخم فلسفه و حکمتی که آن حکیم ذوفنون در دماغ های شاگردان اوروپایی، آسیایی، افریقایی حتی امریکایی خود افشاند است، یوماً فیوماً در نشو و نمای ابدیست که ثمره های آن را شیئاً فشیئاً، عالم اسلامیت در خواهد ربود، و این غبار کثافت آلود خرافات امودی را که از چند عصر به این طرف سمای صاف درخشان عالم اسلام را تیره و پر دود داشته مانند طلوع شمس خاوری آهسته آهسته خواهد زدود! این شاء العزیز الودود. انتها.

[اشاره محمود طرزی به این سروده لسان الغیب خواجه شمس الدین حافظ شیرازی:]

ثبت است بر جریده عالم دوام ما	هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما	چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
ز نهار عرضه ده بر جانان پیام ما	ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما	گو نام ما ز یاد به عمدا چه می بری
زان رو سپرده اند به مستی زمام ما	مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است
نان حلال شیخ ز آب حرام ما	ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست
باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما	حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

رول و موقف تشریحی سید رومی در کابل که بحیث ایجت روسی در دربار کابل شناخته شده

عنوان فوق به راپوری تعلق دارد که نمایندگان و ایسرای انگلیس در هندوستان نتایج مذاکرات خود را با سید جمال الدین افغانی، وزیر و مشاور امیر محمداعظم خان در کابل در سال 1872 به وایسرای هندوستان ارسال کرده بودند و در مجموعه اختصاصی و منحصر بفرد آقای [Wyllie] در صفحات 153 – 156 نشر شده است. ترجمه متن کامل این اوراق را ذیلا میخوانید:

253- این ادراکی که اکثر اوقات از زبان منشی شنیده میشود که اگر هیچ چیزی از جانب هندوستان میسر نه شود، زمامداران کابل باید به امداد خارجی متوسل شوند، بعد از ظاهر شدن یک شخص مرموز در کابل که در قیافه سید رومی تظاهر میکند، بسیار بیشتر شد. از گفت و گویی که درین مورد با این شخص صورت گرفته، خلاصه آن ازین قرار است:

"یک سید از قسطنطنیه از مدتی به این طرف در کابل میبایستد. او میگوید که به منظور بهره برداری از مسافرت به این جا آمده است، و او متواتر برای صحبت های خاص به دربار امیر پذیرفته میشود، و امیر ماهوار دو صد روپیه بحیث مهمان به او می پردازد. معلوم نیست این شخص کی هست؛ بعضی ها او را ایجت کدام حکومت میخوانند"

"همین اکنون این سید قسطنطنیه [که در یک راپور قبلی معرفی شده] چنان مورد التفات و مصاحبت امیر قرار دارد که هیچیک از سایر اعضای دربار ندارد، و او مداوم در حضور و مجلس امیر به سر می برد. بسیار مردم می گویند، و شاید درست باشد، که او نماینده روسیه است"

"چند ساعت قبل، شخصی که خود را "حاجی الحرمین" مینامد نزد این سید قسطنطنیه آمد و سپس او را ترک کرد. اکنون شخص دیگری نزد او آمده که به سید مدنی مشهور است. از دیدار و صحبت های این چنین اشخاص [واضحاً بر می آید که سید در کابل برای کدام مقصد سیاسی آمده]، و این سید اکثر اوقات بساعت 10 یا 11 شب برای مذاکرات مخفی با امیر احضار میشود. یک شخص مورد اعتماد به من گفت که این سید وعده امداد کرورها روپیه نقده را از جانب دولت روسیه با خود آورده است تا اتحاد بین آنها [روسیه و افغانستان] را با وعده های بیشتر مستحکم سازد."

254. راجع به این شخص، خبررسان های دیگر بتاریخ 31 مارچ و 25 جون چیز های دیگر نوشتند که از قرار ذیل است:

"حاجی سید رومی، جاسوس مخفی دولت ترکستان روسی، اکنون به حیث بانفوذ ترین عضو هیات دولت امیر تبارز کرده است. میگویند او از تقلیس به بخارا، از طریق شروان و تبریز در کشور فارس و اورگنج، سپس از طریق جلگه های ترکمن به هرات رسیده است. سید در سال 1866، از قندهار دیدن کرده و در آنجا امیر محمداعظم خان را دیده و یک مقدار اوراق مخفی را که برای او آورده بود به او تقدیم نموده بود. از آن به بعد با امیر بوده و امیر او را نزدیک خود نگه داشته است"

"یکی از پیروان حاجی [سید] مردیست بنام ابو تراب، دارای چشمان کوتاه، رخسار سرخ، موی روشن که یقیناً از باشندگان تقلیس میبایستد " [ختم صفحه 153]

ملاحظات سید رومی "رخسار پریده، پیشانی فراخ، چشمان آبی، ریش مانند بُز که تار های سرخ نیرشامل آنست، بروتهای کوچک اما باریک، سر تراشیده، در سن حدود 35 سالگی. سید مانند [Nogai] ها لباس می پوشد، متواتر چای می نوشد، و مانند مردم فارس دود میکشد. او ظاهراً از کدام دین مشخصی پیروی نمیکند طرز زنده گی او بیشتر به یک اروپایی میماند تا به یک مسلمان [یک ایرانی فارسی] دایم همرايش میبایستد. احساسات سید رومی راجع به روسها و انگلیسها را میتوان از صحبت ذیل که خوشبختانه در مدت دو ساعت صحبت سید با این نویسنده میسر شده، درک نمود:

اول- امپراطور روسیه کاکای خود را با تعداد دو لک سپاهی روسی یک لک قزاق و کمک و غیره به ترکستان فرستاده و هدف فوری آن مارش بطرف هندوستان از طریق هرات میبایستد تا هندوستان را فتح کند. انگلیسها در جبهات فراخ و باز به مقابل روسها مقاومت نمیتوانند.

دوم - انگلیس در اول اجازه داد و این کار را مطابق به آرزو و تمایلات خود دید که روسیه پیشروی خود را ادامه بدهد و ترکستان را اشغال کند، و در آن باره یک قرار داد دوستی بین حکومت انگلیس و روسیه امضاء شده که روسها بعد از آن هرگز به امور هندوستان مداخله نخواهند کرد. بعد از آن انگلیس خواست امتحان کند که آیا روسها اهداف دشمنانه به مقابل شان دارند یاخیر. قرار مسموع انگلیس در صدد آن شد تا احساسات و تمایلات شهزاده گان هندوستان را معلوم کند و به این منظور جاسوسان مخفی نزد شهزادگان گماشت تا نظریات آنها را در باره پیشروی های روسیه معلوم کنند.

سوم - امپراطور روسیه مالک و اختیار دار 27 لک "خانزاده گان" مقیم دربار اوست که حاضرند در صورت ضرورت جان های خود را برای او و به امر او فدا کنند.

چهارم - حکومت انگلیس هیچگاه به تعهدات خود پایبند نبوده و در مدت ده سال گذشته به هیچ قرار داد خود متعهد نمانده است. انگلیسها خاکهای کشور ها را از طریق خدعه غصب میکنند. اما دولت روسیه عهد و قول خود را جداً رعایت میکند. انگلیسها دزدان بی بند و بارند که در این اواخر ظهور کرده اند و تمام آنچه را بدست آورده اند از طریق خیانت و چال بازی بوده. دولت روسیه از زمان اسکندر مقدونی تا حال وجود داشته است.

پنجم - روسها حتی در مقابل دشمنان خود سخاوت پیشه و با گذشت بوده اند؛ بطور مثال امپراطور روسیه مهلت مدت سی سال را به سلطان محمد، پدر عبدل مجید خان، سلطان ترکیه قایل شد، آن هم در زمانی که سلطان به خاطر بدگمانی هایش چهل هزار سپاهی خود را اعدام کرده بود، و ناتوانی خود را در مقاومت به مقابل اشغال کشورش از جانب روسیه اظهار نموده بود؛ و البته بعد از سپری شدن مدت 30 سال بود که دولت روسیه 70 شهر را از نزد سلطان ترکیه در تصرف خود در آورد.

ششم - زمامداران انگلیس در کشور خود قدرت و اختیار ندارند، چون که اختیار بدست پارلمان است، اما امپراطور روسیه اگر چه او هم پارلمانی دارد؛ ولی همه قدرت بدست اوست.

در مورد مسایل هندوستان سید به این نظر بود که [Nana Rao] یک شخص احمق است، اگر چه او توانست دستان یکعده قصابان را قبل از اشغال [کانپور] قطع نماید اما این کار او احساسات مسلمانان را جریحه دار ساخت؛ دیگر این که 330 سپاهی انگلیس توانستند [Hailey Guard] را در [کنهو] اشغال کنند و هم قصر زعیم بزرگ [Oudh] را متصرف شدند؛ دیگر اینکه هزاران نفر سپاهی هندوستانی خود را به دریای [گومتی] انداختند و غرق شدند، و غیره و غیره" [ختم صفحه 154].

255- امیر از سید در دو موضوع مهم مشوره خواسته و این موضوعات بین امیر و حکومت پنجاب در این اواخر تحت مکاتبه قرار گرفته بود. موضوع اول اقدامی بود مشورتی به ارتباط قاتل [Mr. Bean]. موضوع دوم افتتاح راه تجاری مجرای خیبر [خیبر پاس] بود.

256- کمیسار پشاور از طریق وکیل راجع به موضوع افتتاح [جشنواره تجاری در پشاور] که مد نظر میباشد درین مورد مکتوب خاص مورخ 31 مارچ از جانب حکومت پنجاب به حکومت هندوستان ارسال شده، به امیر نوشته و کمک امیر را علاوه بر چیزهای دیگر، در مورد افتتاح یک راه مستقیم تجاری به ترتیبی که ملک های خیبر از هر بار جامه محصول ترانزیتی اخذ کنند، تقاضا نموده بود. ملاحظات سیدرومی درین مورد بقرار ذیل است:

"حاجی [سید] امیر را متقاعد ساخته که دولت برتانیه با تقاضای افتتاح مجرای خیبر [خیبر پاس]، اهداف دیگری غیر از آنچه نوشته اند، در کله دارند، مثلاً انکشاف تجارت بین هندوستان و ترکستان. سید استدلال میکرد که بهترین پالیسی برای اشغال یک کشور خارجی همانا افتتاح راه های جدید مواصلات به منظور تجارت میباشد.

"سید میگفت که تجارت در بین هندوستان و کشورهای غربی از دوران داریوش تا امروز تنها از سه طریق یا سه راه [Tatra, Abkhana, Karappa] - تتر، آبخانه، کراپا] جریان داشته است؛ این که اکنون کساد کافی تجارت وجود ندارد که مستلزم افتتاح یک چنل یا راه جدید باشد؛ این که مجرا های آب خانه و تتر هر کدام فقط یک قدم [فرسخ] طویل تر از خیبر میباشد؛ اینکه وقتی روسها از طریق جلگه های قرغز بالای خیوا حمله کردند و آن کشور را در ناحیه دریای ارال متصرف شدند، انگلیسها از اشغال هندوستان توسط روسیه به هراس افتادند و جاسوسان خود از قبیل برنس، ستودارت، کانولی و غیره را به افغانستان و بخارا اعزام کردند، و اگر چه کشور آنها در آن وقت نه به افغانستان وصل [همسایه] بود و نه به هرات، مقصد آنها با همه قدرتی که در اختیار شان بود متصرف شدن این دو مملکت بود؛ بنابر آن انگلیسها از شاه شجاع الملک فراری که به کشورشان پناه برده بود کارگرفتند و تعداد زیاد مردم قبایل خیبر را وادار ساختند که به سپاه انگلیس اجازه عبور از دره خیبر بدهند؛ اینکه اکنون که روسها بطرف دریای آمو پیشروی میکنند،

اضطراب انگلیسها را می توان قیاس کرد؛ و بالاخره اینکه در تقاضای انگلیسها برای افتتاح راه تجارتي دره خیبر، بدون شک مقاصد خاصی نهفته میباشد."

" بنابر آن حاجی [سید] به امیر مشورت داده به حکومت برتانیه بنویسد و بگوید که حجم تجارت هندوستان با افغانستان و بخارا به اوج و منتها درجه رسیده و قابل توسعه نمی باشد؛ اینکه عایدات امیر از مدرک محصول گمرگی این تجارت، خصوصاً از مدرک صادرات چای در 9 سال اخیر خیلی زیاد شده؛ اینکه اگر دولت برتانیه از باز شدن مجرای خیبر غیر از انکشاف تجارت کدام مقصد دیگری داشته باشد، امیر آرزو دارد آنرا بداند."

"حاجی [سید] در مورد باز شدن مجرای خیبر پاس بکلی مخالف است. او میگوید که "دولت روسیه دوستان و متحدین خود و فیودالهای مربوط به آنها را هرگز از ثروت و ملکیت های شان محروم نه می سازد و موضوع خدا یار خان خوقند را بطور مثال ذکر میکند"

وکیل [نماینده رسمی برتانیه در کابل] بتاريخ 26 مارچ چنین مینگارد: "در مورد موضوع افتتاح مجرای خیبر پاس برای تجارت، امیر به این نظر است که این کار انگلیس مداخله ایست در امور افغانستان، اگر چه او متوقع است که چنین نباشد - شخصی که در مراسلات گذشته بحیت [سید رومی] معرفی شده، درین مورد چنین اظهار نظر کرده: " اشخاص زیرک میدانند که افتتاح یک مجرا از یک مملکت به مملکت دیگر برای مقاصد تجارت به طور مرموز وابستگی میداشته باشد به تابع ساختن یک مملکت توسط دیگرش؛ این که به نظر او نوشته ها و تقاضا های انگلیس برای افتتاح مجرای خیبر پاس، مقاصد دیگری هم در بر دارد؛ [ختم صفحه 155] زیرا در حال حاضر سه مجرای دیگر تجارتي وجود دارند: مجرای آب خانه [دریای کابل] و دو تای دیگر، اما مقصد اصلی دولت انگلیس وابسته به تشویشی است که از پیش روی روسیه به جانب افغانستان دارد: به منظور تقویت دولت هندوستان انگلیس می خواهد افغانستان را تسخیر نماید؛ بنابر آن بهترین راه برای مقابله با این اوضاع به نظر من اینست که امیر همان معاشی را که قبلاً امیر محمد افضل خان به قبایل خیبر مقرر کرده بود - 15820 روپیه - باز پرداخت شود تا قبایل خیبر و ادار شوند مجرای خیبر را بسته کنند - علاوه به قبایل دیگر در امتداد سرحد انگلیس نیز معاش مستمری مقرر شود و از طریق جذبات قومی آنها نیز توسط حکومت کابل جذب شوند. فهرست قبایل و سران آنها باید به سردار محمداسحاق خان والی جلال آباد داده شود که او باید ملک های قبایل را احضار و معاشات شان را توزیع کند و هم تحفه ها و هدایایی به آنها داده شود - هکذا سران دیگر قبایل را احضار و آنها را نیز جذب کند"

مورخ 30 مارچ: دیروز امیر در مجلس دربار در موضوع افتتاح مجرای خیبر گفت که پدرش اگرچه مدت 40 سال سلطنت کرده و معاش سالانه مبلغ 40000 روپیه را به ملکان خیبر مقرر کرده بود، موفق نشده بود که مجرای خیبر را باز نگه دارد، او [محمداعظم] چطور میتواند این کار را بکند، آنها در شرایطی که جنگهای داخلی برای مدت 5-6 سال ادامه داشته و او هنوز نتوانسته سلطنت خود را مستقر سازد، او چطور میتواند این مجرا را باز نگه دارد؟ او باید از هر نوع تلاش برای درگیری با این مردم پر آشوب منصرف شود. امیر وعده کرد که درین موضوع یک جواب تحریری ارسال خواهد کرد، اما هیات مشاورین [کابینه] او به این نظر است که این موضوع مربوط است به تلاش انگلیسها برای مداخله در امور افغانستان.

بعد از راپور فوق، این نویسنده معذور است که در اثر یک اکسیدانت اخیر به تقدیم راپور دوام داده نتوانسته است - بنابر آن علت متوقف شدن راپور ها برای نشر در مطبوعات نیز همین معذرت میباشد. در نهایت خوبست یادداشت شود که نقشه [وامبری - Vambery] جریان واقعات کامپین را در شمال کابل بسیار خوب نشان میدهد، و اما درباره کامپین در جنوب کابل نقشه و اطلس آقای [کیث جانستن - Keith Johnston] مکمل تر خواهد بود.

امضاء [Nynee Tal] - مورخ 22 سپتامبر 1868

امضاء [H. Le Poer Wynne] معاون وزیر [اندرسکرتری وزارت خارجه هندوستان] ختم صفحه 251.

بخش دوم :

حدوث واقعات به داخل دستگاه دولت امیر در مسیر قسمت اول سلطنت او

ص 329- به سید رومی چه واقع شد؟

بعد از ورود شیرعلی به تخت سلطنت در کابل [بتاریخ 8 سپتامبر]، این شخص را به صورت فوری نزد امیر بردند، و امیر او را به خاطر خدمت گذاری به اعظم که شخصی فاقد دین بود، سرزنش کرد. جواب سید این بود که هرگز به طور دل خواه به امیر [اعظم] خدمت نکرده، امیر [شیرعلی] را قناعت داد و آرام ساخت، و او معاش ماهوار برایش تعیین کرد.

سید بتاریخ اول نوامبر این مکتوب عجیب را به امیر فرستاد [تاریخ این مکتوب باید 1868م باشد- هاشمیان]

" ای امیرالمومنین ! ای سلطان مسلمین ! احتراماً به اطلاع شما میرسانم که من غرق در پشم [مو] میباشم. در کار دولت تا کنون من 716 سکه طلائی [لیره]، هر کدام معادل 10 و نیم کابلی، و 240 سکه طلائی [ماجور] هریک معادل 5 کابلی مصرف کرده ام. بنابراین اکنون مفلس و ناتوانم و بخانه شخص دیگری نقل مکان کرده ام؛ و اگر دارایی من مصرف نمی شد، می توانستم برای خود خانه ای خریداری کنم. نه از امیر سخنی به ارتباط موضوعی قبلاً فیصله شده می شنوم، و نه برای من یک محل اقامت و یک معاش مقرر شده است. من کرورها یا لکها روپیه تقاضا نکرده ام؛ بعد از سپری شدن یک ماه، هنوز هم میتوانم درین مورد یاد آوری کنم، اما بدون یک محل اقامت دیگر یک لحظه تحمل نه میتوانم. اگر شما برای من یک محل اقامت و یک معاش مقرر نه می توانید، لطفاً مرا بر طرف سازید و دو سطری به من بنویسید که فلان شخص برطرف شده است.

خداحافظ تان " 50

سید هکذا به [Uslum] [شاید اسلم باشد؟] نامه ای به عین ترتیب نوشت و او را در مورد طرفداری از انگلیس ها و همچنین بی پرداختی به تقاضاهایش، سرزنش کرد.

ایچنت ما خبرداد که: "امیر بعد از دریافت و مطالعه هر دو مکتوب سید، به این تصمیم و فیصله رسید که این شخص برای خود اهدافی دارد، بنابراین اقامت مزید او در افغانستان شاید برای مملکت مضر ثابت شود؛ بنابراین برای او 12 تومان برای مصارف راه و سفر او داد و اخراج فوری او را به کشور فارس، از راه قندهار و هرات، فرمان داد"

"اخراج سید از طریق قندهار به تاریخ 12 نوامبر صورت گرفت. بعد از اخراج او، ایچنت ما از زبان یکنفر اهل دربار شنیده بود که سید خود را بحیث جاسوس روسی معرفی میکرد." [ختم صفحه 157] 51

2 [اینک مردم افغانستان از قلم و اسناد خود انگلیسها میخوانند که آنها موجودیت سیدجمال الدین را بدربار امیرمحمد اعظم خان سنه [1871- 1872] تحمل نمیتوانستند، زیرا سید جمال مانع پلانهای استعماری انگلیس قرار گرفته بود. بنابر آن انگلیسها از اول ورود سیدجمال را تاپه [سید رومی] و [سید قسطنطینی] زده بودند، و صدیق فرهنگ عوض آنکه در باره مبارزه جدی سید جمال با استعمار انگلیس چیزی در کتاب خود بنویسد، همان تاپه استعماری "سید رومی" را درحق هموطن افغان خود تقلید کرده است.

50 - یادداشت مترجم 1: متن فوق از انگلیسی ترجمه شده که نماینده گی از شیوه نگارش سیدجمال الدین، آن هم به این شیوه به امیرشیرعلی خان، نه میکند. انگلیسها به سیدجمال الدین خصوصاً درین مرحله که او هیچ کاره شده، به نظر انتقام و حقارت مینگرند و حتماً اخراج او را از کابل به امیر شیرعلی خان سفارش کرده باشند.

51 - راپور فوق انگلیسها درهیچیک از آثار ایرانی و افغانی تا کنون بنظر من نرسیده است. کسانی که متن انگلیسی این راپور را ضرورت داشته باشند، آدرس پوستی خود را بمن معرفی کنند، توسط پوسته فضایی ارسال خواهد شد. ایمیل من ازینقرار است : @yahoo.com3afghanmirror

3] وکیل[نماینده رسمی انگلیس در کابل] و جاسوسان انگلیس اخراج سید را از راه هندوستان اجازه نه میدادند، چونکه از ضدیت و مخالفت سید با اهداف انگلیس خبر داشتند و می فهمیدند که سید در هندوستان مردم را تحریک میکند - از جانب دیگر امیر محمد اعظم خان بعد از شکست به مقابل لشکر امیر شیر علی خان، به ایران پناه برده بود و امیر شیر علی خان ازین موضوع آگاه شده بود - درباره مسیر خروج سید از افغانستان در آثار ایرانی و افغانی تناقض وجود دارد: کسانی میگویند که امیر شیر علیخان شرط گذاشته بود که از راه ایران عبور نکند، کسان دیگر میگویند که از راه هندوستان خارج شده، چونکه رسیدن سید تحت نظارت از کابل به قندهار [قرار راپور فوق ایجنت انگلیس] معلوم و مستند است، درین صورت او باید از راه بلوچستان به هند رفته باشد، که درین مورد هیچ سندی دیده نشده و باید بکلی غلط باشد - بنابر آن سید از قندهار به هرات و از هرات به مشهد رفته که ثبوت آن در آثار ایرانی دیده میشود.

4 [در کتاب] سیدجمال الدین افغانی و اندیشه های او [تالیف مرتضی مدرس چهاردهی] 525 صفحه، که به نظر من در جمله آثار ایرانی بی طرفانه تر نوشته شده، میخوانیم که: "سید در سنه 1273 ازین سفر [حجاز] بر گشته و به افغانستان رفت و ظاهرا در آنجا در خدمت امیر دوست محمد خان داخل شد، و تا وفات او در 1284 و تا جانشینی محمداعظم خان به امارت در کابل بود و مقرب دربار و مورد شور محمد اعظم بود و پس از آنکه در سنه 1285 شیر علیخان مجددا بکابل به امارت رسید... جمال الدین هم چنان در کابل ماند و بواسطه سیادتش مورد انتقام امیر شیر علی نشد، ولی اندکی بعد، اجازه حج گرفته از راه هند عازم حجاز شد. محض منع او از ملاقات با محمداعظم خان در اجازه مسافرت او شرط شده بود که از ایران عبور نکند." [صفحه 249 - 250]

در کتاب دیگر [سیدجمال الدین و افکار او] تالیف دکتر شاه عبدالقیوم، مترجم عبدالرحیم احمدپروانی، از نشرات سفارت افغانستان در دهلی 1378 شمسی- 2000م میخوانیم که: "سید پس از پیروزی امیر شیر علی خان از او می ترسید که وزیر خاص او محمد رفیق، از او انتقام بگیرند. سید به هندوستان آمد، زیرا در بنجا هیچگونه خطری متوجه او نبود." [ص 34]

رساله ای به عنوان [راه فلاح] تالیف عبدالله الرحمن، منطبعة دهلی در صفحه اول خود راجع به «حضرت سیدجمال الدین افغانی» مقاله ای دارد در چهار صفحه و در صفحه دوم آن نوشته که: "سیدجمال الدین رحمت الله ابتدائیه رانزد پدرگرمی خود سید صفر فرا گرفت که خود وی نیز یکی از علماء بود و سپس هنگامیکه در عمر هشت سالگی به حکم امیر دوست محمد خان والد و خانواده اش بکابل کوچ کردند، و ده سال در آنجا اقامت گزیدند، در کابل از علمای بزرگ و ممتاز آن عصر استفاده نمود..."

در اثری که از دوست محترم مرحوم محمد عثمان صدقی تحت عنوان [سیدجمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق] از انتشارات بیهقی، حوت 1355، چاپ شده و در سیمیناری به مناسبت هشتادمین سالگرد سید در کابل توزیع شده، در صفحه 16 آن چنین میخوانیم: "سید در سال 1861 میلادی [1277 هجری] به افغانستان برگشت و سید فقیر سیدجمال را به امیر دوست محمدخان معرفی کرد [بکلی غلط - هاشمیان] ... سید در سلک مصاحبان دربار [امیر دوست محمد] داخل شد و به حیث مربی شهزاده گان وظیفه دار گردید. در همین سال به سوی هرات رفت. امیر در جنگی که بین او و سردار سلطان احمد خان برادر زاده اش روی داد غالب آمد، در تمام مراحل این جنگ، از فراه تا هرات، سید با امیر بود و به او مشوره میداد"

این قلم [هاشمیان] در تمام دوره جمهوریت داودخان به استثنای سه ماه اخیر آن در امریکا بوده و در دسامبر 1978 به کابل رفته است؛ در اواخر سال 1988 کسانی از خاندان سادات کثر مرا متوجه اشتباهاتی که در کتاب صدقی و هم در کتاب پوهاند حبیبی رخ داده بود، ساختند و من هر دو کتاب را مرور کردم. به مرحوم صدقی ضمن یادداشتی در سه صفحه اشتباهات او را نوشتم، خصوصا در مورد مرحوم سید فقیر پاچا که یکی از پسران مرحوم سید نظیف بابا بوده و از لحاظ سلسله نسب هم عصر سید علی همدان پدر کلان سید جمال الدین بود که حتی پدر سیدجمال الدین هم او را ندیده است - و هم تذکر دادم که سید جمال الدین در حیات خود امیر دوست محمدخان را ندیده و در سفر او به هرات با او نه بوده، بلکه شخصیکه از سادات کثر به دربار امیر دوست محمدخان در کابل موقع یافت، سید محمود پاچا ولد سید بهاء الدین پاچا [برادرزاده سیدهاشم پاچا] می باشد که در معیت امیر به هرات رفت و در آنجا امیر دوست محمدخان نواسه خود [بی بی مریم دختر وزیر محمد اکبر خان] را به او نامزد کرد و... در آن وقت حکومت خلقی، فکر میکنم صدقی از کابل برون شده بود، اما آن مرحوم به من نوشته بود که داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور به او گفت که به تقریب هشتادمین سالگرد سیدجمال در کابل آثار کافی وجود ندارد، و از او تقاضا کرده بود اثری برای این مجلس که نماینده گان کشورهای ایران، ترکیه، هند و پاکستان هم دعوت شده اند بنویسد. صدقی علاوه کرده بود که به عجله هر چه پیدا کرد آن را نوشته و بعد از نشر کتاب کسان دیگری هم اشتباهاتش را به او گوشزد کردند- صدقی نوشته بود که همه یادداشتها به

شامل نوشته شما را به داکتر نوین ارسال کرده بودم تا در تجدید طبع کتابش در نظر گرفته شود. آن یادداشت به خط مرحوم صدقی در کتاب خانه ام در کابل مانده است. هکذا اشتباهات پوهاند حبیبی را در پوهنتون در چند صحبت به آن مرحوم گفتم و او یادداشت می‌گرفت، خصوصاً که نام مجاهد کبیر سیدهاشم پاچا در کتاب او فقط در یک جا در جمله شجره سادات کنر ذکر شده و از جنگ مشهور او در پشت به مقابل انگلیس و این که او مدت ده سال زعیم سیاسی و مذهبی منطقه کنر بود، زکری نشده است مرحوم حبیبی گفت مرا به عجله به کنر فرستادند و آنچه اسنادی در کنر بدستم آمد یادداشت کردم و در جمله قیرها قیر سید هاشم را نه یافتم. وقتی این کتاب طبع شد، یک نسخه آن را قبل از انعقاد مجلس بزرگ به رشتیا نشان دادم، و او مرا متوجه همین اشتباه هم کرد، لهذا در اخیر کتاب یک یادداشت اضافه کردم که سیدهاشم و مجاهدات او از قلم مانده است. مرحوم حبیبی به من گفت که در بیانیه شفاهی خود در سیمینار که برای او وقت کافی داده شده بود، مبارزات سید هاشم پاچا را ذکر کرده بود. به او گفتم که سیدهاشم پاچا بعد از جنگ پشت با انگلیس به باجور رفت، همان جا ماند و همان جا دفن شد و سید صفدر و سید جمال هم با او در باجور بودند، از این جا است که شما در کنر درباره سید هاشم و سید صفدر و سید جمال که در باجور ماندند، چیزی در کنر برای تان میسر نشده بود.

مرحوم حبیبی همه اسناد در باره سید هاشم پاچا و سید صفدر و سید جمال را از من گرفت و بمن وعده داد که در تجدید چاپ کتابش یک فصل نو اضافه میکند. اما این کار در آن وقت ممکن نبود و مرحوم پوهاند حبیبی این آرزو را با خود به گور برد.

از آنجائی که در مورد سیدجمال الدین ایرانی ها و هم افغانهای معاصر معلومات ناقص نشر کرده اند، و خصوصاً در مورد زندگی مشترک سید صفدر و پسرش با سید هاشم پاچا در باجور هیچ کس واقعتاً ها را نه نوشته و هم از جنگ مشهور سیدهاشم پاچا در پشت، که منبع تاریخی آن تاریخ موهن لال میباشد، چیزی نه نوشته اند، چون که خبر نداشتند، و تاریخ موهن لال تا 10 سال قبل که من آنرا در دو جلد در امریکا ترجمه کردم، بدسترس افغانها قرار نگرفته بود، معهداً غبار و رشتیا و هم سراج التواریخ از جنگ سیدهاشم پادشاه در پشت و مبارزات او بمقابل استعمار انگلیس بطور مختصر ذکر کرده اند. من در نظر دارم درباره تحصیلات ابتدایی سید جمال الدین در باجور، سوات، بنیر و پشاور و زندگی مشترک سید صفدر و سید قاسم پسر سید هاشم در باجور و بسا مسایل دیگر، تحقیقی با اسناد ارائه کنم که در صورت بقای حیات انشاء الله یکی بعد دیگر نشر خواهد شد. هدف من ازین سعی اینست که عوض شایعات و نقل قولهای نادرست، حقایق بدسترس مورخین و محققین افغان قرار گیرد.



پیرامون موجودیت و فعالیت سید جمال الدین در عهد سلطنت امیر محمد اعظم خان و اخراج او به فرمان امیر شیرعلیخان در نوامبر 1868 {بخش دوم} مورخ 2017/02/17

در بخش اول این مبحث که به تاریخ 7 فبروری در این پورتال نشر شده، از طریق اسناد جاسوس های انگلیس مستشعر شدیم که سفیر و هیات انگلیس در کابل موجودیت سید جمال الدین را در مشاورت امیر محمد اعظم خان تحمل نتوانسته و امیر چوکی طلب را بالای سید جمال مشکوک و نامهربان ساخته بودند که در نتیجه آن با ورود امیر شیرعلیخان بار دوم به سلطنت کابل (8 سپتامبر 1868) مخالفت شدید سردار محمد رفیق خان وزیر دربار شیرعلیخان که طرفدار دوستی با انگلیس و مخالف شدید سید جمال بود، امیر شیرعلیخان اخراج سید را از طریق قندهار (12 نوامبر 1868) ثبت کرده است که ما در مباحثات این بحث همین تاریخ را معتبر می شماریم.

به توجه اهل خبره میرسانم که تاریخ ها در آثاری که به نام سید جمال الدین افغانی توسط افغانها و ایرانی ها نشر شده، چندان قابل اعتبار نیست، چنانچه مرحوم صدقی در اثر خود ورود سید جمال را به افغانستان در 1861م (1277هـ، شمسی) ثبت نموده است. سعی من در این بخش اینست که تاریخهای حقیقی ورود سید جمال به افغانستان، مدت اقامت او در شهرهای مختلف به شمول کابل و تاریخ و طریق خروج او از کابل به فرمان امیر شیرعلیخان درست تشخیص شود تا مؤرخین و محققین افغان، خصوصاً هم وطن محترم آقایان احسان لمر که تحقیق عالی شان قبلاً در این پورتال نشر شده، و هم جناب آقای نعیم بارز که مقاله شان قبلاً نشر شده بود، گزارشات خود را با اسنادی که در این بخش تقدیم میشود، مقایسه نمایند. یقین دارم از این مقایسه نتایج مفیدی برای تاریخ افغانستان به ارتباط واقعات دوره اقامت و فعالیت های سیاسی سید جمال در افغانستان فراهم خواهد شد.

محققین افغان خبر دارند که آقای ایرج افشار خدمت مهمی انجام داده که تمام اسناد سید جمال را در اثری در سال 1342 شمسی در ایران تحت عنوان "مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین" چاپ کرده است، اما از یک جانب این اسناد از نظر وقوع زمانی تاریخ وار و مسلسل نیست، خصوصاً تاریخ های ورود و اقامت و خروج سید جمال از افغانستان از 1283 هجری تا 1285 هجری و تصاویر مربوط به آنها بسیار پراکنده ثبت شده که در حدود 5% تصاویر را تشکیل میدهد و باید صد ها تاریخ و تصویر را مرور کرد تا این قسمت را مشخص و مرتب بتوان ساخت، زیرا 95% متباقی تصاویر و تاریخ ها مربوط به واقعات ایران و مسافرت های سید جمال به مصر، اروپا و ترکیه میباشد که مورد نیاز و مطرح بحث این تحقیق نیست.

من از سائر تصاویر شامل مجموعه ایرج افشار، هجده تصویر را که هر کدام به خط سید جمال نوشته شده و تاریخ هم دارد، مجزاء ساختم و آنها را در هفت صفحه تاریخوار سرش کرده ام این تصاویر سیر و حرکت و اقامت سید جمال را از سال 1282 تا 1285 در ایران و شهرهای مختلف افغانستان نشان میدهد. کتاب ایرج افشار در باره این تصاویر، غیر از آنچه در متن آنها نوشته شده، تفصیل اضافی ندارد. شرح و تفصیل هر تصویر به اعداد لاتین از این قرار است:

I - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: خروج از مکان مشرف، شهر جمادی الثانی 1282 (52) غیر از همین نوشته در این تصویر، تفصیل دیگری در کتاب ایرج افشار نیست تا بدانیم که این مکان مشرف کجا بوده است.

II - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: دخول در طهران (تهران) اواخر شهر رجب المرجب، و خروج شهر محرم الحرام 1283، منزل قرب مسجد جامع - توقف در ام القری 1 یوم در ماه رجب 1283 (فاصله بین رجب و محرم پنج ماه است، گویا مسافرت سید جمال به افغانستان بعد از این تاریخ شروع شده است).

III - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: ورود در طوس شهر صفر المظفر، خروج شهر جمادی الاول 1283 - منزل در خانه ملا حسین خیابان بالا (از ماه صفر تا جمادی الاول، اقامت سه و نیم ماه).

IV - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: ورود در بلده هرات اواخر جمادی الاول - توقف 40 روز - منزل در سرای نوریگ (ایرج افشار در صفحه 9، سطر 9 کتاب خود تاریخ این تصویر را 1283 نوشته است).

V - تصویری از صفحه 5 مجموعه اسناد: مطلبی که سید "فی بلده هرات فی شهر جمادی الاول 1283 نوشته است" و رشته تعلقات گسست تا آنکه نعمت عالم ظلمانی رسید و متابعت نبی (ص) و یاران او را اختیار کردم

خلاص حافظ از این زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگاران اند.

VI - تصویر 6 از صفحه 8 مجموعه اسناد: "در قندهار، در بازار شکارپور، در سرای حیتن هندو، در شهر رجب نوشته شد در جواب ملا عبدالاحد پسر قاضی غلام، سنه 1283 (سید در جمادی الاول در هرات بوده و اینک در رجب به قندهار رسیده، گویا مدت دو ماه در هرات بوده است).

VII - تصویر 18 از صفحه 14 مجموعه اسناد: نوشته ای به زبان عربی که به قول ایرج افشار در صفحه 14، رساله ایست در عرفان، تألیف خود سید و به خط او، و در آن: "کتابه عبدالله جمال الدین الحسینی الاستانبولی (بعد روی این کلمه به خط قرمز اضافه شده "الكابلی" و بعد "الافغانی" - فی بلده قندهار یوم الاحد 2 شهر ذی الحجة الحرام

1283 (53) سید در قندهار، از رجب تا ذی الحجة، تقریباً مدت شش ماه بوده- ذی الحجة ماه اخیر سال 1283 است}

(VIII - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: "توقف در قندهار 8 ماه، از ماه شعبان تا ربیع الاول 1284 - منزل در بازار هرات: "(اینکه سید از ذی الحجة 1283 تا ربیع الاول 1284، مدت سه ماه به کجا بوده معلوم نیست. اما در روایات خاندان ما از چند زبان شنیده شده که سید جمال در این وقت به باجور نزد مرحوم سید قاسم پاچا (ابن سید هاشم پاچا) که عموزاده و دوست و رفیق ایام طفولیت و جوانی سید صفدر پاچا بوده، رفته و سید قاسم پاچا که به مثابه کاکای سید جمال بوده او را تشویق کرده و وادار ساخته تا به نمایندگی از او و پدرش سید صفدر، نزد سردار محمد اعظم خان برود و همه اسناد و قبالة های ملکیت سید هاشم و سید صفدر را در کنز ارائه کند که سید محمود پاچا (برادر زاده سید هاشم پاچا) ملکیت و جایداد عم خود سید هاشم پاچا و سید صفدر پاچا را قبض و ضبط کرده، از آنجائی که خانم سید محمود پاچا، بی بی مریم دختر وزیر محمد اکبرخان بود، که برادر زاده سکه امیر شیرعلیخان میشد، و او «سید محمود پاچا» به حمایت انگلیس زعامت سیاسی کنز را از کاکای خود سید هاشم پاچا قبض کرده، و امیر شیرعلیخان عریض سید هاشم و سید قاسم را نشنیده، حتی زمین و جایداد موروثی سید قاسم و سید صفدر در قبض سید محمود پاچا مانده است. سید قاسم که از امیر شیرعلیخان مأیوس شده بود (بعد از وفات پدرش سید هاشم پاچا (سید جمال را که بعد از سالها غیبت در خارج به خانه پدری خود در باجور آمده بود، تشویق کرد که خود را با جناح این دو برادر (افضل و اعظم) ملحق سازد که هر گاه این دو برادر به سلطنت برسند، موضوع زعامت کنز و هم ملکیت های شان یکطرفه خواهد شد. قرار روایات در خاندان ما، سردار محمد اعظم خان از بلاغت و سواد و جرأت سید جمال در قندهار خوشش آمد، و او را در قندهار به حیث منشی خود مقرر کرده بود. من به طور بسیار مختصر این رویداد را در این جا به ارتباط غیبت سه ماهه سید جمال در قندهار نوشتم، تفصیل مزید با اسناد در بخش سوم و چهارم ارائه خواهد شد.

قابل تذکر میداند که هیأت انگلیس در ماده 254 راپور خود (این راپور در بخش اول نشر شده) گزارش داده بود که سید جمال "از هرات به قندهار آمده و در آنجا در سال 1866 با امیر محمد اعظم خان ملاقات کرده و یک تعداد اسناد سیری را که با خود آورده بود به امیر داده بود "... به نظر من همین اسناد و قبالة های ملکیت سید هاشم و سید صفدر را انگلیس ها "وراق سری" راپور داده اند. سید جمال اقامت 8 ماهه خود را در قندهار در سال 1284 هجری نوشته،⁵⁴

از جانب دیگر بازار هرات در شهر قندهار یک محل معتبر و مصون بوده که 8 ماه اقامت در آنجا برای سید جمال از لحاظ اقتصادی مشکل می بوده، مگر اینکه از کدام مدرکی کمک میشده - دیگر اینکه سردار محمد اعظم خان در سال 1284 امیر نی بلکه یک شهزاده بوده که با برادر خود شیرعلیخان در جنگ و نزاع قرار داشته و قندهار مرکز مهم تمرکز دو برادر سکه (افضل خان و اعظم خان) بود که از این جا به مقابل سلطه امیر شیرعلیخان در کابل اختلال و کار شکنی میکردند. بنابر آن اقامت 8 ماه سید جمال در قندهار که برای تقویت دو برادر (افضل و اعظم) کار میکرد، معقولیت پیدا میکند، و به اساس همین همکاری و خدمتگزاری سید با سردار محمد اعظم خان بوده که وقتی امیر شیرعلیخان به کابل رسید، امر اخراج او را صادر نمود.

IX - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: "ورود در شهر کابل در یوم جمعه 11 شهر جمادی الآخر 1284".⁵⁵

X - تصویر 7 از صفحه 1 مجموعه اسناد: مسوده مکتوبی از بالا حصار کابل به امیر محمد اعظم خان در باره رهایی یکنفر از علما که در حبس امیر بوده - "... فی لیلته الاحد فی الکابل فی ال بالاحصار الامیر محمد اعظم خان ". - متن در این مسوده که سه سطر اول آن عربی است، خوانا میباشد، اما تاریخ ندارد. به اساس تاریخ های بالا، در سال 1284 نوشته شده است.

XI - تصویر 3 از صفحه 5 مجموعه اسناد: مسوده مکتوب گله آمیزی که سید جمال به امیر محمد اعظم خان نوشته و اینکه مدتی است او را به حضور نه پذیرفته شکایت کرده است: " زمان حرمان از فیض حضور طول کشید ...

⁵³ - 2 ذی الحجة الحرام 1283 مطابق 8 اپریل 1867.

⁵⁴ - 1284 هجری مطابق 1867 میلادی

⁵⁵ - 10 اکتبر 1867 .

به کابل فی جمادی الاخر فی 1284": (در تصویر IX خواندیم که ورود سید به شهر کابل 11 شهر جمادی الاخر 1284 بوده، و این شکایت در مدت پنج روز اخیر جمادی الاخر 1284 نوشته شده که سید در بالاحصار کابل اقامت داشته و از آنجا تقاضای رهایی یک محبوس را کرده بود.)

XII - تصویر 9 از صفحه 10 مجموعه اسناد: شرحی از احوال سید جمال به قلم خودش: " فی یوم الجمعة فی 13 شهر رجب 1284- از بالا حصار کابل" 56 (تفاوت زمانی بین شکایت نامه سید که از کابل نوشته و آنرا در تصویر XI دیدیم، و تاریخ این سند که از بالاحصار نوشته شده - از جمادی الاخر 1284 تا رجب 1285، اقامت او در کابل چند روز بیشتر از یکسال میباید (متن این رقیمه، تصویر 9 از صفحه 10، که یک نمونه نثر مسجع میباید که ازین قرار است: «معلوم فلان بهتر از جان بوده باشد که طائفه انگریزیه مجوسم 57 میدانند، سنی رافضی و شیعه ناصبی، 58 بعضی از اخبار چهار بار به وها بیم 59 گمان کرده اند، و برخی از ابرار امامیه بابیم* پنداشته اند، الیهان دهری و متقیان فاسق از تقوی بری، عالمان جاهل نادان، و مؤمنان فاجر بی ایمان انگاشته اند، نه کافر بخود میخواند و نه مسلم از خود میدانند، از مسجد مطرود و از دهر مردود، حیران شده ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله برخیزم، از رد یکی اثبات دیگر لازم و از اثبات احدی اعتقاد و اخبار بر ضد آن جازم، نه راه فرار که از دست این طائفه گریزم و نه جای قرار که با آن فرقه ستیزم، و به شهر کابل در بالاحصار دست بسته و پای شکسته نشسته تا از پرده غیب چه برآید و از گردش فلک دون پرور چه زاید.» فی یوم الجمعة فی 13 شهر رجب، سنه 1285. (10 اکتبر 1867م - لمر)

آقای حسن تقی زاده در صفحه 234 کتاب مرتضی مدرسی میگوید: " سید جمال الدین به زندگی اعتنائی نداشت و مال جمع نمیکرد، او یک مسلمان مترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پرشور بود - مقاله او که در "دائرة المعارف پطرس بستانی" راجع به مذهب "بابیه" نوشته، دلیل آنست که او اساسات خوبی نسبت به آن مذهب نداشته ..."

پروفیسور (کیددی - Nikki R. Keddie) در کتاب خود به عنوان (An Islamic Response to Imperialism) (که در کالیفرنیا در 1982 چاپ شده، در صفحه 11 میگوید که: " عقیده مبنی بر فعالیت سیاسی و اصلاح و بهبود امور زندگی "بابی ها" که از عراق آغاز شده بود و در جهان اسلام خواستار تجدید نظر و نرم ساختن احکام فقه بود، سید جمال افکار این طریقت را میدانسته و در بیانیه معروف او در استانبول در سنه 1870 منعکس شده بود...") پروفیسر (کیددی) تحقیق جامعی در 220 صفحه عمدتاً پیرامون مبارزه سید جمال به مقابل امپریالیسم انجام داده، اما اسناد و معلومات او در باره هویت سید جمال کاملاً متکی بر آثار و اسناد ایرانی است، و ما نواقص برخی از نتیجه گیری های او را در سطور آینده مطرح و مرور خواهیم کرد.

XIII - تصویر 88 از صفحه 32 مجموعه اسناد: فرمان امیر محمد اعظم خان به عنوان سید جمال که تاریخ ندارد، ولی آقای ایرج افشار تصدیق کرده که در عقب فرمان مهر امیر محمد اعظم خان دیده میشود - عنوان فرمان: " محب صادق و دوست موافقاً!" (سایز این فرمان نسبت به آنچه در مجموعه اسناد نشر شده، درینجا 20 % کوچک شده است.) (این فرمان اگرچه به کلمات مؤدبانه نوشته شده، معنی آن اینست که {اگر میخواهی باشی، باش، و اگر میخواهی بروی، برو.} ناگفته نماند که درین ایام وضع سیاسی و نظامی امیر محمد اعظم خان هم چندان استوار نبوده، زیرا برادرش شیرعلیخان در حال پیشرفت به طرف کابل بوده است .

XIV - تصویر 89 از صفحه 32 مجموعه اسناد: فرمان دوم امیر محمد اعظم خان که مهر امیر کور در عقب آن تصدیق شده، و بسیار مؤدبانه اجازه ترک کابل را به قرار درخواست سید جمال از راه پشاور با این کلمات منظور کرده است: "... و اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود، هر آئینه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود - زیاده چه نگارد فقط."

56 - 13 رجب 1284 - 10 نومبر میلادی 1867

57 - مجوس : آفتاب پرست، آتش پرست، گبر - - ناصبی: فرقه ای که دشمن امیرالمومنین حضرت علی(کرم هلا) بودند.

58 - ناصبی: فرقه ای که دشمن امیرالمومنین حضرت علی (کرم الله) بودند.

59 - بابی: پیر و آئین سیدعلی محمد شیرازی که خود را "باب الله" میخواند و طریقت او را (بابیه) گویند

کلمات "اضطراری و ناچاری" در سطر اخیر این فرمان بیانگر فشار حمله و جنگ امیر شیرعلیخان است بر کابل که سید جمال می خواسته کابل را از راه پشاور ترک کند، اما چنین به نظر می رسد که حمله ناگهانی بالای کابل، راه کابل - جلال آباد را مسدود ساخته و با سقوط کابل بدست امیر شیرعلیخان، سید جمال در کابل بند مانده است. هکذا چنین بنظر می رسد که دلیل اخراج جبری سید از راه قندهار و هرات به ایران، عدم موافقه هیات انگلیس بوده که دخول سید جمال را به هندوستان مضر می پنداشته اند.

XV - تصویر 10 از صفحه 10 مجموعه اسناد: در شهر کابل در بالاحصار در شهر رجب 1285 نوشته شد - الغریب فی البلدان، جمال الدین الحسینی الاستنبولی - والطرید عن الاوطان. " این مسوده نیز در همان ماه رجب در بالاحصار نوشته شده، ولی آقای ایرج افشار در صفحه 10 از قول سید جمال میگوید که: " در یوم جمعه در 12 شهر رجب 1285 در منزل سردار ذوالفقار خان در نهایت پریشانی خاطر و افسردگی دل در شهر کابل نوشته شد، تا چه پیش آید". [29 اکتبر 1868 - ا.لمر]

متن این سند که نثر مسجع است، از این قرار است: " آه از دل پر خون، آه از بخت واژگون، آه از دست مردم دون، نه علاج دل توام نه علاج بخت وارونه، نه علاج خویش توام نه علاج مردم دون، چکنم و راز دل با که بگویم و راه نجات خود از که بجویم، مرگ کو تا زین بلا برهاندم، مرگ میشد بزم و ترکستان من، چه کنم از دست دل از تقاضای های دل پشتم شکست، بر سرم جاننا بیا میمال دست، چه چاره با خداوند:

دل ای ز تو ویران دکان و منزلم
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
چون ننالم چون بیفشاری دلّم؟
هرچه گوید درحق ما جای هیچ اکراه نیست

XVI - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: منزل در بالاحصار، خروج از کابل در 20 شهر رجب المرجب

XVII - تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد: خروج از قندهار در 20 شهر شعبان المعظم 1285 - (از رجب تا شعبان، سید جمال مدت یکماه در قندهار بوده است)

XVIII - تصویر 6 از صفحه 6 مجموعه اسناد: "جواب نامه دوست مهربان سید هاشمی؟ از مشهد مقدس نوشته شد. اگرچه این تصویر تاریخ ندارد، اما نمودار خروج سالم سید جمال از هرات به مشهد میباشد قابل تذکر میداند که به ارتباط اولین بازگشت سید جمال به افغانستان، بعد از آنکه قبلاً با پدر خود از باجور به ایران رفته بود، از مجموعه اسناد داکتر ایراج افشار من تنها 18 سند و تصویر فوق الذکر را یافتیم و کاپی کردم، اما اسناد ذیل نیز مربوط به همین بازگشت سید در فهرست کتاب دیده میشوند، ولی تصاویر آنها در آرشیف من وجود ندارد:

- (1) از صفحه 23 و 24 فهرست: "صورت چهار فقره خطبه در توحید و صفات الهی در بلده قندهار در شهر شعبان 1283".
- (2) از صفحه 25 فهرست: اشعار عربی: "النظم الجمال الدین الحسینی، نظمه فی بلده قندهار و قسمت دیگر در شهر قزنی، فی شهر جمادی الاول 1284".
- (3) از صفحه 23 فهرست: جملات پند و اندرز مانند: "ناتوان را دریاب و...، در شهر قزنی، جمادی الاول 1284
- (4) از صفحه 46 فهرست: "جمال الدین الحسینی الاستنبولی، جمال الحسینی، فی بلده قزنی" تاریخ ندارد.
- (5) از صفحه 66 فهرست: غزلی از طرزی.
- (6) از صفحه 68 تا 75 فهرست: "رساله طبی، در کابل در بالاحصار، شهر جمادی الثانی 1285".
- (7) از صفحه 78 فهرست: "در اصطلاحات اوزان کابل، جمادی الثانی 1285".
- (8) از صفحه 80 فهرست: عبارتی "من التحفته النصایح" و نقل دو بیت فارسی،

بعدا اسماء عده ای از مردم قندهار: ملا عبدالحق حرفه - ملا محمد صدیق (تلمیذ) قاضی غلام - ملا عبدالاحد - صوفی بردرانی - ملا خواجه محمد (تلمیذ) - ملا محمد رحیم اسحاق زایی - تلمیذ صوفی - ملا عبدالرحیم پسر ملا حبو - ملا عبدالحق ظل - ملا محمدی - قاضی عبدالرحمن خان ملا - قاضی سعدالدین و پسر ایشان - قاضی عبدالسلام برادر قاضی عبدالرحمن.

(9) از صفحه 81 فهرست: دو بیت ترکی با معنی آن به فارسی، بعدا اسامی چند تن از مردم فاضل کابل: ملا نصر الله فوت شد- ملا مشکی عالم در موشکی - ملا چولی در هر علم ماهر - ملا اسکندر ماهر در علم عربیه و

حدیث. بعداً اسامی چندتن از مردم فاضل هرات: ملا محمود - ملا عبدالله قاضی انار دره - ملا عبدالفتاح - ملا محمد عمر - ملا ابوالحسن قاینی

(10) صفحه 96 فهرست: شکرانیه و افکار فلسفی مورخ 13 رجب 1285 - و از آن معلوم میشود که آنرا هشت روز قبل از خروج از کابل نوشته است.

از آنجائی که این اولین بازگشت سید جمال به افغانستان میباشد، بعد از این که به سن 17 یا 18 سالگی همراه پدر خود از باجوړ به همدان- ایران رفته بود، و پروفیسر (کیدى) هم در صفحه 7 کتاب خود می گوید که: " سالهای 68 - 1866 به قرار تحقیقات حکومت هند بریتانوی اولین سفر سید جمال به افغانستان بوده ... " سید که از سال 1283 تا 1285 مدت دو سال در شهر های مختلف افغانستان اقامت کرده، لازم است تمام اسناد و مدارک این اقامت و فعالیت های او مطالعه و بررسی شود. با در نظر داشت سنۀ تولد سید جمال در سال 1254 هجری، موصوف حین ورود به هرات و قندهار در سال 1283 هجری، به سن و سال 29 سالگی قرار داشته، اما راپور چی های انگلیس در کابل او را 35 ساله تصور کرده بودند. به اساس روایات ایرانیها، وقتی که سید جمال در معیت پدرش سید صفدر پاچا بار اول به همدان - ایران آمده بود جوانی در حدود 17 - 18 ساله بوده و پروفیسر (کیدى) نیز در صفحه 11 کتاب خود سن سید را از قول منابع ایرانی "در بوشهر در سالهای 55 - 1856 میلادی در حدود 17 - 18 ساله" تصدیق کرده است، که به این حساب سنۀ تولد سید در 1254 هجری برابر با 1839 میلادی میشود، و این محاسبه با تفاوت یکی دو سال درست به نظر میرسد. این فورمول که هر گاه عدد 621 را به سال هجری اضافه کنیم، سنۀ میلادی بدست می آید، در مورد سنۀ تولد سید جمال کار نمی دهد، زیرا: $1254 + 621 = 1875$ م میشود، در حالیکه سنۀ تولد سید جمال با سال 39 - 1838 میلادی مطابقت میکند .

موضوع دوم که اهمیت تاریخی دارد، اقامت هشت ماهۀ سید جمال در قندهار در دربار شهزاده سردار محمد اعظم خان است که هیأت انگلیس نیز این توقف را در راپور خود در سال 1866 گزارش داده و اضافه کرده که سید اسناد مهم و سری را به محمد اعظم خان سپرده بود- اشتباه راپور چی انگلیس این بوده که سردار محمد اعظم خان را در قندهار امیر خوانده، در حالیکه در این سال برادرش امیر محمد افضل خان در کابل پادشاه بود و محمد اعظم خان به حیث والی و حاکم نظامی قندهار مقرر بود. پروفیسر (کیدى) نیز در صفحه 15 کتاب خود از قول منابع بریتانوی میگوید که: "سید در سال 1866 وارد قندهار شده و به صحبت های محرمانه با محمد اعظم خان که حاکم نظامی قندهار بود، مصروف گردید، سپس با او به کابل آمد، درست هنگامیکه سردار به تخت امارت کابل نشست..."

بخش اول کتاب پروفیسر (کیدى) شامل 35 صفحه، اگرچه در تمام کتاب خود سید جمال را (افغانی) خوانده است، مملو از نفوذ آثار و افکار منابع ایرانی، به شمول میرزا لطف الله خواهر زاده ایرانی سید جمال میباشد و هدف دشمنانۀ ایرانیها این بوده تا هویت افغانی سید جمال را ایرانی و متولد همدان - ایران ثابت کنند، لهذا معلومات غلط و ساختگی را به پروفیسر کیدی که شخصاً به دیدار میرزا لطف الله به ایران رفته بود، قرار داده بودند - از آنجمله افغانها به مطلب ذیل از کتاب پروفیسر (کیدى) توجه فرمایند:

" در مورد دورۀ طفولیت افغانی هیچ سندی غیر از ادعای خودش که دورۀ طفولیتش در افغانستان گذشته، وجود ندارد، در حالیکه به هنگام حضورش در افغانستان در سال 1866 به اکسنت و لهجۀ فارسی ایرانی سخن می گفته و از این معلوم میشود که او در ایران تولد و تربیه شده است..." (صفحه 7) - در حالیکه از زبان هیچ افغان شنیده نشده که سید در افغانستان به لهجۀ فارسی ایرانی سخن می گفته، این دروغ را انگلیس ها ساخته بودند - ثبوت این دروغ در اقامت هشت ماهۀ سید در بازار هرات قندهار و اقامت یک ساله اش در کابل ظاهر میشود- سید در قندهار نه تنها به حیث منشی سردار محمد اعظم خان کار میکرد، بلکه با مساجد و مراکز علمی و مذهبی قندهار در تماس بوده که نام یک عده علماء و ملا های قندهار در بالا گزارش یافته و طبقاً با آنها به زبان پشتو صحبت میکرد، زیرا مباحث علمی، فقهی و مذهبی با علماء و ملا های قندهار به زبان فارسی ایران، آنهم در مدت هشت ماه، دوام یافته نمی توانست. "چهار فقره خطبه در توحید" و رساله ای به عنوان "من التحقته النصاب" در مدت توقف در قندهار در آثار سید جمال درج میباشد. روایات خاندانی ما از این قرار است که سید در عمارت خرقة مبارک یک خطابه داده که تمام سرداران و علماء و ملا های قندهار موجود بوده و رسالۀ ای هم نوشته و آنرا به متولی خرقة مبارکه داده است. مرحوم سید جعفر پاچا (پدر کلان هاشمیان)، حکمران شیرغان در سلطنت امیر عبدالرحمن خان، در باز گشت از زیارت حج، چند هفته در استانبول به دیدن عموزاده خود مرحوم سید جمال پاچا رفته بود- این دو (سید جعفر و سید جمال) قبلاً در دورۀ طفولیت و صباوت در باجوړ نیز یکجا زندگی میکردند. از زبان پدر و کاکا هایم شنیده ام که سید جعفر سید جمال را (لالا) میگفت و به پشتو صحبت میکردند. من این داستان را حدود ده سال قبل در معرفی یک کتاب نوشته بودم و در مجله آئینه افغانستان نیز نشر شده بود- عموزاده دیگر سید جمال، مرحوم سید حسین پاچا (پدر مرحوم جنرال سیدحسن

خان شیون و مرحوم سید عباس خان سابق والی میمنه (نیز در بازگشت از حج از سید جمال پاچا در استانبول دیدن کرده و او هم گفته بود که با سید جمال به پشتو صحبت میکرد است. یک دلیل که سید جمال مورد اعتماد سردار و بعداً امیر محمد اعظم خان قرار گرفته بود، همانا صحبت به زبان پشتو بود و به همین دلیل سید از کشته شدن در دربار امیر شیرعلیخان نجات یافت، زیرا امیر بعد از صحبت با او به زبان پشتو، مطمئن شد که او افغان اصیل از سادات کثر میباشد. من در این مورد در بخش های آینده به تفصیل و اسناد صحبت خواهم کرد.

سید در مدت اقامت در کابل سه رساله نوشته: "رساله طبی در کابل" - "رساله ای در اوزان کابل" - "رساله شکرانیه و افکار فلسفی" - نام این رساله ها در یادداشت ها و اسناد او به قلم خودش ثبت شده، اما خود رساله ها غائب اند. با آن وضعی که سید از کابل اخراج گردید، تصور نمی رود که پندک کاغذ را با خود حمل کرده باشد. آن رساله ها را حتماً به کسی داده یا نزد دوستان خود مانده باشد، یا شاید توسط کسانی به آرشیف ملی سپرده شده باشد. اکنون که عنوان رساله ها معلوم شده، حکومت کابل باید برای پیدا کردن آنها اقدام مقتضی در نظر بگیرد.

مثال دیگر تلخیص از صفحات 14-15 کتاب پروفیسر (کیددی) که مبتنی بر روایات میرزا لطف الله میباشد: "روایت لطف الله که افغانی تحصیلات عالی خود را در عراق تکمیل کرده... و بعد از مسافرت ها به هندوستان و مکه در سال 1863 به افغانستان رفته تا به هنگام محاصره هرات در خدمت امیر دوست محمد خان باشد. سید در جنگهای داخلی بعد از وفات امیر بیکی از شهزادگان به نام محمد اعظم مشوره میداد و اصلاحات و ریفورم را در امور دولت سفارش میکرد. اما حضور سید به دربار امیر دوست محمد خان بعداً از دو مرجع، مجموعه اسناد ایرج افشار در ایران و تحقیقات و اسناد دولت بریتانیه، رد و تکذیب شده است..."

توجه بفرمائید: در صورتیکه سید جمال در سال 1863 به خدمت امیر دوست محمد خان به هرات رفته باشد، گویا او 24 ساله بوده (تولد سید 1839 میلادی)، در حالیکه موجودیت سید جمال را انگلیس ها در قندهار در سال 1866 رسماً تأیید و سن او را در حدود 35 ساله تخمین کرده بودند، و ما در محاسبات بالا ثابت کردیم که سید در سنه 1866م در حدود 29 ساله بوده، در حالی که از سن 18 سالگی به بعد به خارج از افغانستان در کشورهای دیگر سپری نموده و بعد از تقریباً 11 سال ماجراها در خارج، بار اول در 1866 به وطن آبائی خود برگشته است. 170 صفحه متباقی کتاب پروفیسر (کیددی) تحقیق بسیار جامع و خواندنی و آموختنی است در باره مبارزات سید جمال به مقابل استعمار غرب و خصوصاً انگلیس، و اندرزها و تنبیهاات اوست به جهان اسلام برای اتحاد اسلام و بیدار شدن مسلمین و نابود ساختن استعمار انگلیس در هند، مصر و افغانستان. از کتاب پروفیسر (کیددی) با یک تعداد دانشمندان در جهان غرب آشنا میشویم که هر کدام در باره افکار و مبارزات پیگیر سید جمال تحقیق کرده و رساله ای نوشته است - در حالیکه در باره این فرزند نام دار افغانستان تا زمان ورود تابوت او به کابل هیچ اثر و تحقیقی وجود نداشت، و به خاطر انتقال تابوت سید، اولین اثری که توسط حکومت در باره او در وطنش طبع شد، ترجمه (تمتة البیان...) از عربی به دری توسط مرحوم محمد امین خان خوگیانی بود. من فهرست نامهای یک تعداد دانشمندان غربی را از کتاب پروفیسر کیددی در این جا برای استفاده محققین افغان نقل میکنم:

& Prof. Elie Kedourie, Univ. London - Homa Pakdamn, Univ. Paris- Dr. Amin Banani
 Dr. Moshe Perlmann, Univ. California - Prof. G.E. Von Grunbaum, UCLA- Hamid
 & Algar
 Ira Lapidus, Univ. Berkly - Benjamin Schwartz, Univ. Harvard- Aziz Ahmad, Univ.
 -Toronto
 Mushar Mahdi, Univ. Chicago- Prof. H. A. R. Gibb & Bernard Lewis, Univ. London-
 Albert
 Houran Univ. Oxford- Niazi Berkes, Univ. Montreal- Joseph R. Levenson & William
 Brinner, Univ. Berkeley- Maxime Rodinson, Univ. Paris- Andreas Tietz & Janos
 ,Eckman
 Univ. Cairo- Shannon Stack & Gene Garthwaite & Kathleen Jasonides, Univ.
 -California
 .A.M. Goichon, Univ. Paris - E.G. Browne, Univ. Cambridge- Wilfred Cantwell, Univ
 .Princeton- Rashid Rida, Univ. Cairo

از فهرست بالا چهار نفر از فرانسه، مصر و امریکا رساله دکترای خود را بالای سیر زندگی، افکار و اعمال سید جمال نوشته اند - پروفیسر (کیددی) هکذا از آثار دانشمندان ذیل استفاده کره است: ایرج افشار - عبدالحسین زرینکوب

– اصغر مهدوی – عبدالحسین زرینکوب – سیدحسین تقی زاده – محیط طباطبایی (تباه تبایی؟) – مجتبی مینوی – میرزا لطف الله و پسرش صفت الله جمالی. نا گفته نماند که در کشورهای مصر، هندوستان، ترکیه، عراق و جرمنی نیز صدها تحقیق و کتاب به نام (سید جمال الدین افغانی) نشر شده ولی وطن خودش از این درک بسیار فقیر مانده است. وقت آن رسیده که یک مؤسسه علمی و تحقیقاتی در کابل به نام سید جمال الدین تأسیس شود و از همه آثاری که در باره سید جمال در کشور های مختلف نشر شده، یک جلد در این مؤسسه ذخیره شود و با استفاده از این آثار خارجی، آثار جدیدی به زبان های دری و پشتو تهیه و تکثیر گردد. خدا کند حکومت افغانستان چند نفر افغان را برای تحصیل دوره دکتورا به امریکا و مصر بفرستد تا از عالم آثار و اسنادی که موجود است برای شناخت اسلام و شناخت سید جمال و مساعی او برای زائل ساختن تعصب و جهالت از اسلام استفاده کنند.

همه پوهنتون های معروف در اروپا، امریکا، مصر و ایران سید جمال را شناخته و برای معرفی او و مبارزه مفید وی به مردم دنیا خدای پجات (رایگان و بیمزد) خدمت کرده اند، **– به استثنای وطن و هموطنان خودش –** بایست از آقایان احسان لمر و نعیم بارز که در عالم مهاجرت از فرانسه خاطره سید جمال را زنده ساختند و سال گذشته هر کدام تحقیقی بالای سید جمال بدست نشر سپردند، تقدیر و تشکر کنیم.

مرتضی مدرسی چهاردهی نیز در صفحه 249 کتاب 530 صفحه ای خود عین داستان رفتن سید جمال را به دربار امیر دوست محمد خان بیان کرده و چند سطر اخیر داستان او به ارتباط خروج سید از راه هند جالب است: **...محمد اعظم خان به نیشاپور و عبدالرحمن خان به بخارا پناهنده شدند، جمال الدین همچنین به کابل ماند و به واسطه سیادتش مورد انتقام امیر شیرعلی نشد، ولی اندکی بعد اجازه گرفته از راه هند عازم حجاز شد.** – سید حسن تقی زاده نیز در صفحه 220 میگوید: **" در اجازه مسافرت مکه به او شرط شده بود که از ایران عبور نکند (برای جلوگیری از ملاقات او با محمد اعظم خان (مشارالیه در سنه 1285 از راه هند عازم حج شد. – در حالیکه اخراج سید جمال از طریق قندهار و هرات و رسیدن او به مشهد به رویت اسناد معلوم است، چرا ایرانیها خروج او را به غلط از راه هند ثبت کرده اند، در حالیکه انگلیس حضور او را در هندوستان تحمل نداشت؟ ایرانیها از رفتن سید جمال به امریکا و تقاضای اقامت و تابعیت در آنجا نیز داستانی در صفحه 224 نوشته اند در حالیکه سید هیچگاه به امریکا نرفته، که اگر میرفت در آثاری که در امریکا در باره او نوشته شده، درج میبود. عادت بسیار خوب سید جمال همانا یادداشت کردن تاریخ های سیر و سفر و اقامت او در کشور های مختلف است، اگر او به دربار امیر دوست محمد خان یا به امریکا رفته میبود، حسب العادت چیزهایی در آن باره یادداشت میکرد و در اسنادش باقی میماند.**

داستان رفتن سید جمال به خدمت امیر دوست محمد خان در سنه 1863 به قلم 8 نویسنده ایرانی در اثر ضخیم مرتضی مدرسی کورکورانه تقلید شده و منشاء و منبع اصلی آن میرزا لطف الله خواهر زاده سید جمال است که در کتابش مامای نا سکه خود را متولد و تربیه شده در همدان- ایران معرفی کرده و اکثر نویسندگان ایران مدعیات او را کورکورانه پذیرفته اند - اما چند تن ایرانی از واقعیت چشم پوشی نتوانسته، مثلاً یک دانشمند ایرانی در صفحه 232 کتاب مرتضی مدرسی میگوید: **"سید در تحریر عربی بسیار زبر دست بود و واقعاً نوشته های او خطب صدر اسلام را به خاطر می آورد، در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه عربی، شاید افغانی داشته، و خصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسان را در ایرانی گری او به شبهه بیان دارد- کاغذی از سید به زبان فارسی خطاب به ناصرالدین شاه و کاغذ دیگر او خطاب (به یکی از دوستان) شاهد ادعای ماست. این دو کاغذ در (کتاب بیداری ایرانیان) نشر شده است."**

به موجب نوشته دیگری در صفحه 229 این کتاب "اوراق سید در مجلس شورای ملی ایران محفوظ است". سید جمال که خود را (سادات کثر) معرفی کرده درست است، اما او در حیات خود (کثر) رانیده، زیرا بعد از جنگ شدید سپاه انگلیس در پشت – کثر، سیدهاشم پاچا با سید صفدر و پسرش (که طفل کوچک بود) به باجور رفتند و سید صفدر بعد از حدود 17 سال اقامت در باجور بار دوم به همدان- ایران رفت و پسر 17ساله خود سید جمال را نیز با خود برد و بار اول که سید جمال در سنه 1866م (1283هجری) به قندهار آمد، امیر دوست محمد خان قبلاً وفات یافته بود. اما سید محمود پاچا که عموزاده سید صفدر و برادرزاده سید هاشم پاچا بود و با حمایت انگلیس در 17 سال گذشته زعیم سیاسی و حکمران کثر بود، همین سید محمود پاچا در هرات با امیر دوست محمد خان بود و امیر در همان جا نواسه خود دختر وزیر محمد اکبر خان را به او نامزد کرده بود. تفصیل این موضوع با اسناد در بخش های آینده تقدیم خواهد شد.

آقای سیدحسین تقی زاده در مقاله دوم خود (ص 47 – 246) میگوید: **" در موطن اصلی و مولد سید جمال الدین چنانکه معلوم است، از چندی به اینطرف اختلافاتی پیدا شده که محتاج تحقیق بوده... افغانها مدعی نسبت سید جمال الدین به افغانستان و تولد او در محلی نزدیک کابل موسوم به اسعدآباد شده اند... البته منشاء شهرت افغانی بودن سید خود او**

بود و اغلب غیر ایرانی که او را دیده اند، از وی این طور (یعنی افغانی بودن او را) روایت کرده اند. اگر چه سید جمال الدین ظاهراً در اوایل عمر چندی در افغانستان بوده، لیکن پس از جمیع روایات و دقت کافی، تصور می‌رود که نسبت ایرانی بودنش صحیح تر باشد... و در صفحه 237 می‌خوانیم که "سید جوانی خودش را در میان افغانها به سر برده و آنها را خیلی دوست داشت"...

علامه قزوینی در صفحه 258 این کتاب می‌گوید: " و چنان که خود سید جمال الدین نیز در عموم نوشته جات و مؤلفات خود همیشه (جمال الدین افغانی) امضاء میکرد، و چنان که تاریخ افغان از تألیفات او موسوم به (تتمتة البیان فی تاریخ الافغان) نیز قرینه ایست قوی بر افغان بودن او، و قرینه موید دیگر نیز آنکه در اواخر سال 1323 (1363 قمری) دولت افغانستان از دولت ترکیه درخواست نمود که جنازه آن مرحوم را که در سنه 1314 قمری در استانبول مدفون یا امانت گذاری شده بود، اجازه دهند که به کابل انتقال داده شود - دولت ترکیه نیز جواب مساعد داد و عظام مریم آن مرحوم را با تشریفات فوق العاده مجلل از استانبول برداشته به کابل انتقال دادند، و بعضی جراید ایران در این باب اعتراضاتی نمودند، و اگر فی الواقع چنانکه بعضی ایرانیان ادعاء میکنند وی ایرانی و تبعه ایران بوده، اولاً چطور دولت افغانستان این تقاضاء را در محضر جهانیان نموده که جنازه یک ایرانی به افغانستان آورده و دفن شود؟ ثانیاً چگونه دولت ترکیه این درخواست عجیب را پذیرفته و بدون اجازه دولت ایران انتقال نعش سید را اجازه داد؟ ثالثاً چرا دولت ایران ادعاء و انتقادی نکرده؟ ... این فرضیات فی الواقع باور نکردنی و خارج از عرف و قیاس و منطق و مخالف عادات و رسوم متعارف بین ملل و دول است و به حکایات الف لیله و لیله شباهت دارد... " در صفحه 294 این کتاب خبری در باره استقبال و حرمت از تابوت سید جمال در بغداد ثبت شده که تا حال در مطبوعات افغان منعکس نگردیده یا من ندیده ام": ... مراسم تودیع از جنازه سید در مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی برگزار شد. استاد طه راوی، خالد هاشمی، جلال حنفی، و احمد ذکی خیاط از بزرگان دانشمندان و رجال بغداد خطابه ها ایراد کردند. محمد مهدی جواهری شاعر بزرگ و نامی قصیده ای به همین مناسبت سرود که مطلع آن اینست (هویت نصرت الحق الشهادا +++ فلو لالموت لم تعلق الرقادا)- بعد جنازه را با طیاره به بصره و از آنجا به کابل بردند" ... - این قدر معلوم است که تابوت سید جمال مرحوم یک شب در لاهور در مقبره علامه اقبال لاهوری که از ارادت مندان سید جمال بود، گذاشته شده و از آنجا به کابل انتقال یافته بود، اما اینکه به طیاره انتقال یافته یا به موتر، این قلم نمیداند. سؤالی پیدا میشود که در کابل و دیگر ولایات افغانستان جاده ای به نام (سید جمال الدین افغانی) نام گذاری شده یا خیر؟ آقای رهین که مخدوم ایران بود یک جاده را در کابل به نام (خمینی) مسمی ساخت - ما افغانها " خود کش بیگانه پرست" هستیم.

هموطنان محترم! ایرانیها در باره هویت و اصالت سید جمال آن قدر دروغ گفته اند که تغییر دادن ذهنیت ها بسیار مشکل است. سعی من اینست که در مرحله اول خود ما افغانها از حقایق در این باره با خبر شویم. شما این بخش را با حوصله بخوانید، بخش سوم در ظرف دو سه روز آینده با هفت صفحه تصاویر نشر خواهد شد- اگر آن تصاویر را در این بخش ضمیمه می‌ساختم بسیار ضخیم میشد."

afghan-
german.net/upload/Tahlilha_PDF/hashemyan_said_khalil_said_jamaludin_qismatee_duwm.pdf

پوهاند سید خلیل هاشمیان، متولده سال 1306 هـ، ش 1927 م - در شهر قلات بوده با تحصیلات ثانوی در لیسه استقلال کابل. تحصیلات لیسانس در پوهنخی ادبیات و علوم بشری رساله (تیزس) داکتری وی در رشته زبانشناسی روانی نوشت. به زبانهای دری پشتو انگلیسی و فرانسوی بلدیت داشت. استاد هاشمیان نسبت مریضی بتاريخ 16 جوزای 1397 (6 جون 2018 م) در غربت از وطن وفات نمود



سید خلیل هاشمیان

تحقیقی پیرامون اقامت و فعالیت سیدجمال الدین در افغانستان

afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/hashemyan_said_khalil_said_jamaludin_qismatee_sauwm_df

درین بخش هشت صفحه اسناد، همه بقلم و دستخط مرحوم سیدجمال الدین افغانی که ثبوت موجودیت و فعالیت های سیاسی و اجتماعی او را در مدت بیشتر از دو سال در اواسط قرن 19 میلادی در قندهار و کابل نشان میدهد، ارائه شده است. تشریحات پیرامون هر یک از این تصاویر در بخش دوم تقدیم شده بود. تصویر نمبر 27 از مجموعه اسناد که در صفحه 9 این بخش ارائه شده، یک سند مهم سیاسی میباشد که به دوران اقامت سیدجمال در افغانستان تعلق نداشته، اما بخاطر اهمیت آن، آنرا در جمله اسناد شامل ساختم تا مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در حالیکه در جهان خارج از افغانستان در حدود یکهزار تحقیق، کتاب و اثر در باره سیدجمال الدین طبع و نشر شده است، در وطن خود او بجز چند اثر در دوره جمهوریت محمد داؤد خان در سال 1355 شمسی بمناسبت هشتادمین سالگرد وفات سیدجمال الدین، آنهم به عجله و با نواقص زیاد، تحقیق دقیق و همه جانبه تا کنون صورت نگرفته، و خصوصاً محل زیست سیدجمال الدین که تا سن 17 سالگی همراه پدر خود در باجور بوده، نه در کنر، و هم در باره تحصیلات او که تا سن 14 سالگی عمدتاً در باجور؛ سوات، بنیر و پشاور صورت گرفته، کسی خبر ندارد، در حالیکه ایرانیها برای خود داستانهای دروغین ساخته، اصالت و هویت این مرد نامدار از خاندان سادات کنر را رنگ و روغن ایرانی دادند.

در این بخش آخرین سه قطعه سند سیدجمال را مطالعه می کنیم. سند اول مسوده عریضه یک عده افغانها است به عنوان امیر شیر علی خان - چنین به نظر میرسد که با مغلوب شدن امیر محمد اعظم خان در جنگ و تسخیر کابل توسط امیر شیر علی خان، یک عده افغانها نزد سید آمده و از او تقاضا کرده باشند که یک عریضه دسته جمعی به امیر جدید تقدیم شود. - لهذا قسمت اول این عریضه عرض تبریک و مبارک باد است به حضور امیر - قسمت دوم آن عرض تسلیت است بخاطر کشته شدن پسر و برادر امیر (سردار محمد علی خان و سردار محمد امین خان) در یک جنگ خاندان برای احراز قدرت - بخش سوم آن ملامت دانستن و مذمت کردن محمد اعظم خان است که مردم تصور می کردند هنوز در قید اسارت امیر جدید قرار داشته، و به منظور دلخوش ساختن امیر جدید، او را "اعظم وهابی گمراه و مخرب دین" خوانده و اخراج او را از کشور تقاضا کرده اند. این که اصل این عریضه به امیر شیر علی خان تقدیم شده یا نه، معلوم نیست، اما سید آن را در جمله اسناد خود به ایران برده که در آنجا دستیاب و سجل شده است - اهمیت این سند در این است که نشان میدهد سیدجمال در اوایل سلطنت امیر شیر علی خان در کابل بوده ولی به موجب شواهد دیگری که در او راق تاریخ ثبت است، با مخالفت شدید اهل دربار، خصوصاً سردار محمد رفیق خان، مواجه شده و به فرمان امیر مذکور از طریق قندهار و هرات به ایران اخراج شده است. هیات انگلیس در کابل خروج سید را تحت الحفظ تا قندهار به تاریخ 12 نوامبر 1868 تصدیق کرده است.

سیدجمال الدین حسینی مصلح و بیدارگر جامعه شرقی، شخصیتی است که افکار و اندیشه های او در محدوده جغرافیایی یک کشور نمی گنجد و محدود کردن افکار و اندیشه های اصلاح گرانه او در گستره یک کشور، جفای بزرگ و نابخشودنی به خود سید است. قطعا سید هیچ گاه اندیشه و احساساتش را در یک کشور و قوم خاصی محدود نکرد، رنج و احساس او کلیتی به نام گستره ی جغرافیایی اسلام و مسلمانان بود، برای او ترک، فارس، عرب، هزاره پشتون هرگز مطرح نبود و ایرانی، افغانی، هندی، مصری و عراقی نمی توانست بیانگر هویت واقعی جغرافیایی جهان اسلام باشد.

در تاریخ بزرگمردانی یافت می شود که افکار و اندیشه هایش متعلق به جامعه بشری است، اما خود در محدوده جغرافیایی خاصی به سر برده و با هویت مکانی، زبانی و فرهنگی مادری خود زندگی کرده است، اما سید جمال الدین حسینی زنجیره های چنین هویتی را نیز شکسته است و جسمش و هویت اندیشه هایش نیز متعلق به همه مسلمانان است. او هرگز راضی نیست که فقط افغانی یا ایرانی اش خوانند، او هویت خود را ترک، ایرانی، افغانی؛ هندی و عرب می داند و هویت خود را در کلیتی تعریف می کند که تمام چنین هویت هایی را شامل باشد.

براین اساس اگر بخواهیم هویت ملی سید جمال الدین حسینی را بشناسیم در اندیشه ها و افکار او نمی توان جستجو کرد، بلکه خارج از این دایره در لابلای آثار، گفتار و نشانه های خانوادگی او پژوهش نمود، زیرا هیچ انسانی نیست که در سرزمین خاصی به دنیا نیامده باشد و متعلق به قوم و ملیت خاصی نباشد و همین ویژگی ها است که برخلاف اندیشه های انسانهای بزرگ هویت ملی و قومی او را شکل داده است.

محمد اسحاق فیاض - هویت ملی سید جمال الدین افغانی - سایت فردا.

تصویر 6 از صفحه 8 مجموعه اسناد
در قلندهار در بازار شکارپور بجواب
ملا عبد الواحد - رجب 1283

۱۲۸۳
در بازار شکارپور
در قلندهار

VI

تصاویر یادداشتهای سید جمال الدین بقلم خودش در مدت اقامتش در افغانستان
از 1238 تا 1285 هجری - 1866 تا 1868 میلادی

تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد
خروج از مکان مشرف 1282

خروج از مکان مشرف
۱۲۸۲

تصویر 9 از صفحه 9 مجموعه اسناد
دخول در طهران او آخر رجب المرجب و خروج
شهر محرم 1283 - توقف در ام القرى رجب 1283
(فاصله بین رجب و محرم پنجمه است)

دخول در طهران
و خروج از طهران
توقف در ام القرى
رجب ۱۲۸۳

تصویر 8 از صفحه ۳ مجموعه اسناد
ورود در طوس (مشهد) صفر المظفر
خروج جمادی الاول 1283

ورود در طوس
خروج جمادی الاول
۱۲۸۳

تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد
ورود در بلده هرات جمادی الاول 1283
سرای نوربیک توقف 40 روز (تاریخ این سند
را در صفحه 9، سطر 9، سال 1283 نوشته است)

ورود در بلده هرات
۱۲۸۳

تصویر 4 از صفحه 5 مجموعه اسناد
فی بلاد هرات، جمادی الاول 1283

در بلاد هرات
۱۲۸۳

تصویر 8، صفحه ۳ مجموعه اسناد
ورود بشهر کابل 25 جمادی الاخر 1284

ورود بشهر کابل
۱۲۸۴

تصویر 7 ازصفحه 8 مجموعه اسناد :
مسوده مکتوبی ازبلاحصارکابل به امیر
محمد اعظم خان در باره رهایی یکنفر از
علماء که درحبس امیر بوده

(... استدعا از امیرالمومنین ومداد
المسلمین اینست که فلان مردضعیف و
نحیف وداعی دوام دولت و صحت وجود
شریف در واسطه اعتماد بعضی... و برخود
آن امیر نیز معلوم وحقیقت آنها غیر
مکتوم است... زمانی که درحبس گرفتار
است، اگر او را ازین بندنجات دهد...
رضانیت حضرت حق وخوشنودی این داعی
خواهد شد... فی لیله... فی الکابل
فی البلاحصار...)

X
ان اسما بر ابدال درج
استواران همواره همگونی ونداد المسلمانان
مردس معصوف وکشف در دوش رویم زارند وحق
دندانها در دهر اعلی از زمان زلف وچهارابی اودان
علاج ونبوه لغز از اوج حاجت عاود و سره
و جرسودی ای در خوشی فارک اگر اودام ابر
و سلامت ای حال سلاست اسبابی که در مس
فی لیله الاصحیه الکامله و البلاحصار
تصویر 7

تصویر 3 ازصفحه 5 مجموعه اسناد
سواد مکتوبی که سیدبه امیرمحمد اعظمخان
نوشته - جمادی الاخر 1284

XI
برادر عظیم من لورنده
در کابل
ان سید سید سعاد
باید بجنب رنج و لایر و عوه در
عوض نیکی زمان خرمای از فیض حضور طلال
مژده فاد و خورما و تمین سیه اگر چه درین لحان
وگلی تا شرف حضور حور و حضور مقدسی ۱۱ که چه جای بر روی
و جمال و مباحه و اطلاق امید که در قرب جوار فریاد علی لولا
چون معونه دوزار با قرب جوار خوشی از بنعد درین طای
وار ما درک و اسلام سه
فی لیله الاصحیه الکامله و البلاحصار

XIII

تصویر 88 از صفحه 32 مجموعه اسناد فرمان امیر محمد اعظم خان بعنوان سید در عقب فرمان مکه امیر اعظم خان وجود دارد.

هو
 قُب صَادِقٌ وَ دُرٌّ نَوَّارٌ
 رَفِيقٌ حَسْبٌ لِرَجْمَةٍ مَطَالِكَةٍ زَكَاةً لِحَالِ اِتِّحَادٍ وَ قِفْتَ فِرْقَةٍ مَطَالِكَةٍ
 نَكَاشَةٌ لِهَيْبَةٍ سَيَّارَةٍ مَطَالِكَةٍ فِي رِجَالِ مِثْلِ خَاطِرِ نَبِيَّةٍ وَ كَا مِثْلِ نَبِيَّةٍ
 نَوَّارَةٌ
 خوشی طبیعت آن مهر کمال است از دوری شما حال در دوری شما حال
 همیشه هر طور رضی و رضا شایسته باور کنیم
 تکلیف شما را سبب
 تصویر 88

XII

سید خندان بنیر خان
 معلوم فلان بهتر از جان بوده باشد که طایفه انگریزیه روم میخوانند و فرقه اسلامی مجوس میدانند. سنی رافضی و شیعه ناصبی، بعضی از اخباریه و هابیم گمان کرده اند و برخی از ابرار امامیه بابیم بنداشته اند- الیهیان دمری و متقیان فاسق از تقوی بری- عالمان جاهل نادان و مومنان فاجر بی ایمان انگاشته اند- نه کافریم بخود میخواندونه مسلم از خود میدانند از مسجدمطروود و از دیر مردود- حیران شده ام که بکدام آویزم و با کدام بمجادله بر عیضم- از رد یکی اثبات دیگر لازم و از اثبات احدی اعتقاد اخبار بر ضد آن جازم- نه راه فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم
 تا از پرده غیب چه بر آید و از گردش فلک دون پرور چه زاید- فی یوم جمعه 13 شهر رجب 1285

تصویر 9 از صفحه 10 مجموعه اسناد شرحی از احوال زار سید در بالا حصار کابل رجب المرجب 1285

تصویر 9 ، یک نمونه نثر مجمع بقلم سید جمال :
 معلوم فلان بهتر از جان بوده باشد که طایفه انگریزیه روم میخوانند و فرقه اسلامی مجوس میدانند. سنی رافضی و شیعه ناصبی، بعضی از اخباریه و هابیم گمان کرده اند و برخی از ابرار امامیه بابیم بنداشته اند- الیهیان دمری و متقیان فاسق از تقوی بری- عالمان جاهل نادان و مومنان فاجر بی ایمان انگاشته اند- نه کافریم بخود میخواندونه مسلم از خود میدانند از مسجدمطروود و از دیر مردود- حیران شده ام که بکدام آویزم و با کدام بمجادله بر عیضم- از رد یکی اثبات دیگر لازم و از اثبات احدی اعتقاد اخبار بر ضد آن جازم- نه راه فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای فرار که از دست این طایفه گریزم
 تا از پرده غیب چه بر آید و از گردش فلک دون پرور چه زاید- فی یوم جمعه 13 شهر رجب 1285

XIV

سید سید احمد
تصویر ۸۹

تصویر 89 از صفحه 32
مجموعه اسناد
فرمان امیر محمد اعظم
خان به عنوان سید
(در عقب فرمان مهر امیر
محمد اعظم خان وجود دارد)

رقعه که بعبارة شیرین و فقرات رنگین در خصوص
سهمش و زشاد نمود و بود بر طرف منظر عطف
بندگان ما در آمد و حقایق مندرجه موضح این معنی
که چون بندگان ما مفارقت ما را بر خود و سوار
البته میخواهد که تا حیاست تعاربا فیما بین صلوات
و مباحثه اتفاق افتد او گلاب بر طرف حاکم شایع
رضامید و مانیا در صورتیکه خود شما بطبع غریب
موصوفت ما نماید جمله اینکه هر گاه حرف حمان
در میان آید نشود که موجب ملاک خاطر محبت ظاهر که در
زون خصمی در آمده هر آنکه مریب اضطرار بر و ناچار
زیاده چه کار در نقطه

(این تصویر در حدود 15٪ کوچک شده است) 6

تصویر 10 از صفحه 10 مجموعه اسناد
مسوده نامه ای از سید در نهایت
پرشانی و افسردگی در منزل
ذوالفقارخان-رجب 1285-کابل

(آه از دل پر خون، آه از بخت واژگون،
آه از دست مردم دون، نه علاج دل تو انم
نه علاج بخت و آرون، نه علاج خویش تو انم
نه علاج مردم دون، چه کنم ورازدل با که
گویم، وراه نجات خویش از که بجویم،
مرگ کو تازین بلا برماندم، مرگ میشد
بزم و ترکستان من، چه کنم از دست دل،
از تقاضای دل پشتم شکست، بر سرم
جانابیا میمال دست، چه چاره با خداوند)

XV
بسم الله الرحمن الرحیم
آه از دل پر خون آه از بخت
و از گردن آه از دست مردم دون
دل تو انم نه علاج بخت و آرون
مردم دون چه کنم ورازدل با که
مرگ کو تازین بلا برماندم
بزم و ترکستان من چه کنم از دست دل
از تقاضای دل پشتم شکست بر سرم
جانابیا میمال دست چه چاره با خداوند
تصویر ۱۰



تصویر 8، از صفحه 9 مجموعه اسناد
خروج سید از کابل 20 رجب 1285
تصویر 8 از صفحه 9 مجموعه اسناد
خروج از قندهار 20 شعبان 1285

XVI
منزل در راه قندهار
خروج از کابل در ۲۰ رجب الحرام ۱۲۸۵
XVII
تصویر ۸ خروج از قندهار در ۲۰ شعبان الحرام ۱۲۸۵

XVIII

مراد محمد با سید باقر از سره قلمی اثرند

تصویر 6 از صفحه 6 مجموعه اسناد
جواب نامه دوست مهربان از مشهد نوشته شد
بقرارتوضیح صفحه 6 "مطلب آن درتشکر از نامه
سیدمادی است که از دست محمد رسید."

جانارعدرسخیزشبلعمجموعممتحدویربربرخلفچه
آن زبان و جبرایس و مبرودعذر محمد را چنانست
جانسخن از زبان ما میگویند عذر ما خردمند پذیرد
گرام الهامی مقبول در کیفیت امد و اسان

این مکتوب در دو صفحه است و این صفحه دوم آن
میباشد. باراکراف اخیر آن ازینقرار است:
"جانا از عذر سخنی رفته بود چون حقیقت متحد
و پیرایه مختلف، چه از آن زبان و چه ازین لسان،
مردود عذر خواهی از جانب ماست. جاناسخن از زبان ما
میگویی عذر ما خواهد پذیرفت. العذر عند کرم
الناس قبول" : (مقوله ایست در زبان عربی که
"عذرت نزد مرد کرم مقبول است.")

سخن بر وجه خود نفوس شیخ الاسلام آن بلدیغیره در ورود
بدین ما آمدند و خاطر از سخن ما پذیرد و منزه از طرد نام
از حال امدان بلندی و ما آنچه را خارج میبینیم
آن را در حق قطع هر قطعه الفیران مملو
از غیر و ادعا نیستیم چه میگویند که ولا اله الا الله

"از کیفیت اهل خراسان سخن رفته بود، جند نفر
چون شیخ الاسلام آن بلدیغیره در ورود بدین ما
آمدند، ولی حظی از صحبت آنها نبردیم و منور اطلاع
تام از حال اهل آن بلد نداریم و آنچه از خارج می
شنوم ارش الخراسان قطعه من قطعات المیزان."
(معنا سرزمین خراسان یکی از سرزمینهای درخشان
روی زمین است.)

و السلام
محمد باقر
تصویر 7

صفحه اولی الحکم و قدره آیات الشکر السبب
الحج اصحان لانا من مصر بنیة الرحمن
انی توصلت لانا ببلده انت ساتها و ملک بخت و ملک
فکتب الیک هذه الوریقة زعمتی انک تغتک بان العار الذی
و اعتبارک اجناس لانا من ترفیق ال علاق کلک و ملک
العلم و حکم العسر و لکان فی کن حقیر مرتب علی کلک
فان کان لانا کما را بمت فیا لخطی الا و فی و الا فکت اول
من لاه العزم و انی جدد محلات الالفة نوره الیقه
ترتیب ذقین قرین فقیح لایکنه الالصلک و الالصلک
بسی کجوران سوانی کربوی کربوی (و السلام)

من نامه دستخط سید جمال الدین به پدر سید محمد السلطنه
که در کلاه درج شده است
مجال ایمن حبیبی الاثن
این تصویر از کتاب مرتضی بدایعی چهاردهم
اقتباس شده - با وجودیکه این سلبه امضاء
سید جمال ابتدا در مجریده (کاه) و بعدا در
مطبوعات ایران چاپ شده، معذرا اینها
مطبوعه امامیکنند که سید جمال ایرانی بوده.
تکته دیگری مشاهده رسم الخط سیددین معنان
است که هیچ شباهتی به رسم الخط ایرانیان
ندارد، بلکه شباهت تام به رسم الخط
ایرانیان دارد.

در مورد این که سید از قندهار به هرات و از آن جا به مشهد رفته باشد، غیر از امر و فرمان اخراج امیر، سندی وجود ندارد، اما قراین (یک سند بدون تاریخ) وجود دارد که از مشهد نامه ای به یک دوست خود نوشته و آن نامه را در جمله اسناد سجل کرده ایم. این که می گویند سید به هندوستان رفته و باید از طریق قندهار رفته باشد، سندی وجود ندارد، اما مخالفت شدید هیات انگلیس با سید در مدت اقامتش در کابل، که شرح آن را در بخش اول دیدیم، بیانگر این واقعیت است که انگلیس طرفدار دخول سید به هندوستان نبوده است.

لیکن مدعیاتی وجود دارند که سید از راه قندهار به هندوستان رفته باشد، مثلاً پروفیسر (کید) در صفحه 16 کتاب خود میگوید:

“ 1868Afghani was escorted out of the country, leaving Kandahar in December , From there he went to Bombay and thence to Cairo and Istanbul, where he was to be found in 1869the autumn of ”

(افغانی تحت الحفظ از مملکت خارج گردید، قندهار را در ماه دسامبر 1868 ترک گفت. از آنجا او به بمبئی رفت و از آنجا به قاهره و استانبول که در خزان 1869 در آنجا (استانبول) دیده شده .

مرحوم استاد صدقی می نویسد: “سفر اول سید به هند وقتی واقع شد که قدرت انگلیس در هند پهن شده بود. سید شورش سپاهیان را که در آن مسلمانان هند رول بسیار مهم داشتند، مشاهده کرده بود. در سفر دوم خود دید که سیاست رسمی نسبت به مسلمانان بسیار بدبینانه بود ... با آنکه حکومت هند از سید شدیداً مراقبت میکرد، عده زیادی مردم به دیدار او میرفتند و سخنانی می شنیدند که تا آن وقت به گوش شان نرسیده بود. سخنان او نقل مجالس گردید.

استاد مرتضی مدرس می نویسد: “هنوز هفته اول به پایان نرسیده بود که در کشور پهناور هند، جنبش مذهبی آغاز شد، بزرگان و دانشمندان و راجه های آنان، به دیدار سید می شتافتند. تالار و اطاق های سید پر از جمعیت میشد. دولت نه توانست مردم را از دیدار سیدجملال باز دارد... دولت انگلیسی هند نماینده خود را نزد سید فرستاد و به او اعلام داشت: دولت هندوستان وسایل اقامت دو ماهه شما را تهیه کرد، اما امروز به شما میگویم که محیط این سامان با تحولات شما همراه نیست. کسانی که در مجلس سید بودند خواستند تهدید دولت را پاسخ گویند، ولی سید اشاره به خاموشی کرد و برخاست و گفت: “به هندوستان نیامده ام تا دولت را بترسانم، نه قدرت دارم که انقلابی بر پا سازم و نه آنکه کار دولت را انتقاد کنم. با این وصف از مثل منی که سیاح گوشه گیری هستم، دولت وحشت میکند! از آنانی که به دیدار من می آیند، با آنکه از من ناتوان تر هستند می ترسند! اینها ثابت میکند که اراده دولت کوچک و ناتوان شده و شان و شوکتش فروریخته است، در اینجا عدالت و امنیت اجتماعی حکومت نه میکند، در حقیقت دولتی برین کشور پهناور حاکم است که حتی از این ملت نا توان تر است .

پس از آن، توجه به حاضران کرد و گفت: ای مردم به حق و عدالت سوگند، با آنکه دولت از شما حمایت میکند، فرزندان تان را به کار و می دارد که اسلحه به دست گرفته استقلال و ثروت شما را از بین ببرند، با تمام تعداد شان از ده هزار نفر بیش تر نیستند . هر گاه شما صدها میلیون پشه شوید و در گوش دولت زمزمه کنید، صدا به گوش بزرگ آنان گلد ستون (صدر اعظم انگلیس) خواهد رسید. سخنان سید مردم را به گریه انداخت. سید بر آفروخت و گفت: «گریه کار زنان است... ملتی که در راه استقلال خود به دشمن حمله ور شده، مرگ را استقبال کند، آن ملت زنده جاودان خواهد ماند.»

اگرچه حکومت هند فرادای آن روز سید را از بمبئی توسط کشتی خارج کرد، ولی تاثیر سخنان او همچنان برجای ماند کشتی سید را از هند به دیار مصر برد و در قاهره مدت چهل روز متوقف شد (جولای 1869) و با اهل جامع الازهر آشنا شد... سید خواست از مصر به حجاز برود و بکار (جمعیت القری) که خود تاسیس کرده بود، از نزدیک نگرانی کند، اما سلطان عبدالعزیز عثمانی شنیده بود که سید افغانی به مقصد توحید مسلمین کار می کند، او را به آستانه دعوت داد (1287 هجری - 1870م) در اواخر آن سال سید از قاهره رهسپار استانبول شد و با اجلال و اکرام پذیرایی گردید

... ” 60

به اساس اسناد فوق اکنون ما می پذیریم که سیدجمال که به امر امیر شیرعلی خان تا قندهار تحت الحفظ فرستاده شده بود، ولی او توانسته خود را از قندهار (شاید از راه کویت- بلوچستان) به هندوستان بریتانوی برساند، که بعد از اقامت دو ماه در جولای 1869م به مصر و از آنجا به استانبول رفته است، و این دومین سفر سید جمال به هندوستان بوده است

سند دوم مسوده پیشنهاد مفصلی است به حضور خلیفه عثمانی که البته سیدجمال پاک نویس آنرا با ترمیمهای به قلم خود به سلطان تقدیم کرده باشد که در این صورت اصل آن را در اسناد دولت عثمانی باید جستجو کرد، که قرار معلوم این پیشنهاد به دربار سلطان عثمانی رسیده و مورد توجه قرار گرفته است - در این پیشنهاد که من آنرا در چهار صفحه کاپی وهم رو نویس کرده ام تا تصویر این سند مهم در آرشیف افغانها باقی بماند، در بخش اول و مقدمه آن از تاریخچه بیداری و مبارزات دولتهای تحت تسلط به مقابل خلافت اموی و عباسی، به شمول قیام ابومسلم خراسانی و قیام رهبران عیسوی به مقابل مسلمانان سخن رفته - قسمت دوم آن تشویق و تحریک دولت عثمانی برای قیام به مقابل استعمار روس و انگلیس - قسمت سوم آن پلان سید جمال برای تطبیق موفقانه این قیام - قسمت چهارم آن رفتن به هندوستان برای تحریک جهاد و جمع آوری اعانه برای دولت عثمانی - قسمت پنجم آن رفتن به افغانستان برای تحریک جهاد به مقابل روس - قسمت ششم آن رفتن و تحریک جهاد به بلوچستان که سید آنها را "قزاقی" (شاید قاجاقبر؟) خوانده - قسمت هفتم رفتن و تحریک جهاد به قو قند و بخارا و قیام مردم ترکمن و تاشغر و یار کند به مقابل روس است. در اخیر سید به خلیفه عثمانی میگوید که یک حبه و دیناری از شما نه می خواهم، بلکه محض الله به این قیام می پردازم -

در بخش سوم، صفحه 9، تصویر 27 دیدیم که سیدجمال برای اجرای این کارها عهده سفارت و اعتماد نامه رسمی دولت عثمانی را تقاضا کرده بود، که به قرار معلوم مورد توجه سلطان قرار گرفته و رد نشده، اینکه بعدا چه واقعاتی رخ داده که سلطان به سیدجمال بدبین شده، به این تحقیق ارتباط نه میگیرد، بلکه در تواریخ درج شده است. اما از محتویات این سند شناخت و معلومات سیدجمال از اوضاع بین المللی و هندوستان و کشور های اسلامی در آسیای میانه که همه در تحت استعمار قرار داشتند، و آرزوی سیدجمال برای تحریک و قیام آنها به مقابل روس و انگلیس، مشهود میگردد.

مرحوم استاد محمد عثمان صدقی در صفحه 60 کتاب خود به عنوان (سیدجمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق) این مقوله سیدجمال را ثبت کرده که: "برای مسلمان ها ملیت از حیث دین است، پس تعداد سلاطین مانند تعداد روساء، دریک قبیله اند." صدقی میگوید: "مفکوره اتحاد اسلام) پان اسلامیزم (بار اول وقتی به جنبش درآمد که استعمار بریتانیه در هندوستان و از روس تزاری در آسیای میانه، به تجاوز پرداختند. این مفکوره در اثر نفوذ مالی روز افزون کشورهای اروپایی و فتح بر ممالک امپراطوری عثمانی و سرزمین های ماحول آن شدت بیشتر یافت. در این فضاء بود که به پیروی از مفکوره اتحاد اسلام، که سیدجمال الدین افغانی قبلا در بیانات خود ذکر کرده بود، نامق کمال در ترکیه از مبلغین اتحاد اسلام شد. سید در مکتوبی که به سلطان عثمانی، با القاب پرشکوه، و بدون ذکر نام، به زبان دری نوشته، موضوع اتحاد اسلام و چگونگی اقدام بر آن و رول خود را بحیث یک مبلغ و محرک در این پیکار شرح داده. تخمین می شود این مکتوب در اواخر سال 1885 از پاریس ارسال شده باشد... در این مکتوب از اتحاد اسلام و از مثال های مهم تاریخی، به مانند ابومسلم خراسانی هموطن سید که دولت قوی شوکت بنی امیه را بر انداخت، (وان) پتر) راهب که صلیب بردوش کشید و به تنهایی عالم مسیحی را علیه مسلمانان برانگیخت، تذکر داده است..."

استاد صدقی قسمتهای مهم همین پیشنهاد را که من در چهار صفحه نقل کرده ام، در کتاب خود ثبت کرده و در اخیر آن در صفحه 65 مینویسد: "در مکتوبی که اسمعیل جودت، از استانبول به پاریس، خطاب به سید نوشته (27 مارچ 1885) به وی اطمینان داده که: "عریضه ای که برای سلطان به وسیله پست نوشتید، به ترکی ترجمه کردند، و به سلطان دادند، او از من درباره شما سوال کرد، و من هرآن چه باید، به او گفتم. کار بجایی کشیده است که، برای احضار شما به آستانه، یا باید مرا بفرستند(بی آنکه کسی بدانند) یا حسین افندی شاه حیدرآباد را، که امین خلیفه است و چندین زبان میدانند، و طرفدار اتحاد اسلام است."

"سید در مکتوبی به استانبول نوشته بود، و درباره ارتباط دولت عثمانی با حکومت افغان توصیه کرده بود، بتاريخ 27 اپریل 1885 از اسمعیل جودت مکتوبی در جواب خود گرفت، که در آن نوشته بود: " باز نوشته اید، که وقت آن شده است، که با حکومت افغان، باید ارتباط پیدا کرد. ما به شما گفتیم که خودتان میتوانید، به این هدف برسید، نه دیگری، زیرا مناسبت های زیادی شما با آنها دارید، منجمله نسب شریف شما، و جنسیت شما، و نفوذ خویشان شما (قوت جاه اقاربکم) و شهرت اعمال شما در جهان اسلامی، ولی به ما بگوئید که راه آن چیست؟ چه هر دو دشمن میخواهند، به ما نزدیک شوند، اما سیاست افغان هم بظاهر میان دو طرف مردد است. اینکه ما با افغانه هم سوگند شویم، و سیاست آنها بر ما مجهول باشد، و تمایل آنها را به یک طرف ندانیم، صلاح نیست. حقیقت امر را به ما بنویس، که چه باید کرد" 61

سند سوم یک غزل و دو بیت سیدجمال است تا افغانها بدانند که هموطن شان سید جمال طبع شعر هم داشته و اشعار او ثبت شده است .

درباب شایعه غلطی که سیدجمال به دربار امیر دوست محمد خان در هرات بوده، جناب محترم استاد محمد معصوم هوتک صاحب لطف نموده در مقاله خود (منتشره در پورتال وزین افغان - جرمن آنالین، مورخ 20 فبروری (معلومات مفیدی در معرفی علماً و فضلاء قندهار که سیدجمال در مدت اقامت خود در آنجا با آنها دیدار و صحبت کرده، ارائه نمودند و هم عناوین صحیح رسالاتی را که سید در قندهار نوشته بود معرفی کردند و بالای این موضوعات دو تکمله منتشر ساختند، که این نوع معلومات غیر از طریق این دانشمند نستوه، از مرجع دیگری در این وقت و زمان میسر نه می باشد. عرض امتنان ما را به مقابل این همکاری ذی قیمت خود بپذیرند. و هم از جناب آقای حفیظ الله کرزی عرض امتنان میشود که در این بحث اشتراک نموده، معلومات خود را در بعضی مسایل مربوط به ولایت نامدار قندهار ارائه نموده اند.

از آن جاییکه در این تحقیق اکنون فرصت مساعد شده تا تمام زوایای مجهول مربوط به ورود و اقامت سید جمال در افغانستان تدقیق و حلاجی شود، راجع به دو موضوع مندرج در مقاله جناب استاد هوتک مطالبی به عرض میرسد: یکی اینکه سیدجمال دوبار به افغانستان آمده، بار اول به دربار امیر دوست محمد خان در سال 1863 که او مصروف فتح هرات بوده؛ این معلومات بطور ناقص (ابتدا توسط میرزا لطف الله در نشرات ایرانی و بعداً توسط خود افغانها) تکثیر شده و من در بخش دوم معلوماتی در این باره ارائه کردم که در اینجا با شواهد بیش تر تکرار میشود:

از اسنادی که به قلم سید جمال باقی مانده، به عادت خوب او آشنا میشویم که همه واقعات شامل در سیر و سفر خود را تاریخ وار یادداشت کرده است، اما هیچ خاطره ای از رفتنش به دربار امیر دوست محمد خان در اسناد او دیده نه می شود. آیا این امکان دارد که سید واقعات مهم سفر امیر دوست محمد و جنگ او را با دامادش در هرات دیده، ولی یادداشت نکرده باشد؟؟؟؟ نکته مهم که محققین توجه نکرده اند، موجودیت سید محمود پاچا در دربار امیر و هم در سفر هرات با اوست.

سید محمود پاچا عمو زاده سید صفدر پاچا و هم مخالف سرسخت اوست که به طرفداری از شاه شجاع و انگلیس با کاکای خود سید هاشم پاچا و عموزاده خود سید صفدر پاچا جنگیده و حکمرانی کُتر را بدست آورده و در نتیجه همین جنگ بود که سیدهاشم و سید صفدر کُتر را ترک و به باجور عزیمت کردند - از جانب دیگر امیر دوست محمد خان در باز گشت خود از هندوستان همه طرفداران انگلیس را نوازش کرد و همه مجاهدین را تار و مار نموده، که مرحوم غبار در این باره در تاریخ خود دو صفحه توضیحات داده و نامهای مجاهدین و سرداران فامیل خودش را که به ضد انگلیس جنگیده بودند و امیر دوست محمد خان در باز گشت خود از هندوستان آنها را از بین برده یا تبعید کرده، ارائه نموده است - در صورتی که سید محمود پاچا مخالف سرسخت سید صفدر بوده، به اصطلاح "پرسید جمال می سوخت" که در دربار امیر دوست محمد خان در هرات حاضر میبود! امیر دوست محمد خان در بدل خدمات سید محمود پاچا در محاصره هرات نواسه خود (بی بی مریم جان دختر وزیر محمد اکبر خان) را در هرات به او نامزد کرده، که بعداً در عهد سلطنت امیر شیر علی خان در کُتر به حیث زوجه دومیش نکاح شده است. مرحوم پوهاند حبیبی نیز متوجه این موضوع شده، می گوید: "امیر سید محمود پاچا را تقویه کرده و حتی نواسه خود را در حبالتش کشید. سید صفدر که حریفی قوی و منتفذ در دربار و داماد امیر بنام سید محمود داشت، به نیت حج با اولاد های خود از راه قندهار و هرات به اسد آباد همدان رفت... " 62 من در بخش آینده اسنادی را ارائه میکنم که سیدجمال در حالی که در صباوت خود را "کُتری" خوانده و درست است که به خاندان سادات کُتر تعلق داشته، اما او در حیات خود کُتر را ندیده، بلکه در سن یک یا دو سالگی، بعد از آنکه سیدهاشم و سید صفدر در جنگ معروف پشت با انگلیس مجبور به فرار شدند، پدرش او را با خود به باجور برده است. من در بخش آینده علت عزیمت سید صفدر را از کُتر به باجور با اسناد ارائه میکنم؛ ذکر و ثبوت همه این مسایل در یک بخش گنجایش ندارد.

2 (پروفیسر کیدی) هم در صفحه 5 کتاب خود میگوید:

"The story that Afghani participated with the famous Amir Dust Muhammad Khan in his siege of Herat in 1863... This story is disproved by the recently published Persian Document Volume, and by documents emanating from the Government of India's news writer and its representative at Kabul. These documents, quoted at greater length elsewhere, show that Afghani came to Afghanistan for the first time in 1866, and was known to be a foreigner."

این داستان که افغانی در محاصره هرات در سال 1863 با امیر دوست محمد خان معروف اشتراک ورزیده... این داستان هم توسط اسناد ایرانی که به یک حجم ضخیم چاپ شده، و هم از اسنادی که از خیر نگار دولت هندوستان و نماینده شان در کابل بدست آمده، رد شده است. این اسناد که در آثار دیگر به تفصیل نقل قول شده، نشان میدهد که افغانی بار اول در سنه 1866 به افغانستان آمده و (از طرف انگلیس - هاشمیان) بحیث یک خارجی شناخته شده است، زیرا در بخش اول دیدیم که انگلیسها او را "سید رومی" و "سید استانبولی" خوانده بودند، اما در دربار امیر محمد اعظم خان بحیث یک افغان شناخته شده و تقرب هم حاصل کرده بود.

در صورتی که هیچ سندی درباره رفتن و موجودیت سیدجمال در دربار امیر دوست محمد خان و هم در سفر او به هرات وجود ندارد، به استثنای داستانی که میرزا لطف الله ساخته و از زبان او تکثیر شده، آیا بهتر نیست قبول کنیم که اولین سفر سید جمال به افغانستان همان دو سالی است (1283 تا 1285 هجری) که اسناد آن وجود دارند؟

(از لحاظ تاریخ و سنوات، محاصره و جنگ هرات در سال 1863 رخ داده - سن و عمر سیدجمال در این وقت، به اساس سنه تولد او در 1839م، باید 24 ساله بوده باشد- حضور سیدجمال بار اول در ایران، در سن و سال 17-18 سالگی از چند زبان و قلم تأیید شده است- گویا او بعد از 11 سال سیر و سیاحت در کشورهای خارجی بار اول در سال 1866 بوطن آبایی خود آمده است - تفاوت بین سال 1863 واقعه هرات (و بار اول ورود سیدجمال به افغانستان در 1866، مدت 3 سال است، و در ثبوت موجودیت سیدجمال در این سه سال در کشورهای خارجی، اسناد زیاد وجود دارد موضوع دیگری که در مقاله جناب استاد هوتک ذکر شده این است که سید جمال یک ماه قبل از ورود امیر شیر علی خان دوم به سلطنت کابل، از کابل خارج شده بود: در این مورد، (1) اعطای 12 تومان سفر خرج توسط امیر

شیر علی خان و اخراج سید جمال به طور تحت الحفظ تا قندهار- (2) اسناد هیات انگلیس در کابل و (3) مسوده عریضه یک عده افغانها به قلم سیدجمال، برای تقدیم به حضور امیر شیر علی خان که در صدر این بخش نشر شده، نشان میدهند که سید یکی دو ماه بعد از جلوس دو باره امیر شیر علی خان، کابل را ترک کرده بود.

نمده و تسلیه و تسلی علی محمد
واله واصحابه اجمعین، آمین
مقصد کلیه و مطالب اصلی این
داعیان حقیقی و مخلصان مسومی
اولاً از بیاد عصر و نواصت و سلطنت و
دولت خداداد بوده باشکده الهی
سناهای سال و قرنها پیشمار سانی
عظمت پایه آن خدایگان اشرف
افس همانون راز مفاخر این
داعی با اخلاص و باقی مخلصان
و صداقت کوشان کم نگردانیده،
خیرخواهان رامسرور و پخواهان
را مخفول و مشکوب داراد-
ثقیابون هر نفس رامطابق آیه
(کل نفس ذالقة الموت) شربت
موت را چشیدن و خلعت فوت را
پوشیدن لازم و لازم است، بناء
هناطلب مغفرت از درگاه احدیت
کنند- بننگان خلد آشیان اشرف
افس سرور امده الله مقلمه نموده
طریق صبر و شکیبایی را پیش نهاده
خاطر عاقل فرمایند تا خداوند کریم
از لطف صمیم خود آن منظور را
مبرور و صاحب خونمن راز در مره
صاحب صبر ثابت و صبور داراد،
این جاده سلطنت و حکمرانی و
جلالت و شهر یاری را مبارک و
میمون داراد، بحمد الله الامجل
الامقل -
امینکار هادر خصوص مقلمه اعظم
وهانی گمراه چونکه در عصر بننگان
امیر صاحب جنت مکان خلد آشیان
بعذر تطقیقها... حکم به اخراج او
شده بود، چنانچه اظهار من الشمس
است، دانسته و مثل رایت بننگان
افس گر ندیده خواه بود، در ثانی
بننگان (عرض) مینامیم، چونکه
شخص مغرب دین است و کافه
اسلام را از راه دین میکشد، امیر
صاحب مرحوم ثانی او را تشبیر و
تغزیر نموده، محبوس نموده
فرمودند که ازین قلمرو افغانستان
اخراج نمایند؛ بنابر خیر خواهی دولت
خداداد قوی بنیاد و خیر خلق الله و دین
محمد رسول الله صلعم در آنست که

سند 146 از صفحه 34 مجموع اسناد ابرج افشار - تاریخ ندارد:
مسوده عریضه یک عده افغانها که بوکالت آناه بکتم سیدجمال به امیر شیر علی خان در کابل نوشته
شده. این مسوده را بنیقت بخوانید، مطالب مهم در آن نهفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم
نمده و تسلیه و تسلی علی محمد
واله واصحابه اجمعین، آمین
مقصد کلیه و مطالب اصلی این
داعیان حقیقی و مخلصان مسومی
اولاً از بیاد عصر و نواصت و سلطنت و
دولت خداداد بوده باشکده الهی
سناهای سال و قرنها پیشمار سانی
عظمت پایه آن خدایگان اشرف
افس همانون راز مفاخر این
داعی با اخلاص و باقی مخلصان
و صداقت کوشان کم نگردانیده،
خیرخواهان رامسرور و پخواهان
را مخفول و مشکوب داراد-
ثقیابون هر نفس رامطابق آیه
(کل نفس ذالقة الموت) شربت
موت را چشیدن و خلعت فوت را
پوشیدن لازم و لازم است، بناء
هناطلب مغفرت از درگاه احدیت
کنند- بننگان خلد آشیان اشرف
افس سرور امده الله مقلمه نموده
طریق صبر و شکیبایی را پیش نهاده
خاطر عاقل فرمایند تا خداوند کریم
از لطف صمیم خود آن منظور را
مبرور و صاحب خونمن راز در مره
صاحب صبر ثابت و صبور داراد،
این جاده سلطنت و حکمرانی و
جلالت و شهر یاری را مبارک و
میمون داراد، بحمد الله الامجل
الامقل -
امینکار هادر خصوص مقلمه اعظم
وهانی گمراه چونکه در عصر بننگان
امیر صاحب جنت مکان خلد آشیان
بعذر تطقیقها... حکم به اخراج او
شده بود، چنانچه اظهار من الشمس
است، دانسته و مثل رایت بننگان
افس گر ندیده خواه بود، در ثانی
بننگان (عرض) مینامیم، چونکه
شخص مغرب دین است و کافه
اسلام را از راه دین میکشد، امیر
صاحب مرحوم ثانی او را تشبیر و
تغزیر نموده، محبوس نموده
فرمودند که ازین قلمرو افغانستان
اخراج نمایند؛ بنابر خیر خواهی دولت
خداداد قوی بنیاد و خیر خلق الله و دین
محمد رسول الله صلعم در آنست که

مربوط به سند شماره ۱۴۶
(در فهرست برای این تصویر شماره گذاشته شده)

پیشنهاد سید جمال به خلیفه عثمانی برای تحریک جهاد در کشورهای آسیای مرکزی بمقابل استعمار انگلیس و روس

در صفحه 9 بخش سوم، تحت تصویر 27 متن مسوده سید جمال را بعنوان خلیفه عثمانی خواندیم که از خلیفه تقاضا کرده بود پیشنهاد او را بدقت مطالعه کند، و در صورت موافقت با آن، اعتمادنامه او را بحیث سفیر خلیفه عثمانی بکشورهای مسلمان آسیای مرکزی صادر نماید. اینست اصل پیشنهاد بسیار جامع سید جمال به سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی در ترکیه که در آن از افغانستان نیز به نیکی یاد شده است :

رکن رکین ملک و ملت و حص حصین دولت علیه
ابدمدت، فخر عثمانیان، دولت مدار ابهت شعار
را عرض میشود :

اگرچه بعضی از اهل آسیا بدین عاجز غدر
نمودند و راه ستمگاری پیمودند ولیکن
از ملت ظلمی ندیدم و از اسلام .. جوری
نچشیدم، امید سعادت آن ملت را از دل و
جان خواهان و به افتخار و عزایشان
شادان و نازانم، و چون پارچه ای از آن
ملت و ... از آن امت محسوب میشوم، اگر
چشم زخمی بر آنها رسد و یا خار حقارتی
بپای آنها خلد، هیچ شک نیست که در جان
نثاری پای دار خواهم و زید و موت خود را
بر حیاتی چنین بیدریغ خواهم گزید.
و بنابراین چون احوال دولت علیه عثمانی را
درین آوان بنظر اعتبار گرفته و شئون ملت
اسلامیه را بمثبته افتکار سفته مبرمن اصطبار
و شکیبالییم دانم و از مرطرف و سواس و خیالات
برین حقیر مستولی گردید و مانند مرد سودایی
روز و شب در انجام اینکار به ریشه و کیفیت
اصلاح و چگونگی نجات ملت را ورد و همیشه خود
ساخته ام، و دایما از برای چاره جستن و ازین
تنگناه هولناک رستن، احوال ملل سابقه و دول
لاحقه و سبب صعود و نزول و باعث طلوع و افول
آنها را ملاحظه و کارهای بزرگی که از افراد
انسانیه صادر شده است که فی الحقیقت
معمربال بشر و سحر مستمر را می نمودم تا این نظم
اعتبار در حین این گزار به احوال ابو مسلم
انشاب خراسانی که به علو همت و کاردانی
دولتی چون دولت بنی امیه که در غایت قوه و
نهایت متانت بوده از بیخ و بنش زدود و چهره
اعتبارش را بخاک منزلت سود، و نیز در حین جولان
فکر درین میدان احوال پطر روس از نظر بصیرت
گذران شد، غیرت آن راهب مفلوک و همت آن
فقیر مفلوک که چگونه صلیبی بدوش کشید و
بیابانها و کوه ها را برید و شهر به شهر فرنگیان
را پانهاد و در هر مملکت ندای حی علی القتال
داد تا که موجب محاربه صلیب و ایقان آن مهیب
گردید، آتش غیرت در نهادم افروخت و همت و کنار
گذاری انشاب خراسانی زندگانی و راحت را بر
من حرام ساخت، دانستم که دشوار مردن کارها
نیست مگر از دناآت همت و خفت طبیعت و پستی
فطرت، و الا هر مشکلی در نزار باب همت سهل و
آسان و هر معضلی در پیش صاحبان غیرت لیبیک
گویان است، و چون آن دولت مدار ابهت شعار بکمال همت در همه
اقطار معروف و به کل غیرت در تمام

رکن رکین ملک و ملت و حص حصین دولت علیه
ابدمدت، فخر عثمانیان، دولت مدار ابهت شعار
را عرض میشود :
اگرچه بعضی از اهل آسیا بدین عاجز غدر
نمودند و راه ستمگاری پیمودند ولیکن
از ملت ظلمی ندیدم و از اسلام .. جوری
نچشیدم، امید سعادت آن ملت را از دل و
جان خواهان و به افتخار و عزایشان
شادان و نازانم، و چون پارچه ای از آن
ملت و ... از آن امت محسوب میشوم، اگر
چشم زخمی بر آنها رسد و یا خار حقارتی
بپای آنها خلد، هیچ شک نیست که در جان
نثاری پای دار خواهم و زید و موت خود را
بر حیاتی چنین بیدریغ خواهم گزید.
و بنابراین چون احوال دولت علیه عثمانی را
درین آوان بنظر اعتبار گرفته و شئون ملت
اسلامیه را بمثبته افتکار سفته مبرمن اصطبار
و شکیبالییم دانم و از مرطرف و سواس و خیالات
برین حقیر مستولی گردید و مانند مرد سودایی
روز و شب در انجام اینکار به ریشه و کیفیت
اصلاح و چگونگی نجات ملت را ورد و همیشه خود
ساخته ام، و دایما از برای چاره جستن و ازین
تنگناه هولناک رستن، احوال ملل سابقه و دول
لاحقه و سبب صعود و نزول و باعث طلوع و افول
آنها را ملاحظه و کارهای بزرگی که از افراد
انسانیه صادر شده است که فی الحقیقت
معمربال بشر و سحر مستمر را می نمودم تا این نظم
اعتبار در حین این گزار به احوال ابو مسلم
انشاب خراسانی که به علو همت و کاردانی
دولتی چون دولت بنی امیه که در غایت قوه و
نهایت متانت بوده از بیخ و بنش زدود و چهره
اعتبارش را بخاک منزلت سود، و نیز در حین جولان
فکر درین میدان احوال پطر روس از نظر بصیرت
گذران شد، غیرت آن راهب مفلوک و همت آن
فقیر مفلوک که چگونه صلیبی بدوش کشید و
بیابانها و کوه ها را برید و شهر به شهر فرنگیان
را پانهاد و در هر مملکت ندای حی علی القتال
داد تا که موجب محاربه صلیب و ایقان آن مهیب
گردید، آتش غیرت در نهادم افروخت و همت و کنار
گذاری انشاب خراسانی زندگانی و راحت را بر
من حرام ساخت، دانستم که دشوار مردن کارها
نیست مگر از دناآت همت و خفت طبیعت و پستی
فطرت، و الا هر مشکلی در نزار باب همت سهل و
آسان و هر معضلی در پیش صاحبان غیرت لیبیک
گویان است، و چون آن دولت مدار ابهت شعار بکمال همت در همه
اقطار معروف و به کل غیرت در تمام

السنه اهل انصار موصوفند و حب ملت را... گزیده و افتخار خرد اندر بقای شوکت این امت مقدس دیده اید، لهادر کمال آزادی و حریت اندیشه و افکار خود را به آن حضرت بیان مینمایم بی ملاحظه اینکه من شخصی هستم گمنام و حقیر آن حضرت امیر نشهیر، چون دانایان جهان در مقام خدمت ملت و... نظر بر مراتب ننمایند، بلکه دایما دیده بر جانب مقصد کشایند، از هر طرف که شاید از هر که باید، و آن افکار اینست :

اول چون مسلمانان هند با کثرت عدی غالباً اصحاب مکتب و ارباب غنی ثروت میباشند در اسلامیه بغایت ثابت و پلیدار و در حمایت دین و ملت باضعف اجسادشان جان نثار و باوجود این، توانگران آنها دایما از داد و دهش دم زنندو به سخلو بخشش خورسندند، خصوصاً در راه دین و برای تکمیلش و آئین مدح و اشتها را خواهان و ملیت و افتخار جویان اند، ولیکن در خواب غفلت آسوده و در بستر جهلت غنوه، منافع اتحاد و وفای را فهمیده و مضار اختلاف و نفاق را بعقل دور بین ندیده، لهادین عاجز میخوام که حیاً فی المله راه آن مملکت را پیموده و با جمیع نوابها و امرای و علمای و عظامان بلاد ملاقات نموده و آثار و آثار که از اتحاد و یگانگی در هر عالم ظاهر و هویدا، و مضاری که از اختلاف و بیگانگی پیداشده است، یکایک بدانها بیان نمازم و گوشهای آنها را که از اختلاف و بیگانگی پیداشده است، یکایک بدانها بیان نمازم و گوشهای آنها را به اسرار حدیث المومنون اخوت بنوازم و کلمات شورانگیز و سخنان مصلحت آمیز آغاز و علمای و مشغوران را با خود دیار و انباز نعلیم، روح جید و حب ملیت را در آنها نمیدم و پیرده غفلت آنها را دریده مقام سلطنت سنیه را در اسلامیه بدانها بیان و بقاء دیانت بدوام این دولت منوط و مربوط بوده را بدان جماعت ظاهر و عین سازم و در جمیع جوامع بلدان مشهور آنها به و عظهای نلتشین و به احادیث خیر المرسلین، در کانون درون آنها آتش افروزم، و یک سره اصطبار و شوکیلی ایشا را اسوزم، و بعضی از علمای زبان آور آنان را به بعضی بلدان دور دست ایشان روان کنم و عموم مسلمانان هند را به اعانه مالی دعوت نعلیم و بغیر ازین راهی دیگر نه پیمایم، بدون آنکه متعرض سیاست طلیفه انگریزیه شوم و یا خود سخنی بر ضد آنها زنم، بلکه اسلس کلام را بر مقصد روس خواهم نهاد و داد سخن درین معنی خواهم داد، و شبیه ای نیست که طلیفه انگریز ازین حرکت حکمت آمیز که موجب نفرت هندیان از روسیان است خوشحال و مسرور آید خواهندش و ممکن است که آنها چون این حرکت را موافق سیاست خود نگرند اهالی را نیز به اعانه مالیه تشویق و با ما درین مطلب رفیق صدیق گردند، و چون چنین حرکتی در هند واقع شود، از چند فایده خالی نخواهد بود :

اول آنکه هیچ شک و شبیه ندارم که اعانه مالیه مقصد بها بدست خواهد آمد، و دوم آنکه الفت و معارفه قویته بلکه اتحاد تام اسلامیه در میان مسلمانان خواهد بهم رسیده- سوم آنکه چون اتحاد تام مسلمانان

السنه اهل انصار موصوفند و حب ملت را... گزیده و افتخار خرد اندر بقای شوکت این امت مقدس دیده اید، لهادر کمال آزادی و حریت اندیشه و افکار خود را به آن حضرت بیان مینمایم بی ملاحظه اینکه من شخصی هستم گمنام و حقیر آن حضرت امیر نشهیر، چون دانایان جهان در مقام خدمت ملت و... نظر بر مراتب ننمایند، بلکه دایما دیده بر جانب مقصد کشایند، از هر طرف که شاید از هر که باید، و آن افکار اینست :

اول آنکه هیچ شک و شبیه ندارم که اعانه مالیه مقصد بها بدست خواهد آمد، و دوم آنکه الفت و معارفه قویته بلکه اتحاد تام اسلامیه در میان مسلمانان خواهد بهم رسیده- سوم آنکه چون اتحاد تام مسلمانان

مفهوم طایفه‌انگیزی گردد. البته پولیتیک خود را دایم با دولت علیه مستحکم خواهد داشت- چهارم نکته ایست باریک که برارباب بصیرت مخفی نیست -

و ثانیاً می‌خواهم که بعد از اتمام امر هندوستان روانه دارالایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیربیشه خونریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ، خصوصاً جنگ دینی درنگ را (تلف نمیکنند) بمحاربه دینیه و مجاهده علیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و بزبان تبلیغ نمایم که اگر خدای نخواستہ بردولت علیه عثمانیه چشم زخمی برسد، نه مکه معظمه را قرار دهم و نه مدینه منوره را و قاری، بلکه نه از اسلام اسمی و نه از دین رسمی خواهد ماند، و بعد از آن صوت اذانی خواهند شنید و نه قرآن خوانی خواهند دید، مانند یهود و بخارا، و چون گوسفندان بیصاحب شکارگرگی بیصاحب خواهند شد، و بر آن ابطال ندای حی القتال در زخم و صدایی به اشارات اسلام بلند کنم و علمای زبان آور خیز و مکی را از برای دعوت اهل به وادی و جبال روان، و خود با امراء و عظماء و سردارها و خانها عهد و پیمان در میان آورم و در هر جا و عظه‌ای دینی اجرا و منافع غیرت و حیثیت را هویدا سازم و از زمین و برتا و ضعیف و توانا، همه را بجنگ ملی دعوت عمومی کنم، و بعضی از علمای کار دیده را خیر و مکی را خفیه بجانب قونند و بخارا ارسال کنم برای اهل آندیار بیان حال رانمایند و منتظر وقت و ساعت و حلول مدت بوده باشند- و بعد از اتمام دعوت در افغانستان، بسرعه هر چه تمامتر عازم بلوچستان شوم و اهالی آن بلاد را که دایماً بقازاقی و ترکتازی گذران و به تهب و غارت نازاننده تشویق دینی و بترغیب منافع دنیوی بمحاربه عمومی دعوت کنم و لطایف الحیل سابقه را به آنها بکار برم، و بعضی علمای افغان را در آن دیار به اطراف و اکناف بسیار نمایم. و از آنجا عطف عثمان بجانب ترکمان کنم و آن بدبختان را که در هر زمان بشجاعت و جسارت معروف و در هر زبان به خونریزی و فتنه انگیزی موصوف بودند، و لاکن درین اخیر زمان کلاه عار بر سر و بیبران تنگ در بر کردند، و شهرچندین ساله خود را بر یاد و برامروس سرانقیاد نهادند، باخذنار دعوت و عرق جنسیت ترکیه را حرکت و علم اتحاد اسلامی را بر دوش و به محاربه دینیه در آن ولایت خروش بر آورم، و کمافی المسابق دقیقه ای از لطایف الحکم را فرو نگذارم و دایماً به اتفاق علمای اعلام تخم جمعیت و غیرت را در درون آنها بکارم، و نیز در اعیان تیز زبان بجانب کاشغر و یارکند روان تامومنان آن دیار را به اتحاد اهل ایمان دعوت کنند، و معلوم است چون اهالی شروع جنگ نمایند و چون با مزاج و عادات آن اهالی دانا و بینامیباشم و میچ شک و شبیه ندارم که جمیع مسلمانان ازدل و جان بر سر روس هجوم خواهند کرد و روسیه را در آن طرف اشغال بلکه بالقطع پایمال خواهند نمود و بر منافع عاجله این کسی را انکار نشاید، شواهد عاجله اش که اتحاد اسلامی و اتفاق امه بوده باشد، از باب بصیرت ترک نمایند.

مفهوم طایفه‌انگیزی گردد. البته پولیتیک خود را دایم با دولت علیه مستحکم خواهد داشت- چهارم نکته ایست باریک که برارباب بصیرت مخفی نیست -
و ثانیاً می‌خواهم که بعد از اتمام امر هندوستان روانه دارالایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیربیشه خونریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ، خصوصاً جنگ دینی درنگ را (تلف نمیکنند) بمحاربه دینیه و مجاهده علیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و بزبان تبلیغ نمایم که اگر خدای نخواستہ بردولت علیه عثمانیه چشم زخمی برسد، نه مکه معظمه را قرار دهم و نه مدینه منوره را و قاری، بلکه نه از اسلام اسمی و نه از دین رسمی خواهد ماند، و بعد از آن صوت اذانی خواهند شنید و نه قرآن خوانی خواهند دید، مانند یهود و بخارا، و چون گوسفندان بیصاحب شکارگرگی بیصاحب خواهند شد، و بر آن ابطال ندای حی القتال در زخم و صدایی به اشارات اسلام بلند کنم و علمای زبان آور خیز و مکی را از برای دعوت اهل به وادی و جبال روان، و خود با امراء و عظماء و سردارها و خانها عهد و پیمان در میان آورم و در هر جا و عظه‌ای دینی اجرا و منافع غیرت و حیثیت را هویدا سازم و از زمین و برتا و ضعیف و توانا، همه را بجنگ ملی دعوت عمومی کنم، و بعضی از علمای کار دیده را خیر و مکی را خفیه بجانب قونند و بخارا ارسال کنم برای اهل آندیار بیان حال رانمایند و منتظر وقت و ساعت و حلول مدت بوده باشند- و بعد از اتمام دعوت در افغانستان، بسرعه هر چه تمامتر عازم بلوچستان شوم و اهالی آن بلاد را که دایماً بقازاقی و ترکتازی گذران و به تهب و غارت نازاننده تشویق دینی و بترغیب منافع دنیوی بمحاربه عمومی دعوت کنم و لطایف الحیل سابقه را به آنها بکار برم، و بعضی علمای افغان را در آن دیار به اطراف و اکناف بسیار نمایم. و از آنجا عطف عثمان بجانب ترکمان کنم و آن بدبختان را که در هر زمان بشجاعت و جسارت معروف و در هر زبان به خونریزی و فتنه انگیزی موصوف بودند، و لاکن درین اخیر زمان کلاه عار بر سر و بیبران تنگ در بر کردند، و شهرچندین ساله خود را بر یاد و برامروس سرانقیاد نهادند، باخذنار دعوت و عرق جنسیت ترکیه را حرکت و علم اتحاد اسلامی را بر دوش و به محاربه دینیه در آن ولایت خروش بر آورم، و کمافی المسابق دقیقه ای از لطایف الحکم را فرو نگذارم و دایماً به اتفاق علمای اعلام تخم جمعیت و غیرت را در درون آنها بکارم، و نیز در اعیان تیز زبان بجانب کاشغر و یارکند روان تامومنان آن دیار را به اتحاد اهل ایمان دعوت کنند، و معلوم است چون اهالی شروع جنگ نمایند و چون با مزاج و عادات آن اهالی دانا و بینامیباشم و میچ شک و شبیه ندارم که جمیع مسلمانان ازدل و جان بر سر روس هجوم خواهند کرد و روسیه را در آن طرف اشغال بلکه بالقطع پایمال خواهند نمود و بر منافع عاجله این کسی را انکار نشاید، شواهد عاجله اش که اتحاد اسلامی و اتفاق امه بوده باشد، از باب بصیرت ترک نمایند.

ومع ذالك چون اهالی افغانستان که فی الحقیقت سدوبندهندوستان است باروس دراندازند، طایفه انگریزقهر او قسرا بتمام اجتهاد بمحاربه پردازند وتایه حلقوم به گیل فرورود و خیال حیات را از سر و آرزوی فرعونى را از دل بدر برد.

واگر متعرضی برین مقصد اعتراض کند بگوید که اهالی قوقندوبخارا و شهرشیر وترکمان معانها نیستند که تاب مقاومت روس را نیاورده و گوی نیکنامی از میدان نبرد و زندگانی غیر فاضل را برموت فاضل اختیار و مرتکب اینگونه عارضند. پس از استعانت به آنچه فایده عاید خواهد شد، جواب گویم که آن محاربه هایی که واقع شد، تماما از خاطر امیری ستمکار و یا خود حاکمی ظلم شعار بود، و انسان جان خود را از برای حفظ نفس اینگونه امیر و حاکمی کی دهد، و پای ثبات و مردانگی در میدان چرانهد؟ و اما اگر آنها از برای حمایت دین و حفظ کیش و آئین محاربه نمایند، البته یا تاج شهادت برسند و یا کالای فخر در بر خواهند نمود، چون در آن هنگام هر کسی از برای محض دلخواه خویش پای در میدان و به جبهه اعلی کیش رزم جویان خواهد بود.

وبعد از بیان مقصد عرض میشود که این عاجز درین بابت بهیچ وجه من الوجوه نه درمی آزد دولت خواهانم و نه دیناری جویان، بلکه حیا مداد الاسلام بدین امر خطر مند قیام خواهم کرد.

و مع ذالک چون اهالی افغانستان که فی الحقیقت سدوبندهندوستان است باروس دراندازند طایفه انگریز قهر او قسرا بتمام اجتهاد بمحاربه پردازند وتایه حلقوم به گیل فرورود و خیال حیات را از سر و آرزوی فرعونى را از دل بدر برد.
واگر متعرضی برین مقصد اعتراض کند بگوید که اهالی قوقندوبخارا و شهرشیر وترکمان معانها نیستند که تاب مقاومت روس را نیاورده و گوی نیکنامی از میدان نبرد و زندگانی غیر فاضل را برموت فاضل اختیار و مرتکب اینگونه عارضند. پس از استعانت به آنچه فایده عاید خواهد شد، جواب گویم که آن محاربه هایی که واقع شد، تماما از خاطر امیری ستمکار و یا خود حاکمی ظلم شعار بود، و انسان جان خود را از برای حفظ نفس اینگونه امیر و حاکمی کی دهد، و پای ثبات و مردانگی در میدان چرانهد؟ و اما اگر آنها از برای حمایت دین و حفظ کیش و آئین محاربه نمایند، البته یا تاج شهادت برسند و یا کالای فخر در بر خواهند نمود، چون در آن هنگام هر کسی از برای محض دلخواه خویش پای در میدان و به جبهه اعلی کیش رزم جویان خواهد بود.
وبعد از بیان مقصد عرض میشود که این عاجز درین بابت بهیچ وجه من الوجوه نه درمی آزد دولت خواهانم و نه دیناری جویان، بلکه حیا مداد الاسلام بدین امر خطر مند قیام خواهم کرد.

تصویر 3 - غزلی از طبع سیدجمال ، از صفحه 81 مجموعه اسناد ایرج افشار:

سیدجمال الدین طبع شعر هم داشته و اشعار مختلف او شامل در حدود دوصد بیت در مجموعه اسناد نشر شده، که از آن جمله یک غزل او را بطور نمونه درینجا نقل و نشر میکنیم

ی - اشعار سید

(منقول از دفتر اول - سند شماره ۱)

غزل

عهد کردم گرا زین ورطه غم جان بیرم
بای کویان [و] غزل خوان به دو صد وجه و طرب
سینه خویش کنم چاک [و] گریزان و دوان
گریختار بروم ، کی رهم از بیم هلاک
گرچه ره پرخطر و منزل مستصود بعید
سوخت جان و نیم از دیو و دد ایرانی
بروم خسته و رنجور و فکار و غمگین
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم
ای یار پری چهره من در تو وفانیست
این حب تو دائم که کشد عاقبت زار

یکسره سر به در درگه جانان بیرم
خویشتن رابه دردوست به قربان بیرم
عرض خود را به در آصف دوران بیرم
نیم جان نیست خدا را که به آسان بیرم
جان ازین بادیه باهمت نیکان بیرم
رخت بریندم از [این] سنکوبه توران بیرم
داد با تخته که حضرت سلطان بیرم
شکوه این دل صد باره به یزدان بیرم
ما را از تو زین بیش دگر تاب جفا نیست
دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست



سید جمال الدین افغان په کندهار کې

دا لیکنه ما د ۲۰۱۴ع کال په مارچ کې لیکلې او په [کندهار مجله] کې مې خپره کړې وه. اوس چې ښاغلي پوهاند دوکتور هاشمیان پاچا د علامه سید جمال الدین افغان په باب په افغان جرمن آنلاین کې نوي او تازه معلومات خپروي او د هغو په ترڅ کې ئې په کندهار کې د افغان سید د استوګنې په باب ځینې مطالب هم بیان کړي دي، نو ما هم وغوښتل چې خپله دغه لیکنه د دوی د لیکنو د بشپړوونکي [متمم] په توګه بیا خپره کړم.

سیدجمال الدین افغان [۱۸۳۸-۱۸۹۶ع] دوه واره کندهار ته تللی دی. اول وار د ۱۲۸۳ هـ ق کال په رجب = نومبر ۱۸۶۶ع کې اودوهم وار تر لومړي سفردوه کاله وروسته د ۱۲۸۵ هـ ق کال په شعبان کې. په اول وار ئې هورې اته میاشتي تیرې کړې دي او د ۱۲۸۴ هـ ق په ربیع الاول کې ځنې راوتلې او کابل ته تللی دی. کندهار ته لومړي وار راتګ ئې تر یولږ سفرونو وروسته پېښ سوی دی. مور ته معلومه ده چې سید په هرات کې د امیر شیرعلیخان د پاچهۍ په مراسمو کې [۱۲۷۹ هـ ق = ۱۸۶۲ع] حضور درلود. تر دغو مراسمو وروسته کابل ته تللی او د امیر په دربار کې ئې د "اصلاح او تجدید" حرکت پیل کړی دی. درې کاله وروسته د دوهم وار له پاره تهران ته ولاړ [رجب ۱۲۸۲ هـ ق] د ۱۲۸۳ هـ ق کال په محرم کې له تهرانه د خپل وطن په نیت راوتلی او د مشهد [طوس] له لارې هرات ته راغلی دی. په هرات کې تر اتو میاشتو تېرولو وروسته کندهار ته د ۱۲۸۳ هـ ق کال د رجب په میاشت کې رارسېدلی

یادونه: دلیکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په څېر و لولې دی. دغه وار راتګ ئې مور د ده د لومړي راتګ په توګه ګڼو. په دغه سفر کې ئې وار دواړه د کندهار په ښکاره بازار کې دحیتن یا جیتن هندو په مسافر خانه ځای نیولی دی. په ښکاره بازار کې د هندوانو پنځه سراهه ما [هوتک] ته معلوم دي چې په اول سر کې به غالباً د مسافرو د استوګنې سراهونه ول، خو وروسته د سوداګرو تجارتخاني پکښې جوړې سوي دي.

د بازار په شمالي خوله کې د قبلي خوا ته سرای چې د تاراسنگه سرای نومېږي. دا سرای وروسته د اسعارو د تبادلې مرکز سو، ځکه ئې د کلدارو سرای باله. دا سرای اوس هم په همدغه نامه سته.

د تاراسنگه سرای جنوبي لور ته یو بل سرای وو چې ځنځیري سرای ئې باله. د دغه سرای اول مالک یو هندو وو خو وروستی ځینتن حاجي محمد دین چغتۍ وو [۱]. د بازار په شمالي خوله کې د لمرختو خواته یو سرای وو چې د کونج سرای ئې باله. د سرای عمومي دروازه ښکاره بازار ته خلاصېدله. دغه سرای حاجي عبدالرحیم بالاکرزي په بیه رانیو او له سره ئې پوخ ودان کړ. عمومي دروازه ئې د کابل بازار خوا ته ورکړه او فرعي ئې د ښکاره بازار خواته. دا سرای اوس هم د همدغه حاجي عبدالرحیم نامه سته.

د کونج سرای جنوبي خوا ته بل سرای د موتي سرای په نامه وو. دغه سرای حاجي حبیب الله خان پوپلزي رانیو او د حبیب مارکیت په نامه ئې پوخ سرای پر ودان کړ. اوس هم په همدغه نامه سته.

په ښکاره بازار کې بل سرای د بانا سرای په نامه هم وو [۲].

دحیتن هندو سرای به چې سیدجمال الدین افغان ئې یادونه کوي، غالباً ځنځیري کاروانسرای وو. د دغه سرای د نامه حال را ته معلوم نه دی، خو څلوېښت کاله پخواني د [کاروانسرای] نوم عام وو. دا نورئې [سراهونه] بلل خو دغه سرای ئې کاروانسرای باله، ځکه نو زه فکرکوم چې همدا به د حیتن هندو سرای یا کاروانسرای وو.

علامه سید په دغه سرای کې زیات وکم یوه میاشت و اوسېدلی او د همدې کال [۱۲۸۳ق] په شعبان کې د کندهار یوه بل کاروانسرای ته چې په هرات بازار کې وو، د استوګنې له پاره کډه سو. د دغه سرای موقعیت ماته دقیق نه راملومېږي خو په غالب احتمال به هغه سرای وو چې د شیرعلیخان کوڅې لویدیځ ته د ډاګیانو کور ته څیرمه واقع وو. دا سرای له نن څخه څلوېښت کاله پخوا لاهم ولاړ وو او د کوارې سرای ئې باله، د استوګنې کوټې ئې هم درلودې. سیدجمال الدین افغان په دغه سرای کې د ۱۲۸۴ کال تر ربیع الاول پورې اته میاشتي اوسېدلی دی. په همدې سرای کې ئې [مرآة العارفين] په نامه یوه رساله په عربي ژبه وکتله. د رسالې بشپړ نوم [مرآة العارفين فی ملتسم زین العابدین] دی. ځینې کسان وايي چې دغه زین العابدین نومی دعلامه سیدجمال الدین له "بنی اعمام" څخه وو. رساله ۲۲ مخه ده او په پای کې ئې لیکلې دي "کتبه عبدالله جمال الدین الافغانی الکابلې فی بلدة قندهار فی یوم الاحد ۲ شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۸۳".

علامه سید د کندهار د هرات بازار له سراهه څخه د ۱۲۸۴ق کال په ربیع الاول کې ووت او کابل ته ولاړ. دا نو هغه وخت دی چې امیرمحمدافضل خان مر سوی او پر ځای ئې امیر محمد اعظم خان پاچاسوی دی. سید جمال الدین افغان له کابل

څخه د امير شير عليخان تر دوهم وار پاچا کېدو] شوال ۱۲۸۵ق] يوه مياشت پخوا را ووت او کندهار له لاري د حج په نيامت و ووت چي دا به ئي نو دوهم وار راتگ وبولو.
علامه سيدجمال الدين افغان په کندهارکي د حيتن سراي د استوگي پر مهال د دغه ښار له ځينو علماوو سره کتلي ول چي نومونه ئي د علامه په يادابنتوکي په ترتيب سره داسي راغلي دي:

– ملا عبدالحق حرقه

د[حرقه] کلمه ځينو محققينو [حرقه] گڼلي وه او ما [هوټک] هم په [درنه کورنۍ – ۳۲مخ] کي همداسي راوړي ده .
له ملا عبدالحق څخه د سيد جمال الدين افغان مراد د ارواښاد عبدالرؤف بېنوا نيکه ملا عبدالحق عليزي [استاذکل] دئ چي وفات ئي په ۱۲۸۸ هـ ق کي په کندهار کي پېښ سوې دئ. مرحوم استاذکل چي د خپل پلار ملا گلستان اخند تر وفات وروسته کندهار ښار ته راغی او د ملا احمد الکوزي شاگرد ئي شروع کړه، نو د خرقې شريفې په کوڅه کي اوسېدئ. زميايقين دئ چي [حرقه] کلمه طباعتي غلطي ده، بايد [حرقه] واي.

– ملامحمدصديق

علامه سيد ئي د ملا عبدالحق شاگرد "تلميذ" بولي. زموږ محققينو هم ملامحمدصديق الکوزي داستاذکل ملا عبدالحق عليزي په شاگردانو کي بللی دئ [۳].

– قاضي غلام

دا هغه مشهور قاضي غلام هوټک دئ چي د سردار کهندل خان په واکمني کي د کندهار قاضي القضاات وو. دده په نامه يوه کوڅه تر اوسه لاهم سته . ما پخپل اثر [سل بگړۍ يو پورنۍ – ۱۳۱مخ] مفصلي خبري پر کښلي دي.
– ملا عبد الاحد د ياد سوي قاضي غلام هوټک زوی وو. ده د [ابقاظ النيام] په نامه ئي يوه عربي رساله د ۱۲۵۰ هـ ق په شاوخوا کي کښلي وه [۴].

– صوفي بردراني

مراد ئي د کندهار مشهور "مصلح ستانه" صوفي محمد رسول ساکزی دئ. صوفي صاحب په ۱۸۱۷ع کال د ساکزو په کوڅه کي زېږېدلی وو او د برو دروازي د يوسفزو په مسجد کي اوسېدئ، ځکه نو علامه سيد د [صوفي بردراني] په نامه ياد کړی دئ. د صوفي صاحب دغه ماجت اوس هم سته.

– ملا خواجه محمد

ملا خواجه محمدمبارکزی د صوفي صاحب شاگرد "تلميذ" او د [تهذيب الواجبات لتخريب العادات] د مؤلف ملا عبدالباقی کاکړ افغان استاد وو. قبر ئي د صوفي صاحب عليه الرحمه د پښو خوا ته پروت دئ.

– ملامحمد رحيم ساکزی

دا ملا صاحب هم د صوفي محمدرسول ساکزي [رح] په شاگردانو کي وو.

– ملا عبدالرحيم

مراد ئي د علامه حبيب الله کندهاري [حبواخندزاده] زوی عبدالرحيم اخندزاده شهيد دئ. عبدالرحيم اخندزاده د علامه عبدالحق حبيبي نيکه] د پلار پلار] وو او د غازي محمد ايوب خان د پلويټوب په خاطر امير عبدالرحمان خان پخپل لاس په خرقه شريفه کي په توره وواهه او شهيد ئي کړ [۵]. علامه سيد په خپلو يادابنتو کي "ملا عبدالرحيم پسر ملاحبو" ليکلی دئ.

– ملا عبدالحق ظل

د "ظل" کلمه گونگه راته ايسي. په غياث اللغات کي ئي لغوي معنا د باران ميده ميده څاڅکي، شبنم کښلي ده. د [طل الله عمره = خدای دي عموږ دکري] مخفف هم کېدلای سي. د کندهار د دغه عصر په علماوو کي دري عبدالحق نومي عالمان سته چي يو ئي استاذکل ملا عبدالحق عليزي دئ او موږ په دي ليکنه کي پررغېدلي يو. په دغه نامه بل عالم دياقوت السير مؤلف ملا عبدالحق خروټی وو. وفات ئي په ۱۲۸۲ هـ ق کي ياپه بل عبارت کندهار ته د علامه سيد تر راتگ يو کم دېرش

کاله وروسته پېښ دئ. دريم ملاعبدالحق مشهور په ملا کټه اخند هم د دغه عصر عالم دئ [۶]. زه فکرکوم چي دعلامه سيدافغان مراد به ملاعبدالحق خروتي وي [والله اعلم بالصواب]. — ملامحمدي داملاصاحب نه پېژنم.

— قاضي عبدالرحمن خان ملا

قاضي عبدالرحمن د قاضي محمد سعيد خان بارکزي زوی، د مولوي محمداسماعيل [ژری نیکه] لمسی او د قاضي نصرالله خان کندهاري کړوسی وو. قاضي نصرالله په ارغسان کي اوسېدی او لوی احمدشاه بابا کندهار ښار ته راوغوښت او د قضا پر مقام ئې کښېناوه. د قضا مقام تر دا وروستيو زمانو پوري لا د دغي کورنی په واک کي وو. د علوميانو مشهوره علمي او سياسي کورنی د قاضي نصرالله خان بارکزي اولاده ده. د دغي مشهورې کورنی په باب ښاغلي اعظم سيستاني په پارسي ژبه يوه محققانه لیکنه کړې ده چي د [نکر خیری از قاضي سعدالدین خان و خاندان "خان علوم" کندهاری] په نامه په دري قسطه کي په افغان جرمن آنلاین کي خپره سوې ده. محترم لوستونکي دي هورې ولولي .

— قاضي عبدالسلام

دی د قاضي محمد سعيد خان بارکزي زوی او د قاضي عبدالرحمن خان ملا ورور وو.

— قاضي سعد الدين د

قاضي عبدالرحمن خان ملا زوی وو

کندهارته دعلامه سيد جمال الدين افغان د راتگ پر وخت دغه تاريخي ښار دعلمو او لوی ټاټوبی وو، خو:

آنقدر می ریخت که هیچ باقی نماند

آن قدح بشکست آن ساقی نماند

۱ — حاجي محمددين چغتی د حاجي ضياؤالدين چغتي ورور وو. دکندهار په شاه بازار کي ضيايي مارکيت دهمدغه حاجي ضياؤالدين چغتي ملکيت وو. د چغتياؤو کورنی په کندهار کي مشهوره کورنی ده او مشر سپين رپری ئې حاجي محمدعثمان چغتی نومېدی.

۲ — زه فکرکوم چي دا سراى به د کندهار د مشهور طبيب [بونا] ملکيت وو. د بونانی طبيب دوکان په کابل بازار کي وو

۳ — وگ : دگيتانجلي سرېزه — دعلامه رشاد په قلم

۴ — وگ : دافغانستان پېښليک — ۱۸۳ مخ

۵ — وگ : تاج التواريخ ، او د ليکونکي اثر، درنه کورنی — ۳۱ مخ

۶ — د کندهار مشاهير نومي اثر کي د ملا کټه اخند نوم غلام محی الدين بلل سوی دئ چي د تامل وړ خبره ده.

پر دغه موضوع باندي زما لیکنه دوي ورځي وړاندي له افغان جرمن آنلاین څخه خپره سوه او په هغې کي مي په کندهار کي له سيدافغان سره د ځينو علماوو د کنتي او د هغوی د لنډي پېژندنې په باب يو لړ مطالب کښلي ول. په هغو کي د "ملا عبدالحق طل" يادونه هم راغلي وه چي د [طل] کلمه راته "گونگه" ايسېدلې وه او له دي اسينه مي دغه ملا عبدالحق د "والله اعلم بالصواب" په قيد سره د ياقوت السیر مؤلف ملا عبدالحق خروتي بللی وو. د ليکنې تر خپرېدو وروسته زما دانشمند دوست ښاغلي حفيظ خان کرزي په تيلفون کي را ته و ويل چي "طل" به يقين ته په نزدي گومان سره د پخواني کندهار [تهل] وي او د عربيت اغېزې به له هغه څخه [طل] جوړ کړی وي او دا ملا عبدالحق به هم د تهل اوسېدونکی کم [کوم] کاکړ عالم وي. د حفيظ خان کرزي صاحب خبره راته دقيقه و ايسېدله او د دي ليکنې په ترڅ کي به له ښاغلي

کرزي څخه د منني څرگندولو په ترڅ کې د [تهل، تهل چوتیالی] او له دغه نامه سره نور ترلي متفرق معلومات له درنو لوستونکو سره شریک کړ:

تهل، چوتیالی او دوکی د اوسني بلوچستان د لورالائي ضلع اړوندي سيمي دي چي د پخواني کندهار په مربوطاتو کې شاملې وې. تهل چوتیالی په رسمي او تاريخي منابعو کې زیاتره د یوه واحد نامه په توگه راورل سوي دي. لورالائي د بلوچستان ایالت په شمال ختیځ کې پرته ضلع ده او مرکز ئې د لورالائي ښارگوټی دی. تهل د اوسني بلوچستان له مرکز [کوټې] څخه تقریباً یو سل و شل [۱۲۰] کیلومتره لیرې جنوب ختیځ لور ته واقع دی. موقعیت ئې د سیبې [سیوی] او ډاډر شمال ته راځي. د مچ مشهوره بنديخانه چي د مچ په ښار کې واقع ده، د تهل په شمال لويديځ کې څه گوبنه پرته ده. د تهل په نامه یوه واله [ویاله] او یو رود هم سته.

دوکی د کوټې ښار ختیځ ته د ۱۶۰ کیلومترو په واټن پرته ده 63 د دوکی او تهل تر منځ واټن تقریباً ۱۱۵ کیلومتره دی. دوکی د تهل شمال ختیځ او د لورالائي ښار جنوب ته پرته ده. د لرغوني کندهار وروستی ټک همدا د دوکی کلا وه چي وروسته بیا د ملتان سیمه شروع کېدله. ابوالفضل ئې په اټین اکبري کې یادوني لري. پر هندوستان باندي د مغولو د واکمنۍ پر مهال د دوکی کلا د کندهار د دروازي حیثیت درلود. مغول امپراتور همایون دغه کلا په ۱۵۴۵ م کې خپل یوه وفادار زمیندار ته وروبخښله چي میرسیدعلیخان نومېدی. میر سیدعلیخان د همدې دوکی اوسېدونکی زمیندار وو. په دغه وخت هم دوکی د کندهار ختیځه څنډه وه. کندهار تر ۱۵۵۹ م پوري د مغولو تر ادارې لاندي وو او وروسته د فارس د صفویانو لاس ته ولوېد. په همدغه کال جلال الدین محمد اکبر بیرته ونيو. تر اکبر وروسته کندهار بیا د صفویانو له خوا اشغال سو او شاه جهان په ۱۶۵۳ م کې د خپل مشر زوی داراشکوه په مشرۍ یو دروند لښکر ورته راواستاوه، خو څه ئې لاس ته ورنغلل. صفویانو چي پر کندهار قبضه ټینگه کړه، د دوکی علاقه ئې شیرین خان ترین ته ورکړه. شیرین خان ترین اووه کاله د یوراز خودمختاری نغاره وپنځوله خو د کندهار حاکم علیمردان خان پسي ورووت او پښین ته نزدې چي په یوه نښته کې مغلوب کړ. تر نښتي وروسته شیرین خان په دوکی او چوتیالی کې ځان خوندي وساته.

تر دې وروسته نو بیا کندهار او د هغه اړوندي سيمي د میرویس نیکه د ملي پاڅون تر وخته د صفوي حکامو له لوري اداره کېدلې. نادر افشار چي د کندهار واکمنۍ ته تر یوه کال کلانېدی وروسته سقوط ورکړ [ذی الحجه ۱۱۵۰ هـ ق]، د دوکی، تهل او نورو مربوطاتو اداره سره بي نظمه سوه خو کله چي د معاصر افغانستان د بنسټگر لوی احمد شاه بابا په لاس او تدبیر خواره واره پښتانه او افغانان پر یوه مرکز سره راغونډ سول، د تهل سیمه ئې د کندهار جزء و بلله. پخپله بابا تهل ته ولاړ او ددغه ځای اداره ئې خپل یوه نماینده ته وسپارله چي اغاجان نومېدی 64 اغاجان د ادارې سرې نه وو. ترینان ورته پورته سول او وئې واژه. پر لوی احمدشاه بابا باندي د ترینانو دغه سرکښي درنه تمامه سوه او پر تهل ئې لښکرکشي وکړه. ترینانو اطاعت ومانه، له بابا څخه بخښنه وغوښتله او هغه هم په بزرگواری سره ومنله. په احمدشاهي عصر کې تهل ددغي سيمي له پاره مرکزي حیثیت درلود. د بارکزو په واکمني کې د گندمک معاهدې تر لاسلیکولو [۱۸۷۹م] پوري تهل او دوکی د کندهار یوه برخه وه او ددغه کرغیرن تړون تر لاسلیک وروسته د بلوچستان له نورو سیمو سره یوځای د انگرېزانو لاس ته ولوېدل. انگرېزانو په ۱۸۸۱ م کال تهل چوتیالی او دوکی د هرنايي ضلع مربوطه سیمه اعلان کړه او په دوکی کې ئې یوه قشله هم جوړه کړه. کله چي انگرېزانو له ډیره غازيخان څخه د لورالائي پر لار پښین ته سرک غزاوه، د دوکی قشله ئې لورالائي ته نقل کړه. د پولیټیکل ایجنټ مرکزي دفتر چي پخوا په دوکی کې وو، هغه ئې هم د لورالائي ښار ته انتقال کړ. تهل چوتیالی اوس په لورالائي ضلع اړه لري.

د کندهار اولسونو ته د تهل چوتیالی نوم او اهمیت د حضرت میا عبدالحکیم کاکړ [مشهور په نانا صاحب] له نامه سره تړلی هم دی. ددغه ستر ستانه د ارشاد او تلقین مرکز د کندهار زور ښار وو. له دغه مرکز څخه ئې د عرفان او سلوک پلوشي تر خورا ډېر لیرو پرتو سیمو پوري ځلېدلي وې. په سوو زرو مريدانو او خلیفه گانوئې د عرفاني تزکيې هنګامه توده ساتلي وه. میا عبدالحکیم کاکړ [نانا صاحب] په ۱۰۹۰ هـ ق = ۱۶۷۹م کال د کاکړستان په خانوزو کلي کې دې دنیا ته سترگي غړولي وې. پلار ئې سکندر شاه نومېدی او په خانوزو کې ئې د کشف و کرامات خبري زیاتي تر غور کېدلې. د نانا صاحب روحاني لارښوونه د شیخ عبدالغفور نقشبندي پر لاس بشپړه سوي وه. دی چي کله د خپل روحاني مرشد په امر کندهار ته راستون سو، نو ئې د کندهار په زاړه ښار کې خانقاه جوړه کړه. دا وخت په کندهار کې د حاجي میرویس خان نیکه د مشرۍ کلونه ول. دغه ملي مشر او د هغه اخلاقو ناناصاحب ته په اخلاص سره کتل، خو د شاه حسین هوتک د واکمنۍ پر مهال د ناناصاحب خانقاه په داسي برم او عظمت چلېدله چي ځینو حاسدانو د ځوان واکمن شاه

63 - رشاد، عبدالشکور [پوهاند] جغرافیایي یادښتونه، ۲۱۶ مخ، د محمد معصوم هوتک په زیار، ۱۳۸۹ش، کندهار

64 - فاروق سمائلزی، لرغونی بوری، ۱۳ مخ، پښتو اکېډمي کوټه، بلوچستان، ۱۹۷۹م

محمد خان وو، چي په [حاجي بابا] مشهور وو. مرحوم حاجي بابا د کندهار د معارفو يو پخوانی خدمتگار وو او وروستی وظيفه ئې د کندهار په عالي دارالمعلمين کي د فارسي ادبياتو استادي وه. حاجي بابا په فارسي ادبياتو کي د خپل وخت مرجع وه او پر خپل مضمون مسلط استاد وو. په انگرېزي ژبه کي ئې صلاحيت درلود او د شخصيت په لحاظ دروند سړی وو. د حاجي بابا پلار محمد ايوب بلوخ د استقلال غزا د سپين بولدک په محاذ کي د سيد نورمحمد شاه اغا تر بيرغ لاندي سر په لاس غازي وو. سيد نورمحمد شاه اغا د کندهار د سدوزو په کوڅه کي اوسېدی پلار ئې سيد وهاب شاه اغا نومېدی.

سيد نورمحمد شاه اغا پر غازي امان الله خان ډېر گران وو **67**

وايي چي ملا محمد اخند د عليزو کوڅې د " صبرها" په مسجد کي درس لوستی وو. د عليزو کوڅه د کندهار ښار د سدوزو کوڅې په لويديځ امتداد کي واقع وه. د صبرو مسجد ددې کوڅې په پای کي وو. د صبرو مسجد ئې ځکه باله چي د صبر وني پکښې ولاړي وي. په دغه مسجد کي اوس د کندهار " اشرفيه مدرسه" جوړه سوې ده.

دريمه خبره "دسيسه سازی انگلیس ها در شهر قندهار" ده. د ښاغلي ډگرمن احمد قندهاری د مقالې لوستونکي ښايي د کندهار په ښار کي د انگليسانو د همدغي دسيسي په باب سمدستي ونه پوهېږي چي د ليکونکي مراد څه دی؟ دا مسئله به زه يو څه وڅېرم. کله چي امير امان الله خان د خپلي تاجپوشی په لومړی ورځ له انگليسانو څخه د بشپړي خپلواکی اخیستلو اعلان وکړ، د غزا يوه جبهه هم د کندهار سپين بولدک وو چي په هغه وخت کي ئې [قلعه جديد] باله. د کندهار اولس په ډېر جوش او خروش، ځوان و سپين ږيري، مشر و کشر، پښتون و فارسيوان، هندو و مسلمان، نر او ښځو په يوه ږغ د غزا اعلان ته لايک ووايه او مخ ئې پر سپين بولدک ونيو. زه له تفصيل څخه تېرېرم او اصل مطلب ته راځم. انگليسانو د خپلو ايجنټانو پر لاس د غزا د جبهې د قوټ الظهر د کمزوره کولو په نيامت يوه دسيسه جوړه کړه او هغه دا چي د کندهار ښار د باميزو کوڅې د لوبانو مسجد ديوه محترم اوسېدونکي سيد بادر اغا ماشوم زوی سيد عبدالرؤف ئې وواژه او مری ئې په توپخانه بازار کي د [بولکي قربانعلي] د کور د سراچي مخي ته په امبارو کي ښخ کړ او په ښار کي چوکچوکه واچوله چي فارسيوانانو کوچنی شهيد وژلی او په امبارو کي ښخ کړی دی. د کندهار اولس احساساتي سو. بولکی قربانعلي ئې له کوره راويوست او وني وواژه او وروسته ئې د فارسيوانانو په کورو چور گډ کړ. دې دسيسي خپل تاثير وښانده خو د کندهار پښتنو او فارسي زبانو مشرانو او عالمانو ئې ډېر ژر مخه ونيوله. دا بلوا د کندهار په تاريخ کي د [کوچني شهيد بلوا] بلله سوې ده. بولکی قربانعلي په دولت کي د مامور ماليه وظيفه درلوده. له سراجي عصر څخه د کندهار ښار دننه سيمه پر څو [بولکانو] وپشل سوې وه. هر [بولک] خپل مسئول درلود او د خپل محل ماليه ئې له خلکو څخه ټولوله او ددولت خزاني ته ئې تسليموله. دغه مامور ته ئې [بولکی] وايه چي ښاغلي ډگرمن احمد قندهاري هغه " دبیر خزانه دولتي " ليکلی دی او مرحوم قربانعلي فارسيوان د خپلي سيمي [بولکی] وو. دده کور د توپخاني بازار د مرکزي چوک په شمالي کوڅه کي وو او دا کوڅه هم د [بولکي کوڅه] نومېدله **68** ددې کوڅې وروستی نوم [د شاه قبر کوڅه] وه.

اوس خبر نه يم چي په همدا نامه يادېږي که په؟

ما [هوتک] چي د خپل مهربان استاد مرحوم علامه رشاد] د کندهار يادابنتونه] نومی ضخيم اثر له مسودې څخه چاپ ته آماده کاوه] **۲۰۰۵ ع**] او د کوچني شهيد په بلوا کي د [بولکی قربانعلي] نامه ته را ورسېدم، نو مي ډېره تلوسه وه چي ددغه مظلوم شهيد د کورنی په باب معلومات تر لاسه کړم. خو له بده مرغه نه د علامه رشاد په يادابنتو کي ددغي کورنی په باب څه وه او نه هم ما له نورو منابعو څخه څه وموندل. اوس چي د ډگرمن احمد قندهاري په همت په دې خبر سوم چي قربانعلي مرحوم د ملا محمد اخند مشر زوی وو، نو مي هغه سودا رفع سوه. له ښاغلي ډگرمن صاحب څخه چي ددغي کورنی په احفادو کي دی، هيله من يم چي په دې باب خپل نور خانداني روايات تر هغه ځايه چي زمور له ملي تاريخ ليکني سره مرسته کوي، هم د محققينو په واک کي ورکړي.

څلرم خبره دملا محمد د قبر او هديرې ځای دی چي د [پير دکني] زيارت تکيه ښوول سوې دی. لکه ښاغلي ډگرمن صاحب چي ليکلي دي، د پير دکني زيارت د کندهار ښار د توپخاني بازار د لويديځ چوک پر مخامخ د پخوانی فرقي دروازی ته څرمه د البيروني ليسي شاته واقع دی. د پير دکني نوم مير غلام علی شاه وو او د نسب سلسله ئې سيد جلال الدين بخاري ته رسېدله. سيد جلال الدين بخاری د سيد محمد نقوی اکا کېدي. مير غلام علی شاه د لوی احمدشاه بابا د تاجپوشی پر وخت کندهار ته راغلی وو. لوی احمدشاه بابا ئې زيات درناوی کاوه. د کندهار د اهل تشيع يوه محترم مشر عالم حاج شيخ حسن مولوی قندهاري] **۱۳۱۹ - ۱۴۱۹ هـ ق**] دخپل کتاب " گلزار قندهار" په **۷۴ - ۸۵** مخونو کي د مير

67 - وگ : کندهار د تاريخ په اوږدو کي [د مقالو مجموعه] **۳۸۱، مخ ۱۳۸۴** ش

68 - وگ د کندهار يادابنتونه ، دوهم ټوک ، **۱۹۹** مخ

غلام علي شاه [پير دکني] د خوارقو او کراماتو ډېر بيانونه ليکلي دي. دغه تکیه چي بناغلی ډگرمن احمدي صاحب ئي بيان کوي، پير دکني صاحب پخپل ژوند کي جوړه کړي او شامی ئي پکښي کيندلي وه. څنگ ته ئي يو کوچنی مسجد هم ودان کړی وو.

د شيخ مولوي قندهاري کتاب " گلزار قندهار " د نجف اشرف په مطبعه النعمان کي چاپ سوی دی. دغه کتاب په مجموع کي د کندهار د مشايخو او زیارتو په باب د استفادي وړ ماخذ دی خو ځيني د تامل وړ خبري هم لري. شيخ مولوي قندهاري خپل استاد مير عبدالجوادشاه اغا بولي. د کابل پوهنتون پخوانی استاد او د ادبیاتو پوهنځي رئیس پوهاند مير حسين شاه اغا د همدغه مير عبدالجواد شاه اغا زوی دی.

زه ددغو متفرقو معلوماتو په پای کي له خپل همشهری بناغلي ډگرمن احمد قندهاري څخه په " عالم ناشناسی " کي مننه کوم چي ما او نورو لوستونکو ته ئي زموږ د ښار د تاریخ د یوې ځنډي په څېړنه کي گټور معلومات راکړل . کور دي ودان وي.

په دې ډول نو اوس موږ په کندهار کي له سيدجمال الدين افغان سره ملاقات کوونکي علماء له یوه تن " ملاعبدالحق ظل " پرته نور ټول پېژنو.

پای



دکتور روان فرهادی

مصاحبه با رادیو پیام زن

در باره سید جمال الدین بعضی آثاری است که باید خوانده شود، و عمده ترین اش فکر می کنم که موضوع را بسیار حل می کند آن متاب نسب یا زادگاه سید جمال الدین افغان است که مرحوم عبدالحی حبیبی تألیف کرده و در آن باره این که، آیا این شخص ایرانی است یا افغان است، مطالب بسیار عمده نوشته که ذکر خواهد کردم .

دیگر، یک مقاله محمود طرزی در باره سید جمال الدین که در سراج الأخبار چاپ شده، اگر کسی بخواهد در مقالات محمود طرزی، که بنده آن را در کابل چاپ کرده بودم و یک رساله که بیش از هزار صفحه است در آن جا آن مقاله است. و در سال 49 هم بعضی اسناد و اوراقی سید جمال الدین است که در صندوق مانده بود، و هیچ وقت نتوانست دوباره به دست بیاورد که در نزد امین الضرب در ایران بود و آن را رضاشاه چاپ کرده و آن هم مطالب مهم دارد.

در باره حیات شخصی سید جمال الدین در شهر پاریس و در بعضی جا های دیگر سید هادی خسرو شاهی در شش جلد آثار سید جمال الدین را جمع کرده و بعضی مطالب هم نوشته است. آغای خسرو شاهی سابق سفیر ایران بود در واتیکان. و در مورد بسیار آثار دسترسی داشته است.

و اما یک کتاب دیگری را که توصیه می کنم، نکى کی دی که به زبان انگلیسی نوشته شده (نکى کی دی) در باره بعضی مطالب به شمول اتهامی که به سید جمال الدین می شود که گویا، ارتباط داشت با فرامسیون ها، این هم در آنجا آمده، و این را می دانیم که خود سید جمال الدین هم آثاری دارد که بسیار قابل مطالعه است. یکی «تمة البیان فی تاریخ الأفغان» که به زبان عربی است و فکر می کنم که به فارسی ترجمه و چاپ شده، و هم یک مناظره سید جمال الدین در

سویس با یک دانشمند بزرگ فرانسوی ارنست رنان می باشد و در باره اسلام و علم است که عقیده این بوده که اسلام مواعی برای تحصیل علم و پیشرفت علم ایجاد می کند و برعکس سید توانسته که به جوابش بپردازد. و این به زبان فرانسوی چاپ شده و به نظر من رسیده است .

یک کتاب دیگر نوشته، زمانی که در هند رفته بود. در آن جا کسانی از مسلمانان بودند که نیچریه شده بودند. نیچریه معنی طبیعت و آن ها انکار می کردند فکرت خالق بودن خداوند را و آن ها کتابی نوشتند بر رد نیچریه، که من ترجمه اش را دیده ام. بنام ماتریالیست یعنی رد ماتریالیست ها ، یعنی نیچریه است.

البته خود عروه الوثقی که به زبان عربی بود و چاپ می شد، بعداً در مصر به صورت کتاب چاپ می شد و به فارسی هم ترجمه شده است.

اما کاری که سید هادی خسرو شاهی کرده آن بسیار موثرتر است. دیگر چیز های که در زندگی شخص سید جمال الدین که اکثراً به نام حسینی امضاء می کند، معلوم می شود پدرش سید صفدر بوده، و آن چیزی که بسیار روشن نبوده و حالا روشن است یک ازدواج در افغانستان کرده و یک ازدواج در ایران.

یعنی که خود سید جمال الدین در کتابی که دوست اش شیخ محمد عبده شرح داده، که در 18 سالگی از افغانستان به هند رفته بود و در افغانستان، در کنر تولد شده است.

کلمه کنر هم چون به ک. ن. ر نوشته می شود آن را به رقم اعراب کردند به کنر، کنر، کنر، و هرچه گفتند لیکن درست نتوانستند بخوانند.

محمد عبده می نویسد: که در 18 سالگی به هند رفته و بعد در مناسک حج رفته، در مکان مقدس در حجاز، و بعد از آن در کشور های غربی هم بوده و بعد از آن آمده به افغانستان. لیکن این در حقیقت کافی نیست.

معلوم می شود که یک قسمت زندگی نامه خود را به محمد عبده معلوم کرده، در حقیقت یک نفر نام داشت که او خود را به نام خواهرزاده سید معرفی کرده، که او خودش یک عمامه دارد و از اسد اباد همدان هستند و معلوم می شود که سید صفدر در اسداباد همدان ازدواج کرده و در همان جا مدتی بوده.

به هر صورت، یعنی که یک قسمت زندگانی سید جمال الدین حسینی در ایران گذشته و با ناصرالدین شاه ملاقات کرده و به آن راجع به این که بعضی قانون وضع کند برای کار ها، و مطابق قانون کار بکند، و کار های خود را قانونیت بدهد. این هم سابقه دارد که به او توصیه کرده بود. لیکن بالاخره قاجار ها او را اخراج کردند. چون که تحمل سیاسی اش دشوار بود. از راه مازندران و قفقاز و مسکو سفر کرد . با زدر مونیخ دو باره با ناصرالدین شاه ملاقات کرد که ناصرالدین شاه آمده بود به سفر اروپا. سید دوباره به ایران برگشت و در اثر سلوکی که مخالف رژیم قاجاری ها داشت، دوباره اخراج شد. در دفعه دوم که اخراج شد به طرف عثمانیه رفت، که البته بغداد و بصره که در آن وقت جزء امپراطوری عثمانی بود به اروپا رفت و بالاخره به ترکیه رفت که در ترکیه خود سلطان عبدالحمید او را به استانبول دعوت کرد و یک معاش کافی برایشان داد. این که بعضی ها می گویند، که عایدات سید جمال الدین از کجا می آمده، در حقیقت پادشاه ها در اوقاتی که روابط خوب می داشتند با او دست کشی می کردند و به قدر کافی پول می داشت. درین مورد خصوصاً معاشی که سلطان عبدالحمید می داد بعد از آن، البته موضوع کشته شدن ناصرالدین شاه به دست محمد رضاء کرمانی ، که رضاء کرمانی یکی از ارادتمندان سید جمال الدین بود و او یک مدتی در زندان بود (هفت و نیم ماه) بعد از آن در حرم شاه عبدالعظیم پنج گلوله شلیک کرد به ناصرالدین شاه، او را به قتل رسانید. و بعد فوراً توسط پاسبانان شاه قاجار دستگیر شد.

و در این وقت سید جمال الدین در استانبول بود و روابط اش دوباره با سلطان عبدالحمید تیره شده بود حتی موجب اش، معاش اش هم قطع شده بود و به یک حالت تنگدستی حادث شد، از نظر مالی. ضمناً مریض شد به سرطان الاشته و بالاخره درگذشت .

تولد اش 1838 است که محاسبه کردند در سه شنبه سنه 19 مارچ 1898 یعنی در اخیر قرن 19 در حالی که 59 سال داشت.

آمدیم بر این که، خواهر زاده اش در شهر همدان ایران بوده، انجا هم اسدآباد است و این خواهر زاده در حقیقت در اصطلاح ما، اندر است. یعنی به اصطلاح ایرانی ها ناتنی. که خواهر حقیقی اش نیست. چون مادر سید جمال الدین از اهل افغانستان بوده و خواهرش از مادر ایرانی بود.

این مطالبی است که پیدا می شود. و فکر می کنم، که شخصیت سید جمال الدین حسینی قابل قدر از این جهت است که بسیار در روشنی شعور، ضرورت اتحاد مسلمانان و ترقی مسلمان ها را داشته و یک تأثیری در سیر افکار سیاسی مابعد گذاشته و هرکس به نوعی از او قدر کرده بود.

البته سلوک دشواری داشته با بعضی سلاطین، و این سبب شده که مخالفین هم داشته. من فکر می کنم که واقعاً یک شخصی قابل قدر است.

اما می رسیم در افغانستان، و این که گفته شده که گویا صدراعظم بود در زمان یکی از شاهان افغانستان به نام محمد اعظم، در حقیقت چنین نبوده، ممکن مشاور بوده باشد. به دلیل این که در هیچ تاریخ افغانستان به شمول سراج التواریخ و در دیگر کتاب های که در مورد تاریخ افغانستان است به این نام نیامده که این شخص صدراعظم بوده باشد. و هم مدت اقامت شان در کابل زیاد نبوده و فکر می کنم در قندهار بوده، و در قندهار اثری خود را نوشته و در آن اثر نام خود را تنها افغانی نه بلکه الکابلی هم گفته، که در حقیقت کثر از سرزمین کابل است. به این معنی ذکر کرده و این که گفته، در مسجد گدري درس خوانده، این هم بسیار روشن نیست.

اما معلوم می شود که خود صفدر پدرش، یک شخص بسیار فعال بوده، و با هرکس اشنایی داشته، و ممکن ثروتی هم داشته باشد.

لیکن همین چیز ها باید روشن شود و چون که اسناد خطی در دوسیه ها موجود است خصوصاً در سفارت انگلیستان در استانبول. در باره این آدم بسیار علاقه داشت. چون که مصر هم تحت الحمايه انگلیس ها بود در سال 1882 نسبت به هند و همه نسبت به این شخص معلومات جمع می کردند (معلومات جاسوسی) و اکثر معلومات خانم نکي کی دی امریکایی، این اسناد است که بعضی اتهامات در این موجود است و این قابل توجه می باشد.

این که افغانستان موفق شد نظر به حسن روابط با ترکیه، تابوت او را بیاورند به کابل، و به علی آباد دفن کنند و این در حقیقت اولین عمارتی بود به حساب دانشگاه کابل، که پوهنتون بعداً در آنجا آمد. این هم در حقیقت حسن روابط ترکیه است و کوشش های که بعضی اشخاص افغان کردند و سید محمد خان ذکریا که در ترکیه سفیر بود و این ها کوشش کردند که این کار صورت بگیرد.

و در سال 1943 فکر می کنم آوردند. به یاد دارم که صنف 8 بودم و شاگرد مکتب استقلال بودم، رفتم به نزدیک باغ عمومی که مکتب حبیبیه بود و حالا مکيب حبیبیه آنجا نیست، در نزدیک اش رفتم لودسپیکر هم نصب شده بود که لودسپیکر یک چیزی نوی بود برای مرم افغانستان. و از آنجا بیان می کردند چون که جسد سید را در آنجا آورده بودند که بعداً دفن شد در علی آباد. در همانجا بیانات می دادند کسانی که سهم گرفته بودند در انتقال تابوت از شهر استانبول تا کابل.

از راه زمین، از راه هند که در حقیقت این هم در تاریخ افغانستان قابل ذکر بود. لیکن ما در می یابیم که در زندگانی سید جمال الدین اکثر فعالیت اش در باره ایران، در باره مصر، در باره ترکیه بوده و در عروه الوثقی که در اروپا چاپ می شد و هم زندگی اش در پاریس قابل توجه است.

لیکن در باره افغانستان فعالیتی نکرده و قابل ذکر نیست و در تواریخ هم به شمول سراج التواریخ که فیض محمد نوشته هم ذکر نیامده و دیگر در گلشن هدایت و تاج التواریخ آن ها از این شخص ذکر نمی کنند. به نام يك شخصیتی که در زندگی سیاسی افغانستان تأثیر آورده باشد لیکن همیشه او به نام افغان در همه جا خود را معرفی می کرد و افتخار می کرد گرچه از سیادت خود هم به نام سید امضاء نمی کرد لیکن باز هم خود را حسینی می گوید. و در جایی هم گفته که من اولاد پیامبر هستم.

به یاد دارم که مرحوم استاد حبیبی گفت که بسیار خوش هستم که نام سید صفدر را در اسناد محاکمی که در کثر بود در آن جا نامش را یافته بود و آن اسناد بی جای نشده بود و توانست او را استخراج کند و من باز هم توجه شنوندگان شما را می خواهم در خواندن کتاب نسب سید جمال الدین، مطالب گفتنی است و من فکر می کنم که همین کفایت می کند.»

محمد امین فروتن از هالند

مصاحبه با رادیو پیام زن

البته ما اگر بخواهیم در مورد تاریخ تولد سید جمال الدین افغان مرحوم صحبت کنیم، ناگزیر هستیم به افکار آن مرحوم هم اشاره ای داشته باشیم. وقتی ما به افکار آن مرحوم اشاره ای داشته باشیم باز هم ناگزیر هستیم بالاخره مناسبات حاکم بر آن زمان، شرایط عمومی اقتصادی و سیاسی دنیا در آن زمان را باید از نظر دور نیندازیم. زمانی تمامی دنیا به ویژه کشور های شرقی آماج تیر نیرو های استعماری بود، او در سال 1838 میلادی در قریه به نام اسداباد ولایت کنر در یک خانواده متدین چشم به جهان گشود. به دنبال این تولد، افول قدرت و شکوه اسلام به حیث دین تمدن ساز، به فساد دولت های به ظاهر اسلامی، جهل و نادانی این یک مژده بود برای تمامی جهان بشری، برای نجات انسانی که در زیر سایه استبداد و استعمار آن زمان می رنجید و زندگی می کرد. البته از این که اندیشه ها و افکار آن مرحوم به حدی بلندتر بود که او در یک جغرافیه خاصی و در یک مقطع از تاریخ خاصی نمی گنجید. همین که می گویند، دانشمند قبیله و ده و قریه ندارد و نمی تواند وابسته به یک ده و یک قریه و یک قبیله و قومی به خصوصی نسبت داده شود این مقوله در مورد شخصیت والای سید جمال الدین افغان مرحوم صدق می کند.

به دلیلی که آن مرحوم از چنان اندیشه های انسان سالار برخوردار بود که در همان شرایط، وقتی او تبلیغ می کرد، با زبانی تبلیغ می کرد که زبان علم و دانش بود. طبیعی است که او انتظار تهمت ها را باید می کشید. در روزگاری که دین، مخصوصاً دین اسلام، خودش به شکلی نهایت زیاد توسط قدرت مندان و مراکز قدرت مسخ شده بود او یک دایه و تفکر دینی داشت، او کوشش می کرد که انسان را به اساس علم و خرد به عنوان جانشین خدا در زمین معرفی کند. و این روح دایه آن بزرگمرد بود.

پس ما گفته می توانیم که او قبیله نداشت، مربوط به تمام عالم بود، او به یک تاریخ مشخص ارتباط نداشت، مربوط به تمام عصرها بود و در بین تمام نسل ها زندگی می کرد. با پشت کردن به جاه و جلال دنیا، او توانست که بالاخره در همه نسل ها و در تمام عصر ها حضور پیدا کند به این دلیل یک عده زمانی که او را از خود می داند، من فکر می کنم که او مربوط به یک قبیله خاصی نبوده البته نمایندگی از این را می کند که این افکار و این اندیشه ها نهایت ضعیف است.

هر کسی دنیا را از دریچه ای که می بیند به همان شکل قضاوت در مورد بزرگترین شخصیت ها، فلاسفه و مصلحین هم می کند. به این دلیل گفته نمیتوانیم که گویا آن مربوط به یک قوم و یک قبیله و یک ملت و یک ملیت بود. او مربوط به همه کشور ها بود و همان حرفی و مقوله در مورد کسانی که شخصیت های شان نهایت بزرگ است و اندیشه های نهایت بزرگی دارند صدق می کند که، هندو می سوزاند و مسلمان دفن می کند. این گفته در مورد سید جمال الدین مرحوم صدق می کرد.

من به این عقیده هستم که ما وقتی بخواهیم یک تفکر، یک اندیشه را در یک زمان مشخص معرفی کنیم، بشناسیم، باید خود را در همان زمان قرار دهیم. و تمام اندیشه ها را در زمان خاصی، در شرایطی که آن اندیشه حضور داشته تبارز می کرد، باید مورد مطالعه ما قرار بگیرد. متأسفانه یا بدبختانه فعلاً ما در جهانی زندگی می کنیم، ما در عصری زندگی می کنیم، و در عصری قرار داریم که خود ما کوشش می کنیم و هر نوع که می اندیشیم، دیگران و گذشتگان را هم با همان فکر منسوب بدانیم. در حالی که آنها در طول زندگی خود، در طول حیات شان، یک افکاری، یک تفکری مقید و مشخص داشتند. این مشکل این عصر است که همه چیزها، همه روابط، همه رشته ها، از چیز مادی و چیز های متعصبانه ملی و ناسیونالستی، لسانی و زبانی نگریسته می شود. بعد برای این منظور حتی به تناسب توانمندی قدرت ها شجره النسب را درست می کنند.

در حالی که ما با اندیشه های آن شخصیت ها بنگریم من فکر نمی کنم که آن ها یا کسانی که از لحاظ شجره خود را وابسته به آن شخصیت ها حساب می کنند جز فریب و جز روش مسخ اندیشه ها چیزی باقی بماند.

همین سید جمال الدین افغان مرحوم بهترین و بزرگترین مثال تفکر ما است، زمان ما است، انسان ما است. او بنیانگذار یک اندیشه و یک تفکر دینی بوده که بر مبنای اجتهاد و تفکر جمعی و اهمیت دادن ایشان به دانش این را احیاء می کرد و وقتی احیاء می کرد سوالی پیدا می شود که چرا یک عده دوستان می گویند یا یک عده دانشمندان آن را وابسته به مذهب تشییع می دانند این به ان دلیل است، نظری که سید جمال الدین افغان مرحوم داشت آن نظر بر مبنای آزادی اجتهاد و حرمت انسان و آزادی استوار بود. متأسفانه این تفکر در اکثریت جهان اسلام که در آن جا حاکمان بر مبنای فقه اهل سنت و الجماعت حکومت می کردند به خاطر حفظ منافع خود این نظر را، این تفکر را محدود و مردود دانسته بودند.

طبیعی است، در شرایطی که یک انسان تفکر دینی هم دارد اما در زمانی زندگی می کند و تفکر دینی اش هم طوری است که مبتنی است بر آزادی انسان و خرد انسان و تعقل، و آنجا باید ببیند که خود را در کدام قالب شاید بیابد. طبیعی است که نزدیکترین قالب به او از لحاظ مذهبی و از لحاظ فرقی تشییع بوده، چرا در تشییع به اجتهاد که اصلی از اسلام است و متأسفانه در اهل سنت و الجماعت بنا بر دلایلی فعلاً ملغی اعلان شده، طبیعی است که شخصیت های که دارای این تفکر هستند این را هم منسوب به آن مذهب حساب می کنند.

هرگاه عمیقاً مورد مطالعه قرار بگیرد به این نتیجه می رسیم که، سید جمال الدین افغان بالاتر از این فرقه های مذهبی بود. یعنی او وابسته به اندیشه های ناب اسلامی بود. به این معنی که برای سید جمال الدین افغان فقط قرآن و سنت ملاک بود.

در دیگر موارد تابع عقل بود، تابع خرد بود. اما یک خرد اصلاح شده، در کل پشت کردن به دنیا، مال، جاه و جلال دنیوی و غریزه قدرت خواهی و شهرت طلبی.

وقتی یک انسان با این اصل، گویا به دنیا پشت می کند به مال و جلال و قدرت دنیوی پشت می کند و در همان صورت یک تفکر و یک اندیشه را بر مبنای تعقل و خرد، البته عرض کردم خرد اصلاح شده، خردی که کاملاً تثبیت شده باشد که یعنی خرد جمعی بوده باشد، یعنی یک جمع نظر داده باشد و یک جمع به آن نتیجه رسیده باشد و بعداً آن خرد جمعی را بر مبنای اصول که نزد سید جمال الدین مرحوم قرآن و سنت پیغمبر بود، تلفیق داده باشد، بر این نوع اندیشه معتقد بود. او نه شیعه بود، نه سنی بود، او بالاتر از این فرقه های مذهبی می اندیشید و اصلاح طلب بود و اصلاحات را به حیث یک روند ضروری برای ملت اسلامی عنوان می کرد، که از اندیشه هایش معلوم است.

از آثارش معلوم است که اکثر آثاری که آن مرحوم نوشته کرده است مثلاً: ضیاء الخارقین، رسایل فی فلسفه العرفان و یک تاریخ افغانستان قدمت البیان فی تاریخ الافغان را نوشته کرده و این بزرگترین سند اش است که در برابر مادیگری آن زمان به رشته تحریر درآورده بود. البته آزادی آن زمان از لحاظ افکار سید جمال الدین افغان مرحوم، با آزادی خرد، یا آزادی عقلائی، یا آزادی در عصری که سید جمال الدین افغان مرحوم در آن زندگی می کرد، چنان قوی بود، چنان بر مبنای اصالت ها استوار بود که اگر همین نایچریه یی که آن مرحوم نوشته کرده بود، اگر نمی بود، مسلماً که تهمت های دیگر، تهمت های مادیگری هم بر او علاوه می شد. تهمت های ماتریالیست بودن.

وقتی در آن زمان او نایچریه را نوشته کرد معلوم است که اوج اندیشه های ماتریالیسم بود، اوج دهریسم بود، او بر مبنای همین اصل آثاری را نوشته کرد، بر مبنای این دید اندیشید و بالاخره برای انسان هم بر مبنای مردم سالاری که امروز برایش دموکراسی می گویند و در آن زمان هم برایش دموکراسی می گفتند، اعتقاد داشت.

لذا برداشت و قرائتی که سید جمال الدین افغان مرحوم از اسلام داشت، برداشت و قرائت انسانی بود. برداشت و قرائتی بود که انسان باید در آن حرمت داشته باشد. اهمیت می داد به انسان و دانش آن.

از نظر سید جمال الدین افغان مرحوم، کاملاً این مردود بود که باید انسان آزاد نباشد. او تمام زندگی خود را به آن گذرانید که انسان باید حرمت داشته باشد. البته پیام او، تمام توده های از مردم بودند. اما حرفی که بتواند پیام خود را به توده های مردم برساند از نهاد های قدرت آغاز شد و بر قدرت مندان هم اتمام حجت کرد. اما در مجموع پیام مردمی که اعتقاد داشتند و یا سید جمال الدین افغان مرحوم برایش معتقد بود این مردم باید در زندگی شان تغییری محسوس شود، آن مردم عوام بودند، و توده ها بودند.

بر این اصل هم من اعتقاد دارم و یقین دارم که در زمان خودش، او یک نوع فکر داشت و یک نوع تفکر اصلاح گرانه داشت.

او همیشه به قدرت های بزرگ سروکار داشت، این نوع می باید. اما اگر ما آن را در همان زمان مطالعه بکنیم و مطالعه ما از اندیشه های آن بوده باشد و تفکری که سید جمال الدین افغان مرحوم داشت، به این نتیجه می رسیم که او در زمان خودش مبارزه کرد و آن مبارزه بر مبنای تفکری بود که او را به این آوارگی رساند، آواره زنجیر شکن، هر نوع استبداد و هر نوع استعمار را مردود می شمرد و برای مبارزه با استعمار و استبداد، با فهم بر علم مردم، به علم توده ها معتقد بود. توده ها آزاد شود، توده ها باید علم پیدا کند.

البته او میرا بود از مسایلی که علوم دینی و غیر دینی، نزد سید جمال الدین افغان علم حرمت داشت، علوم دینی و غیر دینی آموزه های زمان معاصر است آموزه های است که مسلمانان از قدرتمندان و از زورگیران و از سلاطین به میراث برده، به دلیلی که سید جمال الدین افغان مرحوم واقعاً وقتی آغاز کرد، جبهه فرهنگی را برای مبارزه انتخاب نمود، اما این جبهه را متناسب با دیگر بخش های از مبارزه تقویت کرد.

مثلاً عروه الوثقی را در پاریس چاپ می کرد دلیلی است که آن مربوط به هیچ نسلی و هیچ دینی نبوده، گرچه او در افغانستان و در کثر متولد شده و به خاطری که در آن زمان اسلام مظلوم بود، و یا تفکری که بر مبنای اسلامی در اسلام موجود بود او را شیعه می گفتند و امروز ما می بینیم که آن شخصیت ها روز به روز زنده می شود و حضور پیدا می کنند در جامعه و در تاریخ ما، ضرورت شان را احساس می کنیم و لمس می شود و این حضور شان فقط به نظر ما با توجه به پشت کردن به مال و جلال و قدرت و شهرت است. آن ها در آن زمان زیستند مگر پیام شان برای ما و برای تمام نسل های آینده ادامه خواهد داشت.



مصاحبه مدیر جریده "له کورسپاندان پریسین" با شیخ جمال الدین افغان

LA CORRESPONDANCE PARISIENNE ORGANE REPUBLICAIN INDEPENDANT Directeur : A. E. Badaire

پاریس شماره (38) 20 ماه می 1885

دیروز مسرت آنرا داشتیم که مدت سه ساعت با شیخ جمال الدین افغان، که فعلاً در اروپا اقامت دارد، مصاحبه نمایم. جمال الدین در یک هتل فامیلی⁶⁹ در کوچه وینیان اقامت دارد. و همانجا ما را با بسیار مهربانی و صمیمیت پذیرفت. موصوف که در حدود چهل سال عمر دارد دارای قامت متوسط ولی هیکل قوی، پوست تیره، ریش تنگ و کوتاه، مو های مجدم ماش و برنج می باشد. حالت چهره او برای ما بسیار جالب بود، از نگاه وی برق ذکاوت و مهربانی می درخشید.

عقیده ما این است که سخنان شیخ بیانگر حقایق است، شیخ گاه گاه با تاکید و اختصار می گفت: "افغان ها مردمان ملایم و مهربانند، ملایم تر و با اعتدال تر از انگلیسها یعنی دشمنان آشتی نا پذیر شان" و می افزود: "افغانها در جریان جنگ اخیر افغان و انگلیس، اسیران انگلیسی داشتند. یک نفر ملا، به منظور تشویق و شکیبایی سه بار در روز از ایشان دیدن می کرد و آنها را دلداری می داد تا مشوش نشوند. این ملا مساعی قابل ملاحظه ای را برای بلند نگداستن روحیه اسیران ابراز می کرد، با وجود این که رفتار بسیار خوبی با ایشان می شد. در همین زمان وقتی انگلیس ها از یک قریه افغانستان عبور می کردند که در آن به جز از زنان، موسفیدان و اطفال کس دیگر وجود نداشت، سه هزار نفر اهل قریه را به شمول زن، طفل، و موسفید قتل عام کردند و خود قریه را آتش زدند"⁷⁰

⁶⁹ - هتل فامیلی یا پانسیون (Pension)

⁷⁰ - ولسوالی استالف ولایت پروان

شیخ جمال الدین گفت: " بین انگلیسها یعنی مردمانی که به درجه کمال تمدن رسیده اند و افغانها که گویا جاهل و ناداند یک تفاوت این است، اما انگلیسهای ذاتاً مردمان بی مروت و بد طینت اند، تعلیم و تربیه نمی تواند خصلت شان را تغییر دهد، در حالی که افغانها و هندیها مردمان مهربان و بشر دوستند. عدم آگاهی که افغان ها در اثر تقصیر انگلیس ها در آن غوطه ورنند نتوانسته است طرز تفکر و احساس شانرا تغییر بدهد."

اخیراً یک ژونالیست امریکائی که محرر یک روزنامه در نیویارک می باشد نزد جمال الدین آمده، ضمن مصاحبه ای با وی، در باره روسها سخن را آغاز کرد و پرسید: " افغان ها بدون تردید نظر به جنگی ⁷¹ که با روسها داشتند نفرت مشابهی به ایشان خواهند داشت؟" شیخ جمال الدین به جواب او گفت: " شما اشتباه می کنید! زخمی که روسها بر پیکر افغانستان وارد کردند سطحی بوده، روس ها جنگ را برای آن آغاز کردند که ما فکر نکنیم آنها از انگلیس ها هراس دارند، و آنها به زودی هم از جنگ با ما دست کشیدند و به ما فهماندند که سر جنگ ندارند. ولی ضرباتی که توسط انگلیس ها بر پیکر ما وارد شده است زخم ناسور است که علاج آن نا ممکن می نماید، این زخم نظیر زخمی است که بر پیکر فرانسه از طرف روسها و المان وارد شده بود، اولی فراموش شده است ولی دومی هرگز از یاد نخواهد رفت"

وقتی از هند بریتانوی حرف زدیم شیخ جنین گفت: " من تکرار می کنم که انگلیسها حق آنرا ندارند که خود را به حیث آرنده تمدن به ملت های دیگر معرفی کنند. آنها تمام دارانی هندوستان را به غارت برده اند بدون آنکه جزئی ترین چیزی به آنها داده باشند. از هیچ عملی برای زوال و انحطاط ذهنی هندی ها اجتناب نکردند. برای رسیدن به اهداف ننگین خود از بکار بردن همه راه ها و وسایل قبیح و شرم اور استفاده کردند. بومی های آن کشور را به فلاکت، فاقه و گرسنگی کشانیده اند. اگر شما خواسته باشید، در هندوستان یک مستخدم داشته باشید یک صد نفر هندی برای این کار به دروازه شما هجوم می آورند و شما می توانید یک نفر را در بدل 5 فرانک در ماه استخدام نمایید" ⁷² و افزود: " در مکتب جدید التاسیس هندی برای اطفال آن کشور تدریس می شود که باید از انگلیس ها خوف و هراس داشته باشند و بد تر از آن برای شان توصیه می شود که اجداد خود را به دیده تحقیر بنگرند. چه اجداد آنها قبل از آمدن انگلیس ها به حیث بنیان گزاران تمدن، همه وحشی و ستمگر بودند"

شیخ جمال الدین در ادامه سخنانش می گوید: " من دستگاه های اداری بسا ممالک را دیده ام ، طرز و روش بسیار از حکومت ها را ملاحظه کرده ام ، ولی تا کنون هرگز همچو حکومتی که با چنین غدر و خلاف اجراءات نماید و با ملتها و سر زمین ها فتح شده اش با هم چو خشونت و ستمگری برخورد کند، نه دیده ام. من به الجزادی سفر کرده ام و برخورد حکومت فرانسه را با این کشور مشاهده کرده ام، البته آنجا هم اعمال شرم آوری از طرف بعضی از نمایندگان حکومتی اجرا شده است. ولی دیوان عرب ⁷³ هرگز از زیاده روی های که انگلیس ها در سر زمین های مفتوحه خویش مرتکب می شوند، پیروی نکرده اند." همچنان باید بگویم که تمام مردم هندوستان تصمیم گرفته اند که این طوق بندگی را از گردن خود به دور بیفکنند و در این باره تمام طبقات و اقشار جامعه هندوستان با هم متحد شده اند، راجا ها ، نواب ها ، علما ، توانگران و بینوایان جامعه همه تصمیم گرفته اند تا به این ظلم ننگین خاتمه داده شود. سر انجام با یک اشاره عمومی صورت خواهد گرفت و در این قیام، قتل عام به " شیوه انگلیسی " به وجود خواهد آمد و مردم به چنان خشونتی سوق داده خواهد شد که (با وجود همان طبیعت ملایمی که حتی کشتن مار را هم جایز نمی دانند) به شیوه که به آنها آموخته شده، خود انگلیس ها را در حمام خون خشم آن مردم فرو خواهند رفت."

بعد از این که مدتی را با گفت گو در امور افغانستان و هند سپری کردیم به مسائل دیگری پرداختیم و در باره جنبش سوسیالیست ها ، ائتلاف احزاب سیاسی در اروپا و غیره مسایل روز بحث کردیم.

⁷¹ - منظور از آن جنگ پنجاه است که اکنون در قلمرو ترکمنستان قرار دارد. در این نبرد (جنرال غوث الدین خان) تا آخرین فرد فرقه اش با متجاوزین روس مقاومت کرد تا سر انجام خودش هم در دفاع از خاکش شهید شد.

⁷² - واحد پولی در فرانسه قبل از یورو، فرانک فرانسوی بود.

⁷³ - دیوان عرب (Bureau Arab) عبارت از اعضای اداره نظامی فرانسه که در سال 1833 در الجزائر بر قرار شده بود و امور اداری بلوک و قلمرو حکمرانی خود را اداره می کرد.

شیخ گفت: " به نظر من از دکتترین کوسموپولیتیزم (COSMOPOLITISME) ⁷⁴ باید مانند مرض جذام حذر کرد، که مثل این اکسیوم (Axiome) که می گوید «فامیل را بر خویش، وطن را بر فامیل و جهان را بر وطن ترجیح میدهم» پوچ و مبهم است. بلی می توان وطن خود را بیشتر از فامیل خود را دوست داشت، اما نمی توان و نباید جهان را بر وطن خود ترجیح داد، به همین علت است که می توان جمله ای را که گویا «کوسموپولیتیزم بته ایست که تنها در زمینی میروید که دیگر حاصلی از آن متصور نیست.» یک جمله بی معنی و بدون مفهوم دانست. در جامعه ای که کوسموپولیتیزم اکثریت پیدا کند، جامعه محکوم به فنا می باشد، برای مثال به یونان باستان و فارس قدیم نظر ببندازید."

در اثنائی که شیخ در مورد مسائل اخیر سخن می گفت، روز نامه های صبحگاهی پاریس را برایش آوردند. جمال الدین بلا فاصله آنها را باز نمود تا از احوال صحی ویکتور هوگو ⁷⁵ با خبر شود.



نمای داخلی پانتئون

⁷⁴ - کاسموپولیتیزم (COSMOPOLITISME) به لحاظ لغوی از دو لغت یونانی (cosmos) به معنی دنیا و (polites) به معنی شهروندی ساخته شده است. که آن را جهان وطنی ترجمه کرده اند و مفهوم آن اصطلاحاً این است که همه کشورهای دنیا یک کشور و همه ساکنان این کشورها در واقع یک ملت بوده و هموطن هستند. در واقع، مکتب جهان گرایی مبتنی بر این اصل است که همه مردم جهان باید همدیگر را هموطن یکدیگر بدانند.

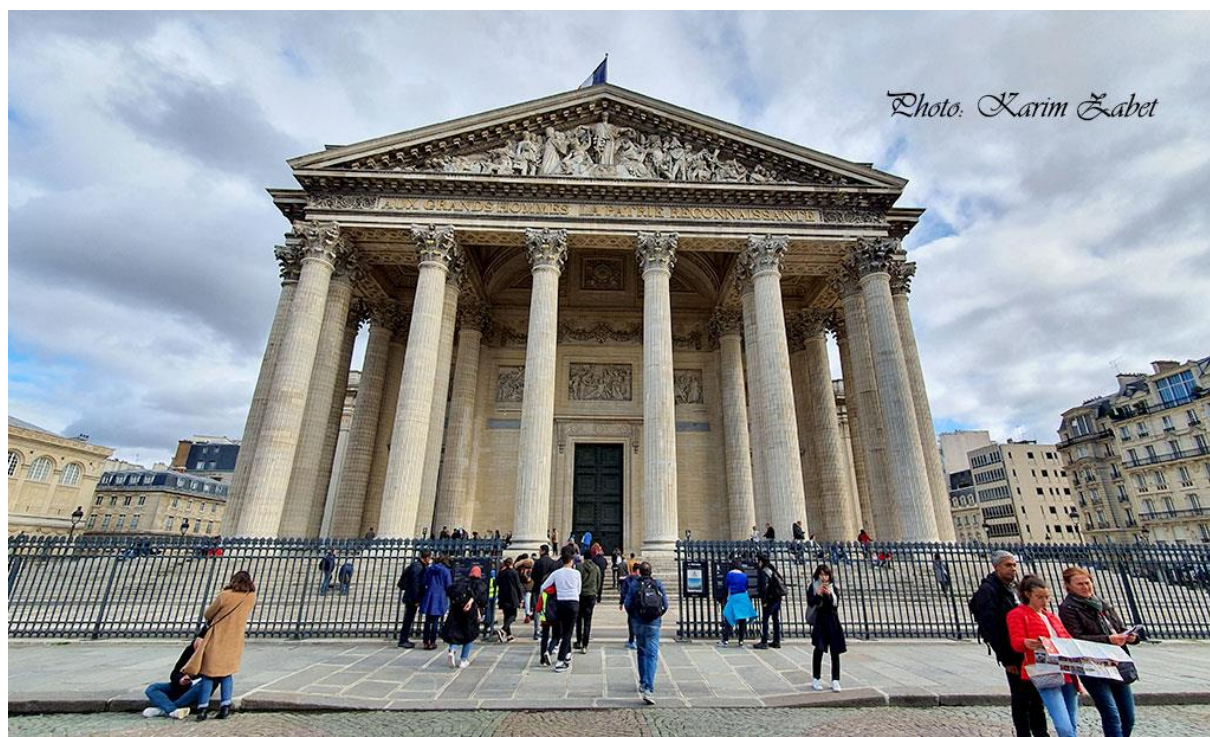
⁷⁵ - ویکتور ماری هوگو (Victor Marie Hugo)؛ متولد ۲۶ فبروری ۱۸۰۲ - درگذشته ۲۲ می ۱۸۸۵) نویسنده و درامه نویس سترگ فرانسوی و خالق شهکار بزرگ «بینوایان» که در آرامگاه برازندگان فرانسه یا Panthéon دفن شده است. بر سر در Panthéon این جمله تحریر شده است «**ملت قدردان (فرانسه)، مردان بزرگش را تکریم می کند.**»



سنگ آرامگاه ویکتور هوگو

شیخ گفت: "هوگو برای ملت فرانسه به مثابه یگ افتخار بزرگ است. هوگو آفتابی است که برای همیشه خواهد درخشید. او را «کوسموپولیت» می دانند، کوسموپولیت نیست، صرف یک فرانسوی است و یک وطن پرست است.

شیخ گفت: "مفکوره اتحادیه اروپا هوگو یک تخیل و یک تفنن شاعرانه بیش نیست" ⁷⁶ جمال الدین افزود " که او دو سال قبل هنگامی که از ویکتور هوگو (نویسنده کتاب مجازات) دیدن کرد از وی پرسیده بود، آن چیست که در طول زندگی بیشترین موجب ستایش و تحسین شما بوده است؟ چیزی را که شما کامل ترین، زیبا ترین و بهترین همه یافتید؟ ویکتور هوگو به جواب این سوال گفت: « آن گلاب است ». این مصاحبه ما از ساعت ده صبح الی یک و 15 دقیقه بعد از ظهر دوام نمود که ما شمه ای از آن را در اینجا به نشر سپردیم به آرزوی دیدار مجدد شیخ به اجازه شان مرخص شدیم. شیخ جمال الدین قصد دارد یک اثر قطور سیاسی و فلسفی خویش را در نشریه معروف «Revue Francaise» ⁷⁷ مجله فرانسوی به مدیریت آقای ماربو که یک نشریه عالی و مشهور فرانسه طبع نماید



نمایی بیرونی پانتئون پاریس

⁷⁶ - یک قرن بعد از هوگو در سال ۱۹۹۳، بر اساس توافق ماستریخت چارچوب قانونی کنونی اتحادیه اروپا را پایه گذاری کرد. اتحادیه اروپا (Union européenne)، که یک اتحادیه اقتصادی-سیاسی می باشد که از ۲۷ کشور اروپایی تشکیل شده است. اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۹ واحد پول مشترکی به نام یورو را معرفی کرد که تاکنون در ۱۹ کشور جایگزین پول های ملی شده است.

77 - Revue Francaise: sous la Direction de Monsieur MARBEAU

صفحه نظر سنجی افغان جرمن

سطوری از دوستان بزرگوار

استاد دكتور سيد عبدالله كاظم كاليفورنيا

02.08.2016

«از چند هفته بدین سو سلسله مقاله پرمحتوای "بنیادگذاران مشروطیت و دموکراسی در افغانستان" را بقلم توانای دوست عزیز جناب احسان لمر در این پورتال وزین میخوانم ، بخصوص از نظریات فیلسوف بزرگ اسلام سیدجمال الدین افغانی که در بین سلسله مطالب بسیار گهربار از ایشان نقل قول شده است، فیض برده ام. بدینوسیله از زحمات جناب لمر در ادامه ای سلسله قدردانی نموده موفقیت های مزید شانرا خواهانم و مطالعه آنرا برای دوستان توصیه میدارم.»

جوابیه

استاد سترگ و بزرگوار جناب دكتور صاحب، با عرض سلام، احترامات و دست بوسی ها از الطاف و محبت آن بزرگوار نهایت ممنون و مشکورم. از برکت شما بزرگواران همه استادان معارف و پوهنتونها آنوقت کشور بود که ما می توانیم سطوری روی کاغذ بیاوریم ، البته من که شاگرد دبستان تاریخ کشور ما هستم و به رهنمائی های شما اشد ضرورت دارم. این سلسله بر بخشی از تاریخ کشور ارتباط می گیرد که در آن سوال زبان و نژاد و منطقه و مذهب و دین مطرح نبود و همه واقعاً برادر وار برای سعادت مردم و ترقی و اعتلای وطن می اندیشیدند، برای نسل امروزی که دشمن و صاحب غرضها که تا نهایت تخم کینه و عداوت و دشمنی می کارند و نفرت پراگنی می نمایند به نظر قاصر من شاید این چند سطر روشنی باشد در مسیر راه آینده ها. سپاس بی پایان از الطاف تان. احسان لمر

استاد یلدا قمر کرزی

میونشن 04.08.2016

دانشمند محترم آقای احسان لمر را سلام و درود میفرستم !

اخیراً مقالات پر محتوی و گرانبهای شما «بنیاد گذاران مشروطیت و دموکراسی در افغانستان» به سایت افغان جرمن تزهین بخشیده، مطالعه آن مانند چراغ، روشنی میفزاید و میدرخشد، بخصوص بخش نظریات و شخصیت فیلسوف بزرگ اسلام افتخار شرق و نابغه ببیدیل، سید جمال الدین افغانی را که در راه تعلیم و تربیت چه رهنمایی ها نموده و به تأکید و تأیید تعلیم و تربیه برآمده و برای ترقی و تعالی، آزادی سیاسی، رفاه جامعه بودن تعصب بیرق علم را بر فراز آن جامعه افراشته خوانده و رهایی جامعه را از چنگ استعمار، فقر، بیسوادی، جهالت و تعصب فقط دانش، خرد، بیداری، تعلیم و تربیت فنون عصری تایید کرده چه بسا مثالهای خوبی داده که انسان را از تاریکی، ظلمت و تیره گی رهایی میبخشد، این همه نوشته ها بقلم توانا و ادبیات عالی شمایابی خاص یافته، امید که هموطنان ما به نیاز تعلیم تعلم پی برده و نگزارند که جهالت و عقب گرایهای تباہ کننده بیش ازین دامنگیر جامعه فقیر، ناتوان و مریض ما شود. تشکر از زحمات شما به تهیه این چنین نوشته ای پر فیض، مؤفق باشید.

با ارادت

جوابیه:

خواهر نهایت فرزانه و نستوه خانم قمر کرزی! اجازه دهید عمق ترین سلامها و احترامات خویش را بحضور تقدیم نمایم، از الطاف بی پایان و جملات پرمحبت تان یک جهان ممنون و مشکورم. چنانچه شما خواهر بزرگوار مطلع می باشید مکتب سید بزرگوار چراغ روشن راه آزادی خواهان و شیفته گان ترقی و سعادت ملت ها گردید. روشنفکران هند، مصر، ترکیه، سوریه، الجزائر، تونس، مراکش، ایران بشمول افغانستان در آن برهه از تاریخ از آن مستفید شدند، و آنرا رهنمای خویش قرار دادند، چنانکه جمال عبدالناصر فقید در سفرش به افغانستان گفته بودند که انقلاب مصر از برکت افکار سید

افغان و آزادی خواهی اعلیحضرت امان الله خان بود. ولی بد بختانه رهروان این مکتب در کشور ما با نهایت بربریت سرکوب شدند. درین زمان که در زادگاه سید [افغانستان] جهل و جهل پرستی توفان میکند و عملدار جهل و بربریت و معارف ستیزان بزرگ [خادم دین رسول الله] [خادم اسلام] می شوند خواستم شمعی بیافروزم، اینکه این سطور مورد توجه آن عالی جناب واقع شده است از توجه تان نهایت سپاسگذارم. با تجدید احترامات فایقه . احسان لمر

16/08/06

یلدا قمر کرزی

«برادر دانشمند، نویسنده توانا محترم احسان لمر درود بر شما، انگشتانم توانایی آنرا ندا رد که خوشی، وجد و سرور م را به جواب ایمیل پر لطف شما با کلمات و واژه های گیرا بروی میناتور نقش کند ، یقین کنید نهایت خوش شدم و به من افتخار بخشیدید میدانم شما هر لحظه و ثانیه را برای پژوهش و کار های تحقیقاتی تان ضرورت دارید نباید اوقات گرانبهای تان صرف شود و با این محبت و شفقت تان یک خواهر تانرا که بدانش ، علم ، تعلیم و تربیه ایمان دارد، رفاه و ترقی جامعه را مربوط به فهم و دانش آن میدانند، ممنون ساختید ، باید اظهار کنم که من با نام پر افتخار سید افغانی محبت و عشق ورزیده ام ، من بحیث استاد روانشناسی به دارالمعلمین سید جمال الدین افغانی در کابل تدریس میکردم و شیفته ای طرز تفکر و دانش ساینتیفک سید بودم و تا امروز وفا دار مانده ام، ایکاش دکانداران دین و عالمان بی علم ارزش این فیلسوف و ایده های او را میدانستند و در عمل پیاده میکردند . به امید موفقیت شما»

2016/09/08

جناب مسعود فارانی

بزرگوار فرهیخته جناب لمر صاحب زندگی بمراد تان باد !

تشکر از حسن نظر تان ، مقاله های با ارزش تان همه قابلیت برگزیدگی دارد. ولی نکات باعث میشود که از یک نویسنده را متداوم در برگزیده ها نگیریم. برای اینکه جای برگزیده ها در اصل خود جنبه تشویقی دارد. ازینرو نظر دوستان را احترام گزاری کرده به نظر دوستان مضمون انتخاب می گردد. در هر صورت مضامین شما همیشه برای ما از چند لحاظ برجسته و برگزیده اند.

1: مطالب شما را با "الی اوت" عالی [از لحاظ صورت] تنظیم شده دریافت میکنیم که درین زمینه مطالب شما در سطح اول قرار دارند.

2: از لحاظ املائی و انشایی که با دیگر نویسنده گان در مشکل هستیم. در مضامین شما به چنین مشکلی برخوردیم. باز هم مضامین شما در مقام اول قرار دارند.

3: در محتوا مضامین مطالب چنان دقیق با مسایل روز همخوانی دارند که در کنار معلوماتی بودن آنها نیازات زمانی را نیز مرفوع میکنند. باز هم در مقام اول قرار دارند.

4: نکته اساسی که مقالات ارزشمند و وزین شما بیانگر آن است خوشبختانه در مسیر مخالف روشنفکر نما ها در حرکت است. روشنفکر نما ها همه و همه به تاسی از ایرانی های زکاره و مزور مجوسی و توده ای به دین و اعتقاد مردم پشت کرده بودند و هنوز هم همان مسیر را راه نجات مردم میدانند. که این راه آنها سرانجامش به ترکستان است. خوشبختانه شما با درایت و دور اندیشی تان به این نکات دقیق توجه دارید که جوانان را باید با دین مقدس شان آگاه ساخت تا با این بیداری و آگاهی [از اصل دین] می توانند دست فرصت طلبان مذهبی را از دامن مقدس دین شان کوتاه سازند.

سخن بسیار است و مجال کم ، من نیز از روز یکشنبه در مسافرت خواهم بود و برای سه هفته از کار افغان جرمن دور هستم ولی خوشبختانه که جناب قیس کبیر در همین روز یکشنبه که من میروم او تشریف می آورند. و به مقالات وزین شما شخصاً رسیدگی خواهد کرد.

از اینکه با شما در تماس شدم کمال سعادت من است و قلم پُر بار تانرا بارور تر می خواهم . ارادتمند

محترم محمد داؤد مومند

2017/02/03

محقق ژرف نگر، با حوصله و توانا جناب لمر صاحب

مضامین تحقیقی شما معرف، احاطه وسیع تان در مورد شخصیت های تاریخ ساز و هم چنین جنبش های دوران ساز ملی کشور است که از یکطرف با امانت لازم و از طرفی هم با جسارت وجدان ملی نگارش یافته و بیت لسان الغیب حضرت عبدالرحمن بابا را در ذهن تداعی میدهد، بابا میفرماید:

چی منکر پری اعتراض کولی نشی

دا دی شعر دی رحمانه که اعجاز

تحقیقی که جناب شما در مورد سیدالسادات حضرت جمال الدین افغان بعمل آوردید، از چنان عظمت معنوی بر خوردار بود که من در طول عمر خود یک تحقیقی را با این صلابت نه در نشرات خارجی و نه در نشرات داخلی خوانده بودم. نوشته اخیر تان تحت عنوان واقعیت های اتحادیه محصلین افغانستان از کیفیت مماثل برخوردار است، مرحبا و حبذا بر خامه در افشان تان.

محترم احمد فواد ارسلا

افغان جرمن 2016/06/10

مواخذی مورد استفاده تحقیقی در ارتباط به بحث عالمانه

محترم لمر و محترم فضل الرحمن فضل در مورد خطابه ای

"تعلیم دادن و تعلیم آموختن" سید جمال الدین افغان در پنجشنبه 8 نوامبر سال 1882

با عرض افتخار در وجود و زحمات استادان و محققان که در وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین مقالات تحقیقی مستند تاریخی و علمی مینویسند، به شمول داکتر صاحب کاظم، داکتر صاحب زمانی، و دیگر بزرگواران، باید عرض شود که تحقیق و مقالات اخیر محترم احسان لمر در مورد سید جمال الدین افغان یکی از نمونه های مقالات برجسته در این وبسایت شمرده میشود.

در ارتباط با نشر مقاله تحقیقی عالمانه ای محترم فضل الرحمن فضل توسط محترم احسان لمر در تائید تاریخ، جای بیانیه و عنوان بیانیه سید جمال الدین افغان و مواخذ موجود ذیل خدمت محترم احسان لمر، محترم فضل الرحمن فضل و خوانندگان محترم وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین تقدیم میگردد. این مواخذ قابل دسترسی مجانی و به انگلیسی میباشد: در مورد تاریخ و جای بیانیه:

در کتاب به زبان انگلیسی بنام "مشکلات و چلنج های در مقابل دین و اسلام: یک مطالعه نهضت های اسلامی، شخصیت ها، موضوعات و تمایل ها"، چاپ هندوستان، نوشته رفیع آبادی در صفحه 830 نوشته شده است که سید جمال الدین افغان این خطابه را در 8 نوامبر سال 1882 میلادی در البرت هال شهر کلکته ارائه کرده است. شخص رفیع آبادی در همان کتاب و در همان صفحه نوشته است که این خطابه سید جمال الدین افغانی در یک مجموعه مقالات وی توسط عبدالغفار شهباز در سال 1884 جمع آوری و منتشر گردیده است. عنوان آن کتاب عبدالغفار شهباز "مقالات جمالیه" تشریح شده است. کتاب مذکور در لینک ذیل موجود است.

Sayed Jamalluddin Afghani- His life, contribution and Roll as a Modern Islamic Reformer

&source=gbs_toc_816yezAC&pg=PA4Q4https://books.google.com/books?id=WRMZ
 v=onepage&q&f=false#4r&cad=

در یک مقاله بنام "جواب اسلام به امپریالیزم - نوشته های دینی و سیاسی سید جمال الدین افغان" نیکی کیدی نوشته است که سید جمال الدین افغان این خطابه را در روز پنجشنبه 8 نومبر سال 1882 در البرت هال کلکته ارائه کرده است. نیکی کیدی عنوان مقاله را در انگلیسی "تعلیم دادن و تعلیم گرفتن" ترجمه کرده است. این مقاله در لینک ذیل موجود است.

An Islamic Responce to Imperialism
http://www.aub.edu.lb/fas/cvsp/Documents/reading_selections/CVSP%20203/al-Afghani.pdf

